سرمایه و بحران

م.الف (ناصر پایدار)

سرمایه و بحران

م.الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۱

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

بورژوازی ایران و پویه مختل باز تولید سرمایه‌داری ۵
بحران سرمایه‌داری و جنبش کارگری ۶۱
ناسیونال رمانتیسیسم، تئوری اقتصاد رانتی و استبداد نفتی! ۱۰۳
سرمایه، بحران و حوزه یورو ۱۳۱
بحران سرمایه، دولت متزلزل و لایحه «هدفمند کردن یارانه ها» ۱۶۹
سرمایه داری، بحران و انحطاط ۱۹۱
سیر رخدادهای اقتصادی، سیاسی روز و جنبش کارگری ایران ۲۰۷
نگاهی به رابطه کار و سرمایه در ایران ۲۵۳
جامعه ایران و «معضل توسعه» ۳۱۱

بورژوازی ایران و پویه مختل بازتولید سرمایه‌داری دسامبر ۲۰۱۳

نوشته حاضر به دنبال بررسی ابعاد اختلال و فروپاشیدگی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران در شرائط روز است، اما برای تصویر بهتر ماجرا باید از نقطه دیگری شروع کنیم. در چهارچوب کالبدشکافی مارکسی قوانین عام سرمایه، مکان خاص سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری را نظر اندازیم. طنز دل آزار تاریخ است که چند نسل فراخون دهندگان مبارزه علیه سرمایه‌داری در ایران، اگر نه همه، اما علی العموم فراخوانهای خود را با تئوری هائی ممهور کردند که هسته مرکزی آنها ولو رمزآمیز نفی سرمایه‌داری بودن این نقطه دنیا بود!! فراخوان‌ها ربطی به رویکرد ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نداشتند، بالعکس ساز و کار فکری طبقات دیگر، برای سلاخی شعور توده‌های کارگر بودند. فراخوان دهندگان مبارزه با سرمایه‌داری را دنبال نمی‌نمودند، برای پروسه انکشاف، تسلط و برنامه ریزی سرمایه‌داری الگوهای دیگری داشتند و البته تحقق همین الگوها را مبارزه با امپریالیسم و سرمایه و برای سوسیالیسم می‌خواندند. همه در باره زیربنای مادی سخن می‌راندند اما برای داوری در باره سرمایه‌داری بودن و نبودن جامعه به تنها چیزی که رجوع نمی‌کردند، بنمایه واقعی این شیوه تولید یعنی رابطه خرید و فروشن نیروی کار یا تولید اضافه ارزش بود. یکی از « وابستگی» می‌گفت! دومی بقایای نظام فئودال را فریاد می‌زد! سومی فاصله مرکز و پیرامون را وجب می‌نمود! چهارمی ابعاد فشار سلطه را اندازه می‌گرفت! پنجمی کمپرادوریسم را پیش می‌کشید! ششمی رد پای وارداتی بودن سرمایه را می‌کاوید! هفتمی چگونگی توزیع سرمایه‌ها در حوزه‌های مختلف انباشت را رصد می‌کرد! هشتمی شناسنامه تولید کنندگان ماشین آلات را ورق می‌زد! این لیست طولانی است اما تا همین جا هم به اندازه کافی ملال انگیز است. غالب این تئوری‌ها امروز کوله بار

سنگین ورشکستگی بر دوش از میدان مجادلات سیاسی کنار رفته اند اما مهم این است که خزیدنشان به بایگانی تاریخ فقط پایان تاریخ مصرفشان برای بورژوازی بود. نظریه‌ها رویه اندیشوار پراتیک طبقاتی اقشار غیرکارگری بودند و راه درست انقراضشان آن بود که در پهنه کارزار طبقاتی با موج مبارزه آگاه طبقه کارگر از پای در می‌آمدند. چنین نشد و به همین دلیل مرگ بسیاری از گمراه بافی‌ها نقطه زایش گمراه‌های دیگر و چه بسا موحش تر گردید. امروز شاید از وابستگی به امپریالیسم یا نظریه نیمه، نیمه و تحت سلطه و مشابه این‌ها بحث نگردد اما تا چشم کار می‌کند همه جا بساط «اقتصاد نفتی» و «رانتی» پهن است. اندیشه‌ها تاریخ ندارند، تاریخ آنها، تاریخ هستی طبقات و لایه‌های اجتماعی حامل آنهاست. رویکردهای سیاسی معینی که هستی طبقاتی خود را به قالب تئوری‌های بالا پمپاژ کردند در عرصه جدال اجتماعی حضور فعال داشتند و بر همین مبنی آنچه پیش کشیدند، به رغم نادرست بودن برای سالها تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران را به کجراه برد. قدرت تخریب نقش نظرمداران اخیر قطعاً در تراز الگوهای سلف نمی‌باشد، اما به هر حال اندک هم نیست، یک تفاوت مهم مشهود است. قشرهای اجتماعی پیشین، اپوزیسیون مدار، آرمانخواه، میلیتانت و « کمونیسم» پوش بودند، شارحین اقتصاد رانتی بالعکس مشتی دکه دار دانشگاهی، مدحت گوی نظام بردگی مزدی یا سوداگران سود و قدرت و رقیب بخش‌های مسلط تر بورژوازی در ساختار حاکمیت سرمایه اند. با همه اینها نباید کتمان کرد که حرفهایشان در میان درس خواندگان طبقه کارگر گوش شنوا دارد!! اشتباه بزرگی است اگر دلیل این امر را برخورداری دکترینها از حداقل مایه علمی یا حتی اعتبار متعارف آکادمیک دانیم. واقعیت نه این که چیز دیگری است. جنبش کارگری روز دنیا میراث دار یک قرن شکست‌های موحش است. شکست هائی نه از سنخ شکست کموناردها، نه در تعاقب خیزش‌های آگاهانه سرمایه ستیز، که از جنس شکست اقتدا به سوسیال دموکراسی، کمونیسم خلقی میلیتانت، ناسیونال چپ

کشورها یا راهبردهای اردوگاه شوروی سابق، شکست هائی که نه پلکان پیروزی‌های بعدی بلکه فاز پیشین پسگردها و فروماندگی‌های پی در پی پسین، نه سکوی درس آموزی مارکسی و ضد کار مزدی بلکه منبر موعظه کرکسان مردارخوار بورژوازی بودند. وقوع این شکست‌ها جنبش کارگری روز جهان را به چنان ورطه‌ای فرو رانده است که درس خواندگان دانشگاهی سرگردانش نه فقط به هر امامزاده کور، مجعول و بی شفائی می‌آویزند که بسیار کریه و خفت آمیز، این آویختن را سلاح انتقام از « کمونیسم» گرائی نسل قبل خود می‌پندارند!!

کمونیسم خلقی سابق ولو به حکم مکتب و با همان دریافت‌های خاص خود، مسائلی مانند تکامل مادی تاریخ، پیدایش طبقات، جامعه طبقاتی، عبور زندگی بشر از صورت بندیهای اجتماعی متفاوت را کلاً، از جمله در مورد جامعه ایران قبول داشت. کاشفان اقتصاد رانتی اساس کشف خویش در باره ایران را نفی کامل همه این واقعیت‌ها اعلام می‌کنند. از منظر اینها، تاریخ ایران اساساً تاریخ تکامل شیوه‌های تولید، وجود طبقات و مبارزه طبقاتی نیست! و هیچ گاه هم نخواهد شد!! این‌ها مصرند که فلات قاره ایران با زایش مالکیت خصوصی سر ستیز داشته است!! در اینجا هیچ برده‌داری گذر نکرده است! از وجود بردگان هیچ اثری یافت نگردیده است. در فقدان مالکیت خصوصی و نازائی تاریخی مام میهن پیدایش مناسبات فئودالی، زایش طبقات فئودال و زمین دار، سرو و دهقان و مانند اینها هم غیرممکن بوده است!!. تاریخ این دیار با این مشخصات هیچ گاه حاضر به قبول نضج و تکوین شیوه تولید سرمایه‌داری هم نگردیده است و آنچه امروز یا در این صد سال در جامعه ما وجود داشته است نه سرمایه‌داری که فقط اقتصاد نفتی و رانتی با مشتی رانت خوار و رانت بگیر است!! نیاز به افزودن نیست که در چنین جامعه‌ای مبارزه طبقاتی هم از مادر نزائیده است زیرا اصلاً طبقاتی وجود نداشته است که با هم ستیز کنند!! خواننده ممکن است انتساب این حرف‌ها به

کاشفان اقتصاد رانتی را اغراق آمیز خواند، اما چنین نیست. به چند عبارت پراکنده زیر توجه کنید.

« در ایران نه از وجود سیستم برده‌داری خبری بوده است و نه شورش بردگان علیه دستگاههای حکومتی در هیچ منبع تاریخی موثقی گزارش گردیده است» (کاظم علمداری. چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت) « آنچه شیوه تولید سرمایه‌داری را به وجود آورد مناسبات فئودالی اروپائی بود. آنچه فئودالیسم را میسر ساخت مالکیت خصوصی بر زمین بود. این هر سه، در ایران غائب بودند » (همان جا) « در غرب رشد زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی عرصه فعالیت اقتصادی را باز گسترد، در ایران عدم تغییر ساختار اقتصاد پیشاسرمایه‌داری و عدم تحول آن به سرمایه‌داری هر گونه تلاش در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را با شکست رو به رو کرد» (همان کتاب) «عدم رشد سرمایه‌داری در ایران ریشه در دوران ماقبل دارد، سرمایه‌داری غرب که هسته آغازین تمدن حاضر است از بطن فئودالیسم غربی زاد، در ایران سرمایه‌داری پدیدار نشد زیرا فئودالیسم ایرانی نمی‌توانست خاستگاه زایش سرمایه‌داری باشد» (همان جا) «چرا ایران با فرو ریختن یک دیکتاتوری در دیکتاتوری دیگری گرفتار می‌شود، پدیده‌ای چند بعدی است که در تمامی نهادهای جامعه جریان دارد ولی مهم تر از همه وحدت اقتصاد و سیاست و سلطه بورژوازی تجاری است که از ویژگی‌های باقی مانده از شیوه تولید آسیائی است، دین را نیز باید بر این وحدت اضافه کرد...» (همان اثر)، «در ایران جنبش ضد فئودالی وجود نداشته است، زیرا این جنبش آلترناتیو معینی دارد، در غرب این جنبش وجود داشت و آلترناتیو آن مشخص بود. در ایران نهضتهای دهقانی در کل جنبش‌های ضد ظلمی، ضد بهره کشی و عدالت خواهانه بودند، نظیر جنبش یعقوب لیث، حتی انقلاب مشروطیت هم ضد فئودالی نبوده است» (همان نویسنده و همان کتاب)

شاید حوصله خواننده سر رود اما چاره‌ای نیست، باید نکات دیگری از کشفیات جماعت واضع اقتصاد رانتی را هم دید. « در ایران فئودالیسم اروپائی هرگز پدید نیامده است، سلب و تفویض مالکیت زمین در دست دولت بوده است، طبقه اریستوکرات صاحب ملک شانس ظهور نیافته است. دولت هیچ طبقه‌ای را نمایندگی نمی‌کرده است و در فوق همه طبقات قرار داشته است، قانون هیچ موضوعیتی نمی‌یافته است و بالاخره در چنین سرزمینی امکان شکل گیری و رشد سرمایه‌داری هم وجود نداشته است» (محمد علی کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران. با تلخیص) «ریشه آنچه به فئودالیسم ایرانی معروف است شناخته شده نیست، در ایران نشانی از اقتصاد برده‌داری وجود نداشت تا در اثر عملکرد نیروهای داخلی یا خارجی یا هر دو، جای خود را به جامعه فئودالی دهد» (همان نویسنده. جامعه شناسی تاریخی ایران) «ایران همواره یک کشور تجارت پیشه بوده است. واژه‌های فارسی «بازار» و « بازرگان» قدمتی برابر با سنت تجارت داخلی و بین المللی در این کشور دارد..... اما بر خلاف اروپا در ایران انباشت درازمدت سرمایه تجاری (که می‌توانست به انباشت سرمایه فیزیکی کشاورزی و صنعتی راه برد،) صورت نگرفت..... بورژوازی اروپا در شهرهای آزاد و در پرتو حمایت « پادشاهی‌های نو» - یعنی همان دولت مطلق گرا- از دست اندازی‌های فئودال‌ها در امان بود، اما طبقات پولدار ایران نمی‌توانستند روی دریافت چنین حمایت و امنیتی از جانب هیچ یک از گروههای اجتماعی نیرومند حساب کنند» (کاتوزیان. همان کتاب) « ... نتیجه آنکه کارکرد، معنا، علل و پیامدهای انقلاب‌ها در ایران متفاوت با اروپا بود. انقلاب‌های ایران قیام طبقات اجتماعی محروم در برابر طبقات اجتماعی ممتازی که مهار دولت را در دست داشتند، آن هم برای دگرگون ساختن قانون و چهارچوب اجتماعی موجود نبود، بلکه قیام بر

ضد فرومانروایانی بود که غیر از میل و اراده خودشان پای بند هیچ قانونی نبودند و جامعه آن‌ها را « بیدادگر» می‌دانست» (کاتوزیان- تضاد دولت و ملت)

کل عبارات بالا فقط نقل پراکنده یک صفحه از دهها هزار صفحه و شمار کثیر کتاب هائی است که سطر سطر محتوای آن‌ها دست به کار تشریح و اثبات همین احکام است. این کتب در طول سال‌های اخیر توسط کسانی مانند علمداری، کاتوزیان، مرتضی محیط، رحیم زاده اسکوئی و سایر قلم به دستان سینه چاک توسعه صنعت، دموکراسی و مدنیت سرمایه‌داری و داغدار ناکامی رسالت رهائی بخشی بورژوازی ایران انتشار یافته اند. کل دعواها و وارونه بافیها حول نفی سرمایه‌داری بودن ایران چرخ می‌خورد، برای اثبات این دعوی است که دنیاها آسمان و ریسمان به هم می‌بافند. تاریخ را قلب ماهیت می‌کنند تا به ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر بگویند که توسط سرمایه استثمار نمی‌شوند!! که در جامعه آنها شیوه تولید سرمایه‌داری حاکم نیست!! که حاصل کار و استثمار آنان سرمایه نمی‌گردد!! که آنها یکی از دو طبقه اساسی جامعه روز نیستند و ایران یک جامعه طبقاتی متشکل از بورژوازی و پرولتاریا نمی‌باشد!! که توده کارگر نباید علیه استثمار سرمایه‌داری و علیه موجودیت نظام بردگی مزدی جنگ کند. که دولت روز و دولت‌های تا کنونی ساختار قدرت و نظم و حاکمیت سرمایه نبوده و نمی‌باشند، که مبارزه ضد سرمایه‌داری فاقد موضوعیت است، که دهها میلیون نفوس طبقه کارگر باید راه نجات خویش را در توسعه هر چه بیشتر مناسبات کار مزدی جستجو کنند، که ریشه تمامی استثمار و محرومیت‌ها و ستم کشی‌ها و سیه روزی‌های طبقه کارگر در رابطه خرید و فروش نیروی کار نهفته نیست، که کارگران باید به جای مبارزه علیه سرمایه‌داری در پشت سر بورژواهای متمدن برای استقرار صنعت ملی و مدرنیته و دموکراسی و حقوق مدنی منبعث از میدان‌داری بورژوازی جانفشانی نمایند، که برای انجام همه این کارها باید طوق استثمار هر چه موحش تر سرمایه را از این هم بیشتر و فرساینده تر و کشنده تر بر

گرده خود قفل کنند. ترجیع بند همه دعواها این است، هر کدام به نوعی در پی اثبات این مدعا هستند، برای این کار یکی تاریخ هزاره‌های پیش را نبش قبر می‌کند و یکی محل تولد صاحبان سرمایه، تبارنامه مهندسان نفت و هویت ملی کارگر تولید کننده مته حفاری چاههای گاز را می‌کاود. همه راهها انکار واقعیت چرخش جامعه بر محور رابطه تولید اضافه ارزش را دنبال می‌کنند و درست به همین دلیل ما نیز روی همین نکته متمرکز می‌گردیم. جای تردیدی نیست که بند بند حرف‌های این جماعت باید آناتومی شود. نظرپردازیهای مریخی بی پایه آن‌ها در رابطه با دوره‌های مختلف تاریخی باید نقد گردد، همه این کارها لازم است به این معنی که حاصل هر کدام نیاز ارتقاء آگاهی و بالندگی شناخت طبقاتی کارگران است. اما اولاً جای این بحثها در این نوشته کوتاه نیست. ثانیاً معضل اساسی توده‌های طبقه کارگر ما عبور یا عدم عبور جامعه چند هزار یا چند صد سال پیش آنها از صورت بندی‌های اقتصادی برده‌داری و فئودالی نیست. فاجعه دامنگیر زندگی روزشان این است که اسیر توفان استثمار و توحش سرمایه‌داری هستند. چیزی که کاشفان اقتصاد رانتی و استبداد نفتی آن را انکار می‌نمایند. نخستین سؤال پیش پای این جماعت یک پرسش بسیار پیش پا افتاده جامعه شناختی است. جامعه، هر نوع جامعه‌ای به هر حال تبلور کل مراودات مادی آدم‌ها در درون یک فاز معین توسعه نیروهای مولده است. این یک حکم ایدئولوژیک نیست. دانش است و اگر این سخن مورد توافق است آنگاه سؤال این خواهد بود که جامعه ایران در طول دهه‌های متمادی اخیر بر پاشنه کدام شیوه تولید و کدامین نیروهای تولیدی چرخیده است. سلسله جبال عظیم سرمایه‌ها و ثروت‌های این سال‌ها را چه کسانی تولید می‌کنند، رابطه اجتماعی معینی که این تولیدات در درونش صورت می‌گیرد کدام رابطه است. نوع بشر اساس بشر بودن خود را با کار و پروسه کار و فعالیت هدفنمند برای تولید آغاز کرده است. روند کار در طول تاریخ

متحول شده و در شکل‌های تولیدی متفاوت خصلت عمیقاً متفاوت احراز کرده است. روند کار ناظر و متضمن تولید این همه ارزش‌ها در جامعه صد سال اخیر ما کدام است. چه کسی کار می‌کند، سرنوشت کار چه می‌شود، محصول کار عاید چه کسی یا چه طبقه‌ای می‌گردد؟ تمامی این‌ها اجزاء نخستین پرسش پیش روی جماعت کاشف اقتصاد رانتی است و به نظر می‌رسد که پاسخ کل سؤالات از جانب این دانشوران مکتشف فقط این باشد که در اینجا هیچ شیوه تولیدی حاکم نیست. برهوتی است با شماری چاههای نفت، چند بازار خرید و فروش کالا، مقادیری سرمایه تجاری، دولتی که نفت فروش است و رانت‌های نفتی را هر جور که می‌خواهد برای خود حیف و میل می‌کند و برای تحکیم پایه‌های قدرتش به کار می‌گیرد؟!! پاسخ صریح آنان همین است، زیرا در جامعه‌ای که هیچ کدام از شیوه‌های تولید زندگی مادی نزائیده و سرمایه‌داری هم هیچ گاه حاکم نشده است!! در « سرزمینی که امکان شکل گیری و رشد سرمایه‌داری وجود نداشته است!! » (کاتوزیان)، در نقطه‌ای که طبقه کارگری پدید نیامده است!! چه عامل و سرچشمه دیگری برای این همه سرمایه و ثروت و محصول اجتماعی سالانه می‌توان تصور کرد؟!! نگاه این جماعت به جای شیوه تولید و روند کار و فرایند واقعی خلق سرمایه‌ها به چاههای نفت و گاز خیره است اما این نوع نگاه به اقتصاد و زیربنای مادی جامعه بلافاصله سؤالات انبوه دیگری را پیش می‌کشد. اولین سؤال، جایگاه واقعی و نه کاریکاتوری یا شعارپردازانه درآمدهای نفتی در کل چرخه اقتصاد کشور یا آن چیزی است که همه بورژوازی، از جمله کاشفان اقتصاد نفتی آن را « تولید ناخالص داخلی» می‌خوانند. این رقم طبیعتاً در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است و ما نیز منحنی تغییراتش را در طول همه این ادوار دنبال می‌کنیم.

سهم بخش‌های گوناگون اقتصادی در تولید ناخالص داخلی در دوره‌های مختلف، ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰

میلیارد ریال (قیمت‌های ثابت)

حوزه‌های مختلف	۱۳۶۰		۱۳۶۵		۱۳۷۰		۱۳۷۵	
	میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد
کشاورزی	۱۶۹۳	۲۱،۴	۳۷۵۳	۲۴،۴	۱۱۲۲۱،۶	۲۳	۳۸۳۷۳	۱۴،۵
صنعت و معدن	۱۴۸۰	۱۸،۷	۲۷۷۳	۱۷،۸	۹۷۷۸،۲	۲۰	۶۲۳۴۹	۲۳،۳
نفت	۹۹۵	۱۲،۶	۶۴۴	۴	۳۹۸۹،۷	۸	۳۸۸۸۶	۱۴،۶
خدمات	۳۸۷۳	۴۹،۱	۸۵۳۲	۵۴،۶	۲۴۱۹۲،۶	۴۹،۷	۱۲۹۲۶۱	۴۸،۶
کارمزد	۱۵۶	------	۸۱	------	۵۰۹،۹	------	۳۱۲۱	-----
تولید ناخالص	۷۸۸۵	------	۱۵۶۱۴	------	۴۸۶۷۲،۶	------	۲۶۵۷۴۸	-----

ادامه

سهم بخش‌های گوناگون اقتصادی در تولید ناخالص داخلی در دوره‌های مختلف، ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰

میلیارد ریال (قیمت‌های ثابت) (۱)

حوزه‌های کار و تولید	۱۳۸۰		۱۳۸۵		۱۳۸۷		۱۳۸۹	
	میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد
کشاورزی	۸۲۸۸۵	۱۰،۴	۲۰۵۵۰۳	۸	۲۸۹۱۰۹	۸	۴۱۰۰۰۰	۹
صنعت معدن	۱۶۵۳۷۰	۲۱،۴	۵۶۲۱۶۳	۲۳،۵	۹۳۶۰۷۴	۲۶	۱۲۴۰۱۳۷	۲۶،۵
نفت	۱۱۹۶۴۱	۱۵،۸	۴۳۴۰۰۰	۱۸	۵۶۷۰۰۰	۱۵،۵	۵۹۲۰۰۰	۱۲،۶

خدمات	۳۸۵۱۴۶	۵۱	۱۱۷۹۷۵۷	۴۹.۴	۱۸۵۶۸۵۳	۵۱	۲۴۵۱۷۷۲	۵۲
کسر کارمزد	۱۴۴۲	----	----	-----	-----	-----	-------	----
تولید ناخالص داخلی	۷۵۴۴۵۴	----	۲۳۸۶۰۱۶	-----	۳۶۴۰۰۳۶	-----	۴۶۹۱۹۰۹	----

استخراج از سالنامه‌های آماری مرکز آمار ایران

سرفصل‌های زمانی انتخاب شده برای هر دو جدول بالا سال‌های اوج درآمدهای نفتی و سرریز شدن ارقام افسانه‌ای اضافه ارزش‌های حاصل از تولید و فروش نفت به چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران است. با این وصف سهم درآمدهای مذکور در کل تولید ناخالص داخلی سالانه، حتی در همین مقاطع زمانی خاص، چیزی حدود ۴ – ۸ – ۱۴ – ۱۸ – ۱۵ و ۱۲ درصد بوده است. در سال ۱۳۹۰ این سهم پس از طی یک منحنی صعودی ناشی از فوران بهای نفت در بازار جهانی به حدود ۶ درصد تنزل کرده است. سال ۹۱ به تنزل خود ادامه داده است و همه شواهد حاکی است که در شرائط حاضر به ۴ درصد هم نمی‌رسد. واضعان تئوری اقتصاد نفتی نمایندگان عمیقاً دگماتیست بورژوازی هستند، آنها علاقه‌ای به مشاهده واقعیت‌های زمینی ندارند. در دنیای خیال قالب هائی می‌سازند، زمین و زمان را به درون همین قالبها می‌ریزند، خشت می‌زنند و با خشت‌ها برجهای تئوریک بر پای می‌دارند. افسانه می‌سازند و القاء می‌کنند که گویا بیش از ۵۰ درصد آنچه خود « تولید ناخالص داخلی» می‌نامند، از درآمدهای نفتی تأمین می‌گردد!!

به نکته دیگری در همین رابطه بپردازیم. جماعت واضع اقتصاد رانتی فقط در مورد اهمیت نقش نفت در اقتصاد ایران افسانه سرائی نمی‌کنند، آنان همزمان تصویر بسیار علم ستیز و باژگونه‌ای از «درآمد»های نفتی جعل می‌کنند و به ذهن دیگران منتقل می‌سازند. این تصویر که گویا نفت ثروتی «خدادادی» است و خوان یغمائی است که دست غیب در پیش پای مشتی دولتمرد و تاجر و «رانت خوار» پهن کرده است!! از

منظر اینان نفت کالا نیست، حامل کار اجتماعاً لازم انسانی نمی‌باشد. با کار توده‌های کارگر تولید و استخراج نشده است، پروسه تولید و مبادله و مصرفش به روند کار سرمایه‌داری و چرخه بازتولید و سامان پذیری سرمایه تعلق ندارد. ارزش نهفته در آن ارزش کار اجتماعاً لازم نمی‌باشد، بهای آن اضافه ارزش هائی نیست که توسط طبقه کارگر تولید شده است، فرایند تشکیل قیمت بازارش جزئی از پروسه تشکیل قیمت‌ها در بازار سرمایه نیست و بالاخره اضافه ارزش‌های نهفته در آن، در چهارچوب قوانین نرخ سود و کارکرد نرخ سود انحصاری سرمایه، میان سرمایه داران و دولت‌های سرمایه‌داری توزیع نمی‌گردد. کاشفان اقتصاد رانتی هیچ کدام این‌ها را قبول ندارند و فقط « رانت»، « رانت» می‌گویند، اما رانت اعم از مطلق یا تفاضلی، در شرائط استیلای شیوه تولید سرمایه‌داری سوای اضافه ارزش و سرمایه هیچ چیز دیگر نیست. اضافه ارزش هائی که تحت سیطره قوانین ذاتی سرمایه، رقابت سرمایه‌ها در بازارهای جهانی و داخلی، فرایند تبدیل نرخ اضافه ارزش به نرخ سود، چگونگی سهم بری تک سرمایه‌ها و سرمایه اجتماعی کشورها از کل اضافه ارزشهای تولید شده بین المللی، موقعیت انحصاری پاره‌ای کالاها و بالاخره تأثیر این موقعیت ویژه انحصاری بر پروسه توزیع اضافه ارزش ها، میان بخش‌های مختلف سرمایه بین المللی و سرمایه‌های مجزای درون ساختار سرمایه اجتماعی هر کشور تقسیم می‌گردد. ارزش نفت نیز مثل هر کالای دیگر ارزش کار اجتماعاً لازم انسانی نهفته در آن است. آنچه نفت را در اینجا از بسیاری کالاهای دیگر متمایز می‌سازد، نه «خدادادی» و «انفال» بودنش که قوانین حاکم بر پروسه تشکیل قیمت‌ها و توزیع اضافه ارزش‌ها در شیوه تولید سرمایه‌داری است. کالاها از جمله نفت حاوی مقادیری کار اجتماعاً لازم انسانی هستند اما قیمت آنها در بازارها لزوماً عین ارزش‌های نهفته در آن‌ها نیست. کالاها به طور معمول بالاتر یا پائین تر از این ارزش‌ها به فروش می‌رسند، قیمت بازارشان زیر

فشار رقابت تعیین می‌شود. رقابت با رجوع به مؤلفه‌های عرضه و تقاضا، حکم می‌کند که آنچه وارد بازار گردیده است، نه منطبق بر ارزش مبدأ (کار اجتماعاً لازم نهفته در کالا)، که بالاتر یا پائین تر از آن به فروش رسد. یک چیز بسیار روشن، بدیهی و بدون هیچ تردید است. اینکه حاصل جمع ارزش کل کالاها دقیقاً برابر کل کار اجتماعاً لازم نهفته در آنهاست. از نکات فوق که بگذریم کالاهائی وجود دارند که آماج رقابت‌های سرکش و خرد کننده بازار جهانی سرمایه‌داری نیستند. تقاضای بازار برای خریدشان در سطحی است که قیمت تولیدی آنها از حکم رقابت رایج میان بخش غالب سرمایه جهانی تبعیت نمی‌کند، حتی به قیمت کالاهای تولیده شده در شرائط برتر اما آماج رقابت‌های خرد کننده سرمایه بین المللی تمکین نمی‌نماید. این کالاها مادام که از چنین موقعیت ویژه انحصاری برخوردارند، مبانی تشکیل نرخ سود عمومی را دور می‌زنند، قیمت انحصاری خود را جایگزین قیمت تولیدی منبعث از قوانین نرخ سود متوسط می‌سازند و در همین راستا اضافه ارزش‌های انبوهی، بیشتر، یا بسیار بیشتر از بهای خاص کار اجتماعاً لازم نهفته در خود، نصیب کارتل‌ها و تراست‌های سرمایه‌داری دارنده خویش می‌نمایند. نفت در زمره این کالاهاست. به این نکات باید مؤلفه‌های دیگری را نیز افزود. اول اینکه قیمت تمام شده یا بهای اجزاء سرمایه ثابت و متغیر مورد نیاز تولید هر بشکه نفت ایران و ممالک دیگر خلیج، به دلیل شرائط ویژه محیط استخراج یکی از پائین ترین قیمتها است و این امر به نوبه خود قدرت رقابت نفت این حوزه را به طور مثال در قیاس با نفت دریای شمال بالاتر می‌برد. موضوعی که به نوبه خود سهم سرمایه‌های اجتماعی کشورها و دولت‌های سرمایه‌داری صاحب این منابع نفتی در اضافه ارزش‌های بین المللی را از رقبای نفتی خود افزون تر می‌گرداند. دوم مکان تعیین کننده کارتل « اوپک» است که در همین راستا و باز هم در جهت ارتقاء حصه اضافه ارزش‌های عاید دولت‌های عضو ایفای نقش می‌کند. خلاصه کنیم. آنچه عایدات نفتی دولت‌ها یا شرکت‌ها نام گرفته است صرفاً بخشی از اضافه ارزش تولید

شده توسط طبقه کارگر بین المللی است، مثل هر ریال دیگر اضافه ارزش حاصل استثمار توده‌های کارگر دنیا، در روند کار سرمایه‌داری تولید می‌شود، در پروسه سامان پذیری سرمایه اجتماعی کشورها و کل سرمایه جهانی شکل سود احراز می‌نماید، مثل هر بخش دیگر اضافه ارزش‌های تولید شده، میان سرمایه‌ها و سرمایه اجتماعی کشورها تقسیم می‌شود و سرانجام و مهم تر از همه اینکه بسان هر دینار دیگر اضافه ارزش‌ها و سودها در عظیم ترین بخش خود به سرمایه تبدیل می‌گردد. کوه رفیع اضافه ارزش‌های نفتی سرازیر به سوی سرمایه اجتماعی ایران نیز عین همین مسیر را طی می‌کند، بخش اعظم آن به شکل‌های مختلف، سرمایه می‌شود و وارد حوزه‌های گوناگون انباشت می‌گردد، توسط دولت سرمایه صرف تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی می‌شود، راه، بندر، راه آهن، مترو و شبکه‌های عظیم آب و برق و جاده و خیابان می‌گردد، در همه این حالات جزء تعیین کننده‌ای از کل بخش ثابت سرمایه اجتماعی می‌شود. به صورت سرمایه مولد یا غیر مولد عمل می‌کند، هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه داران خصوصی و دولتی را پائین می‌آورد و نرخ اضافه ارزش هایشان را بالا می‌برد. نفت در پروسه بازتولید سرمایه‌داری ایران همان نقشی را ایفاء می‌کند که انحصارات سترگ جهانی در سرمایه اجتماعی این یا آن کشور دیگر بازی می‌نمایند. نکته قابل تعمق در این جا، نوع نگاه کاشفان اقتصاد رانتی به مکان خاص حوزه‌های مختلف کار و تولید ، از جمله حوزه نفت و گاز در ساختار اقتصاد ایران است. اینها و طیف وسیع عزاداران « تک پایگی»، یک قرن است که پیرامون مصیبت وابستگی اقتصاد کشور به نفت شیون می‌کنند. همزمان همین شیون را در مورد سایر حوزه‌های اقتصاد نیز با شدت و حدت تمام دنبال می‌نمایند، با این تفاوت که در رابطه با قلمروهای اخیر پای عدم کارائی، فقدان قدرت رقابت و مشکل پائین بودن سود را پیش می‌کشند!! تفسیر زمینی شیون‌ها آن است

که جماعت مورد گفتگوی ما، هم از اینکه یک بخش سرمایه اجتماعی جامعه قدرت جذب اضافه ارزش‌های بین المللی را داراست رنج می‌برند!! و هم از اینکه بخش یا بخش‌های دیگر اقتصاد سرمایه‌داری فاقد این ظرفیت هستند خیلی درد می‌کشند!! و نهایتاً هم زیر فشار همین دردها و رنجها عطای ماجرا را به لقایش می‌بخشند و به نفی سرمایه‌داری بودن ایران می‌رسند!!

در مورد تئوری اقتصاد رانتی به همین حد بسنده می‌کنیم، اما پیش از اتمام کلام باید در باره این نظر و همه نظریه‌های دیگری که از دیرباز تا امروز، دست به کار باژگونه نمائی واقعیت سرمایه‌داری ایران بوده اند، نکاتی را توضیح داد. مقدم بر هر چیز تأکید همیشگی خود را تکرار کنیم که معضل در نظریه‌ها نیست. اندیشه‌ها بیان نوع نگاه، دورنما و انتظارات طبقه یا لایه‌های اجتماعی درون طبقات معین هستند، نقد ما نیز نقد اندیشه‌ها نیست، نقد رادیکال تلاش ارتجاعی اقشاری است که منافع طبقاتیشان در تبیین غلط زیربنای مادی جامعه، در دادن آدرس غلط مبارزه طبقاتی به کارگران و خارج ساختن لکوموتیو کارزار طبقاتی توده‌های کارگر از ریل مبارزه ضد سرمایه‌داری است. صاحبان همه نظریاتی که بالاتر نام بردیم آگاهانه یا ناآگاهانه این هدف را دنبال کرده اند، اما خیلی از آنها چنین کاری را زیر پرچم کوشش برای تشریح ویژگی‌های اساسی سرمایه‌داری ایران انجام می‌دهند!!. آیا در نقد ما بر این نظریه بافی ها، هر نوع تفاوت میان اقتصاد کاپیتالیستی ایران با جوامعی مانند امریکا، آلمان سوئد و کشورهای مشابه به طور کامل نفی می‌گردد؟ پاسخ این سؤال باید پیش از پایان بخش حاضر بحث به طور مختصر روشن گردد. بخش‌های مختلف سرمایه بین المللی و سرمایه اجتماعی جوامع گوناگون دنیا مسلماً رونوشت مطابق اصل همدیگر نیستند. در کلیه جوامع موجود جهان از امریکا تا سیرالئون و از آلمان و ژاپن تا افغانستان و سومالی بدون هیچ اگر و اما سرمایه‌داری مستولی است. تولید سرمایه‌داری در تمامی این کشورها تولید مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار و

تولید اضافه ارزش است. ریشه همه مصائب دامنگیر زندگی کارگران در یکایک این جوامع در موجودیت و تسلط سرمایه‌داری قرار دارد. همه جا پرولتاریا و بورژوازی طبقات اساسی جوامع را تعیین می‌کنند. کاهش هر ذره فشار استثمار و ستم و محرومیت طبقه کارگر در هر کدام کشورها صرفاً در گرو پیکار با تسلط و وجود سرمایه‌داری است. تا جائی که به این مسائل، به اساس حاکمیت سرمایه داری، به مناسبات اساسی میان طبقات اجتماعی، به مبارزه جاری روز کارگران، به دورنمای رهائی طبقه کارگر و به هر چه که مربوط به ریشه‌های استثمار و سیه روزی توده‌های کارگر یا مبارزه طبقاتی آنها علیه وضعیت موجود است تفاوتی میان هیچ کدام کشورها نیست. با همه این ها، سرمایه‌داری بودن کلیه جوامع دنیا به معنای انطباق جامع الاطراف بند بند پویه بازتولید سرمایه اجتماعی کشورها نیز نمی‌باشد. مسأله اساسی تشخیص و توضیح درست تفاوت هاست. برای این کار، برای تعیین تفاوت‌ها نیز راهی نیست جز اینکه به شالوده هستی این نظام رجوع کنیم. بنیاد سرمایه‌داری بر رابطه تولید اضافه ارزش متکی است، برای تشخیص تمایزات باید سراغ موقعیت سرمایه اجتماعی کشورها در تقسیم کار جهانی سرمایه، چگونگی سهم بری آن‌ها در کل اضافه ارزش‌های حاصل کار و استثمار طبقه کارگر بین المللی و مکانیسم‌ها و عوامل احراز این سهم رفت. تفاوت سرمایه‌داری کشورها در درجه تسلط آنها بر ساز و کارهای لازم برای حصول سهم کمتر یا بیشتر اضافه ارزش‌ها قرار دارد. در میان همه تحلیل ها، نظریه‌ای که مدعی این نوع جهتگیری یا جستجوی ریشه تفاوت‌ها در کم و کیف دستیابی سرمایه اجتماعی جوامع به اضافه ارزش هاست، روایتی است که بر دو مؤلفه مرتبط یعنی « حوزه صدور سرمایه» و «نیروی کار ارزان» انگشت نهاده است. این مؤلفه‌ها بدون شک واقعی و تعیین کننده اند اما گزینش آنها به عنوان عوامل خصلت نما و تعیین تمایز میان سرمایه‌داری ممالک یا بخش‌های مختلف سرمایه

جهانی، قابل گفتگو می‌باشد. تقریباً همه دولت‌های بورژوازی برای جذب هر چه بیشتر سرمایه‌های خارجی تلاش می‌کنند. تراست‌ها و انحصارات عظیم جهانی، سرمایه‌های خود را فقط به جوامعی مانند ایران صادر نمی‌کنند. در طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ بریتانیا از جمله ممالکی بود که به تمامی اقدامات لازم برای تنزل مزدها دست زد تا از این طریق سیل سرمایه‌های سایر ممالک را به حوزه انباشت داخلی خود سرازیر کند. چین دومین قطب عظیم دنیای سرمایه داری، حوزه پیش ریز بسیار گسترده و روزافزون سرمایه‌های امریکائی و اروپائی است. هر کدام از چند کشور ثروتمند عضو حوزه یورو صدها میلیارد دلار به مراکز غول پیکر مالی بین المللی بدهکارند و بدهی‌ها همگی سرمایه‌های صادر شده به این جوامع می‌باشند. بدهی یونان به بانک جهانی و بانک‌های آلمانی سر به فلک می‌کشد و این بدهی نیز سرمایه‌ای است که به بازار انباشت داخلی این کشور صادر گردیده است. از این که بگذریم کاربرد اصطلاح « حوزه صدور سرمایه» به عنوان شاخصی برای بیان تفاوت میان سرمایه‌داری ایران یا کشورهای همانند، با جوامع غربی، ژاپن و روسیه می‌تواند گمراه‌ساز باشد. در این روایت چنین القاء می‌شود که گویا سرمایه‌های صادر به حوزه‌های استثمار نیروی کار ارزان فقط سرمایه هائی است که از سوی دولت‌ها یا تراست‌های مالی و صنعتی بین المللی با حفظ شکل ظاهری مالکیت حقوقی صادر کنندگان در حوزه‌های مذکور پیش ریز می‌شوند. تصوری که از همه لحاظ اشتباه است. دائره شمول صدور سرمایه بسیار وسیع تر از اینهاست. بیشترین بخش مبادلات اقتصادی درون بازار جهانی سرمایه‌داری که صدور کالا نام دارد، به طور واقعی صدور سرمایه است. عظیم ترین سهم این کالاها اجزاء متشکله سرمایه ثابت روزانه صنایع و مراکز کار و تولید جوامع دیگر را تشکیل می‌دهند. سرمایه هائی که تحت مالکیت اسمی این دولت، آن انحصار صنعتی یا فلان مؤسسه مالی جهانی نیستند، به سرمایه داران خریدار تعلق دارند، موضوع باز هم پیچیده تر و تعیین کننده تر می‌شود زمانی که به خاطر آریم همین

شکل اخیر صدور سرمایه، فاکتور بسیار مهمی در نقل و انتقال اضافه ارزش‌ها و صعود و نزول نرخ سودهاست. در این باره کمی پائین تر باز هم صحبت خواهیم کرد.
مؤلفه دوم یا « نیروی کار ارزان» به طور قطع اساسی ترین فاکتورها یا تنها فاکتور ریشه‌ای در این زمینه است، اما سرمایه‌داری جهانی را نمی‌توان به کشورهای دارای نیروی کار ارزان و ممالک با نیروی کارِ گران تقسیم نمود. سطح دستمزد و معیشت یا رفاه اجتماعی توده‌های کارگر کشورها محصول مستقیم مبارزات آنهاست. در اینجا نیز این تقسیم بندی می‌تواند مایه گمراهی باشد. این گمراهی که گویا مثلاً سرمایه‌داری سوئد، آلمان یا نروژ با بالا بودن بهای نیروی کار تجانس دارند و سطح موجود رفاه کارگران را پاس می‌دارند. اشکال مهم دیگر دیگر اینکه بنیان واقعی ارزان بودن بهای نیروی کار در جوامعی مانند ایران، کشورهای امریکای لاتین، آسیا و افریقا را در برابر انظار قرار نمی‌دهد. دلیل بالاتر بودن بهای نیروی کار در برخی ممالک غربی را نیز مسکوت می‌گذارد و بالاخره ریشه مشترک و پیوند ارگانیک ارزانی و گرانی نیروی کار در دو بخش دنیای سرمایه‌داری را نمی‌کاود. این کمبودها اهمیت مؤلفه مورد بحث در توضیح تمایز میان سرمایه‌داری کشورها را به زیر سؤال نمی‌برد. اما ضرورت تلاش برای پیرایش موضوع از ابهامات، استنباطات گمراه کننده و در همین راستا، طرح دقیق تر، منسجم تر و آگاهگرانه تر آن را تأکید می‌نماید. فرق واقعی سرمایه اجتماعی سوئد، آلمان، ژاپن و به نحو اولی امریکا با ایران و ترکیه و جوامع مشابه در این است که هر کدام از اولی‌ها به صورت نسبی سهم کلان تری از اضافه ارزش‌ها را تصاحب می‌کنند و هر یک از دومی ها، بالعکس، حصه کمتری را نصیب خود می‌سازند. اینکه این اضافه ارزش‌ها در کجا، کدام کشورها، کدام قلمروهای کار و تولید یا کدام بخش جهان تولید می‌گردند، پرسشی است که هیچ کس هیچ پاسخ دقیق و شفافی برای آن ندارد. یک چیز روشن است. کل اضافه ارزشهای بین المللی با کل سودهائی که به

سرمایه اجتماعی تمامی کشورهای دنیا تعلق می‌گیرد برابر است. نکته دیگری هم به همین اندازه بدیهی و غیرقابل تردید است. سرمایه اجتماعی هر جامعه به طور متعارف اضافه ارزشی بیشتر یا کمتر از آنچه طبقه کارگر همان جامعه تولید کرده است به چنگ می‌آورد. توزیع اضافه ارزشها میان سرمایه‌های مختلف یک قلمرو تولیدی، یا سرمایه اجتماعی جوامع مختلف، بر پایه توان رقابت سرمایه‌داری کشورها و قدرت اثرگذاری آنها بر فرایند تشکیل نرخ سودها انجام می‌گیرد. به همین دلیل تسلط سرمایه اجتماعی هر جامعه بر عوامل مهم تشکیل دهنده توان رقابت و فشار بر پروسه پیدایش نرخ سودهای بین المللی مهم ترین نقش را در تعیین قطاع سودها بازی می‌کند. متوسط درجه بارآوری کار اجتماعی، هزینه بخش ثابت سرمایه‌ها و بهای نیروی کار در جامعه از جمله مهم ترین عوامل افزایش یا کاهش توان رقابت می‌باشند. این عوامل همراه با وزن مخصوص انحصارات ویژه در سرمایه اجتماعی هر کشور تعیین می‌کنند که سهم سرمایه‌داری کشورها از کل اضافه ارزش‌ها چه میزان خواهد بود. سرمایه‌داری ایران در بخش هائی مانند نفت، گاز، پتروشیمی و در سالهای اخیر اتوموبیل سازی، تولید سلاح و برخی قلمروهای دیگر، سوای اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر حوزه انباشت مستقیم خود، مقادیر بسیار معتنابهی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی را نیز به مجاری ارزش افزائی و نرخ سود خود جذب می‌نماید. همزمان در پاره‌ای بخش‌ها مانند نساجی، تولید دارو، صنایع غذائی و تمامی قلمروهای دیگر، مقادیر انبوهی از اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران ایران را به نفع سرمایه اجتماعی کشورهای دیگر از دست می‌دهد. سرمایه‌داری ایران در این قلمروها و به طور واقعی در بخش اعظم حوزه‌های کار و تولید به دلیل بارآوری پائین تر اجتماعی کار قادر به رقابت در بازار جهانی نیست. عظیم ترین میزان از سرمایه گردشی بخش ثابت این حوزه‌ها در هر دوره بازتولید، سرمایه‌های صادر شده جوامع غربی در قالب کالاست. سرمایه هائی که به لحاظ شکل

حقوقی مالکیت به سرمایه داران ایرانی یا دولت سرمایه‌داری ایران تعلق دارند اما پیش ریز آن‌ها مجرای باز انتقال اضافه ارزش‌ها از چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران به حوزه بازتولید سرمایه‌داری کشورهای دیگر است. ورود سیل آسای سرمایه به این صورت یا به بیان دیگر این شکل صدور سرمایه به بازار داخلی انباشت، عظیم ترین تقاضاها را در اختیار تراست‌های غول پیکر صنعتی و مالی جهان قرار می‌دهد، فاکتوری که به نوبه خود فرایند تشکیل قیمت‌های تولیدی در بازار جهانی را عمیقاً متأثر می‌سازد. امکان افزایش قیمتها را برای آنان فراهم می‌سازد. شرائط صعود نرخ سودها را در اختیار مراکز یاد شده قرار می‌دهد، رخدادهائی که در سویه مقابل خود افزایش هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اجتماعی جوامعی مانند ایران را به دنبال می‌آورد، بر نرخ سود سرمایه اجتماعی این کشورها فشار وارد می‌سازد، سهم سرمایه‌داری این جوامع از اضافه ارزش‌های کل را تنزل می‌دهد و حصه سرمایه اجتماعی جوامع صادر کننده سرمایه در این فرم را بالا می‌برد. سرمایه‌داری ایران در این راستا از یک سوی با داشتن بخش هائی مانند نفت و گاز مقادیر قابل توجهی از اضافه ارزش‌های بین المللی را به مجاری سود و انباشت خود جذب می‌کند و از سوی دیگر حجم انبوهی از اضافه ارزش تولید شده در داخل را از دست می‌دهد.

شالوده واقعی بهای شبه رایگان نیروی کار را در همین جا باید دید. موقعیت سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه با مؤلفه هائی عجین است که بالاتر آوریم و زیر فشار همین مؤلفه‌ها بخش قابل توجهی از اضافه ارزش‌های حوزه انباشت داخلی و حاصل استثمار طبقه کارگر ایران را از دست می‌دهد. سرمایه‌داری ایران برای جبران آنچه از دست می‌دهد، فشار هر چه سهمگین تر بر بهای نیروی کار و سطح معیشت توده‌های کارگر، تحمیل بشرستیزانه ترین اشکال فقر، بی بهداشتی، بی آموزشی، بی مسکنی و تمامی اشکال دیگر محرومیت بر زندگی کارگران، قتل عام

حداقل امکانات اجتماعی و رفاهی خانواده‌های کارگری، استثمار سبعانه کودکان کار، مجبور ساختن شمار کثیر فروشندگان نیروی کار به امرار معاش از طریق فحشاء و فروش مواد مخدر، کشتار جنبش کارگری و خفه ساختن هر صدای اعتراض علیه این وضعیت را تنها راه جبران اضافه ارزش‌های از دست داده می‌بینند. سرمایه‌داری ایران با عزم جزم تمامی این سبعیت‌ها و جنایت‌ها را علیه کارگران اعمال می‌نماید تا شط خروشان سودها را پرخروش نگه دارد. نظریه «حوزه صدور سرمایه و نیروی کار ارزان» شالوده اصلی این ارزانی را توضیح نمی‌دهد و مسائل زیادی را ناگفته و ناروشن باقی می‌گذارد.

فورانگاه بی مهار اضافه ارزش‌ها

آنچه تا اینجا آمد پیش زمینه‌ای برای شناخت درست تر سرمایه‌داری ایران، با ساز و کار نقد مارکسی اقتصاد سیاسی بورژوازی بود. بنمایه کلام آنست که سرچشمه جوشان و همیشه در طغیان دریای سرمایه‌ها و ثروت‌ها در ایران مثل همه جاهای دیگر دنیا صرفاً و باز هم صرفاً اضافه ارزش هائی است که در پویه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران توسط توده‌های طبقه کارگر جامعه تولید می‌گردد. این واقعیتی است که نه فقط دیدگان علیل کاشفان اقتصاد رانتی قادر به رؤیتش نیست، که حتی بخش اعظم منتقدان سینه چاک این گمراهه بافی‌ها هم، تمامی ابعادش را نظر نمی‌اندازند. دو سال پیش مرکز پژوهش مجلس بورژوازی اعلام داشت که حدود ۳ میلیون و دویست و شصت هزار کودک خردسال ایرانی زیر فشار فقر و گرسنگی به مدرسه نمی‌روند. همان گزارش اضافه نمود که بیش از ۳ میلیون نفر از این کودکان برای امرار معاش خود و برای کمک به تأمین هزینه زندگی خانواده‌ها یشان کار می‌کنند. همگان می‌دانند که هیچ آمار واقعی به مراکز رسمی آمارگیری جمهوری اسلامی راه نمی‌یابد. ارقام همواره به طور غیرواقعی در جهت رونق بازار عوامفریبی‌های رژیم منتشر می‌گردند. شمار کودکان کار نیز قطعاً بسیار افزون تر از رقم ۳ میلیون است. رقمی که

حتی به فرض درست بودن در طول دو سال اخیر زیر فشار رشد سهمگین مشکلات معیشتی توده‌های کارگر به گونه چشمگیری افزایش یافته است. بحث ما در اینجا اما پدیده خاص کودکان کار نیست. این مسأله را فقط برای این پیش کشیدیم که نشان دهیم بورژوازی ایران برای استثمار حداکثر نیروی کار، چگونه تمامی ساز و کارهای بشرستیزانه ممکن را به کار می‌گیرد و اینکه کوهساران عظیم اضافه ارزش‌ها نه انفال و رانت واضعان تئوری اقتصاد نفتی بلکه فقط کار اضافی توده‌های کارگر آماج قتل عام‌های معیشتی و رفاهی بورژوازی است. سالنامه آماری جمهوری اسلامی جمعیت ۱۰ سال به بالای کشور را بالغ بر ۶۳ میلیون و ۲۴۱ هزار نفر اعلام داشته است. بخش به لحاظ اقتصادی فعال این جمعیت ۲۴ میلیون و ۱۰۷ هزار نفر بوده است. در هیچ کدام از اسناد و گزارشات آماری رژیم در باره شمار دقیق کارگران، اطلاعاتی انتشار نیافته است اما برآوردهای مبتنی بر شواهد معتبر حاکی است که این تعداد نباید از ۱۵ میلیون کمتر باشد. نکته مهم این است که روند کار و تولید یا چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران فقط بر دوش این ۱۸ میلیون کارگر (۱۵ میلیون بالای ۱۰ سال و ۳ میلیون زیر این مرز سنی) نمی‌چرخد. حدود ۷۰ درصد زنان خانه دار جامعه نیز به شکل‌های مختلف در پروسه کار و تولید اضافه ارزش‌ها سهیم هستند. نگهداری از کودکان یا پرورش ارتش ذخیره کار بورژوازی و معاف سازی طبقه سرمایه دار از تقبل ارقام عظیم هزینه مهد کودک ها، به بیان دیگر حضور در پروسه کار سرمایه به جای یک جمعیت میلیونی کارگران کودکیار و مددکار، سرپرستی از سالخوردگان و معلولان و برداشتن بار هزینه‌های کلان مراکز نگهداری این بخش جمعیت جامعه از دوش بورژوازی، ایجاد شرائط لازم برای کار شبه رایگان دو شیفتی همسران و کاهش بسیار چشمگیر هزینه‌های امرار معاش خانواده، همه و همه اموری هستند که توسط زنان خانه دار صورت می‌گیرد، همه این کارها اجزاء مکمل و مورد نیاز پروسه ارزش افزائی

سرمایه اند و به طور غیر مستقیم در بالا بردن میزان اضافه ارزش‌های طبقه سرمایه دار نقش بارز و تعیین کننده ایفاء می‌نمایند. خیل کثیری از همین زنان سوای همه کارهای بالا، در عمق آلونک‌های سوت و کور مسکونی خود، به صورت کارگر مولد و در جریان مبادله نیروی کار خود با سرمایه، در حوزه‌های متعددی مانند پوشاک، بسته بندی، فرشبافی و خیلی قلمروهای دیگر برای طبقه سرمایه دار اضافه ارزش و سرمایه تولید می‌کنند. در یک کلام حدود ۳۰ میلیون انسان در شکل‌های مختلف با ایفای نقش کارگر مولد، غیرمولد، زنان خانه دار بدون هیچ مزد همدوش و همکوش این کارگران و بالاخره خیل وسیع کودکان کار شب و روز کار می‌کنند و استثمار می‌شوند. چند میلیون کارگر نفرین شده دوزخ نشین افغانی محکوم به کار چند شیفتی شبه رایگان را نیز به این ۳۰ میلیون اضافه کنیم. حاصل کار و استثمار رعب آور این جمعیت عظیم نیروی کار است که سرمایه‌ها و سودهای سرمایه داران و دولت سرمایه‌داری ایران را می‌آفریند، لحظه به لحظه می‌افزاید و غول آساتر می‌سازد.

اما بحث فقط بر سر آمار کارگران نیست. میزان اضافه ارزش و سرمایه‌ای که طبقه کارگر در طول سال تولید می‌کند مسأله دیگری است که باید آن را کاوید. سالنامه آماری جمهوری اسلامی جمع ارزش اضافی حاصل استثمار توده‌های کارگر در طول سال ۱۳۸۹ را ۴۷۶ تریلیون تومان گزارش کرده است. این رقم در منابع دیگر دولتی و مهم تر از همه در گزارش صندوق بین المللی پول بالای ۸۳۰ تریلیون تومان اعلام گردیده است. اختلاف آماری بسیار فاحشی که برای دیوان محاسبات دولت بورژوازی ایران از همه لحاظ متعارف و روتین است!! از رقم نخست یا آنچه در سالنامه مرکز آمار آمده است نزدیک به ۴ تریلیون تومان در بخش معادن غیرنفتی تولید گردیده است. شمار کارگرانی که در تولید این اضافه ارزش‌ها نقش داشته اند با توجه به آمار ۸۱ هزار نفری کل کارکنان واحدها، به طور تقریب ۶۰ هزار نفر برآورد می‌شود. حداقل مزد کارگران در این سال بر اساس مصوبه شورایعالی کار جمهوری اسلامی ۳۰۳ هزار

تومان در ماه بوده است. بهای نیروی کار کارگران معادن غیرنفتی به طور معمول حتی در قیاس با دستمزد محقر و بسیار پائین سایر بخش‌های طبقه کارگر باز هم پائین تر است. با این وجود ما متوسط مزدها در این حوزه را بسیار بیشتر از رقم اعلام شده شورایعالی کار در نظر می‌گیریم. فرض را بر این قرار می‌دهیم که هر کارگر به طور متوسط ۴۰۰ هزار تومان در ماه و چهار میلیون و هشتصد هزار تومان در سال دستمزد دریافت کرده باشد. در این صورت بهای سالانه نیروی کار کل ۶۰ هزار کارگر به رقمی معادل ۲۸۸ میلیارد تومان بالغ خواهد شد. به سراغ نرخ استثمار کارگران در این قلمرو رویم و ۴ تریلیون اضافه ارزش‌های سالانه را به رقم مذکور تقسیم کنیم. با نرخ اضافه ارزشی برابر با ۱۳۰۰ درصد مواجه می‌گردیم. به بیان دیگر هر کارگر ۱۳ برابر مزدی که در سال دریافت نموده است. اضافه ارزش و سود و سرمایه به سرمایه داران و دولت سرمایه تسلیم کرده است. از نمونه دیگری صحبت کنیم. در همان سال بالا بر اساس مندرجات همان سالنامه، میزان اضافه ارزشی که کارگران کارخانه‌های دارای ۱۰ کارگر به بالا تولید کرده اند به مرز ۵۰ تریلیون تومان رسیده است. شمار کارگران به طور تقریب ۹۵۰ هزار نفر بوده است. در اینجا نیز جمعیت توده‌های کارگر مورد استثمار این واحدها را در رقم ۴ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان متوسط دستمزد سالانه ضرب کنیم. به رقمی بالغ بر ۴ تریلیون و ۵۰۰ میلیارد تومان خواهیم رسید. محاسبه را ادامه دهیم و ۵۰ تریلیون اضافه ارزش‌های حاصل استثمار سالانه کارگران را بر آنچه به صورت بهای نیروی کار دریافت کرده اند تقسیم نمائیم. نرخ اضافه ارزش این حوزه بالاتر از ۱۱۰۰ درصد خواهد بود. در اینجا نیز هر کارگر در ازاء هر تومان دستمزد بیش از ۱۱ تومان سود و سرمایه تحویل سرمایه داران داده است. نرخ استثمارهای واقعی توده‌های کارگر در جهنم سرمایه‌داری ایران به طور قطع بالاتر از این نرخ هاست. واقعیت این است که متوسط دستمزد کارگران در سال یاد شده بسیار

کمتر از رقم مورد محاسبه ما بوده است. دستمزدها در فواصل زمانی طولانی پرداخت می‌شده است و چه بسا هیچ پرداختی صورت نمی‌گرفته است. زمان تأخیر چنان بوده است که سرمایه داران در دنیای واقعی هیچ مزدی پرداخت نمی‌کرده اند. به این معنی که مصادره شش ماهه و یک ساله و بیشتر مزدها، افزودن آنها به سرمایه و به کارگیری آنها در سرمایه گذاری‌های سودآور، با نرخ اضافه ارزش‌های کلان، عملاً به سرمایه داران امکان می‌داده است تا دستمزدها را از محل سود حاصل از انباشت مزدهای پرداخت نشده کارگران در قالب سرمایه و استثمار کارگران توسط همین سرمایه‌ها تأمین کنند. واقعیت‌های شرم آوری که در بند بند خود سرچشمه‌های اصلی دریای اضافه ارزش‌ها و نرخ استثمارهای افسانه‌های را باز می‌گویند اما مرثیه سرایان اقتصاد نفتی همچنان چراغ به دست در عمق چاههای نفت دنبال کشف راز چگونگی فوران رانت‌ها به خزانه دولت در برهوت بدون هیچ صنعت و ساختار اجتماعی یا شیوه تولید و طبقات و مبارزه طبقاتی هستند!! در همین جا اضافه کنم که تمامی محاسبات ما نسبی و با هدف ارائه تصویری از واقعیت است. این نکته را از آن جهت می‌گویم که تعیین نرخ دقیق و عینی اضافه ارزش‌ها در حوزه‌های مختلف، کلاً به ویژه در شرائط کنونی دنیای سرمایه‌داری تقریباً در زمره محالات است. در این تردیدی نیست اما تصویر بدون شک درست و واقعی است.

آنچه در باره نرخ اضافه ارزش‌ها در حوزه‌های اقتصادی معدن و صنعت آمد، در مورد همه قلمروهای دیگر اقتصاد سرمایه‌داری ایران صدق می‌کند. حتماً گفته خواهد شد که به طور مثال در بخش موسوم به « خدمات» یا فروش کالاها اضافه ارزشی تولید نمی‌شود. این حرف تا آنجا که به خصلت غیرمولد بودن سرمایه‌های این بخش و غیرمولد بودن نیروی کار مورد استثمار این سرمایه‌ها مربوط می‌شود کاملاً درست است اما این نکته اساسی و کلیدی را به کلی از یاد می‌برد که ریال به ریال بخش غیرمولد سرمایه اجتماعی نیز دقیقاً همسان بخش مولد آن، سهم اضافه ارزش‌های

خود را از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر برداشت می‌نماید. محاسبات مرکز آمار ایران نیز با توجه به این اصل پایه‌ای شیوه تولید سرمایه‌داری تنظیم گردیده است. ارقامی که به عنوان اضافه ارزش‌های حوزه‌های صنعت و معدن در این گزارشات آمده است ارقامی هستند که پس از توزیع اضافه ارزش کل، میان همه اجزاء سرمایه اجتماعی محاسبه شده و به این اسناد راه یافته اند. نرخ استثمارهای ۱۳۰۰ درصدی و ۱۱۰۰ درصدی نه خاص دو قلمرو تولیدی بالا که شاخص نرخ استثمار توده‌های کارگر در کل جهنم سرمایه‌داری ایران می‌باشند. لازم است اضافه و تصریح کنم که این نرخ حتی کل جمعیت چندین میلیونی کارگران بیکار را نیز در دائره شمول خود دارد. این نکته شاید برای خیلی‌ها تعجب آور و غیرقابل باور باشد. اما دیده‌ای باید که سرمایه را، سرمایه‌داری معاصر را و سرمایه‌داری روز ایران را دقیق بشناسد تا همه تعجب‌ها و ناباوری‌ها برای او از قضایای بدیهیه هندسی بدیهی تر گردد. بیکار در شرائط روز دنیای سرمایه‌داری کلاً و در دوزخ سرمایه‌داری ایران فقط به این اعتبار بیکار است که باید به جای یک شیفت، دو شیفت، به جای دستمزد محقر معمول همزنجیران مزدی باز هم بسیار کمتر و ناچیزتر، به جای اشتغال رسمی، به صورت غیررسمی، به جای برخورداری احتمالی از برخی امکانات تأمین اجتماعی، بدون هیچ نوع امکانات و بالاخره در شرائطی بسیار مرگبارتر، با شدت استثماری کاملاً افزونتر، کار کند. در جامعه‌ای که برای اکثریت غالب کارگران هیچ غرامت بیکاری و هیچ بیمه معیشتی وجود ندارد، تصور اینکه کارگری بدون کار به زندگی ادامه دهد فقط خیالبافی است. بیکاران به حوزه کار و تولید و استثمار موسوم به « حوزه اشتغال غیررسمی» تعلق دارند. پدیده‌ای که سازمان جهانی کار وجودش را به رسمیت شناخته است و با هدف کمک به بورژوازی در تشدید استثمار کارگران برای توسعه و رونق آن می‌کوشد. بر طبق گزارش همین سازمان ۷۰ درصد اشتغال خیلی از کشورها

به همین حوزه منتقل گردیده است و سهم آن در کل محصول اجتماعی سالانه طبقه کارگر ممالک امریکای لاتین تا پیش از پایان دهه آخر قرن بیستم مرز ۳۰ درصد را پشت سر نهاده بود. جمعیت بیکار جامعه ایران که شمارشان چندین میلیون است استثمارشوندگان «حوزه اشتغال غیررسمی » هستند. بخش اعظم کارگران شاغل اعم از فروشندگان نیروی کار مولد و غیرمولد نیز به همین حوزه تعلق دارند. میلیون‌ها کارگری که به صورت قراردادی، با قراردادهای کوتاه مدت فاقد هر نوع اعتبار حتی همان اعتبار متعارف دیوانسالاری سرمایه، قراردادهای شش ماهه، سه ماهه، یک ماهه، دو هفتگی، سفید امضاء و مانند این‌ها کار می‌کنند همه شاغلین این حوزه می‌باشند. همه اینها در پروسه کار سرمایه حضور دارند، به طور مستقیم اضافه ارزش تولید می‌کنند یا نیروی کارشان در خدمت پروسه تولید اضافه ارزش و بازتولید سرمایه اجتماعی قرار می‌گیرد. اضافه ارزش سالانه ۵۰۰ تریلیون تومانی بورژوازی محصول کار کل طبقه کارگر ایران از جمله این بخش از کارگران است.

سرمایه‌داری ایران، بحران و جمهوری اسلامی

بالاتر در بررسی موقعیت سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری به فاکتورها و ویژگی هائی اشاره شد. مؤلفه‌های مذکور این را نیز تصریح می‌کنند که سرمایه اجتماعی جوامعی مانند ایران به طور معمول حوزه سرریز بار بحران‌های بین المللی سرمایه‌داری هستند. عظیم ترین بخش تشکیل دهنده جزء ثابت سرمایه اجتماعی این کشورها اعم از استوار یا گردان سرمایه هائی هستند که در پروسه سامان پذیری سرمایه بین المللی در هیأت کالا- سرمایه، از سوی تراست‌ها و انحصارات عظیم صنعتی و مالی جهانی به مالکیت سرمایه داران یا دولت سرمایه‌داری ایران منتقل می‌گردند. چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران بازار خرید این کالا- سرمایه‌ها یا در واقع جذب این سرمایه‌ها است. این امر متضمن این معناست که حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران و جوامع مشابه اولاً به صورت کاملاً ارگانیک

قلمرو انتقال، انباشت و ارزش افزا شدن حجم عظیمی از سرمایه است که برای سرمایه اجتماعی جوامع تولید کننده آن‌ها حکم سرمایه آزاد، غیرسودآور و بحران زا را بازی می‌کند. ثانیاً حجم عظیم دیگری از سرمایه‌ها به صورت کالا- سرمایه پروسه انتقال را پشت سر می‌گذارد، در فرایند انتقال بازار تقاضای وسیعی را در اختیار سرمایه اجتماعی تولید کننده خود قرار می‌دهند. این تقاضا منحنی تعیین قیمت تولیدی را به شدت دستخوش تغییر می‌کند و به سوی صعود می‌برد. ثالثاً و بالاخره اما نه کم اهمیت تر اینکه نیاز جبری و قهری سرمایه اجتماعی جوامعی مانند ایران به ورود این سرمایه‌ها یا کالا – سرمایه‌ها دست سرمایه اجتماعی تولید کننده آنها را به طور محدود اما بسیار تعیین کننده در افزایش قیمت‌ها باز می‌گذارد. سرمایه اجتماعی جوامع مالک تراست‌ها و انحصارات غول پیکر صنعتی از همین مجاری یا به بیان روشن تر از درون پویه سامان پذیری سرمایه جهانی و مراودات ارگانیک و اندرونی و ذاتی میان سرمایه‌های اجتماعی کشورها سهم بزرگی از بحران اقتصادی خود را به حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشورهای مورد بحث از جمله ایران منتقل می‌سازند. بحران نیمه دوم دهه ۵۰ خورشیدی در ایران، سوای سرچشمه قهری اندرونی خود، بار این شکل چرخش بحران جهانی سرمایه را نیز همراه داشت. جمهوری اسلامی در سال‌های نخست استقرار قادر به مهار این بحران نشد. جنگ ارتجاعی میان رژیم و دولت سرمایه‌داری عراق بحران را در ابعادی بسیار گسترده تشدید کرد. بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی ایران در شکل بنگاههای بزرگ صنعتی، بنادر، وسائل حمل و نقل، پالایشگاهها و تأسیسات نفتی دچار اختلال و حتی نابودی شد. بورژوازی در همان حال که فشار استثمار کارگران را به اوج می‌برد. هزار، هزار آن‌ها را از کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید روانه میدان‌های جنگ می‌کرد. تولید و فروش نفت روند افت پیمود و حجم اضافه ارزش‌های نفتی سالانه رژیم به زیر ۱۰

میلیارد دلار و برخی سال‌ها تا ۷ میلیارد دلار سقوط نمود. بورژوازی در دل این شرائط نه فقط توان هیچ مقدار چالش بحران را نداشت که زیر فشار وخامت روزافزون آن از نفس باز می‌ماند. جمهوری اسلامی زیر فشار غرش بحران به ختم جنگ رضایت داد تا بازسازی اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری را آغاز کند. دولت رفسنجانی این کار را با پاره‌ای تدارکات شروع نمود و همزمان به اقدامات زیر دست زد.

۱. بهبود ارتباط با امریکا و کشورهای غربی به صورت راهکار ضروری سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی به حوزه انباشت داخلی، چالش موانع سر راه ادغام هر چه عمیق تر برنامه ریزی کار و تولید سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و همه مسائل دیگری که در این راستا قرار می‌گرفت.

۲. تلاش برای پیوستن به صندوق بین المللی پول، صندوق تجارت جهانی و اعلام آمادگی برای اجرای تمامی طرح‌ها و سیاست‌های روز بانک جهانی، مؤسسات یاد شده و سایر مراکز برنامه ریزی مشترک و سراسری سرمایه بین المللی

۳. ادغام هر چه ژرف تر مالکیت **انفرادی** سرمایه‌ها با قدرت دولتی، میلیتاریستی و نظم فاشیستی سرمایه داری

۴. شروع دور جدیدی از سبعانه ترین و انسان ستیزترین تهاجمات علیه معیشت مکرراً سلاخی شده توده‌های کارگر، نه فقط به عنوان نیاز چالش بحران روز سرمایه‌داری که در عین حال به عنوان حلقه مهمی از استراتژی ماهوی و ماندگار بورژوازی برای در هم کوبیدن انتظارات و خواست‌های حداقل طبقه کارگر، به قهقرا راندن سطح توقعات این طبقه، مهندسی شعاع فکر، قلمرو ذهن و افق انتظار کارگران بر محور تمکین به نازل ترین سطح ممکن بهای نیروی کار و رضایت به تحقیرآمیزترین، مرگبارترین و نفرین شده ترین شکل زندگی

۵. کوشش برای جلب حتی المقدر اجماع بورژوازی داخلی در پیشبرد این پروژه‌ها از طریق تضمین ممکن حصه‌های مناسب اقشار و رویکردهای مختلف این طبقه در

مالکیت سرمایه اجتماعی و سهم مطلوب تمامی آن‌ها در ساختار قدرت سیاسی سرمایه‌داری

دولت رفسنجانی دست به کار اجرای سیاست‌های فوق شد. از سازماندهی سهمگین ترین تعرضات به زندگی توده‌های کارگر آغاز کرد، سلاخی مجدد داربست متلاشی معیشت کارگران را پلکان کسب پاره‌ای موفقیت‌ها در حوزه‌های اول و دوم و پنجم ساخت. کاهش چشمگیر دستمزدهای واقعی، امحاء هرگونه تضمین اشتغال، بیکارسازی‌های گسترده، سرکوب هر اعتراض کارگران، باز گذاشتن دست کارفرمایان در اعمال هر جنایت قرون وسطائی علیه توده‌های کارگر با هدف تنزل مزدها، افزایش بی عنان شدت و فشار کار، تحمیل فرساینده ترین شرائط محیط کار بر کارگران و بسیاری جنایات دیگر سراسر فضای کار، استثمار و زندگی طبقه کارگر را در خود غرق کرد.

پیش شرط دیگر جلب حمایت و همکاری دولت‌های غربی و مراکز بین المللی قدرت سرمایه داری، اجرای وسیع پروژه خصوصی سازی کارخانه ها، بنگاهها و مؤسسات مختلف صنعتی و مالی بود. دولت رفسنجانی این کار را نیز با شتاب تمام شروع و دنبال کرد، نکته مهم در اینجا ویژگی پیشبرد پروژه بود. آنچه بالاتر زیر نام سومین اقدام یا رویکرد سوم ذکر شد شکل و شمایل خاص این خصوصی سازی را تعیین نمود. معجون ویژه‌ای که نه لزوماً در انطباق کامل با شکل متعارف حقوقی مالکیت سرمایه‌ها در کشورهای غربی قرار می‌گرفت و نه مشابهت چندانی با مالکیت دولتی نوع اردوگاهی سرمایه اجتماعی داشت. برای توضیح دقیق تر موضوع باید مقداری به عقب بر گردیم. جمهوری اسلامی در روزهای اول استقرارش با تشکیل شماری تراست‌های بزرگ مالی و صنعتی از نوع « بنیاد مستضعفان» و « امام » و...، کل سرمایه‌ها و مراکز کار و تولید تحت مالکیت سرمایه داران فراری یا عناصر رژیم سابق

را به حیطه تملک خود در آورد. سلطنت طلبان، محافل لیبرال و نئولیبرال از سر عداوت، اما حزب توده، اکثریت فدائی و طیف چپ اردوگاهی از سر شوق و شادی این نقل و انتقال را « سوسیالیستی کردن اقتصاد» نام نهادند!! چپ رادیکال خارج از مدار پیکار ضد سرمایه‌داری نیز با نگاهی انتقادآمیز، ماجرا را دولتی کردن سرمایه‌داری خواند! در مورد تلقیات گروههای اول و دوم نیاز به بحث نیست اما استنباط گروه سوم نیز بی اساس بود. همین مسأله است که نیازمند توضیح است اما پیش از آن باید تأکید نمایم که دولتی یا خصوصی بودن مالکیت سرمایه‌ها مسأله ما نیست. طبقه کارگر علیه هستی سرمایه‌داری می‌جنگد، گفتگوی حاضر ما تشریح رویکرد بورژوازی مسلط در ساختار قدرت سیاسی به چگونگی تملک سرمایه‌ها بود. بنیادهای نوظهور آن دوره ولو اینکه توسط « شورای انقلاب» تأسیس شدند اما به طور واقعی در مالکیت دولت قرار نداشتند. بخشی از بورژوازی کارخانه ها، تجارتخانه ها، معادن، کشت و صنعت ها، بانکها، مؤسسات مالی و در یک کلام سرمایه‌های رقبای طبقاتی سابق را به حیطه تملک خود در آورد. هر کدام از بنگاهها و شرکت‌های تابعه تراست‌های مالی و صنعتی در کنترل کسانی قرار گرفت که زیر نام هیأت مدیره یا هر اسم و رسم دیگر، مؤسسه را اداره می‌کردند، حاصل استثمار کارگران هر بنگاه بر پایه سلسله مراتب نفوذ، میان رؤسای شرکت، هیأت مدیره تراست و برخی نهادها یا مراکز دیگر قدرت تقسیم شد. سرمایه داران جدیدالولاده ولو نه رسمی و منطبق بر عرف حقوقی بورژوازی اما عملاً مالکان خصوصی مؤسسه سرمایه‌داری شدند و جای صاحبان سابق بنگاهها را پر کردند. مطابق مفاد حکمی که خمینی در اسفندماه سال ۵۷ صادر کرد مؤسسه غول پیکری مانند بنیاد مسضتعفان با دهها کارخانه، بانک، شرکت تجاری و بنگاههای عظیم اقتصادی دیگر به طور مؤکد از حیطه تملک یا حتی نظارت نهادهای رسمی دولت سرمایه‌داری خارج شد و کل برنامه ریزی چرخه بازتولید سرمایه هایش، تعیین سرنوشت حاصل استثمار کارگرانش، نوع مصرف درآمدهایش و

همه چیزش در انحصار هیدت مدیره‌ای قرار گرفت که در عین حال عضو شورای انقلاب آن روز بودند. رفسنجانی برنامه بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری را با گسترش سراسری این شکل تملک سرمایه به هم آمیخت و در این گذر عظیم ترین بخش سرمایه اجتماعی را به سپاه پاسداران و سازمانهای میلیتاریستی تابعه این نهاد نظامی واگذار نمود. با این کار، نمای حقوقی مالکیت سرمایه اجتماعی ایران و داربست نظم تولیدی، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و اجتماعی اش که از روزهای متعاقب قیام بهمن، با نقشه‌ای الیگارشیک معماری می‌شد، صورت بندی یک الیگارشی کامل اقتصادی، سیاسی، میلیتاریستی را احراز نمود. مالکیت سرمایه، پویه تسهیم اضافه ارزش ها، سکانداری قدرت دولتی، سرکوب پلیسی و فرهنگی طبقه کارگر و بالاخره ماشین میلیتاریستی زیادت طلبی‌های بین المللی بورژوازی به هم قفل شدند و تا سرحد یکی شدن کامل ارگانیک پیش رفتند. سرمایه یک رابطه اجتماعی است و سرمایه دار بودن مترادف مالکیت شخصی کارخانه، بنگاه تجاری، بانک یا زمین و املاک نیست. سرمایه دار ممکن است و پاره‌ای اوقات چنین است که از هیچ کدام این‌ها حصه چندان زیادی دارا نیست، چه بسا اندوخته بانکی او نیز خیلی‌ها چشمگیر نباشد. برای فهم سرمایه دار بودنش باید به هستی اجتماعی وی رجوع کرد و هستی اجتماعی اش موقعیتی است که در سازمان کار سرمایه، قدرت دولتی سرمایه، برنامه ریزی و سیاستگذاری چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی و منافع ناشی از همه این موقعیت‌ها دارد. این یک اصل مفروض ماتریالیسم انقلابی پرولتاریا و نقد آگاه وی بر اقتصاد سیاسی بورژوازی است. هدف من از تأکید بر پویه ادغام مالکیت سرمایه ها، سهم در قدرت سیاسی و نقش در اجرای دیکتاتوری پلیسی، میلیتاریستی، ایدئولوژیک سرمایه در جمهوری اسلامی نیز به هیچ وجه چشم پوشی از واقعیت مسلم پایه‌ای مذکور نیست. کالبدشکافی گوشه هائی از عینیت الیگارشی حاکم

سرمایه‌داری مورد نظر است. آنچه به تبع اجرای سیاست‌های دوره زمامداری تیم رفسنجانی روی داد تکمیل درهمرفتگی اقتصادی، سیاسی، نظامی، حقوقی، امنیتی و عقیدتی این الیگارشی بود. بورژوازی از درون بیت رهبری، بوروکراسی گسترده دولتی، قوه قضائیه، مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، نهاد خبرگان، سپاه، بسیج، ارتش، نیروی انتظامی، حوزه‌های علمیه و مانند این ها، قدرت دولتی خود را اعمال می‌کرد، از درون همین ارگان‌ها و سازمان‌ها مالکیت خود بر کل سرمایه اجتماعی را نیز تضمین می‌نمود. افراد و باندها نه عیناً اما بسیار شبیه سرمایه داران کشورهای غربی موقعیت مالکان خصوصی سرمایه‌های منفرد یا تراست‌های عظیم صنعتی و مالی را احراز نمودند، در همان حال که دولتمرد، فرمانده سپاه، ارتشی، عمله و اکره سازماندهی بسیج، عضو مجمع تشخیص مصلحت، صاحب کرسی مجلس شورای اسلامی، نماینده خبرگان یا شورای نگهبان و در مجموع فردی از الیگارشی حاکم سرمایه بودند.

برنامه ریزی نظم و سازمانیابی مالکیت سرمایه اجتماعی به این شکل در همان حال که توان طبقه بورژوازی برای قتل عام معیشتی و سلاخی بهای نیروی کار طبقه کارگر را تا نقطه اوج بالا می‌برد، ظرفیت این طبقه برای چالش بحران و بازسازی اقتصاد بحران زده، جنگ کشیده و فروپاشیده سرمایه‌داری را پائین می‌آورد. بورژوازی در اینجا از حداکثر ساز و کارهای متعارف « قانونی»، دستگاه نیرومند سرکوب پلیسی و نظامی، بعلاوه یک سازماندهی گسترده تمام عیار فاشیستی برای به قهقرا راندن، زمینگیر ساختن و فرسودن جنبش کارگری برخوردار می‌شد، اما در حوزه انسجام کارساز طبقاتی و دولتی برای سر و سامان بخشیدن به نظم چرخه ارزش افزائی سرمایه، چالش بحران، تنظیم مناسبات و مبادلات بین المللی سرمایه اجتماعی و در یک کلام پاسخ به نیازهای انباشت، سامان پذیری، سودآوری و بحران زدائی سرمایه دچار تشتت و تعارضات درونی می‌شد و در همین راستا شاهد کاهش توان تحرک و

ظرفیت اثرگذاری خود می‌گردید. تراست‌های گوناگون صنعتی و مالی تشکیل دهنده سرمایه اجتماعی، شبکه‌های اقتصادی در هم تنیده این تراست‌ها و مرتبط با آن ها، نهادهای نظم سیاسی، حقوقی، نظامی و کلا دولتی سرمایه هر کدام نقش دولتچه‌ای قاهر در صورت بندی نظم سرمایه‌داری را احراز نمودند. دولتچه هائی که در یک مناسبات همگن و در همان حال پرمناقشه، وحدت فاشیستی کل بورژوازی در مقابل طبقه کارگر را اعمال و کشمکش درونی میان خود بر سر تقسیم اضافه ارزش‌ها و حصه مالکیت در کل سرمایه اجتماعی را به نمایش می‌نهادند. هر کدام به اندازه لازم مالکیت، قدرت سیاسی و نظامی و سهم سود داشتند و برای افزایش همه این ها، بده و بستان با اصلی ترین مراکز قدرت را دستور کار می‌کردند. برای داشتن تصویری هر چند کمرنگ از عینیت این سازمانیابی الیگارشیک اقتصادی و سیاسی و حکومتی سرمایه بد نیست به یکی دو مورد اشاره کنیم.

اول: بنیاد مستضعفان

سایت اینترنتی بنیاد، اسامی بنگاه‌ها و مؤسسات صنعتی و مالی تابعه خود را به شرح زیر اعلام داشته است.

شماره	نام مؤسسه	شماره	نام مؤسسه
۱	گسترش کشاورزی پیوند فردوس پارس	۱۶	صنایع مادر تخصصی سیاحتی و .. پارسیان
۲	سرمایه گذاری دامپروری شیر و گوشت پارس	۱۷	صنایع مادر تخصصی زمزم
۳	سرمایه گذاری صنایع پوشان	۱۸	بنیاد علوی
۴	سرمایه گذاری صنایع چوبی و سلولزی پارس	۱۹	سازمان فناوری و ارتباطات سینا
۵	گسترش صنایع معدنی کاوه پارس	۲۰	مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد

۶	خدمات مهندسی و شهرسازی علوی	۲۱	مؤسسه تحقیق و توسعه نوین دانشمند
۷	گسترش بابا صنعت سینا	۲۲	مؤسسه حسابرسی و بازرسی بینات
۸	سرمایه گذاری قند پانید پارس	۲۳	مؤسسه مطالعات تاریخی معاصر ایران
۹	صنایع مادر تخصصی انرژی گستر سینا	۲۴	مؤسسه توسعه آموزشی و پژوهشی سینا
۱۰	صنایع برق و انرژی صبا	۲۵	مؤسسه سینمائی نور تابان
۱۱	مدیریت سرمایه گذاری ره نگار پارس	۲۶	کشت و صنعت شهید مطهری
۱۲	صنایع مادر تخصصی بابا سامان پارس	۲۷	شرکت آزادراه تهران شمال
۱۳	شرکت عمران و مسکن ایران	۲۸	شرکت نفت تهران
۱۴	شرکت تخصصی مالی و سرمایه گذاری سینا	۲۹	بانک سینا
۱۵	مدیریت طرح آتیه سازان	۳۰	

شمار کارگران مورد استثمار شرکت‌ها حدود ۳۰ هزار نفر گزارش شده است. ارزش محصول سالانه تولید شده توسط آنان در سال ۸۸ حدود ۶۰ تریلیون تومان، سال ۹۰ بیش از ۱۰۵ تریلیون و در سال ۱۳۹۱ از مرز ۱۴۷ تریلیون تومان گذشته است. سود سالانه بنیاد در سال ۹۰ بالغ بر ۱۸ تریلیون و در سال ۹۱، ۲۷ تریلیون تومان بوده است. بنیاد مستمراً بر وسعت سرمایه گذاری خود افزوده است. سرمایه الحاقی تراست در سال اخیر ۲۷ تریلیون تومان گزارش شده است.

دوم. سپاه پاسداران

بنگاههای بزرگ، بانک ها، غولهای عظیم صنعتی و مالی، اسکله ها، بنادر، خطوط کشتیرانی، کشت و صنعت‌ها و سایر مؤسسات تحت مالکیت گروههای مختلف اقتصادی سپاه پاسداران بخش قابل توجهی از کل سرمایه اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهند. لیست کاملی از این شرکت‌ها و نهادها در دسترس نیست، اسامی عده‌ای از آنها به شرح زیر است.

شماره	نام مؤسسه	شماره	نام مؤسسه
۱	سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان	۳۱	مؤسسه مالی و اعتباری انصار
۲	توسعه معادن روی	۳۲	شرکت تأمین مسکن بسیج
۳	شرکت پاسارگاد	۳۳	تأمین اقلام مصرف بسیجیان
۴	معدن انگوران	۳۴	شرکت فرهنگی هنری رزمندگان اسلام
۵	شرکت کوثر آذربایجان	۳۵	مؤسسه خدمات علمی رزمندگان
۶	شرکت کوشا پایدار	۳۶	خدمات بازرگانی آینده نگر مهر
۷	سرمایه گذاری مسکن عمران ومهر	۳۷	شرکت تدبیرگرای آتیه
۸	سرمایه گذاری توسعه آذربایجان	۳۸	شرکت آلومینیوم ایران
۹	شرکت صنعت دریائی ایران	۳۹	فرآوری مواد معدنی ایران
۱۰	توسعه صنعتی ایران	۴۰	تراکتورسازی ایران
۱۱	فولاد مبارکه اصفهان	۴۱	داروسازی جابربن حیان
۱۲	تایدواتر خاورمیانه	۴۲	بانک پارسیان
۱۳	لوله و تجهیزات سدید	۴۳	تراکتورسازی تبریز

۱۴	شرکت مهندسی تکنوتار	۴۴	سرمایه گذاری توس گستر
۱۵	شرکت بهاران	۴۵	گروه صنعتی بهاران
۱۶	شرکت مهندسی آماده بهینه ساز	۴۶	مواد غذائی خمیر مایه چهارمحال
۱۷	شرکت جهاد خانه سازی	۴۷	شرکت مخابرات ایران
۱۸	شرکت ذوب روی اصفهان	۴۸	صنایع پتروشیمی کرمانشاه
۱۹	کشت و صنعت شاداب خراسان	۴۹	شرکت بازرگانی ایران اطلس کیش
۲۰	بهارستان کیش	۵۰	مؤسسه کوثران
۲۱	صنایع غذائی مائده	۵۱	مؤسسه میثاق بصیرت
۲۲	شرکت مخابراتی موج گستر نصر	۵۲	شرکت نوید بهمن
۲۳	مهندسی افق توسعه صابرین	۵۳	اندیشه و عمران محیط
۲۴	خدمات هوائی پارس	۵۴	مهندسین مشاور سازه سبک
۲۵	خدمات بازرگانی و مشاوره کمیل	۵۵	مجتمع خانه سازی رزمنده
۲۶	مجتمع خانه سازی سپاهان	۵۶	صنایع معدنی شهاب سنگ
۲۷	سرمایه گذاری شهریار مهستان	۵۷	شرکت سرمایه گذاری اعتماد
۲۸	شرکت پشم بافی بهار یزد	۵۸	شرکت فولاد زاگرس
۲۹	کنسرسیوم اعتماد مبین	۵۹	تعاونی سپاه و بسیج
۳۰	بنیاد تعاون مالی انصار		

شرکت‌های بالا که بسیاری از آن‌ها در زمره مؤسسات بزرگ مالی و سرمایه گذاری هستند فقط بخشی از بنگاههای تحت مالکیت سپاه پاسداران را تشکیل می‌دهند. سپاه مالک عظیم ترین شرکت‌های مقاطعه کاری در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی و

راه آهن و بانکداری و تولید سلاح است. مؤسسه مالی و اعتباری مهر دارای ۵ تراست بزرگ تابعه و بیش از ۷۰۰ شعبه داد و ستد مالی در سراسر کشور است. حجم سرمایه گذاری‌ها و قراردادهای اقتصادی سپاه مشتمل بر ارقام نجومی حیرت آور است. زمانی محسن رفیق دوست از چهره‌های سرشناس اقتصادی این نهاد اعلام داشت که: « ما در پروژه‌های کمتر از ۱۰۰ میلیارد تومان شرکت نمی‌کنیم»

تراست صنعتی، مالی موسوم به بنیاد مستضعفان و شبکه‌های پیچیده تملک بخش‌های مهمی از اقتصاد سرمایه‌داری توسط سپاه پاسداران و بسیج و دستجات گوناگون اقتصادی درون این نهادهای میلیتاریستی- امنیتی، نمونه هائی از چگونگی سازمانیابی الیگارشیک مالکیت در سرمایه اجتماعی و در همرفتگی اشکال مختلف مالکیت دولتی، خصوصی و در سرمایه‌داری ایران هستند. مؤسسات غول پیکر دیگر مانند بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بنیاد ۱۵ خرداد، سازمان تبلیغات اسلامی، جهاد دانشگاهی، سازمان تأمین اجتماعی، صندوق بیمه اجتماعی روستائیان و بنیادهای دیگر هر کدام نقش یک گروه عظیم مالی، صنعتی را ایفاء می‌کنند، شمار متعددی شرکت، کارخانه و بنگاه اقتصادی در سیطره تملک خود دارند و سهم قابل توجهی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر را به خود اختصاص می‌دهند. فرایند برنامه ریزی، استقرار و تضمین نظم تولیدی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی سرمایه‌داری ایران، به تمام و کمال بازتاب فشار قدرت اقتصادی این غولهای عظیم صنعتی و مالی در یک سوی و موقعیت گروههای مافیائی مالک، مدیر و مسلط بر شبکه‌های اقتصادی تشکیل دهنده سرمایه اجتماعی، در درون ساختار قدرت سیاسی و نهادهای گوناگون این ساختار است. مؤلفه‌ای که به نوبه خود بازگشای میدان رقابت‌های سهمگین، انواع مختلف توطئه گری ها، تصادمات حاد، گسترش بدون هیچ مهار چپاول ها، تاراج گری‌ها و دزدی ها، باندبازی‌های فاشیستی و همه سبعیت‌های دیگر گروههای مختلف

سرمایه داران مالک و مدیر شبکه‌ها برای دستیابی به سهم عظیم تر اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر است. همین مؤلفه در عین حال، کار طبقه بورژوازی ایران حتی کار بخش مسلط تر و حاکم این طبقه برای اعمال اراده واحد در برنامه ریزی متعارف چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی و مناسبات بین المللی آن را تا حدودی دشوار می‌سازد.

از برنامه ریزی دولت رفسنجانی برای چالش بحران و بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری می‌گفتیم. به خطوط کلی کار آن دولت اشاره کردیم، خصوصی سازی و انتقال هر چه بیشتر مالکیت سرمایه‌ها به گروههای گوناگون مالی و صنعتی اعم از تراست‌های بزرگ اقتصادی یا نهادهای نظامی و امنیتی نیز جزء لایتجزای همین برنامه ریزی بود. در همان جا تصریح شد که سیاست‌ها و کل راهبردها یا چاره اندیشی‌های تیم رفسنجانی بسیار سریع سترونی خود را در عرصه گشایش معضلات اقتصادی روز سرمایه‌داری ایران ظاهر ساخت. الیگارشی متشتت مسلط بر چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران که از بطن این برنامه ریزی‌ها و سیاست‌ها سر بیرون آورد، تنها نقطه اجماعش قتل عام دهشتناک حداقل معیشتی توده‌های کارگر و سرکوب مبارزات کارگران بود. در همه موارد دیگر اسیر ورشکستگی گردید. نه فقط قادر به جلب اتفاق آراء نسبی گروههای سیاسی این طبقه برای بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری نشد که مجادلات مافیائی آن‌ها بر سر حصه مالکیت سرمایه‌ها و تقسیم سودها را سخت دامن زد. توطئه گری‌های درونی باندهای بورژوازی علیه هم تشدید شد. در زمینه حل و فصل مسائل بین المللی سرمایه‌داری به هیچ موفقیت چشمگیری دست نیافت. بحران اقتصادی سرمایه جهانی نیز مستمراً رو به وخامت رفت و سرریز شدن بار آن بر چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران بیش از پیش تشدید گردید. در یک کلام هر روز که گذشت اوضاع وخیم تر شد. همزمان و بخصوص در سال‌های آخر عمر آن دولت، طلایگان شروع شورش‌های سراسری کارگری در بسیاری مناطق، قله نشینان قدرت سیاسی را

به وحشت انداخت. توده کارگر عاصی در مناطقی مانند شیراز و مشهد و قزوین و آذربایجان علیه وضعیت رقت بار معیشتی خود دست به طغیان زدند، آتش زدن مساجد و سوزاندن قرآن توسط توده ناراضی و عاصی کارگر هراس رژیم را مضاعف ساخت. در یک کلام معضلات پویه بازتولید سرمایه اجتماعی حادتر و پایه‌های قدرت جمهوری اسلامی لرزان تر شد.

دولت خاتمی برنامه خود برای مقابله با بحران اقتصادی و بازسازی شیرازه مختل سرمایه‌داری را با جار و جنجال اصلاحات آغاز کرد. برد تأثیر پروژه ها، چاره اندیشی و راه حل جوئی‌های وی در سال‌های نخست، از سلف خود بیشتر نبود. روندی که بعداً تغییر کرد. اقتصاددانان، متفکران و سیاستگذاران هر دو دولت در تدبیر امور سرمایه و برنامه ریزی چالش بحران یا بازسازی اقتصاد متلاشی سرمایه‌داری افراد فاقد دانش، تخصص و قدرت چاره گری نبودند. مشکل در عمق هستی سرمایه قرار داشت. دولت‌ها اموری مانند بهبود مناسبات با ممالک غربی، هموارسازی راه ورود سرمایه‌های خارجی، انسجام و همدلی سیاسی طبقه بورژوازی و مهم تر از همه سلاخی سراسری مستمر و فزاینده بهای نیروی کار و سطح معیشت توده‌های کارگر را یگانه علاج تمامی دردهای سرمایه می‌دیدند. نگرشی که نه خاص بورژوازی ایران بلکه نسخه پیچی مادرزاد رابطه خرید و فروش نیروی کار و نوشداروی حیات کل بورژوازی جهانی است. نظام سرمایه‌داری در همه جای دنیا با کمک همین نوع ساز و کارها به هستی خود ادامه می‌دهد اما این یک روی سکه است. رویه دیگرش آنست که برد تأثیر این عوامل محدود است، گاه به طور کامل بدون تأثیرند و در شرائط اثرگذاری، وسعت دامنه تأثیرشان به فراهم بودن پاره‌ای مؤلفه‌های دیگر مرتبط می‌شود. عوامل و مؤلفه هائی که اجماع همه آنها در مورد سرمایه‌داری جوامعی مانند ایران آسان نیست. سال‌های تلاش دولت رفسنجانی و حتی آغاز کار دار و دسته اصلاحات، سالهای صعود

بیش از پیش منحنی بحران در مدار بازتولید سرمایه جهانی به ویژه ممالک اروپائی بود. این بحران به طور مدام به بازار انباشت داخلی ایران سرریز می‌شد. قیمت پائین نفت و تنزل فاحش میزان اضافه ارزش‌های نفتی یکی از مجاری این سرریز بود. افزایش چشمگیر هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اجتماعی مجرای مهم دیگر را تعیین می‌نمود. سیر صعودی بهای واردات کالاهای مصرفی و عوامل دیگر نیز نقش مؤثر بازی می‌کردند. از اینها که بگذریم تشتت درون بورژوازی ایران و فقدان اراده واحد برای برنامه ریزی، در عرصه‌های مختلف سوای عرصه سرکوب جنبش کارگری، به نوبه خود، راه حصول هدف را برای دولتمردان این طبقه دشوار می‌ساخت. در رابطه با نکته اخیر کمی باید توضیح داد. همه از مناقشات داخل جمهوری اسلامی می‌گویند. مناقشاتی که از زمان زادن این رژیم با آن همراه بوده است. ریشه این تشتت از زاویه نگاه آگاهان طبقه کارگر به طور عام بسیار روشن است. رویکردهای مختلف درون طبقه سرمایه دار در سراسر دنیا بر سر چگونگی برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی سرمایه‌داری با هم کشمکش دارند. مجادلاتی که گاه حتی تا سرحد کودتاگری و اپوزیسیون مداری سرنگونی طلبانه هم پیش می‌رود. در این شکی نیست، اما تا جائی که به جمهوری اسلامی مربوط است باید عامل دیگری را نیز به این عامل عام و همه جاگیر اضافه نمود. واقعیت این است که جنگ درونی بورژوازی ایران به ویژه بخش‌های مسلط تر و حاکم این طبقه در همان حال که جنگ برنامه ریزی‌ها و تعیین سیاست‌ها و رویکردهاست جنگ مردارخواران بر سر سلب مالکیت از همدیگر و افزایش حصه تملک خود از کل سرمایه اجتماعی به شیوه‌های هولناک مافیائی و اختاپوسی نیز هست. گروههای مالی و صنعتی مالک تراست‌ها و بخش‌های مختلف الیگارشی سرمایه در این گذر به طور مستمر با هم در جنگند.

غلبه نسبی بر بحران و رونق انباشت

جمهوری اسلامی تا سال‌های آخر دهه هفتاد خورشیدی به رغم همه رویکردها و چاره اندیشی‌ها قادر به مهار موج سرکش بحران و ترمیم فروپاشیدگی اقتصادی طولانی مدت سرمایه‌داری ایران نشد. نیاز به توضیح نیست که در غیاب یک جنبش نیرومند سازمان یافته ضد کار مزدی، هیچ بحرانی، هیچ سطحی از فروپاشی و از هم گسیختگی اقتصادی یا سیاسی، خطر تعیین کننده و غیرقابل رفعی برای سرمایه‌داری نخواهد بود. ناقوس مرگ این نظام یا حتی آهنگ اختلال واقعی و رو به عمق آن، فقط در جرس کاروان کارزار آگاه سرمایه ستیز توده‌های طبقه کارگر قابل استماع است. مادام که چنین نیست سرمایه‌داری می‌تواند نسبت به ماندگاری خود ولو با فروپاشیده ترین حالت امیدوار باشد، می‌تواند تمدید قوا کند، با سلاخی بی عنان بهای نیروی کار و قتل عام زندگی کارگران و بهره گیری از هر میزان شرائط مساعد محصول تعرضات این نظام در دنیا، راه رونق مجدد انباشت را هموار سازد. سرمایه‌داری از آغاز تا امروز چنین کرده است و بورژوازی ایران در سال‌های آخر نیمه دوم دهه هفتاد خورشیدی به دنبال سالیان متمادی انجام همین کارها و سبیعت‌ها راهی به سوی یک دوره کوتاه بهبود اوضاع اقتصادی باز کرد.

رسم محافل رفرمیست اما چپ نما و سرنگونی طلب آنست که سرمایه‌داری را حتی در شرائطی که به یمن حمام خون زندگی کارگران، بساط رونق پهن می‌کند و شط پرخروش سود راه می‌اندازد، باز هم غرق بحران و در آستانه سقوط حتمی توصیف نماید. پای بندی طیف رفرمیسم چپ به این سنت دلیل دارد. آنها به رغم اینکه دنیا را از هیاهوی ضدیت با سرمایه پر می‌سازند، اما صدر و ذیل سوسیالیسم و سرمایه ستیزیشان از سرنگونی طلبی و جا به جا کردن رژیم‌ها دورتر نمی‌رود. با سرمایه سر جنگ ندارند، اهل تلاش برای سازمانیابی جنبش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر

نیستند، آناتومی درست مارکسی عینیت حاضر سرمایه‌داری را نیاز رشد شعور و شناخت کارگران و صف آرائی آگاه طبقاتی آن‌ها نمی‌بینند. به جای همه این‌ها چشم به راه عروج جنبش توده ای، سوار شدن بر موج این جنبش و تسخیر قدرت سیاسی هستند. در همین راستا، دعوت به سرنگونی را تنها رسالت خود می‌دانند و برای اثبات درستی این دعوت همواره رژیم‌ها را غریق محتضر دریای پرتلاطم بحران تصویر می‌کنند. رسم ما اما این نیست. مبارزه طبقاتی را فقط پدیده روزهای توفش بحران نمی‌دانیم. سرمایه‌داری می‌تواند اسیر گرداب هائل بحران باشد و ممکن است با قربانی ساختن هست و نیست کارگران برای چند صباحی از گرداب خارج گردد. همه این حالت‌ها را باید با نگاهی مارکسی برای کارگران توضیح داد. سرمایه‌داری ایران در سال‌های پایانی دهه هفتاد به سمت رونق رفت. اقتصاددانان و نمایندگان فکری بورژوازی دلیل این رونق را یکراست در افزایش بهای نفت کاویدند و تا هر کجا که توانستند وارونه بافی کردند. واقعیت اما چنین نبود. تمامی ملاط و مصالح این رونق را اضافه ارزش‌های کوه پیکر حاصل استثمار دهها میلیون کارگر در طول سالهای پیش تشکیل می‌داد. به یمن این اضافه ارزش‌ها و در کنار آنها افزایش اضافه ارزشهای ناشی از بالارفتن بهای نفت، دور تاره رونق جایگزین دو دهه تازش بحران می‌گردید.

مؤلفه اساسی دیگر در گشایش دروازه رونق را، دور جدید نیاز حیاتی سرمایه بین المللی به نیروی کار شبه رایگان برخی ممالک از جمله ایران تعیین می‌نمود. اشباع کم سابقه بازار جهانی از سرمایه، تراکم بیش از پیش سرمایه‌های آزاد، روند تنزل نرخ سودها و خطر تشدید طوفان بحران ها، سرمایه بین المللی را مجبور به بازتعریف بهای نیروی کار می‌کرد. موقعیت زمینگیر جنبش کارگری نیز فرصت لازم این کار را برایش فراهم می‌ساخت. در تعریف جدید، نیروی کار محق بهای بازتولید قلمداد نمی‌شد، باید تا سرحد نیستی استثمار گردد و سپس نیروی کار دیگری جایش را پر کند. ممالکی مانند چین، ترکیه، برزیل، هندوستان و ایران حوزه‌های وفور فروش این گونه

نیروی کار بودند. بخش اعظم جهان چنین بود اما این کشورها در کنار شرائط داد و ستد این نوعی نیروی کار از پاره‌ای عوامل دیگر برای سودآوری حداکثر سرمایه نیز برخوردار بودند. ثبات سیاسی، امنیت سرمایه گذاری، تضمین تداوم نازل ترین دستمزدها از طریق دیکتاتوری هار حاکم سرمایه داری، بازار گسترده انباشت، وفور نیروی کار متخصص، هزینه بسیار نازل تشکیل بخش ثابت سرمایه و مانند این‌ها در زمره این عوامل بودند.

بر اساس گزارش مرکز آمار در فاصله سال‌های ۱۳۷۰ تا اوایل دهه ۸۰ میزان اضافه ارزش سالانه تولید شده توسط طبقه کارگر ایران از رقم ۴۹۵۹۳ میلیارد به ۷۳۱۶۸۲ میلیارد ریال افزایش یافت. این رقم در طول دهه ۸۰ جهش وار به رشد خود ادامه داد و در سال ۱۳۸۹ مرز ۸۳۱۰ میلیارد ریال را پشت سر نهاد. در همین سال صندوق بین المللی پول میزان «تولید ناخالص داخلی» کشور را بالغ بر ۸۳۰ میلیارد دلار و نرخ رشد اقتصادی چند ساله را حول محور ۷ تا ۸ درصد گزارش کرد. « ای، ام، اف » همزمان از صعود موقعیت اقتصادی سرمایه‌داری ایران در قیاس با کشورهای دیگر دنیا سخن راند و ایران را دارای هفدهمین اقتصاد بزرگ جهان خواند. آمارها عموماً از موفقیت پروژه‌ها و طرحهای بزرگ اقتصادی رژیم حکایت کردند، همه چیز بانگ می‌زد که فرایند سلاخی بدون هیچ محدوده بهای نیروی کار و قتل عام حداقل معیشتی توده‌های کارگر، اجرای مو به موی طرح تعدیل ساختاری صندوق جهانی پول، کاهش مستمر و فاحش مزدهای واقعی، محروم ساختن میلیون‌ها کارگر شاغل کارگاههای دارای کمتر از ۱۰ کارگر از هر نوع بیمه دارو و درمان یا هر سطح نازل تأمین اجتماعی، الغاء هر میزان مرخصی هفتگی و سالانه این کارگران، استثمار کشنده میلیونها کودک در سیاهچال ها، بهره کشی حداکثر از کار زنان خانه دار برای افزایش سود سرمایه اجتماعی، تبدیل غالب مراکز اشتغال رسمی نیروی کار به

حوزه‌های اشتغال غیررسمی و بدون هیچ قرارداد و سفید امضاء و دهها شکل دیگر تعرض و تجاوز جنایتکارانه به زندگی توده‌های کارگر بالاخره برای بورژوازی به بار نشسته است و رونق اقتصادی نسبتاً چشمگیر زائیده است. برنامه سوم اقتصادی رژیم در ۳ سال اول اجرایش (۷۸ تا ۸۰) میزان سرمایه های خارجی وارد به بازار داخلی ایران در حوزه‌های مختلف تولید را تا رقم ۰۰۰ ۲۰۰ ۰۴۷ ۱ دلار بالا برد. رقمی که در قیاس با افسانه‌ای ترین و پر سر و صداترین برنامه‌های توسعه اقتصادی رژیم شاه حدود ٪۳۰۰ افزایش نشان می‌داد.

هجوم سرمایه‌های خارجی به بازار انباشت داخلی، انعقاد قراردادهای بسیار کم سابقه اقتصادی میان جمهوری اسلامی و دولت‌ها یا انحصارات عظیم بین المللی را به دنبال آورد. چین، اروپا، ژاپن، هند، روسیه، کانادا هر کدام برای یافتن جای پای وسیع تری در استثمار طبقه کارگر ایران از همدیگر سبقت گرفتند. دولت کانادا فقط در معدن تفتان بیش از یک میلیارد دلار پیش ریز نمود. توافقنامه معروف به بزرگترین قرارداد عصر در حوزه نفت و گاز با دولت چین به میزان یکصد میلیارد دلار و با ظرفیت افزایش تا رقم ۲۰۰ میلیارد دلار امضاء گردید. سرمایه‌ها اعم از داخلی یا خارجی، دولتی یا خصوصی به پرسودترین عرصه های تولید سرازیر شدند. نفت، گاز، پتروشیمی، تولید فولاد، اتوموبیل سازی، کشت و صنعت ها، حمل و نقل، ذخیره های معدنی بسیار پر سود و تولیدات نظامی در صدر جدول انباشت قرار گرفتند. چند ده میلیارد دلار توسط رژیم اسلامی و شرکای خارجی در منطقه نفتی یادآوران انباشت شد. تولید و راه اندازی ۹۰ کشتی نفتکش، پیش ریز ۲۴ فازی سرمایه با حجم احتمالی ۱۹ میلیارد دلار، در پتروشیمی و گاز پارس جنوبی، طرح سرمایه گذاری سالانه ۱۰ میلیارد دلار در بخش نفت و گاز در جنوب، برنامه ریزی تبدیل اصفهان، قزوین، تهران و بندر عسلویه به ۴ قطب فولاد، آلومینیوم، کاشی و شیشه سازی قاره آسیا، افزایش تولید سالانه خودرو به ۹۰۰۰۰۰ دستگاه در سال ۲۰۰۴، تلاش دولت

برای به سرانجام رساندن قرارداد « ترک سل» و تولید انبوه تلفنهای همراه، خطوط عام کارنامه رونق سرمایه‌داری در این سال‌ها را تشکیل داد. کارخانه ایران خودرو به یکی از ۲۰ تراست عظیم اتوموبیل سازی دنیا تبدیل شد. تولید سالانه شرکت فولاد خوزستان مرز دو میلیون و پانصد هزار تن را پشت سر نهاد و محصولات آهن آن که با دستمزد ساعتی ۵ سنت کارگران تولید می‌شد، بازار داخلی عربستان، امارات متحده عربی، کویت، انگلیس، ایتالیا، یونان، ترکیه، چین، کره جنوبی، اندونزی، تایوان، تایلند و هند را زیر پا نهاد. بورژوازی ایران به یکی از آرزوهای دیرینه خود جامه عمل پوشاند. سقف ارزش مبادلات جاری بازار داخلی ایران در شروع دهه ۸۰ به رقم ۴۱۸۰۰ میلیارد تومان رسید، چیزی حدود ۵۰ میلیارد دلار، انتظاری که رژیم سلطنتی سرمایه حصول آن را رؤیا می‌دانست. این رقم در چند سال بعد باز هم به گونه‌ای حیرت بار رشد کرد.

سرمایه‌داری ایران در این دوره، بحران دیرپای بیست ساله را به چالش کشید اما وسعت و برد این چالش محدود بود. حوزه هائی مانند پتروشیمی، نفت، گاز، اتوموبیل سازی، فولاد، مخابرات، تولید سلاح شاهد هجوم سرمایه های بزرگ چند میلیارد دلاری بودند، اما بسیاری از بخش های صنعت مانند نساجی، چوب، تولید کاغذ، تهیه لباس، کفش، تولید قند و شکر و نظائر اینها نه فقط سرمایه چندانی جذب نکردند که بعضاً به ورطه تعطیل و فروپاشی افتادند. نرخ رشد برخی از این قلمروها حتی در همان برنامه سوم اقتصادی منفی ماند، این امر طبیعی بود و منافاتی با نرخ رشد ۷ درصدی کل سرمایه اجتماعی نداشت. دوره مورد بحث با عروج حیرت انگیز سرمایه‌داری چین در بازار جهانی رقم می‌خورد. کالاهای به غایت ارزان قیمت چینی و سنگاپوری که با نیروی کار ساعتی چند سنت و کار هفتگی ۷۰ ساعته دختران خردسال این کشورها تولید می‌شد، نه فقط بازار داخلی ایران که بازار داخلی امریکا،

اروپا و هر کجای دیگر را قرقگاه فروش خود می‌کرد. میدان رقابت را از دست سرمایه‌های این ممالک خارج می‌نمود. صنایع زیادی را به ورطه افلاس و ورشکستگی می‌راند. صنایع لاستیک و کفش و نساجی و کاغذ ایرانی در مقابل هجوم تولیدات چینی به سرعت از میدان در می‌رفتند و به ورطه تعطیل می‌افتادند. صاحبان سرمایه‌های این قلمروها ورشکست نمی‌شدند و دچار هیچ زیانی نمی‌گردیدند. آن‌ها سرمایه‌های خود را به جای پیش ریز در قلمروهای صنعتی مذکور به حوزه‌های دیگر منتقل می‌ساختند. بعضاً این سرمایه‌ها را به پرسودترین بخش‌های تجاری سرمایه بین المللی پیوند می‌زدند و در همین گذر سهم خویش از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان را در قیاس با سابق چند برابر می‌ساختند. رخدادی که برای عده‌ای از نمایندگان فکری رمانتیسیست بورژوازی و نه کمتر از آن‌ها ناسیونالیست‌های چپ نمای مترصد شکار توهمات توده‌های کارگر هیچ خوشایند نبود. هر دو طیف این جماعت در طول این سال‌ها همه جا مرثیه «واصنعتا» سر دادند! از بی مهری ظالمانه دولت بورژوازی به « صنعت ملی» سخن راندند! برای صاحبان صنایع در دست تعطیل پرونده مظلومیت تشکیل دادند و در رثای زیاندهی این مظلومان دجله اشک جاری کردند!! ناسیونالیستهای چپ نمای مترصد شکار جهل کارگران نیز کل این وارونه پردازی‌های کارگرستیز را به شریان شعور کارگران تزریق نمودند و جنبش کارگری را از آن‌ها آلودند. به توده کارگر القاء کردند که گویا ریشه بیکاری، فقر و سیه روزی آنها در بی مهری دولت به «صنعت ملی» و تعطیل صنایع خوابیده است. این‌ها به تمامی این توهم پراکنی‌ها دست یازیدند اما سرمایه کار خود را می‌کرد و سرمایه داران و دولتشان با رجوع به کوه افسانه‌ای سودهای خود از همیشه راضی تر بودند و به سفاهت کارگران خوشباور می‌خندیدند.

طغیان مجدد بحران و تهاجم موج تحریم‌ها

عمر دوره رونق کوتاه بود. بحران سال ۲۰۰۹ سرمایه جهانی بسیار سریع حریم رونق سرمایه‌داری ایران را زیر پای خود له کرد. اما دلیل سرکشی مجدد بحران در چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران در سرریز بحران اقتصادی سرمایه جهانی خلاصه نمی‌شد. دوره رونق چند ساله به سهم خود زمینه‌های داخلی خیزش تازه بحران را رشد داد و به اندازه لازم فعال ساخت. نیاز به بازگوئی نظریه مارکسی بحران نیست. فرض ما این است که آشنائی نسبی در این گذر موجود است. سرمایه‌داری ایران در نیمه دوم دهه ۷۰ و نیمه اول دهه ۸۰ یک منحنی صعودی ترکیب ارگانیک را پشت سر نهاد. وقتی از افزایش این ترکیب صحبت می‌کنیم به طور معمول چشم‌ها یکراست به انباشت در قلمروهای خاص صنعتی خیره می‌شود و در همین راستا صداها بلند می‌گردد که در جامعه‌ای با بارآوری کار اجتماعی نازل یا نه چندان بالا، چرا باید از صعود افراطی ترکیب ارگانیک سرمایه سخن راند. این سؤال نادرست و این اعتراض نابجا است. در هر جامعه سرمایه‌داری ما با کل سرمایه اجتماعی مستقل از بخش‌های متفاوت صنعتی، مالی، تجاری یا هر شکل دیگرش سر و کار داریم. کاملاً روشن است که ظهور رابطه خرید و فروش نیروی کار و شیوه تولید سرمایه‌داری با ظهور سرمایه صنعتی عجین بوده است و همان گونه که مارکس تصریح می‌کند، این شکل سرمایه معرف پیدایش این شیوه تولید است. به بیان دیگر، نظام سرمایه‌داری رابطه تولید اضافه ارزش است و اضافه ارزش در حوزه پیش ریز سرمایه مولد و استثمار نیروی کار مولد است که تولید می‌شود. همه این‌ها واقعیت‌های بدون تردید سرمایه‌داری هستند اما این واقعیت‌ها در غیاب حقایق مسلمه دیگر، به هیچ وجه کامل نیستند. رابطه خرید و فروش نیروی کار بر بستر توسعه خود، همه شکل‌های سلف سرمایه را به اجزاء پیوسته ارگانیک و ملحقات ضروری پروسه ارزش افزائی سرمایه صنعتی تبدیل

کرد. سرمایه تجاری حلقه‌ای از سامان پذیری سرمایه صنعتی است و سود خود را با ایفای همین نقش، از اضافه ارزش تولید شده توسط نیروی کار مورد استثمار سرمایه صنعتی برداشت می‌کند. حتی زمانی که از تسلط سرمایه مالی در ساختار هستی سرمایه‌داری صحبت می‌کنیم، باز هم نقش سرمایه صنعتی به عنوان حوزه اصلی تولید اضافه اضافه ارزش‌ها در جای خود محفوظ است. همه اینها بدیهی هستند اما درست همین بدیهیات می‌گویند که نقطه عزیمت ما در تحلیل سرمایه‌داری و در شناخت هر وجه هستی این نظام می‌بایستی سرمایه به مفهوم عام آن و نه این یا آن شکل سرمایه، از جمله نه سرمایه صنعتی به معنای اخص آن باشد. تصور پدیده سرمایه بدون دیدن مفصلبندی ارگانیک همه اشکال سرمایه به عنوان اجزاء ضروری پروسه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه تصوری بسیار مضحک خواهد بود. در همین راستا زمانی که از ترکیب ارگانیک سرمایه در یک جامعه سخن به میان می‌آید، کل سرمایه اجتماعی محور بحث و بررسی است. هنگام بازشناسی زمینه‌های داخلی عروج بحران نیمه دوم دهه هشتاد خورشیدی در ایران نیز متوسط ترکیب ارگانیک کل سرمایه هاست که عزیمتگاه تحلیل و پایه محاسبات ما قرار می‌گیرد. دوره رونق اقتصادی پیش از این تاریخ، به گونه‌ای قهری و اجتناب ناپذیر، تولید افراطی سرمایه را به دنبال آورد. کوه سرمایه‌ها در بنیادها، بانک‌ها و تراست‌های صنعتی و مالی بر هم انباشت شدند. رشد حیرت بار آنچه نام « نقدینگی» به خود گرفته است فقط یکی از نمودهای تولید افراطی سرمایه در این دوره است. نقدینگی در عظیم ترین بخش خود چیزی سوای سرمایه‌های سرگردان نیست. مطابق آمارها حجم این بخش سرمایه اجتماعی در سال ۱۳۶۸ حدود ۱۸۸۰ میلیارد تومان، در سال ۱۳۷۶ بالغ بر ۱۳۴۳۰ میلیارد تومان، در ۱۳۸۳ متجاوز از ۶۸۰۰۰ میلیارد تومان، یک سال پس از این تاریخ ۹۲۰۰۰ میلیارد و بالاخره در دوره دوم رئیس جمهوری احمدی نژاد به ۶۰۰۰۰۰ میلیارد تومان رسید. اقلام سرمایه مذکور از قعر پروسه استثمار دهها میلیون نفوس

طبقه کارگر به سطح جامعه پمپاژ می‌شدند، به سرمایه اجتماعی موجود اضافه می‌گردیدند، مجاری تبدیل به سرمایه الحاقی را جستجو می‌نمودند، حوزه‌های پرسود انباشت صنعتی را زیر مهمیز رقابت سرمایه‌های چینی، غربی و جاهای دیگر می‌دیدند، با این وجود طلائی ترین سودها را می‌خواستند، در پیچ و خم این تقلاها راه بانک‌های بزرگ و مؤسسات مالی را پیش می‌گرفتند. در حساب ذخیره بانکها بر هم می‌انباشتند. اندوخته‌های کوچک خرده سرمایه داران را در خود ذوب می‌نمودند، با بهره‌های بانکی ۱۲ تا ۱۶ درصد بزرگتر و بزرگتر می‌شدند، لباس وامهای کلان تن می‌کردند. این سرمایه‌ها بذر رونده بانک‌های کوچک و دست دوم شدند. جامعه را پهندشت رویش این بانکها ساختند. تا چشم کار می‌کرد سرمایه داران نوپای بانکی متولد شدند. سرمایه داران و بانک هائی که به اندازه کافی از پشتوانه سفارش‌ها و زد و بندهای نهادهای دولتی در همه قلمروها، از سپاه و بسیج و مجلس اسلامی تا حوزه علمیه و شورای تشخیص مصلحت نظام و خبرگان و هر کجای دیگر برخوردار بودند. بانک‌های اخیر سرمایه‌های سرگردان جاری در شریان حیات اقتصاد سرمایه‌داری را وامهای با نرخ بهره‌های ۴۰ درصدی کردند. توده کارگر تولید کننده این سرمایه‌ها و کل سرمایه اجتماعی که زیر فشار بیکاری و بی مسکنی و بی درمانی و دنیای بلیه‌های قهرآمیز سرمایه، شانس بقای زندگی خود و فرزندانش را به تئوری « این ستون تا آن ستون» می‌آویخت به جای تشکیل صف پیکار طبقاتی، صف مشتریان این بانک‌ها را طولانی و طولانی تر ساخت. اگر در کارخانه برای سرمایه‌های حاصل استثمار خود نرخ اضافه ارزش‌های ۱۱۰۰ درصدی می‌آفرید در اینجا برای همان سرمایه‌ها نرخ سودهای افسانه‌ای ۴۰ درصدی به مراتب عظیم تر و رؤیائی تر از نرخ اضافه ارزش‌های مذکور تولید می‌نمود. فرایندی که در بستر خود سرمایه و فقط سرمایه می‌آفرید و کوه سرمایه‌ها را به آسمان می‌برد. همین روند در عین حال روند افزایش پرشتاب متوسط

ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی بود. شاید یک اشاره بسیار کوتاه در این گذر برای نشان دادن عمق مسأله کافی باشد.

در سال آخر ریاست جمهوری خاتمی حجم سرمایه آزاد (نقدینگی) از مرز ۹۲ تریلیون دلار عبور نمود. در این سال در بهترین حالت ۲۰ میلیون کارگر در سنین مختلف از کودکان کار زیر ۱۰ سال تا بزرگسالان، در حوزه‌های گوناگون از صنعت و کشاورزی و تجارت و راه و بنادر و معادن و ساختمان گرفته تا کار در حاشیه خیابان‌ها یا کار تولیدی زنان در خانه‌ها و جاهای دیگر به صورت استخدامی، قراردادی و بدون هیچ قرارداد کار می‌کرده اند. متوسط دستمزدها در این سال با توجه به طیف گسترده‌ای که گفته شد باز هم در بهترین حالت از ۲۵۰ هزار تومان در ماه و ۳ میلیون تومان در سال فراتر نمی‌رفته است. ما همه این ارقام را با بخشش از کیسه کارگران بسیار سخاوتمندانه روی محور حداکثر مبنای محاسبه قرار می‌دهیم. حتی در این حالت کل دستمزد سالانه طبقه کارگر به ۶۰ تریلیون تومان نمی‌رسیده است. نتیجه قیاس این رقم‌ها روشن است. فقط حجم نقدینگی یا بخش آزاد سرمایه اجتماعی در آن سال یک و نیم برابر کل مزدها بوده است. ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت بخش ثابت به بخش متغیر آن است و مشاهده می‌کنیم که در اینجا و در این برهه زمانی معین فقط یک قلم اندک و بسیار ناچیز از کل سرمایه اجتماعی که چند سال پیش از آن هیچ وجود محسوسی نداشته است ۱۵۰ درصد بخش متغیر آن است. این نسبت در مقیاس سرمایه اجتماعی در همان روز سر به فلک می‌زده است و چند سال بعد تا مرز چند برابر پیش تاخته است. در سخن از سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها باید این داده‌ها را در نظر گرفت و با چشم دوختن به همین داده هاست که رد پای واقعی بالندگی زمینه‌های داخلی بحران نیمه دوم دهه ۸۰ عیان می‌گردد. فراموش نکنیم که رشد نقدینگی تبخاله‌ای از رشد افراطی سرمایه در همه حوزه‌های دیگر بود. ترجمه زمینی تر و ملموس تر بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه

آن است که حجم بخش ثابت سرمایه در قیاس با جزء متغیرش به طور نسبی افزایش و باز هم افزایش می‌یابد. سرمایه‌های بسیار انبوه تری بر روی هم تلنبار می‌گردند، در حالی که نیروی کار **نسبتاً** کمتری باید بار تولید اضافه ارزش‌های مورد نیاز تضمین نرخ سود مطلوب این سرمایه‌ها را به دوش کشند. معنی زمینی بعدی این فرایند آن است که روند انباشت سرمایه از روند تولید اضافه ارزش پیشی می‌گیرد. اضافه ارزش‌ها با اینکه در قیاس با پیش سرطانی رشد کرده اند و بیشتر شده اند، اما باز هم پاسخگوی نیاز نرخ سود دلخواه یا حتی متضمن بازتولید سرمایه‌ها نیستند. نرخ سود روند افت می‌پیماید، سرمایه به کمک تمامی مکانیسم‌های درونی و ساز و کارهای مستمراً در حال بازسازی خود برای چالش این وضعیت و ممانعت از تنزل فاحش تر نرخ سودها تلاش می‌کند، برد تأثیر این مکانیسم‌ها اما محدود است و بالاخره بحران چهره می‌نماید. این روند با همه پیچ و خمهایش طول و عرض سرمایه اجتماعی ایران را در سال‌های شروع نیمه دوم دهه هشتاد طی کرد، بحران راه افتاد و تقدیر سرمایه‌داری ایران بود که بحران درون زادش با بحران درون زاد سرمایه جهانی همراه و همداستان و همسنگر شد. دومی ندای حمله همزاد خود را لبیک گفت و با همه قدرت به یاری او شتافت. در باره راهها و مکانیسم‌های سرریز بحران سرمایه‌داری جهانی به حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران قبلاً توضیح دادیم، به همین خاطر باقی مانده بحث را به تحریم‌ها و تأثیر فاحش آن‌ها بر روند بحران اختصاص دهیم.

تحریم‌ها خود بحران زا بودند، زیرا هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه در داخل را به گونه‌ای فاحش بالا می‌بردند. روندی که از یک سو تمامی توان سرمایه برای چالش بحران جاری را می‌فرسود و از سوی دیگر سیر نزولی نرخ سود را حتی اگر شرائط رونق حاکم بود، به شدت دامن می‌زد. تحریم‌ها از این لحاظ و تا جائی که به افزایش چشمگیر بهای تشکیل سرمایه ثابت و سیر صعودی هزینه سرمایه گذاری‌ها مربوط

می‌شد، همان نقشی را بازی می‌کردند که سرریز بحران اقتصاد جهانی ایفاء می‌کرد، بعلاوه از همان مجاری تأثیر می‌گذاشتند که انتقال بحران سراسری سرمایه تأثیر می‌نهاد. سرمایه‌داری ایران از سال ۹۰ به این سوی بار سهمگین هجوم بحران از داخل، بار سرریز بحران جهانی و بار فرساینده تحریم‌ها را به صورت مضاعف، مرکب و فزاینده در تار و پود خود تحمل کرد. بحث در باره وسعت تأثیر این فرایند مرکب و متزاید بر اقتصاد سرمایه‌داری ایران چندان آسان نیست. زیرا هیچ گزارش و داده‌های آماری موثقی در دست نمی‌باشد. آنچه همگان می‌بینند این است که ۷۰ درصد صنایع یا به طور کامل تعطیل شده است و یا با ظرفیت کمتر از ۴۵ درصد کار می‌کند. تعیین رقم بیکاران و نرخ بیکاری منوط به تعریفی است که از این پدیده صورت گیرد. بیش از ۵۰ درصد نیروی کار در سنین اشتغال جامعه به طور کامل بیکارند اگر که شاغل بودن را با معیار استثمار شدن کارگران در حوزه‌های اشتغال رسمی بورژوازی محاسبه کنیم. در همان حال هیچ کارگری بیکار نیست، حتی همه کارگران نه یک شیفت که دو شیفت یا بیشتر کار می‌کنند زیرا تمام بیکاران نیز برای زنده ماندن خود و فرزندانشان هیچ چاره‌ای ندارند، جز اینکه به هر شکلی، هر جائی، تحت هر شرائطی و به هر ثمن بخسی نیروی کار خود را بفروشند. هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اعم از فیکس یا گردشی، به بیان دیگر هزینه ماشین آلات و زمین و ساختمان کارگاه و مواد خام و قطعات نیم ساخته و وسائل یدکی گرفته تا مخارج حمل و نقل و توزیع و بازاریابی به شدت بالا رفته است، قیمت تمام شده کالاها به صورت چشمگیر رو به افزایش نهاده است. عواملی که شالوده واقعی نرخ تورم اسماً ۴۳ درصدی و رسما بیش از ۲۰۰ درصدی را پدید آورده است. در همین جا باید به نکته‌ای اشاره نمود. در همه این سالها اقتصاددانان، دولتمردان و نمایندگان فکری بورژوازی از حاکم گرفته تا بسیاری محافل اپوزیسیون، حتی برخی اپوزیسیونهای چپ نما در توضیح زمینه‌های تورم موجود، نقش نقدینگی‌ها را پیش کشیده اند. نقدینگی‌ها قطعاً در تولید و شتاب

نرخ تورم تأثیر بسیار تعیین کننده داشته است اما مسأله اساسی آن است که آنچه بورژوازی و محافل بالا در این گذر گفته و نوشته اند سوای عوافریبی، تحریف و مسخ واقعیت‌ها هیچ چیز نبوده است. همه این‌ها چنین القاء نموده و می‌نمایند که گویا نقدینگی‌ها یا بخش اصلی آن، ملک طلق و دارائی در حال فوران توده‌های کارگر است!! گویا تمرکز پول زیاد در دست کارگران سلسله جنبان اقبال آن‌ها به خریدهای کلان و توسعه بازار مصرف شده است!! و همین امر تورم ۲۰۰ درصدی زائیده است!! عده‌ای از همین « اندیشمندان» پا را فراتر نهاده و یارانه‌های نقدی را ساز و کار انتقال انبوه نقدینگی‌ها به کیسه معاش و مصرف توده‌های کارگر اعلام کرده اند!! و مصداق طنز تاریخ این بار نظریه پرداز تورم ناشی از « مصرف افراطی کارگران» شده اند!! در باره نقدینگی‌ها بالاتر به اندازه لازم صحبت شد. در آنجا تصریح گردید که نقدیندگی‌ها در عظیم ترین بخش خود سوای سرمایه‌های آزاد انباشته در دست سرمایه داران خصوصی و دولتی و بانک‌های بزرگ و کوچک چیز دیگری نیست و هر گونه تأثیر آن‌ها بر نرخ تورم تأثیری است که تولید افراطی سرمایه و شبیخون دهشتبار سرمایه‌ها برای حفظ نرخ سودهای مطلوب خود به بهای سلاخی روزافزون معیشت توده‌های کارگر بر جای نهاده است و می‌نهد. به عوارض بحران و تحریم‌ها باز گردیم. سوای افزایش مستمر هزینه سرمایه گذاری ها، بالا رفتن قیمت‌های تولیدی در بازار و فوران نرخ تورم ناشی از این فرایند، هزینه واردات کالاهای مصرفی روزمره نیز به سمت اوج رفته است. این نیز به نوبه خود شتاب فزونی تورم را بالاتر برده است. دستمزدهای واقعی و شابلون معیشتی طبقه کارگر زیر فشار این عوامل به پائین ترین و فرسوده ترین و مستهلک ترین میزان ممکن خود سقوط کرده است. بورژوازی کل بار بحران‌ها و تحریم‌ها را بر سینه معیشت کارگران سنگین ساخته است اما همه

شواهد با صدای بلند می‌گویند که ماشین قهر این تهاجم هنوز در نیمه راهست و ماههای آتی زمان سرعت و ویرانی آفرینی بسیار بیشتر این ماشین خواهد بود.

جمهوری اسلامی برای دور زدن عوارض کوبنده تحریم‌ها به هر ساز و کار و دسیسه‌ای توسل جسته است. بیشتر از شمار کارخانه‌ها و مراکز تعطیل شده کار و تولید، شرکت‌های ویژه فرار از مخاطرات تحریم‌ها با هویتهای همه نوعی ایرانی، ترکی، عربی، اروپائی، آسیائی، امریکای لاتینی یا هر کجائی دیگر در شش گوشه دنیا تأسیس کرده است. شبکه عظیمی از شرکت سازی‌ها که کشتزار رویش لایه‌ای وسیع از سرمایه داران **خصوصی** تازه نفس سپاهی، بسیجی، مجلسی، تشخیص مصلحتی، خبرگانی، ارتشی، اطلاعاتی، بنیاد مستضعفانی، بنیاد شهیدی، اهل سازمان تأمین اجتماعی و یا هر نهاد دیگر دولتی، غیردولتی و شبه دولتی است. در این شبکه پیچیده وسیع مافیائی فراوان « بابک زنجانی ها»، « رضا ضرابی ها»، « حسن کاظمی ها» و دیگران برنامه می‌ریزند، ارقام نجومی اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر را به صورت وام‌های بانکی یا عطایا و هبه‌های دولتی، سرمایه خصوصی خویش می‌سازند و پیش ریز می‌کنند، در هر برهه زمانی کوتاه تریلیون‌ها تومان دیگر از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران ایران و جهان را بر کوه سرمایه‌های خود می‌افزایند تا معضل ناشی از تحریمها را برای چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری ایران بکاهند. دولت سرمایه سراسر خاورمیانه، تمامی جمهوری‌های آسیائی شوروی سابق، آسیای وسطی، اروپا، افریقا و امریکای لاتین را از این شرکت‌ها انباشته است. بنگاههائی که با اسامی و عناوین ناشناخته گوناگون خارج از مدار شمول تحریم ها، وظیفه واردات کالا به ایران یا بالعکس حتی فروش نفت را انجام می‌دهند.

بورژوازی ایران به یمن تأسیس این شرکت‌ها و به کارگیری برخی ساز و کارهای دیگر از نوع انجام معاملات پایاپای با برخی کشورها، خرید گران تر و فروش ارزان تر کالاها به دولت ها، داد و ستد با پول‌های دیگر به جای دلار، استفاده از طلا به جای ارز و

موارد مشابه، تحریم‌ها را تا حدی و در واقع تا آنجا که به دیر و زود کردن یا تغییر حدود و ثغور فروپاشی چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی مربوط می‌شود، دور زده است. در این گذر بدون شک دستاوردهائی داشته است. اما تمامی بحث نیز بر سر همین دستاوردهاست. هر ریال این دستاوردها نتیجه کاهش چند ریال حداقل معیشتی طبقه کارگر ایران است. در همه این سال‌ها یک جمعیت عظیم چند ده میلیونی کارگر از زیر ۶ سال تا انسانهای لب گور، زن و مرد، با روز کارهای ۱۲ و ۱۶ ساعته و بیشتر در مرگبارترین شرائط کاری استثمار شده اند تا پاسخگوی هجوم بحران ها، فشار تحریم‌ها و تضمین اضافه ارزش‌های انبوه برای کوهساران عظیم سرمایه‌ها باشند. سر موفقیت طبقه سرمایه دار در دور زدن نسبی تحریم‌ها و چالش حتی المقدور بحران‌ها در همین جا نهفته است. یک سؤال در اینجا به صورت جدی خود را طرح می‌کند. آیا به راستی دفع هجوم همزمان و هار بحران، تحریم و در عین حال جلوگیری از سقوط کامل چرخه بازتولید سرمایه‌داری در یک کشور به راحتی مقدور است. پاسخ این است که آری مقدور است اگر طبقه کارگر آن جامعه به تمامی شرائطی که سرمایه بر آن‌ها تحمیل می‌کند و به تمامی سبعیت‌ها و جنایات بورژوازی تن دهند، اگر جنبش کارگری جامعه در وضعیت اسفبار روز باشد. وضعی که هم اکنون در ایران و دنیا می‌بینیم. عکس قضیه زمانی است که جنبش کارگری چنین نباشد و توده‌های کارگر با عزم استوار در تدارک سازماندهی قدرت ضد سرمایه‌داری خود باشند. در این حالت، بورژوازی نه فقط قادر به چالش بحران و دور زدن تحریم‌ها نخواهد شد که هر موج بلند و سترگ رونقی نیز یکراست برسرش خراب خواهد گردید. مسأله گرهی نه طول و عرض و عمق بحرانها یا تحریم‌ها که درجه صف آرائی و آرایش قوای ضد کار مزدی طبقه کارگر است. چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران به همه دلائلی که گفتیم به شدت مختل است اما برای اینکه کارگران پویه اختلال

موجود را میدان دفع تعرض سرمایه و عرصه کارزار علیه سرمایه‌داری سازند باید قدرت آگاه طبقاتی خود را سازمان دهند. بورژوازی با تمامی توان تلاش دارد تا به توده‌های کارگر القاء کند که رونق سرمایه باز خواهد گشت و بازگشت رونق سرمایه سرآغاز بهبود زندگی آنان خواهد بود. این بزرگترین، کریه ترین و چندش بارترین دروغ تاریخ است و کارگری که این ترهات را باور کند اسیر فاجعه سفاهت هاست. نامحسوس ترین بهبودهای زندگی کارگران را صرفاً رعد و برق جنگ آن‌ها علیه سرمایه به ارمغان خواهد آورد. هیچ راه دیگری وجود ندارد.

بحران سرمایه‌داری و جنبش کارگری

دی ۱۳۸۷

انحصارات عظیم صنعتی و مالی امریکا در طول یک سال اخیر و تا پیش از پایان ماه اکتبر بیشتر از ۱۰۰۰ میلیارد دلار ارزش خود را از دست داده اند. میزان سقوط بهای اوراق بورس در « وال استریت» فقط در ۱۰ روز اول اکتبر سال ۲۰۰۸ از ۲۰٪ کل بهای این بزرگترین مرکز مالی جهان بالاتر رفته است و این کاهش در کل ۱۱۲ سال تاریخ حیات بازار بورس « داوجونز» بی سابقه است. غول‌های افسانه‌ای قدرت، مؤسساتی مانند « لیمن برادرز»، « فنی مای»، « فردی مک»، « مورگان استانلی»، « مریل لینچ»، « اچ او بی اس ال سی»، « هیپو رال استات» و انحصار خدای خدایان بیمه جهان سرمایه‌داری یعنی «آی ای جی» با سر در عمق منجلاب بحران سقوط کرده اند. حشرالله سرمایه داران و سکانداران وحشت زده سفینه حیات سرمایه در همه جا بلند است. روبرت زولیک رئیس بانک جهانی فریاد می‌زند که « بحران کنونی سرمایه‌داری نشان ناکارامدی نظام اقتصادی ۷ کشور پیشرفته غربی است» رئیس صندوق جهانی پول اخطار می‌نماید که کل جهان سرمایه‌داری بر لبه تیز پرتگاه قرار گرفته است و بالاخره رئیس بانک تجارت سوئد با صدای بسیار بلند اعتراف می‌نماید که « آنچه به چشم می‌بینند نقطه پایان جهانی است که می‌شناسد».

صدای ضجه و استغاثه سرمایه داران، دولت‌های سرمایه‌داری و نمایندگان فکری سرمایه بسیار دلنواز و شادی بخش است، اعتراف نامه‌ها و اقاریر بالاترین مدافعان و متفکران این جهنم خون و وحشت و توحش به احتضار شیوه تولید سرمایه‌داری از آن هم شادی آفرین تر و حیات بخش تر است. اما تمامی این شادی‌ها تنها و تنها در زمانی معنی دار است که جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر بین المللی در حالت عروج و طغیان و تعرض باشد. در غیر این صورت همه چیز می‌تواند به عکس خود

مبدل گردد. هدف از تهیه مطلب حاضر توضیح این نکات به صورت بسیار مختصر و حتی الامکان ساده است اما قبل از هر چیز ببینیم که واقعیت ماجرا چیست؟ بحران سرمایه‌داری یعنی چه و ریشه‌های واقعی بحران‌ها در کجا قرار دارد؟

« سد حقیقی تولید سرمایه‌داری همانا خود سرمایه است. ماجرا از این قرار است که سرمایه و خودبارورسازی آن به مثابه نقطه آغاز و انجام، به منزله انگیزه و انجام تولید تلقی می‌شوند. در اینجا تولید فقط تولید برای سرمایه است و عکس آن نیست. یعنی وسائل تولید عبارت از افزار ساده‌ای نیستند که که صرفاً به منظور ایجاد روند پیوسته گسترده تر زندگی در خدمت جامعه تولید کنندگان باشند. حفظ و بارورسازی ارزش - سرمایه که بر پایه سلب مالکیت و مستمند سازی توده بزرگ تولید کنندگان قرار دارد فقط می‌تواند در درون مرزهای معینی حرکت نماید. بنا بر این موانع مزبور پیوسته با اسلوبهای تولیدی که سرمایه ناگزیر باید برای انجام منظور خود به کار برد در تضاد قرار می‌گیرند. زیرا اسلوب‌های مزبور در جهت افزایش حد و مرز تولید به سوی تولید به مقصود بالاصاله در جهت گسترش قید و شرط نیروهای بارآوری اجتماعی کار رانده می‌شوند. وسیله گسترش بی قید و شرط نیروهای بارآوری اجتماعی کار با هدف محدودی که عبارت از بارورسازی سرمایه موجود است دائماً درگیر می‌شود. بنا بر این اگر شیوه تولید سرمایه‌داری وسیله تاریخی رشد نیروهای بارآور مادی و ایجاد بازار جهانی متناسب با آن است در عین حال حامل تناقض دائمی میان این وظیفه تاریخی و مناسبات اجتماعی خویش نیز هست.»

بحران پدیده سرشتی سرمایه است. سرمایه یک رابطه اجتماعی، رابطه خرید و فروش نیروی کار و تولید ارزش اضافی، تبدیل اضافه ارزش به سرمایه، توسعه مستمر انباشت و سیر بدون انقطاع تبدیل کار زنده بردگان مزدی به کار مرده است. سرمایه در سرشت خود پدیده‌ای متناقض است، خودگستری و توسعه انباشت شرط حتمی بقای این شیوه تولید است اما سرمایه خود مانعی عظیم و سدی مقاوم بر سر راه

خودگستری و استمرار پیش ریز خویش است. بحران پروسه وقوع خـود را در گـرایش نزولی نرخ سود به نمایش می‌گذارد اما سرچشمه این فرایند در شالوده هستی سرمایه قرار دارد. به همین دلیل تشریح گرایش مذکور، چگونگی بالفعل شدنش و وقوع بحران نیازمند شناخت این روند از منشأ تا مظهر و نقطه آفتابی شـدن آن اسـت. مـا همـین مسیر را پی می‌گیریم اما این کار را بسیار کوتاه و با حداکثر اختصار دنبـال مـی‌کنیم. قبل از هر چیز ببینیم که سود چیست و نرخ سود کدام است.

نظام سرمایه‌داری بر روی رمز هستی خود پرده‌ای ضخیم پهن می‌کند و بـا توسـل بـه دنیای وارونه پردازی‌ها این رمز واقعی وجود خود را از انظار پنهان مـی‌دارد. در دیـوان محاسبات این نظام ارزش اضافی حاصل از کار مزدی کارگران به **سود** سرمایه تعبیـر می‌گردد و نرخ اضافه ارزش جای خود را یک راست بـه **نرخ سود** می‌سـپارد. سـرمایه دار به این نمی‌اندیشد که سود عاید وی از کدام بخش سرمایه فـرا می‌جوشـد. از ایـن مهم، تر هر نوع کاوش ریشه سود در بخش متغیر سرمایه را جرمـی سـترگ می‌دانـد. سرمایه داران سخت منکر آنند که بخـش ثابـت سـرمایه هـیچ ارزش اضـافه‌ای تولیـد نمی‌کند. آنان وجود پدیده‌ای به نام کار پرداخت نشده کـارگران را انکـار می‌نماینـد و دستمزد کارگر را کل بهای کار او می‌دانند!!! در یک کلام سـرمایه داران و نماینـدگان فکری سرمایه، ارزش اضافی را زاد و ولد کل سـرمایه تلقـی می‌کننـد و نـام آن را هـم **سود** می‌گذارند.

نکته بعدی این که سود عاید سرمایه دار، مگر در موارد استثنائی همان میـزان اضـافه ارزشی نیست که توسط کارگران مورد استثمار او در حوزه خـاص پـیش ریـز سـرمایه هایش تولید شـده اسـت. او عـین همـین مقـدار معـین اضـافه ارزش را نصـیب خـود نمی‌سازد، بلکه بالعکس سهمی از کل اضافه ارزش‌های تولید شده در یک رشته معـین تولیـدی، جامعـه یـا کـل جهـان را تصـرف می‌نمایـد. سـه سـرمایه گـذاری مجـزا بـا

سرمایه‌های مساوی به میزان هر کدام ۱ میلیون دلار را در نظر آوریم. فرض کنیم که ترکیب ارگانیک (۱) سرمایه نخست ۹۵ واحد ثابت به ۵ واحد متغیر، سرمایه دوم ۹۰ واحد ثابت به ۱۰ واحد متغیر و بالاخره سومی ۸۰ واحد ثابت به ۲۰ واحد متغیر باشد. نرخ اضافه ارزش یکسانی برای هر سه حوزه انباشت در نظر می‌گیریم و چنین محاسبه می‌کنیم که کارگران هر کدام از حوزه ها، در قبال هر یک واحد مزد خویش ۳ واحد اضافه ارزش تولید نموده اند. به این ترتیب ۳ میلیون دلار سرمایه در سه قلمرو تولیدی مجزا مجموعاً یک میلیون و یکصد و پنجاه هزار دلار کار پرداخت نشده کارگران مورد استثمار را پیش روی خود دارند. این را نیز به مفروضات بالا اضافه کنیم که به طور مثال در قلمرو نخست از کل سرمایه‌های ثابت پیش ریز شده اعم از فیکس یا گردشی فقط ۱۰۰ ۰۰۰ دلار، از سرمایه دوم ۱۱۰۰۰۰ دلار و از سرمایه سوم ۱۲۰۰۰۰ دلار در پروسه ساخت کالاهای جدید وارد شده و به مصرف رسیده اند اما مابقی سرمایه‌ها ضمن اینکه در پروسه تولید حضور دارند ارزش خود را به کالاهای جدید منتقل نکرده اند (۲). در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که صاحبان ۳ سرمایه بالا اقلام کاملاً متفاوتی سود در قبال پیش ریز سرمایه‌های خود به دست خواهند آورد. سرمایه اول نیروی کاری معادل ۵۰ هزار واحد را استثمار کرده است و اضافه ارزشی مساوی ۱۵۰ هزار دلار در حوزه ارزش افزائی اش تولید شده است. در مورد سرمایه دوم این رقم به ۳۰۰ هزار دلار بالغ می‌شود و سرمایه سوم اضافه ارزشی معادل ۶۰۰ هزار دلار توسط کارگرانش تولید شده است. این‌ها داده‌های واقعی است که بر پایه مفروضات قبلی در مقابل ما قرار دارد، اما آن چه در عالم واقع و در پروسه سامان پذیری سرمایه‌ها روی می‌دهد، شباهتی با این تصویر فرضی ندارد. قبلاً گفتیم که **در شیوه تولید سرمایه‌داری نرخ اضافه ارزش به نرخ سود مبدل می‌گردد** و این بدان معنی است که هر کدام از صاحبان ۳ سرمایه بالا به نسبت سرمایه‌ای که پیش ریز کرده اند سهم خویش را از کل سود یا اضافه ارزش‌های تولید شده حصول

می‌نمایند. اگر رقم یک میلیون و پنجاه هزار دلار را که حاصل جمع کل اضافه ارزش‌ها است به ۳ میلیون دلار سرمایه انباشت شده در سه حوزه متمایز تقسیم کنیم به رقمی برابر ۳۵٪ دست خواهیم یافت. هر کدام از این سه سرمایه ۳۵۰ هزار دلار به صورت سود نصیب خود خواهند نمود و در نتیجه محاسبات زیر در مورد چرخه بازتولید و کار آن‌ها مصداق خواهد یافت و جای برآوردها و مفروضات پیشین را پر خواهد نمود. ببینیم ماجرا از چه قرار است؟ سرمایه اول کالاهائی به ارزش ۳۰۰ هزار دلار تولید نموده است که مشتمل بر ۱۰۰ هزار دلار سرمایه ثابت، ۵۰ هزار دلار سرمایه متغیر و ۱۵۰ هزار دلار ارزش اضافی ناشی از استثمار کارگران است. ارزش کالاهای تولید شده سرمایه دوم ۵۱۰ هزار دلار است و اجزاء متشکله آن شامل ۱۱۰ هزار دلار سرمایه ثابت، ۱۰۰ هزار دلار سرمایه متغیر و بالاخره ۳۰۰ هزار دلار هم اضافه ارزش است. در مورد سرمایه سوم ارزش کالاها ۹۲۰ هزار دلار و بخشهای مختلف آن مرکب از ۱۲۰ هزار دلار سرمایه ثابت، ۲۰۰ هزار دلار سرمایه متغیر و ۶۰۰ هزار دلار نیز ارزش اضافی است. کالاهای تولید شده با این مشخصات به بازار عرضه می‌شوند و هر کدام از آنها در جریان سامان پذیری خود به یک نرخ سود ۳۵ درصدی دسترسی پیدا می‌کنند. در همین راستا کالاهای تولیدی سرمایه نخست ۵۰۰ هزار دلار، کالاهای سرمایه دوم ۵۶۰ هزار دلار و سرانجام کالاهای تولید شده در حوزه پیش ریز سرمایه سوم ۶۷۰ هزار دلار به فروش می‌رسند. با یک نگاه ساده به ارقام در می‌یابیم که سرمایه اول ۲۰۰ هزار دلار و سرمایه دوم ۵۰ هزار دلار بیشتر از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران مورد استثمار خود سود به چنگ آورده اند، در حالی که سرمایه دار سوم بالعکس ۲۵۰ هزار دلار سود ناشی از کار پرداخت نشده کارگران مورد استثمارش را به نفع رقبا از دست داده است. در رابطه با این روند

و آنچه که این جا رخ داده است، چند نکته مهم قابل تعمق است. این نکات به اختصار عبارتند از:

۱. میزان سودی که هر یک از سه سرمایه بالا کسب کرده اند با میزان اضافه ارزش تولید شده در حوزه‌های جداگانه انباشت آن ها، کاملاً فرق دارد.
۲. هر سرمایه معادل ۳۵۰ میلیون دلار سود به دست آورده است. به بیان دیگر هر سه تا به یک نرخ سود مساوی ۳۵ درصدی دست یافته اند یا ۳۵٪ مقدار سرمایه پیش ریز شده شان اضافه ارزش نصیب خود ساخته اند.
۳. سود هر یک از سرمایه‌ها بر پایه حجم کل سرمایه تعیین شده است و ربطی به میزان سرمایه ثابت جذب شده در پروسه تولید کالاها ندارد. سرمایه‌ای که فقط ۱۰۰ هزار دلار از بخش ثابت آن در پروسه تولید کالا وارد شده است همان ۳۵۰ هزار دلار سودی را دریافت کرده است که سرمایه‌های دیگر با وارد ساختن مقادیر متفاوت دیگری از بخش ثابتشان در کالاها، نصیب خود ساخته اند. واضح تر بیان کنیم. نه فقط آن بخش از هر سرمایه که در پروسه ساخت محصول به مصرف رسیده است بلکه کل سرمایه هر حوزه حتی تمامی بخش استوار آن نیز معادل ۳۵٪ سود از حاصل جمع اضافه ارزش‌های تولید شده را به خود اختصاص داده است.

در مورد نکته سوم مارکس ضمن بررسی مشروح و جامع خود پیرامون نرخ سود عمومی سرمایه در شیوه تولید سرمایه‌داری می‌گوید:

« اضافه ارزش، افزایشی است که تنها آن بخش از سرمایه را که در پروسه ارزش آفزائی وارد شده و در محاسبه قیمت تمام شده کالا به حساب می‌آید، شامل نمی‌گردد، بلکه افزایش ارزش بخش دیگر سرمایه پیش ریخته را که وارد پروسه تشکیل بهای تمام شده محصول نگردیده است نیز در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر اضافه ارزش نه تنها افزایشی است به سرمایه مصرف شده که از طریق قیمت تمام

شده کالا جایگزین می‌شود بلکه افزایشی است به مجموع سرمایه‌ای که در تولید به کار گرفته شده است».

سؤال اساسی در رابطه با نکات فوق و چگونگی توزیع اضافه ارزش‌ها میان سرمایه‌های مجزا، اجزاء مختلف سرمایه یک جامعه یا بخش‌های متمایز سرمایه جهانی این است که چرا این توزیع به این گونه انجام می‌گیرد و چرا هر کدام از سرمایه‌ها اضافه ارزش‌های تولید شده در قلمرو انباشت مستقیم خود را حصول نمی‌کنند. پاسخ این سؤال در پدیده رقابت نهفته است. به همین دلیل باید قبل از ادامه بحث و به عنوان یک نیاز تبعی انسجام موضوع بر روی مسأله رقابت و مکان و نقش و موضوعیت آن در شیوه تولید سرمایه‌داری درنگ کنیم.

رقابت جنگ و ستیز میان سرمایه‌ها برای اختصاص سهم هر چه بزرگتری از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی به خود است. این تعریف از رقابت اولاً متضمن این معنا است که بر خلاف پندارهای بی اساس پاره‌ای نظریه پردازان رقابت مطلقاً شاخص کلیدی و هویتی نظام سرمایه‌داری نیست. رقابت صرفاً مکانیسم کار سرمایه‌ها برای توزیع اضافه ارزش‌های تولید شده در میان خود می‌باشد. ثانیاً نفس برنامه ریزی و تلاش هر سرمایه برای کسب سهم عظیم تر در اضافه ارزش‌های حاصل کار کارگران دنیا نیازمند نقشه پردازی‌ها و اتخاذ کلیه تدابیر علمی، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای تسلط بر شرائط بهتر تولیدی و تهیه مرغوب ترین و ارزان ترین محصولات است. سرمایه به میزانی که بتواند در احراز این شرائط توفیق یابد می‌تواند درجه تأثیر خود بر روند تشکیل نرخ سود عمومی را بالا ببرد و به هر درجه در این کار موفق گردد قادر می‌شود اضافه ارزش‌های تولید شده در حوزه‌های دیگر را به سمت خود جذب نماید. برای تشریح مکانیسم و نقش رقابت یک بار دیگر ارقام و مؤلفه‌های متشکله مثال پیشین را در جدول زیر مرور می‌کنیم.

حوزه سرمایه گذاری	اول	دوم	سوم
کل سرمایه	1 000 000	1 000 000	1 000 000
ترکیب ارگانیک	95C + 5V	90C + 10V	80C + 20V
اضافه ارزش	150 000	300 000	600 000
نرخ اضافه ارزش	300 %	300 %	300 %
سرمایه جذب شده	100 000	110 000	120 000
ارزش کالا	300 000	510 000	920 000
قیمت تمام شده کالا	150 000	210 000	320 000
قیمت تولیدی کالا	500 000	560 000	670 000
نرخ سود	35 %	35 %	% 35
تفاوت ارزش و قیمت	+ 200 000	+ 50 000	- 250 000

یک نکته مهم در جدول بالا این است که کالاهای تولید شده در حوزه سوم سرمایه گذاری، ۲۵۰ هزار دلار کمتر از ارزش واقعی خود به فروش رفته اند، با این وجود در جریان فروش خود ۳۵۰ هزار دلار سود برای سرمایه دار صاحب حوزه مذکور به همراه آورده اند. ریشه رقابت در همین جا قرار دارد. اینکه کالاها می‌توانند در عین حال که پائین تر از ارزش واقعی خود فروخته شوند سودآور هم باشند. مارکس این نکته را چنین توضیح می‌دهد:

« قانون اساسی رقابت در سرمایه‌داری که اقتصاد سیاسی قادر به درک آن نیست و به وسیله آن نرخ سود عمومی و در نتیجه قیمتهای تولیدی تنظیم می‌شود، همان طور که بعداً خواهیم دید از همین تفاوت بین ارزش و قیمت تمام شده کالا و این امکان که کالا می‌تواند پائین تر از ارزشش ولی با سود فروخته شود سرچشمه می‌گیرد» (کاپیتال، جلد سوم)

رقابت باعث می‌شود که قیمت تمام شده کالاها در جریان داد و ستد جای خود را به قیمت بازار یا قیمت تولیدی بسپارد. سه سرمایه متمایز انباشت شده در سه حوزه جداگانه هر کدام محصولات تولیدی خود را به بازار عرضه می‌کنند. هر کدام خواستار تصرف بخش وسیع تری از بازار هستند و تلاش می‌نمایند تا رقبا را از میدان به در سازند یا به بیان دیگر مشتریان آن‌ها را به سوی خود جلب کنند. سرمایه داران برای این کار به طور مدام شرائط تولیدی خود را ارتقاء می‌دهند، به این معنی که هزینه سرمایه گذاری را پائین می‌آورند، فشار استثمار نیروی کار را بالا می‌برند، بارآوری کار اجتماعی را افزایش و باز هم افزایش می‌دهند یعنی می‌کوشند که با حداقل نیروی کار حداکثر محصول را تولید نمایند و برای این کار از مدرن ترین و کارسازترین تکنولوژی‌ها و ماشین آلات استفاده می‌کنند و پاره‌ای کارهای دیگر که انجام می‌دهند. سرمایه داران به همه کارهای بالا دست می‌زنند اما اینکه کالاهای آن‌ها در بازار به چه قیمتی فروخته شود تابع عوامل مهم دیگری نیز هست. عرضه و تقاضای موجود در بازار بر روی تعیین قیمت تولیدی نقش تعیین کننده دارد. در همین جا باید تأکید کنیم که مراد از عرضه و تقاضا کل کالاها و «خدمات» تولید شده در جامعه یا جهان از یک سوی و کل نیاز بازار سرمایه‌داری از سوی دیگر است. عظیم ترین بخش این تقاضاها مشتمل بر محصولات و اموری است که دقیقاً مورد نیاز پروسه بازتولید سرمایه می‌باشند. به بیان دیگر عرضه و تقاضا خود توسط روند ارزش افزائی سرمایه تعیین می‌گردد، زیرا که اساساً شیوه تولید سرمایه‌داری در هستی خود تولید سرمایه و سرمایه و باز هم سرمایه است. در جریان رقابت میان سرمایه‌ها میزان تقاضای موجود در بازار مشخص می‌سازد که ارزش کالاهای حاصل کار کارگران کدام حوزه محور واقعی تعیین قیمت تولیدی گردد. به طور معمول ۳ حالت اتفاق می‌افتد. احتمال نخست اینکه کالاهای تولید شده توسط سرمایه‌های دارای بالاترین و بهترین شرائط

تولیدی پاسخگوی اصلی تقاضاهای موجود در بازار شوند. در این صورت ارزش کالاهای این حوزه است که قیمت تولیدی را تعیین می‌کند. احتمال بعدی آن است که محصولات حوزه دارای شرائط متوسط عظیم ترین بخش نیازها را جواب گوید، در این وضعیت ارزش کالاهای همین حوزه است که تعیین کننده قیمت تولیدی است و سرانجام این که کالاهای تولید شده در حوزه دارای بدترین شرائط بخش گسترده تر بازار را پوشش دهد. در چنین وضعی قیمت تولیدی بر پایه ارزش نهفته در محصولات این حوزه تعیین خواهد شد. هر کدام از این سه حالت معادلات توزیع اضافه ارزش کل میان سرمایه‌های مختلف را به صورت بسیار بارز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در حالت اول سرمایه‌های حوزه سوم و شاید هم دوم مقادیری از ارزش موجود در کالاهای خود را از کف می‌نهند. حالت دوم متضمن مشارکت سرمایه اول در اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران حوزه سوم است و بالاخره در حالت سوم سرمایه‌های هر دو حوزه اول و دوم در اضافه ارزش‌های ناشی از استثمار کارگران حوزه سوم شریک می‌گردند. در همه این حالات یک چیز را نباید فراموش کنیم. اینکه قیمت تولیدی مجموع کالاهای تولید شده در ۳ حوزه نمی‌تواند از ارزش کل این کالاها بالاتر باشد.

رقابت سبب می‌شود که کالاها مستقل از اینکه در چه حوزه‌ای و با کدام ترکیب ارگانیک معین سرمایه تولید شده باشند به قیمت واحدی به فروش روند و بر اساس این قیمت تولیدی واحد یا قیمت بازار نرخ سود برابری پدید آید. در مورد مثال مشخص تا کنونی ما این نرخ سود ۳۵٪ است و بیانگر آن است که هر سرمایه‌داری به گاه فروش کالاهایش این نرخ سود ۳۵ درصدی را متحقق می‌سازد. این نکته را به خاطر داشته باشیم که کالاهای سه گانه مذکور به رغم اینکه در حوزه‌های متفاوت و با ترکیب ارگانیک کاملاً مختلف سرمایه تهیه شده اند اما قیمت تمام شده آن‌ها برابر بوده است. شاید گفته شود که در مثال معین ما چنین نبوده است زیرا قیمت تمام شده کالا برای حوزه اول ۱۵۰ هزار و حوزه‌های دوم و سوم به ترتیب ۲۱۰ و ۳۲۰

هزار دلار برآورد شده است. این حرف کاملاً درست است اما تفاوت موجود در این جا نه ناشی از اختلاف هزینه تولید هر واحد کالا بلکه متناظر با تفاوت حجم و مقدار بخش هائی از سرمایه ثابت در هر حوزه است که برای تولید کالاها به مصرف رسیده است. برای روشن تر شدن مسأله در نظر آوریم که به طور مثال در هر سه حوزه کل سرمایه‌های پیش ریز شده نه فقط در پروسه تولید کالاها وارد می‌شدند بلکه تماماً در تهیه محصولات جدید به مصرف هم می‌رسیدند. آن گاه بهای تمام شده کالاها در هر سه حوزه با هم مساوی و معادل یک میلیون دلار می‌گردید. خلاصه کنیم قیمت تمام شده کالاهائی که مجموع سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در آن‌ها برابر باشد، مستقل از اینکه در کدام حوزه تولید و با کدام ترکیب ارگانیک سرمایه تهیه شده باشند به طور معمول با هم برابر است، در حالی که میزان ارزش و اضافه ارزش موجود در آن‌ها با هم کاملاً تفاوت دارد. این کالاها در بازار سرمایه‌داری و در جریان رقابت قیمت فروش واحدی را پدید می‌آورند که به قیمت تولیدی یا بازار موسوم است. کالاهای مختلف بر پایه این قیمت به فروش می‌روند و در این راستا است که نرخ سود مبدء سرمایه‌ها به یک نرخ سود متوسط عمومی تبدیل می‌شود. سرمایه‌های پیش ریز شده در حوزه‌های متمایز کار و تولید هر کدام در جریان فروش محصولات خود به این نرخ سود دست می‌یابند و بر پایه آن است که سهم خود را از کل اضافه ارزش موجود در کالاها و تولید شده توسط کارگران برداشت می‌کنند.

« با وجود اینکه سرمایه داران قلمروهای مختلف تولید هنگام فروش کالاها ارزش سرمایه به کار رفته در تولید را بازیافت می‌کنند، ولی آن‌ها اضافه ارزش یا سود تولید شده در هنگام تولید این کالاها در قلمرو خاص تولیدی خود را بازیافت نمی‌کنند، بلکه به نسبت سرمایه شان از کل سرمایه جامعه، فقط آن مقدار اضافه ارزش یا سود از اضافه ارزش یا سود کل را به دست می‌آورند که به وسیله کل سرمایه جامعه در

همه قلمروهای تولیدی در یک زمان معین تولید گشته است و به طور یکسان نصیب هر واحدی از این سرمایه کل می‌شود. سرمایه داران از نظر کسب سود مانند سهامداران یک شرکت سهامی عام هستند که در آن مقادیر سود به طور مساوی به هر ۱۰۰ واحد تقسیم می‌گردد و تنها اختلاف سرمایه داران مختلف در مقدار کمی سرمایه‌ای است که هر کدام در سرمایه کل ریخته و یا به عبارت دیگر نسبت سهیم بودن در کل شرکت و یا بالاخره تعداد سهام هر یک ملاک عمل است» (مارکس. کاپیتال، جلد سوم)

گرایش نزولی نرخ سود

در توضیحات بالا چند بار تکرار کردیم که افزایش مستمر بارآوری کار اجتماعی یا سازمان دادن حداکثر تولید کالاها توسط حداقل نیروی کار پدیده سرشتی و غیرقابل تفکیک روند کار سرمایه است. این امر در گرو به کارگیری هر چه گسترده تر و مؤثرتر تکنولوژی‌های جدید و ماشین آلات مدرن است. وقوع این تحولات در روند ارزش افزائی سرمایه متضمن افزایش پیگیر و دائم التزاید ترکیب ارگانیک سرمایه یعنی نسبت میان بخش ثابت و متغیر آن می‌باشد. در مثال بالا این نسبت برای حوزه نخست ۹۵ به ۵ و برای حوزه‌های دوم و سوم به ترتیب ۹۰ به ۱۰ و ۸۰ به ۲۰ بود. افزایش ترکیب ارگانیک با محدود شدن و باز هم محدود شدن هر چه بیشتر سرچشمه زایش اضافه ارزش همراه است. در همان مثال پیشین فرض کنیم که ترکیب ارگانیک سرمایه در دو حوزه آخر نیز خود را با ترکیب کنونی سرمایه‌های حوزه اول هم سطح سازند و نرخ اضافه ارزش همچنان حول محور ۳۰۰٪ دور بزند. در چنین وضعی کل نیروی کار مورد استثمار حوزه‌ها فقط ۵٪ کل سه میلیون دلار سرمایه‌های پیش ریز شده خواهد بود. میزان اضافه ارزشی که در سه حوزه تولید می‌شود از ۴۵۰ هزار دلار تجاوز نخواهد نمود و در این صورت نرخ سود همه سرمایه‌ها نیز از ۳۵٪ به ۱۵٪ سقوط خواهد کرد. بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها طبیعتاً به

معنای آن نیست که جمعیت نیروی کار مورد استثمار این یا آن بخش سرمایه، تمامی سرمایه‌های یک کشور یا کل سرمایه جهانی رو به کاهش می‌رود. بالعکس این جمعیت ممکن است مدام رو به افزایش هم برود، هر چند که در برخی مواقع یا دوره‌ها این طور نیست. اما به هر حال بحث فزونی ترکیب ارگانیک ناظر بر کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در قیاس با جزء ثابت آن و نه کاهش مقدار مطلق بخش اخیر سرمایه است. یک نگاه به تاریخ تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری واقعیت این رویداد را بسیار ساده در پیش روی ما مجسم می‌سازد. هر چه از آغاز پیدایش این نظام دور شده ایم متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها در سطح جهانی رو به افزایش رفته است اما شمار مطلق توده‌های فروشنده نیروی کار معمولاً کاهش نیافته است. با همه این‌ها نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که سرمایه‌داری وارد مراحلی می‌گردد که جمعیت شاغل نیروی کار را حتی از لحاظ عددی هم دچار کاهش می‌سازد. آنچه مهم است و در این جا مورد تأکید ماست این است که سیر مدام افزایش ترکیب ارگانیک و متعاقب آن گرایش رو به افت نرخ سود، یک رویکرد سرشتی شیوه تولید سرمایه‌داری است.

« این شیوه تولید با کاهش نسبی بدون وقفه سرمایه متغیر در مقایسه با سرمایه ثابت باعث ایجاد ترکیب بالاتر و رو به فزون کل سرمایه می‌گردد که عواقب آن این است که نرخ اضافه ارزش برای همان شدت استثمار یا حتی بالاتر از آن، در نرخ سود عمومی رو به کاهشی بیان می‌گردد. گرایش رو به کاهش نرخ سود عمومی پدیده شیوه تولید سرمایه‌داری است که توسعه رو به افزایش بارآوری کار اجتماعی را به همراه دارد. منظور ما این است که نرخ سود می‌تواند موقتاً به دلائل دیگر هم تنزل کند، اما از ذات شیوه تولید سرمایه‌داری این ضرورت به ثبوت می‌رسد که شیوه تولید

مذکور در اثنای پیشرفت خود باید نرخ متوسط و عمومی اضافه ارزش را در نرخ سود عمومی کاهش یافته تری بیان نماید..» (مارکس. کاپیتال، جلد سوم....)

اینکه چرا مارکس در بحث پیرامون تنزل نرخ سود عمومی یا متوسط در شیوه تولید سرمایه‌داری از اصطلاح گرایش استفاده می‌کند؟ دلیل آن اصرار او بر تشریح واقعیت عینی پدیده است. کاهش نرخ سود در این شیوه تولید یک گرایش است که در عین سرشتی بودن و غیرقابل تفکیک بودنش از وجود سرمایه، باز هم نه به صورت یک قانون قطعی و محتوم بلکه در شکل یک رویکرد عمل می‌کند. رویکردی که همواره در جریان وقوع یا بالفعل شدن خود با مقاومت پاره‌ای عوامل خنثی کننده نیز همراه است. قبل از هر چیز سرمایه‌داری به صورت مدام با متحول نمودن شرائط تولید و افزایش بارآوری کار اجتماعی شدت استثمار کارگر و نرخ اضافه ارزش‌ها را بالا می‌برد و افزایش این نرخ برای بخشی از سرمایه‌های یک قلمرو انباشت یا سرمایه اجتماعی یک کشور می‌تواند موقتاً گرایش رو به افت نرخ سود را تضعیف نماید. عوامل دیگری نیز در خنثی سازی این رویکرد تأثیر معین بر جای می‌گذارند که پائین تر در باره ان‌ها صحبت خواهیم نمود. با همه این‌ها نکته محوری و اساسی این است که به هر حال کاهش نرخ سود و تبدیل شدن گرایش مذکور به قانون قطعی در روند ارزش افزائی سرمایه و در مقاطعی از این روند امری اجتناب ناپذیر و محتوم است. گرایش نزولی نرخ سود ریشه در تناقضات سرشتی سرمایه دارد. همان گونه که بالاتر گفتیم سرمایه از یک سوی بدون خودگستری قادر به ادامه بقا نیست و از سوی دیگر در جریان خودگستری خویش بزرگترین موانع را بر سر را همان خودگستری و بقا تولید می‌نماید. پرایش رو به افت نرخ سود این تناقض اندرونی سرمایه را نمایندگی می‌کند و به شکل عریان به نمایش می‌گذارد.

مکانیسم‌های خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود

افزایش شدت استثمار نیروی کار

طولانی ساختن روزانه کار و بالابردن شدت استثمار کارگران از جمله اهرم‌های مهم مقابله با گرایش نزولی نرخ سود هستند. به بیان دیگر افزایش میزان اضافه ارزش خواه به صورت مطلق و خواه در شکل نسبی به خنثی سازی رویکرد نزولی نرخ سود کمک می‌نماید. سرمایه داران برای بالا بردن شدت استثمار نیروی کار از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کنند. **افزایش سرعت کار ماشین آلات** به گونه‌ای که در زمان معین در عین به کارگیری مواد خام و مصالح تولید بیشتر، هزینه بخش فیکس سرمایه ثابت بماند، یکی از این راهها است. **سلاخی کودکان و استثمار سبعانه آنان** با نازلترین مزدها از جمله راههای دیگر است. در بخش بسیار عظیمی از دنیا **کار خانگی زنان** و سرشکن نمودن عظیم ترین بار کارها بر گرده آنان یکی از مکانیسم‌ها مخوف و مؤثر تشدید استثمار نیروی کار است. استثمار نیروی کار زنان در چهاردیواری خانه و آشپزخانه اولاً کل هزینه پرورش نسل‌های آتی نیروی کار را از گردن سرمایه ساقط می‌سازد. ثانیاً با سرشکن شدن تمامی کارهای خانه به دوش زنان، همسران کارگر آن‌ها فرصت بیشتری برای اضافه کاری پیدا می‌کنند و این اضافه کاری به صورت بسیار تعیین کننده‌ای در بالا بردن میزان اضافه ارزش‌ها ایفای نقش می‌کند. کار خانگی زنان به همه این دلائل و بر پایه دلائل زیاد دیگری که در اینجا مجال طرح آن‌ها نیست کوه اضافه ارزش سرمایه‌ها را مرتفع تر و مرتفع تر می‌سازد و این امر به نوبه خود در خنثی سازی سیر رو به افت نرخ سود نقش جدی بازی می‌کند.

افزایش میزان ارزش اضافی از طریق نسبی نیز یکی از راههای مقابله با سیر رو به افت نرخ سود است. به کار اندازی حجم هر چه بیشتر مواد خام و ماشین آلات و مصالح تولید توسط نیروی کار هر چه کمتر، طبیعتاً صورت کسر نرخ سود و لاجرم

خارج قسمت آن یا همان شاخص واقعی نرخ سود را افزایش می‌دهد. در این جا باز هم تناقضات سرشتی شیوه تولید سرمایه‌داری با سرکشی تمام خود، در مقابل ما قرار می‌گیرد. آنچه از سیر رو به کاهش نرخ سود جلوگیری می‌کند در بطن همان کارکرد باعث وقوع این کاهش نیز می‌گردد. آوردن یک مثال در این جا به درک ساده تر مسأله کمک خواهد نمود. فرض کنیم سرمایه‌ای با ترکیب ارگانیک c ۷۰ به v ۳۰ نرخ اضافه ارزشی معادل ۱۰۰٪ و نرخ سودی برابر با ۳۰٪ را متحقق می‌سازد. این سرمایه با بالا بردن بارآوری کار اجتماعی در حوزه ارزش افزائی خود نرخ استثمار را از ۱۰۰٪ به ۲۰۰٪ افزایش می‌دهد. با وقوع این تغییرات به نظر می‌رسد که نرخ سود سرمایه باید از ۳۰٪ به ۶۰٪ جهش کند! اما در عالم واقع یا در معادلات زمینی شیوه تولید سرمایه‌داری چنین نیست. سرمایه برای بالا بردن بارآوری کار اجتماعی اش لاجرم ترکیب ارگانیک خود را دچار تغییر ساخته است، به این معنی که با همان شمار کارگر مقدار سرمایه ثابت بیشتری را به جریان انداخته است. این بدان معنی است که ترکیب سابق c ۷۰ به v ۳۰ دیگر به قوت خود باقی نیست و به طور مثال با ترکیبی معادل c ۱۴۰ به v ۳۰ جایگزین شده است. در همین راستا میزان اضافه ارزش تولید شده دو برابر گردیده است و نرخ آن ۲۰۰٪ شده است اما هم زمان نرخ سود نه ۶۰٪ بلکه حداکثر با ۵٪ افزایش به ۳۵٪ رسیده است. حال این مثال را در سطح دیگری از افزایش بارآوری کار اجتماعی مورد تعمق قرار دهیم. در نظر بیاوریم که ۳۰ کارگر بالا به جای ۱۴۰ واحد سرمایه ثابت ۳۰۰ واحد را به کار انداخته باشند. در چنین وضعی حتی اگر نرخ استثمار تا ۳۰۰٪ هم تشدید شده باشد باز نرخ سود به ۲۷٪ تنزل پیدا کرده است.

با همه این‌ها جبر طبیعت شیوه تولید سرمایه‌داری این است که هر تک سرمایه به همه تلاش‌ها متوسل می‌گردد تا از طریق ارتقاء بارآوری کار اجتماعی و بالا بردن میزان اضافه ارزش نسبی با حداقل نیروی کار کالاهای هر چه بیشتری را تولید و به

بازار عرضه نماید. محصولاتی که به این ترتیب تولید می‌شوند با فرض ثابت بودن هزینه بخش‌های ثابت و متغیر سرمایه، کار کمتری را در هر واحد خود در مقایسه با کالاهای تولیدی دارای بارآوری کار اجتماعی کمتر حمل می‌کنند، ارزان تر تهیه شده اند و از قدرت رقابت بالاتری برخوردارند. سرمایه‌های قادر به احراز این شرائط مادام که این تمایزات را نسبت به سایر بخش‌های سرمایه اجتماعی در خود حفظ می‌کنند می‌توانند اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران حوزه‌های دیگر و متبلور در کالاهای آن حوزه‌ها را به سوی خود جلب نمایند. همین امر نیروی محرکه بسیار نیرومندی است که سرمایه داران را وا می‌دارد تا به صورت مستمر برای متحول ساختن پروسه کار و افزایش بارآوری کار اجتماعی در قلمروهای پیش ریز سرمایه هاشان تقلا کنند. به این ترتیب برنامه ریزی سرمایه برای افزایش اضافه ارزش نسبی تلاشی در راستای جلوگیری از سیر رو به افت نرخ سود نیز می‌باشد. با این وجود در نگاه به این فرایند باید همواره تناقض سرشتی سرمایه را به صورت جامع الاطراف مطمح نظر قرار داد. اقتضای قهری شیوه تولید سرمایه‌داری این است که همه سرمایه‌ها تلاش می‌کنند تا با استفاده از تکنولوژی‌ها مدرن و همه راهکارها میزان بارآوری کار اجتماعی و اضافه ارزش نسبی حوزه بازانباشت خود را افزون سازند و این امر در سیر طبیعی خود افزایش جبری ترکیب متوسط ارگانیک در سطح سرمایه اجتماعی کل جامعه یا مهمترین قلمروهای پیش ریز آن را به دنبال می‌آورد. روند اخیر همان گونه که در مثال بالا هم دیدیم نه در جهت افزایش نرخ سود سرمایه‌ها بلکه کاملاً بالعکس در جهت خلاف آن عمل می‌کند. این روند نه فقط به خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود کمک نمی‌رساند که اتفاقاً موجب شتاب بیش و بیشتر این کاهش می‌گردد.

یک اهرم بسیار مؤثر سرمایه برای مقابله با گرایش نزولی نرخ سود تلاش برای کاهش ترکیب ارگانیک بخش هائی از آن به موازات سیر قهری و سرشتی افزایش این ترکیب در شیوه تولید سرمایه‌داری است. مصداق بارز این مثال اقدام انحصارات و تراست‌های عظیم صنعتی دنیا به صدور سرمایه است. این کارتل‌ها با پیش ریز حجم کلانی از سرمایه خود در جوامع دارای نیروی کار ارزان و شبه رایگان نه فقط به عظیم ترین سرچشمه افزایش اضافه ارزش‌ها دست می‌یابند که در قبال پیش ریز هر واحد از سرمایه هایشان سرمایه متغیر بسیار بیشتری را هم به طور نسبی و در قیاس با حوزه‌های قبلی ارزش افزائی خود به کار می‌گیرند و مورد استثمار قرار می‌دهند. مارکس در این زمینه می‌گوید: «حجم اضافه ارشی که به وسیله یک سرمایه معین تولید می‌گردد، حاصل ضرب دو عامل است. نرخ اضافه ارزش ضرب در تعداد کارگرانی که با نرخ معینی به کار اشتغال دارند. بنا بر این حجم اضافه ارزش در صورت معین بودن نرخ اضافه ارزش، به تعد کارگران و در صورت معین بودن تعداد کارگران به نرخ اضافه ارزش بستگی دارد...» در بحث محافل چپ پیرامون صدور سرمایه و نقش آن در شرائط امپریالیستی تولید سرمایه‌داری معمولاً جایگاه این مؤلفه مهم بسیار گور و گم است. در تحلیل‌های اینان بر روی فاکتور ارزانی بهای نیروی کار به درستی تأکید می‌شود اما هم زمان فاکتور دوم یعنی استثمار شمار هر چه کثیرتر کارگران به دلیل ترکیب نازل تر سرمایه‌های پیش ریز شده کلاً به فراموشی سپرده می‌شود.

تنزل دستمزدها به زیر ارزش واقعی آن ها

دستمزد، بهای نیروی کار به صورت یک کالا است. بهای واقعی این کالا هزینه بازتولید آن است و هزینه بازتولید نیروی کار حاصل جمع همه مایحتاج معیشتی و رفاهی است که کارگر برای زنده ماندن و فروش نیروی کار خود بدان نیاز دارد. سرمایه داران به اضافه ارزش‌ها تولید شده توسط جمعیت عظیم چند میلیاردی

کارگران دنیا اکتفاء نمی‌کنند بلکه در عظیم ترین بخش کره زمین دستمزدهای توده‌های کارگر را نیز بسیار پائین تر از بهای واقعی آن می‌پردازند. این امر در مورد کارگران غالب کشورهای جهان به تمام و کمال صدق می‌کند. دستمزد کارگران در ایران هم اکنون نه فقط زیر ارزش واقعی آن که حتی از ۳۰٪ بهای مایحتاج معیشتی لازم برای بازتولید نیروی کار آنان هم بسیار کمتر است. سرمایه داران و دولت‌های سرمایه‌داری تنزل دستمزدها به زیر ارزش واقعی آن را به عنوان یک سلاح مؤثر مقابله با گرایش نزولی نرخ سود مورد استفاده قرار می‌دهند. تأثیر این سلاح به ویژه در فاز کنونی حیات بردگی مزدی بسیار تعیین کننده است. سرمایه‌داری به موازات سرکشی هر چه بیشتر و نیرومندتر زمینه‌های وقوع بحران‌ها از این اهرم برای اجتناب از مطلق شدن گرایش نزولی نرخ سود و غلطیدن به ورطه بحران‌ها سود می‌جوید.

کاهش هزینه‌های بخش ثابت سرمایه

پائین آوردن بهای مواد خام، ماشین آلات، وسائل نیم ساخته و هر آنچه که اجزاء بخش گردشی یا فیکس سرمایه ثابت را تعیین می‌کند به افزایش نرخ سود کمک می‌رساند. کاهش بهای این مصالح متضمن آن است که اضافه ارزش‌های تولید شده به میزان کمتری سرمایه در قیاس با شرائط پیشین تقسیم شود و لاجرم حاصل این تقسیم یا همان نرخ سود رو به افزایش خواهد رفت. شیوه تولید سرمایه‌داری و فرایند افزایش مستمر بارآوری کار اجتماعی کاهش بهای بخش ثابت سرمایه را به طور معمول به دنبال می‌آورد. وقتی که حجم بسیار عظیم تری مواد خام و ماشین آلات توسط حجم بسیار کمتری نیروی کار به کار گرفته می‌شود کالاهای ناشی از پروسه کار حامل مقداری کمتر کار اجتماعی لازم می‌شوند. این تنزل به نوبه خود یکی از علل مؤثر و دائمی جلوگیری از کاهش نرخ سود می‌باشد. سوای این دستیابی سرمایه

به منابع ارزان بهای مواد خام در بخش هائی از جهان یک مؤلفه مهم کاهش بهای بخش ثابت سرمایه و یک مکانیسم مؤثر در کار جلوگیری از تنزل نرخ سود است.

صدور سرمایه به حوزه‌های دارای نیروی کار ارزان تر و ترکیب ارگانیک پائین‌تر

بخشی از سرمایه‌های انحصارات و کارتل‌های عظیم صنعتی که به ممالک حوزه نیروی کار ارزان و ترکیب نازل تر سرمایه صادر می‌گردد، به طور طبیعی نرخ سودهای بسیار بالاتری را در قیاس با ممالک پیشرفته تر صنعتی به وجود می‌آورند. در این حوزه‌ها از یک سوی نیروی کار ارزان موجب افزایش نرخ سود است و از سوی دیگر پائین آمدن ترکیب ارگانیک سرمایه متضمن استثمار نیروی کار هر چه وسیعتر توسط میزان بسیار کمتری سرمایه است که به نوبه خود در افزایش نرخ سود نقش بسیار تعیین کننده بازی می‌کند. این مؤلفه از دیرباز تا امروز و به طور اخص از اواخر قرن نوزدهم به این سوی در عداد مهمترین و کاراترین محرک مقابله با سیر تنزلی نرخ سودها عمل کرده است. تصور اینکه سرمایه اجتماعی ممالکی مانند اسکاندیناوی و اروپای غربی و از همه مهم تر امریکای شمالی با چنان سطح بالای متوسط ترکیب ارگانیک بدون حضور مستقیم در بازار انباشت جوامع آسیائی، امریکای لاتین و افریقا قادر به یک روز ادامه ارزش افزائی خود باشند تصوری از بیخ و بن باطل است. سرمایه اجتماعی این ممالک به ویژه بخش بسیار متمرکزتر آن با صدور سهم عظیمی از خود به حوزه‌های یاد شده، استثمار هر چه موحش تر نیروی کار ارزان این کشورها و هم زمان استثمار جمعیت هر چه کثیرتری از این بردگان مزدی ارزان به نرخ سودهائی دست می‌یابند که قابل قیاس با نرخ سودهای کشور اصلی نیست. وضعیتی که به این طریق پدیدار می‌شود، درست به این می‌ماند که سرمایه‌ای را به دو قسمت تقسیم کنیم، بخشی از آن با بالاترین میزان بارآوری کار اجتماعی حداکثر مواد خام و مصالح

تولید را به سرمایه و کالا تبدیل کند و در همین راستا عظیم ترین بخش بازار جهانی را به خود اختصاص دهد. بخش دوم بالعکس با ترکیبی بسیار نازل تر، توده‌های کارگر در سطحی هر چه وسیعتر و با نیروی کار هر چه ارزان تر و شبه رایگان تر مورد استثمار قرار دهد. رابطه میان دو بخش دنیای سرمایه‌داری از چنین کیفیتی برخوردار است و در این میان سرمایه‌های بخش نخست با مشارکت عظیم در اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کل توده‌های کارگر دنیا از یک منبع همیشه جوشان اضافه ارزش برای مقابله با سیر رو به افت نرخ سود برخوردار می‌گردند.

بازار بورس

در میان مؤلفه هائی که مارکس از آن به عنوان مکانیسم‌های خنثی سازی تنزل نرخ سود یاد می‌کند هیچ نامی از بازار بورس به میان نیست. دلیل این امر صرفاً آن است که بازار بورس در آن زمان بیش از حد محدود و بی نقش بوده است. با این وجود مارکس اهمیت این پدیده در پروسه خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود را به صورت ضمنی در مباحث دیگر کتاب کاپیتال در جلد سوم و در فصل سرمایه‌های پولی بسیار روشن تشریح کرده است. برای درک ساده تر مسأله توضیحات خویش را با ذکر یک مثال شروع می‌کنیم و ادامه می‌دهیم. سرمایه صنعتی معینی را در نظر بیاورید که میزان آن بر ۸۰۰ میلیون تومان بالغ می‌گردد. فرض می‌کنیم که این سرمایه می‌تواند یک نرخ سود ۲۰ درصدی را متحقق سازد. صاحبان این سرمایه در همان حال که پروسه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه را برنامه ریزی می‌کنند، چهار میلیون اوراق سهام را به قیمت هر سهم ۱۰۰۰ تومان در اختیار بازار بورس قرار می‌دهند. آنان به این ترتیب نصف کل سرمایه‌ای را که پیش ریز کرده اند از طریق فروش اوراق بورس دریافت می‌دارند. یا به بیان دیگر حجم سرمایه در گردش خود را از ۸۰۰ میلیون به ۱۲۰۰ میلیون افزایش داده اند. حال به این فکر کنیم که سرمایه مذکور با توجه به

نرخ سودی که قبلاً گفتیم در پایان سال یا پس از یک دور واگرد از طریق استثمار توده‌های کارگر رقمی معادل ۲۴۰ میلیون تومان سود نصیب خود می‌سازد که علی الاصول ۸۰ میلیون تومان آن به ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه عرضه شده در بازار بورس تعلق دارد. انتظار خریداران اوراق بورس معمولاً این است که سودی بیشتر از بهره‌های بانکی پس انداز به چنگ آورند و ما نیز بنای محاسبه خود را بر این می‌گذاریم که نرخ بهره بانکی به طور معمول حدود ۵٪ باشد. در چنین وضعی سرمایه داران عرضه کننده سهام شاید دو برابر این رقم را به عنوان افزایش بهای اوراق بورس، به مشتریان خویش تحویل دهند. تا اینجا نتیجه کار آن شده است که اولاً صاحبان سرمایه به جای ۸۰۰ میلیون تومان ۱۲۰۰ میلیون تومان سرمایه پیش ریز کرده اند، به جای ۱۶۰ میلیون تومان سود به ۲۴۰ میلیون تومان دست یافته اند و سرانجام به جای ۸۰ میلیون تومان سود متعلق به سرمایه‌های توزیع شده در بازار بورس حداکثر فقط ۴۰ میلیون سود پرداخت نموده اند. با یک حساب ساده سرانگشتی می‌توان دریافت که عرضه سهام به بازار بورس برای آنان چیزی حدود ۱۲۰ میلیون تومان سود بالاتر از سودی که قبلاً انتظار می‌رفت به همراه آورده است و این در حالی است که مشتریان بورس نیز علی الاصول در قیاس با بهره بانکی سهم بیشتری از اضافه ارزش حاصل استثمار طبقه کارگر را به خود اختصاص داده اند. بازار بورس با توجه به مکانیسم بالا نقش بسیار تعیین کننده‌ای در خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود ایفاء می‌نماید اما دامنه اثرگذاری این مکانیسم اصلاً به این حد نیز خلاصه نمی‌گردد. با شروع رخساره‌های بحران و چشم انداز بالفعل شدن سیر نزولی نرخ سود در مقیاس بازتولید سرمایه اجتماعی کشورها یا سرمایه جهانی بورس‌های مهم دنیا و به تبع آن‌ها کل بازار بورس با حداکثر شتاب لازم بهای اوراق فروخته شده را کاهش می‌دهند. روند این کاهش متناسب با وضعیت سودآوری و نبض ارزش افزائی سرمایه‌های بزرگ حاکم بر بازار بورس و درجه تشدید خطر وقوع بحران گاه آن چنان سرعت می‌گیرد که به

پالایش همه یا عظیم ترین بخش سرمایه عرضه شده به صورت اوراق بورس منجر می‌گردد. در مثال بالا چه بسا کل ۴۰۰ میلیون دلار سرمایه فروخته شده در بورس موجودیت خود را به نفع کارتل یا تراست عرضه کننده سهام از دست بدهد. پالایش سرمایه که به دنبال وقوع بحران‌ها کلیدی ترین و حیاتی ترین راهکار خروج از بحران است در این جا عملاً پیش از وقوع بحران و به عنوان یک مکانیسم خنثی سازی آن مورد بهره برداری واقع می‌شود. نگاهی به آنچه در چند سال اخیر در قلمرو بازار بورس جهانی رخ داده است تصویر بسیار گویائی از واقعیاتی که گفته شد به دست می‌دهد. تراست غول پیکر تولید دارو به نام « فارماسیا» در سوئد چند سال قبل با یک تراست امریکائی هم طراز خود در هم ادغام شدند و متعاقب آن بخش مهمی از سرمایه هایشان را در بازار بورس به بهای هر سهم ۸۰ کرون سوئد به فروش رساندند. تراست داروئی جدید از این طریق سرمایه‌های انبوهی را به اصل سرمایه‌های خود اضافه کرد. سود سالانه فارماسیا در طول این سال‌ها منحنی صعودی بی سابقه‌ای را پشت سر نهاده است اما میزان سودی که در ازای **هر ۱۰۰ سهم** به خریداران اوراق بورس پرداخت شده است بر اساس بیلان‌ها و گزارشات سالانه شرکت مذکور هیچ سالی حتی به ۱۰۰ ریال نرسیده است!! در طول این مدت بهای هر سهم نیز از ۸۰ کرون به ۵۰ کرون سقوط کرده است و بالاخره این سیر سقوط مستمر در آستانه توفش موج جدید بحران سرمایه خط ۳۰ کرون را نیز با شتاب پشت سر نهاد. سرمایه فارماسیا نسبت به سال ادغام شاید چند برابر شده باشد. سود سالانه اش نیز در قیاس با گذشته به طور بی امان رو به اوج رفته است. در مقابل چند ده هزار نفری که خریداران اوراق بورس این شرکت بوده اند که طبیعتاً درصد معینی از آنان نیز کارگران سوئدی و غیرسوئدی هستند چند ده میلیون و شاید هم چند صد میلیون

درآمد یا دستمزد پس انداز شده خویش را به طور کامل و برای همیشه از دست داده اند.

بازار بورس به همه دلائل بالا در فاز کنونی حیات سرمایه‌داری تعیین کننده ترین مکانیسم مقابله با سیر رو به تنزل نرخ سود برای شیوه تولید سرمایه‌داری است. در این رابطه اما دو نکته را هرگز فراموش نکنیم. اول این که تمامی این نقل و انتقالات و بده و بستان ها، به نفع عده‌ای و به زیان عده‌ای دیگر، همه و همه حدیث تقسیم اضافه ارزشی است که در سطح جامعه و جهان توسط توده‌های کارگر تولید گردیده است. دوم آن که هیچ مکانیسم خنثی سازی گرایش نزولی نرخ در نظام بردگی مزدی وجود ندارد که تناقضات سرشتی سرمایه را با خود همراه نداشته باشد. بازار بورس نیز از سیطره این حکم خارج نیست. مکانیسم بورس در همان حال که با کاهش نرخ سود در بخشی از سرمایه به ظرفیت بقای مابقی بخش‌ها کمک می‌کند اما هم زمان حجم سرمایه‌های پیش ریز شده و میزان بخش ثابت سرمایه در مقابل بخش متغیر آن را نیز به گونه‌ای جدی افزایش می‌دهد. در این باره شاید بعداً باز هم صحبت کنیم.

وقوع بحران

شیوه تولید سرمایه‌داری از تمامی راهکارها و مکانیسم‌های بالا برای مقابله با رویکرد تنزل نرخ سود استفاده می‌کند اما دامنه تأثیر این عوامل محدود است و گرایش رو به افت نرخ سود به رغم تمامی فشارهائی که از سوی این عوامل تحمل می‌کند سرانجام در شرائطی معین بسان نیروئی سرکش جایگاه یک قانون مطلق را پروسه بازتولید سرمایه به خود اختصاص می‌دهد و وقوع بحران را گریزناپدیر می‌سازد. چرا چنین است و چنین می‌شود، پاسخ آن را باز هم باید در همان تناقضات سرشتی سرمایه جستجو نمود. بالاتر توضیح دادیم که ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی و نرخ سود عمومی سرمایه‌ها در رابطه‌ای معکوس با هم قرار دارند. شیوه تولید سرمایه‌داری شیوه

تولید افراطی سرمایه است. در این مناسبات تولیدی پیشی گرفتن نرخ انباشت سرمایه بر نرخ تولید اضافه ارزش امری قهری است و در بطن این فرایند شتاب افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه از نرخ سود رویدادی اجباری و اجتناب ناپذیر است. مارکس برای تشریح این پدیده از محاسبه ساده ریاضی زیر استفاده می‌کند. در این محاسبات سرمایه ثابت با حرف C، سرمایه متغیر با علامت M، اضافه ارزش با V، نرخ اضافه ارزش یا نرخ استثمار با حرف m1 و بالاخره نرخ سود با علامت p1 نمایش داده می‌شود.

$$P1 = V / (C + M)$$

صورت و مخرج کسر را به سرمایه متغیر تقسیم می‌کنیم

$$(V/M) / (C+M / M)$$

کسر بالا را می‌توان به کمک معادل‌های آن‌ها به صورت زیر نوشت

$$m 1 / (C / M) + 1$$

اگر کسر را ساده کنیم نتیجه اش فرمول زیر خواهد بود

$$P 1 = m 1 / (C / M) + 1$$

موضوع را کمی توضیح دهیم. نرخ سود خارج قسمت ارزش اضافی به کل سرمایه است. نرخ سود = سرمایه متغیر بخش بر سرمایه ثابت + ارزش اضافی.

صورت و مخرج کسر را به سرمایه متغیر تقسیم می‌کنیم. نتیجه عبارت خواهد بود از اضافه ارزش بخش بر سرمایه متغیر و سپس تقسیم این کسر بر کسر دیگر که عبارت است از سرمایه ثابت + سرمایه متغیر بخش بر سرمایه متغیر.

خارج قسمت صورت کل کسر در واقع همان نرخ اضافه ارزش یا نرخ استثمار است. خارج قسمت کل کسر یعنی سرمایه ثابت بعلاوه سرمایه متغیر بخش بر سرمایه متغیر را می‌توانیم به این صورت هم بنویسیم. سرمایه ثابت بخش بر سرمایه متغیر بعلاوه سرمایه متغیر بخش بر سرمایه متغیر.

حال اگر این کسر را ساده کنیم خواهیم داشت.
نرخ سود مساوی است با نرخ استثمار تقسیم بر ترکیب ارگانیک بعلاوه عدد ۱.
این محاسبات نشان می‌دهد که در تولید سرمایه‌داری ترکیب ارگانیک و نرخ سود دقیقاً در جهت عکس هم به پیش می‌روند بحران سرمایه‌داری نیز در همین جا ریشه دارد. به بیان دیگر رابطه خرید و فروش نیروی همواره در معرض بالفعل شدن گرایش نزولی نرخ سود و وقوع بحران است.
این‌ها خطوط کلی مباحث مربوط به فرایند رویش، تکوین و وقوع بحران در شیوه تولید سرمایه‌داری است اما همین نکات اشاره وار، بسیار گویا بانگ می‌زنند که نظام کار مزدی در هر گام توسعه و خودگستری خود گامی نیز به سوی تشدید و تعمیق تناقضات سرشتی خود و لاجرم گامی به سوی باروری و رشد پرشتاب تر عوامل موجد بحران در درون خود بر می‌دارد. هر چه سرمایه‌داری از زمان پیدایش خود بیشتر فاصله می‌گیرد متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه خواه در حوزه انباشت داخلی هر کشور و خواه در سطح جهانی افزون تر می‌شود. این امر طبیعتاً متضمن رشد و گسترش مستمر پایه‌های اساسی وقوع بحران‌ها است اما این روند به هیچ وجه مطلق، یک سویه و خارج از حوزه فشار عوامل تعیین کننده دیگر در پویه تاریخی تکامل سرمایه‌داری نبوده و نمی‌باشد. سرمایه‌داری در مارپیچ انکشاف خود از یک سوی ابزار تولید را متحول ساخته است، به توسعه دانش‌های بشری کمک کرده است و دستاوردهای این توسعه را یکسره به پروسه ارزش افزائی سرمایه پیوند زده است. سرمایه در این گذر درجه بارآوری کار اجتماعی را مستمراً ارتقاء داده است و برای تولید حداکثر محصول با حداقل نیروی کار برنامه ریزی نموده است. این تغییرات و رویکردها به طور مستمر متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه را در سطح جهانی بالا برده است و این روند به رغم تمامی تأثیرات ناشی از عوامل خنثی سازی نرخ سود بالاخره به وقوع بحران‌ها به صورت پی در پی منتهی شده است. سرمایه‌داری با سقوط در هر

بحران دست به پالایش خود می‌زند. بخشهای عظیمی از سرمایه‌های کوچک، متوسط و حتی بزرگ را که قادر به بازتولید خود و احراز نرخ سود مورد نیاز این بازتولید نیستند از ساختار اجتماعی و جهانی خود حذف می‌نماید. این امر سبب می‌شود تا سرمایه خود را جمع و جورتر سازد، حجم خود را در قیاس با شرائط پیش از بحران کاهش دهد و ترکیب ارگانیک خود را در مقایسه با قبل پائین آورد. بحران برای سرمایه در عین حال یک مکانیسم زائل سازی بحران نیز می‌باشد. سرمایه با سقوط در مهلکه موحش بحران طوفانی ترین تهاجمات را علیه سطح معیشت توده‌های کارگر سازمان می‌دهد. پالایش ساختار ارزش افزائی، هجوم مرگبار به سطح دستمزدها و امکانات معیشتی طبقه کارگر، تنزل نسبی ترکیب ارگانیک و مکانیسم‌های دیگری از این دست به سرمایه کمک می‌کند تا راه خروج از بحران را حفاری نماید و به هر حال از گرداب هائل بحران خارج گردد. تمامی این‌ها البته فقط یک پرده ماجرای بحران‌ها است. پرده‌ای که توسط سرمایه نوشته و اجرا می‌شود. رویه دیگر ماجرا را توده‌های کارگرند که می‌نویسند و به اجراء در می‌آورند. وقوع هر بحران مبارزه طبقاتی میان توده‌های فروشنده نیروی کار در یک سوی و نظام سرمایه‌داری در سوی دیگر را عمیقاً تشدید می‌کند و عمق می‌بخشد. مبارزه طبقاتی همیشه جریان دارد اما سرمایه با شروع بحران ساختار معیشت میلیون‌ها و در شرائط کنونی جهان میلیاردها کارگر را از هم می‌پاشد و در معرض موحش ترین بمباران‌ها قرار می‌دهد. بحران از ژرفنای هستی سرمایه می‌جوشد اما همچنان که همه جا و از جمله در همین نوشته به کرات تصریح کرده ایم یک راست هست و نیست توده‌های کارگر را در کام شعله‌های خود خاکستر می‌سازد. واکنش طبقه کارگر به تهاجمات توحش بار سرمایه در شرائط بحران امر مرگ و زندگی این طبقه است و منوط به اینکه جنبش ضد سرمایه‌داری و ضد کار مزدی توده‌های کارگر در چه موقعیتی باشد این واکنش نیز اشکال بسیار

متفاوت و متنوعی به خود می‌گیرد. بحران ممکن است عظیم تـرین خانـه خرابی‌هـا و فاجعه بارترین اشکال فقر و سیه روزی را بر توده‌های کارگر تحمیل کند، هر گـاه کـه توده‌های کارگر از کار سازماندهی آگاهانه و افق دار جنبش ضد کار مزدی خویش بـاز مانند. بحران بالعکس می‌تواند به پرشکوه ترین انقلابات کارگری منتهی گردد هـر گـاه که طبقه کارگر از پیش، پروسه پیکار طبقاتی خود را علیه سرمایه و با رویکرد شـفاف لغو کار مزدی سازمان داده و به جلو رانده باشد. بحران می‌تواند موجب اعتلای فاجعـه بار فاشیسم، ناسیونالیسم و به صف شدن توده‌های کارگر در پشت سر درنـده تـرین و متعفن ترین بخش‌های بورژوازی گردد و در این گذر نه فقط هست و نیست معیشـت کارگران را بر باد دهد که هر جنب و جوش آنان علیـه سـرمایه را بـه هولنـاک تـرین شکلی دچار سرکوب سازد. در یـک کـلام رویـه دوم مـاجرای بحـران توسـط جنـبش کارگری نگاشته می‌شود، اما چگونگی این نگارش و اجرای نقـش توسـط موقعیـت روز مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر تعیین می‌گردد.

سرکشی و کوبندگی موج بحران در شرائط روز جهان

دولت ها، رؤسای مراکز عظیم مالی، صاحبان تراست‌های بزرگ صنعتی، اقتصاددانان و نمایندگان فکری سرمایه در جار و جنجال‌های روز خود این چنین وانمود می‌کنند که گویا بحران جاری سرمایه‌داری یکشبه از راه رسیده است. گویا در طول سال‌های گذشته هیچ نشانه‌ای از بحران در ساختار ارزش افزائی سرمایه جهانی مشهود نبوده است و فقط در پی سقوط مالی چند بانک بزرگ امریکائی و بازار بورس وال استریت است که یک باره همه جا را بحران فرا گرفته است!! به نظر نمی‌رسد که در باره ابتذال این نظریه بافی‌ها نیاز به هیچ بحثی باشد. مجموعه مقالات، کتب و اسنادی که در این چند سال پیرامون چرخش مستمر بحران در ساختار حیات سرمایه در سطح جهانی حتی توسط برخی مدافعان این نظام انتشار یافته است، به هیچ وجه کم نیست. واقعیت این است که بحران روز سرمایه‌داری نه پدیده خلق الساعه سال ۲۰۰۸

میلادی که نقطه طغیان و سرکشی افراطی بحرانی است که از ۴۰ سال پیش به طور مستمر در ارکان حیات این نظام جریان داشته است. شکی نیست که بحران‌های سرمایه‌داری در سیر طبیعی بروز خود به اشکال دوره‌ای ظاهر می‌گردند زیرا که مطلق شدن قانون گرایش نزولی نرخ سود پدیده‌ای دوره‌ای است اما این نکته بسیار مهم است که روند وقوع بحران ها، درجه کوبندگی و قدرت آن ها، وسعت ظهور و دامنه پیچش آن‌ها همگی از شرائط خاصی که سرمایه جهانی یا سرمایه‌داری هر کشور در فرایند تکامل تاریخی خود احراز کرده است به طور جدی تأثیر می‌پذیرند. درست به همان سیاق که مکانیسم‌ها و عوامل مقابله با مطلق شدن سیر رو به افت نرخ سود و وقوع بحران نیز از همین شرائط خاص حاضر در دوره‌های مختلف تکامل شیوه تولید کاپیتالیستی متأثر می‌گردند. هر چه سرمایه‌داری بیشتر انکشاف می‌یابد و هر چه دامنه این انکشاف، بیشتر و گسترده تر اقصی نقاط جهان را در خود فرو می‌پیچد، به بیان دیگر هر چه سیر جهانی شدن سرمایه‌داری شدیدتر و نیرومندتر و عظیم تر می‌گردد، هر چه ماشین الات و تکنولوژی تولید و وسائل کار پیچیده تر و متکامل تر می‌شوند، هر چه بر بارآوری کار اجتماعی در پرتو رشد وسائل تولید افزوده می‌شود، هر چه متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی بالاتر می‌رود، هر چه جهان بیشتر و بیشتر از سرمایه اشباع می‌گردد، هر چه حجم سرمایه‌های محبوس کم تر و در مقابل سرمایه آزاد انبوه تر می‌شود، هر چه همه این تغییرات و تحولات در ساختار بازتولید سرمایه ابعاد بین المللی تر و سراسری تری به خود می‌گیرند، در یک کلام هر چه حاصل جمع مؤلفه‌ها و عوامل یاد شده، تناقضات سرشتی سرمایه را سرکش تر و کوبنده تر می‌سازد، موج وقوع، حضور و دوام بحران‌ها نیز بلندتر، دامنه تر و بسیار نیرومندتر می‌گردد. خصلت اداواری بودن نمی‌تواند از تبعات اجتناب ناپذیر این فرایند به دور ماند. بحث بر سر منتفی شدن اساس دوره‌ای بودن وقوع بحران‌ها نیست. سخن

از شکل یا اشکال بروز ویژه‌ای است که حتی همین دوره‌ای بودن‌ها برای خود احراز می‌کنند. بروز دوره‌ای بحران برای سرمایه‌داری قرن بیست و یکم و یا حتی بیستم موضوعیت و معنای ویژه‌ای یافته است که با سرمایه‌داری قرون ۱۸ و ۱۹ تفاوت جدی دارد. مسأله ساختاری شدن بحران سرمایه‌داری را نیز باید در همین رابطه کنکاش کرد. تا آن جا که به این بحث معین مربوط می‌شود ۲ مؤلفه مهم شیوه تولید سرمایه‌داری در شرائط روز را باید در نظر گرفت. مؤلفه نخست ابعاد جهانی شدن این شیوه تولید است که شتاب آن در طول چند دهه گذشته نه فقط بی سابقه بلکه حتی تصور آن نیز دشوار بوده است. دومین مؤلفه بالارفتن جهشی میزان متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی همراه با اشباع بیش از حد بازار بین المللی از سرمایه است. چنین وضعیتی مطلقاً در نیمه نخست قرن بیستم وجود نداشت و در سده‌های ۱۹ و ۱۸ اساساً نمی‌توانست وجود داشته باشد. سرمایه‌داری قرن نوزدهم یا حتی نیمه اول قرن بیستم چشم انداز پیش ریز انبوه ترین میزان سرمایه‌ها را در فاصله مرزهای گسترده سه قاره بزرگ دنیا شامل آسیا، امریکای لاتین و افریقا در پیش روی خود داشت. سال‌های پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم بر خلاف آنچه لنین در مقاله معروف «امپریالیسم بالاترین درجه تکامل سرمایه داری» مطرح می‌کند، برای سرمایه‌داری جهانی نه آستانه احتضار که سرآغاز دستیابی سرمایه به حوزه‌های گسترده پیش ریز با ترکیب ارگانیک نازل و استثمار نیروی شبه رایگان کشورهای ۳ قاره و در همین راستا مفری تازه برای مقابله با بحران‌های حاد ادواری بود. روند صدور سرمایه و گسترش پایه‌های عمومی انباشت حتی در چند دهه نخست قرن بیستم با شتابی نرمال پیش رفت اما این روند از سال‌های پایان جنگ امپریالیستی دوم به این سوی شتابی حیرت بار و اعجاب آور داشته است. در شروع قرن بیستم تنها چند کشور اروپای غربی بود که پروسه اشباع بازار داخلی آن‌ها از سرمایه سخت پیش می‌رفت اما در نیمه دوم قرن بیستم این پروسه به طور واقعی عالمگیر شد. برخی از

کشورهائی که در تاریخ یاد شده هنوز در ورطه مناسبات ماقبل سرمایه‌داری غوطه می‌خوردند در دوره بعد از غول‌های صنعتی قرن نوزدهم فراتر رفتند و درجه اشباع بازار داخلی آن‌ها از سرمایه منحنی صعودی بسیار پرشتابی را طی کرد. وقتی که از ماندگاری بحران در ساختار سراسری نظام سرمایه‌داری از دهه ۷۰ به این سوی صحبت می‌کنیم وجود عوامل و شرائطی را در پروسه بازتولید سرمایه جهانی مورد توجه قرار می‌دهیم که از یک طرف به طور واقعی مولد بحران هستند و از سوی دیگر دقیقاً آثار و شواهد وجود بحران را در پیش روی ما مجسم می‌سازند. در تمامی این دوره متوسط ترکیب آلی سرمایه در سراسر دنیا به طور فاحش بالا رفته است. نرخ سود عمومی سرمایه در سطح بین المللی رو به افت بوده است، در حالی که نرخ اضافه ارزش‌ها به گونه‌ای کاملاً جهشی رو به اوج می‌رفته است. حجم اضافه ارزش هائی که در سال یا در هر دور بازتولید سرمایه جهانی تولید شده است با روندی حیرت بار افزایش یافته است اما نرخ سودها نیز به صورت چشمگیری دچار کاهش شده است. این کاهش در مورد عظیم ترین قطب جهان سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده و کل امریکای شمالی از ۳۰ درصد به مرز ۱۱ تا ۱۰ درصد گزارش گردیده است.

یک مسأله بسیار تعیین کننده در ارتباط با ماندگاری بحران سرمایه‌داری در دوره کنونی تکامل سرمایه‌داری ضرروت نگاه به نقش مکانیسم‌های مقابله با سیر رو به افت نرخ سود در همین دوران است. واقعیت این است که فقط اشکال بروز بحران‌ها نیست که زیر فشار روند توسعه تاریخی و بین المللی سرمایه‌داری دچار تغییر شده است. مکانیسم‌های خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود نیز همراه همین فرایند توسعه تاریخی و عوامل متشکله آن، تغییرات و کارائی‌ها یا بالعکس ناکارائی‌های زیادی را به خود پذیرفته اند. بحران جاری دهه ۷۰ تا امروز سرمایه‌داری جهانی به صورت تدریجی و به گونه‌ای بسیار برنامه ریزی شده و سیستماتیک بر سطح معیشت

توده‌های کارگر دنیا سرریز شده است و این کار همه جا توسط دولت‌های سرمایه‌داری به اجراء در آمده است. بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت کارگر دنیا زیر فشار همین برنامه ریزی‌های سیستماتیک سرمایه توسط دولت‌ها در منجلاب بیکاری دست و پا می‌زنند و حداقل ۳ میلیارد نفوس طبقه کارگر در آتش گرسنگی برخاسته از سودجوئی سرمایه می‌سوزند. آب آشامیدنی و قوت لایموت و مدرسه و دکتر و دارو و بیمارستان و همه چیز عظیم ترین بخش توده‌های کارگر قدم به قدم در آستان دفاع از موقعیت سودآوری سرمایه‌ها قربانی شده و تمامی دار و ندار این جمعیت چند میلیاردی برای جلوگیری از سرکوبگرتر شدن و کوبنده تر شدن موج بحران‌ها سلاخی گردیده است. در یک چشم به زدن کار کارگر امریکائی با دستمزد ۱۸ دلار در ساعت را با کار زن بنگالی و دستمزد سالی ۳۰۰ دلار جایگزین ساخته است. کومه پررطوبت زن چینی را جایگزین فابریک‌های عظیم ساخته است و دنیای سرسام آوری از هزینه‌های تشکیل بخش ثابت سرمایه را صرفه جوئی کرده است، در تمامی طول این چند دهه فقط صاحبان سرمایه به صورت جدا، جدا، نبوده اند که با توجه به شرائط ارزش افزائی سرمایه هایشان و مشاهده روند تنزل نرخ سودها یا تشدید بحران، مکانیسم‌های خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود را علیه معیشت توده‌های کارگر به کار گرفته اند بلکه مهم تر از آن مجموعه مکانیسم‌ها و عوامل ستیز با کاهش نرخ سود در قالب قانون و قرارداد و محتوای نظم سیاسی و مدنی و اقتصادی و اجتماعی بر تار و پود حیات طبقه کارگر بین المللی چیره شده است. سرمایه موحش ترین جنایات را علیه بشریت کارگر روا داشته است تا توانسته است بحران‌ها را در سطحی کنترل نماید. آنچه در طول این چند دهه در اروپا یا امریکا یا هر کجای دیگر زیر عنوان رشد اقتصادی گزارش شده است صرفاً محصول تشدید دامنه تعرض و تاخت و تاز سبعانه سرمایه علیه دار و ندار معیشتی یا امکانات اجتماعی قبلی توده‌های کارگر جهان بوده است. به بیان دیگر سرمایه در سطح جهانی در ورطه بحران غرق بوده

است اما توانسته است این بحران را از مجاری گوناگون به گونه‌ای بر سطح زندگی طبقه کارگر بین المللی سرشکن سازد که خود قادر به ادامه حیات و تداوم پروسه بازتولید خود باشد. آنچه در این دوره مشاهده شده است با شکل بروز بحران‌ها در سده‌های ۱۸ و ۱۹ و نیمه اول قرن بیستم فرق داشته است. در تمامی این دوره مگر در برخی موارد ما شاهد ورشکستگی‌ها گسترده، خروج بخش عظیمی از سرمایه‌ها از دائره تولید و بازار و توقف وسیع تولید از یک سوی و شروع رونق مجدد و اشتغال و انباشت از سوی دیگر نبوده ایم. نرخ اشتغال در همه جا و در سطح جهانی در حال کاهش بوده است. نرخ سود روند نزولی داشته است اما منحنی خاصی را در فاصله مقادیر معینی از مؤلفه‌های اضافه ارزش‌های تولید شده و حجم سرمایه‌های موجود ترسیم می‌کرده است و گرایش رو به افت آن به پس از پریودهای کوتاه چند ساله و آن چنان که منوال روند بازتولید سرمایه در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ بوده است حالت بالفعل نمی‌یافته است و به قانون جبری حیات سرمایه تبدیل نمی‌گردیده است. همه این علائم و شواهد مبین این واقعیت هستند که بحران در ساختار ارزش افزائی سرمایه در گشت و گذار بوده است اما توسل سرمایه‌داری به مکانیسم‌های مؤثر انتقال بار بحران بر زندگی توده‌های کارگر وقوع وضعیتی مانند سال‌های ۳۰ قرن بیستم و شرائط پیش از شروع جنگ امپریالیستی دوم را به تأخیر می‌انداخته است.

یک ویژگی مهم بحران جاری سال‌های دهه ۷۰ به این سوی سرریز مستمر آن از یک بخش دنیای سرمایه‌داری به بخش دیگر و بازگشت سریع آن به بخش نخست تر و تکرار مداوم این چرخش در ساختار بازتولید کل سرمایه جهانی بوده است. درهم پیوستگی هر چه ارگانیک تر و حادتر بخش‌های مختلف سرمایه در جهان این توان را به حوزه‌های متمرکزتر و دارای ترکیب ارگانیک بسیار بالاتر داده است که با ایفای نقش بسیار مسلط تر در تعیین نرخ سود عمومی بازار جهانی بر هزینه‌های تشکیل و

بازتولید بخش ثابت سرمایه در حوزه‌های دارای ترکیب ارگانیک نازل تر و مجهز به تکنولوژی قدیمی تر تأثیر فاحش بگذارند. این امر به روال طبیعی بهای محصولات تولید شده حوزه‌های دوم را بالا برده و به سهم خود نرخ سود سرمایه‌ها را کاهش می‌داده است. در حالی که جوامع حوزه‌های نخست یا همان صادر کنندگان عظیم ترین بخش کالاهای سرمایه‌ای جوامع حوزه دوم و به بیان دقیق تر سرمایه‌های این حوزه‌ها توان آن را می‌یافته اند که سیر رو به افت نرخ سود سرماه هایشان را حداقل در سطحی قابل توجه یعنی در قلمرو ارزش افزائی تراست‌ها و کارتل‌های عظیم انحصاری بالا نگه دارند. محصول طبیعی و جبری این مراوده که بخشی از سیر عادی سامان پذیری روزمره کل سرمایه جهانی است باز هم سرشکن شدن هر چه کوه پیکرتر بار بحران بر سطح معیشت و امکانات زیستی توده‌های کارگر به طور اخص در جوامع درون حوزه‌های دوم بوده است. در این رابطه بر مثال‌های بسیار زیادی می‌توان انگشت نهاد. سرمایه اجتماعی همه کشورهای امریکای لاتین و آسیائی و افریقائی به عنوان بخشی از سرمایه جهانی در طول این چند دهه به صورت مستمر در ابعادی بسیار کوبنده تر از کشورهای اروپائی در گرداب بحران غرق بوده اند و بار این بحران در وسیع ترین و نابودکننده ترین میزان بر سطح دستمزدها و شرائط زندگی طبقه کارگر این کشورها سرشکن شده است. سرمایه‌داری این جوامع به طور واقعی بار بحران جوامع حوزه نخست را به میزان زیادی بر گرده خود بار کرده اند اما یک راست این بار را بر زندگی کارگران کشورها تلنبار ساخته اند. بخش متمرکزتر و نیرومند سرمایه جهانی در سطحی که قادر به انتقال این بحران شده است از بالفعل شدن حادتر گرایش رو به افت نرخ سود خود جلوگیری کرده است اما این وضعیت مطلقاً یک سویه نبوده است و نمی‌توانسته است باشد. واقعیت این است که تشدید بار بحران سرمایه‌داری جوامع حوزه دوم نیز امواج قهری خود را ولو با ولتاژی کمتر اما با شتاب تمام به سوی بخش نخست سرمایه جهانی باز گردانده است. راه افتادن تندباد بحران

در ساختار ارزش افزائی سرمایه اجتماعی جوامع اسیائی، امریکای لاتین و افریقائی لاجرم به کاهش تقاضای بازار داخلی آن‌ها برای واردات کالاهای سرمایه‌ای یا همان سرمایه‌های سرازیر حوزه‌های نخست به حوزه دوم گردیده است و این امر افزایش شدت بحران در این بخش از جهان سرمایه‌داری را به دنبال داشته است. در همه این حالات سرمایه‌داری به فرصتی دست می‌یافته است که باز هم بار بحران را هر چه سهمگین تر و سنگین تر بر آخرین بارقه‌های بازمانده معیشتی توده‌های کارگر دنیا سرشکن سازد.

دوره بالا با مشخصاتی که گفتیم اینک به نقطه پایان خود رسیده است. بحران بسان زمین لرزه‌ای مهیب شیرازه بازتولید سرمایه را در سطح جهانی با قدرت تمامی به رعشه انداخته است و زیر فشار این زلزله برخاسته از عمق هستی سرمایه است که قندیل‌های قدرت نظام سرمایه‌داری در بالا شروع به ریزش نموده اند. بحث محوری در این بخش پیدا کردن رد پای عوامل و مؤلفه هائی است که کشتی حیات موقعیت پیشین یا وضعیت ارزش افزائی سرمایه جهانی در طول چند دهه اخیر را سرانجام به گرداب هائل کنونی سمت داده است و درجه کوبندگی و قدرت و توفانی شدن بحران را به مدار موجود منتقل ساخته است. برای یافتن این مؤلفه‌ها باید پروسه رشد انباشت سرمایه و مشخصات پویه خودگستری شیوه تولید سرمایه‌داری در طول همین چند دهه را با دقت بیشتر کندوکاو نمود. باید دید که عوامل دست اندر کار گرایش نزولی نرخ سود در این پریود یا همان فاصله میان دها ۷۰ قرن پیش تا سال‌های پایانی دهه نخست قرن بیست و یک چه نقش یا نقش هائی بازی نموده اند و صحنه ستیز آن‌ها با عوامل خنثی سازی این گرایش سرشتی رابطه خرید و فروش نیروی کار چگونه بوده است. در راستای کاوش دقیق تر این مؤلفه‌ها است که می‌توان سایر

مسائل مربوط به روند حال و آتی بحران جاری سرمایه‌داری را نیز عمیق تر کاوش کرد.

در این دوره فقط میزان تولیدات صنعتی نظام سرمایه‌داری حدود ۵۰۰٪ افزایش یافته است. سرعت واگرد سرمایه‌ها در همین مدت ۱۵ برابر شده است. سرمایه گذاری‌های مستقیم خارجی که در سال ۱۹۶۰ حداکثر به ۷۰ میلیارد دلار امریکا بالغ می‌شده است در سال ۲۰۰۰ رقم ۶۰۰۰ میلیارد دلار را پشت سر نهاده است. به عبارت دیگر صدور سرمایه در اواخر این دوره نزدیک به ۸۶ برابر سال‌های شروع آن بوده است. یک نکته قابل تعمق در همین جا این است که در دهه‌های آخر این دوره نرخ رشد سرمایه گذاری‌های مستقیم خارجی در دنیا تا سه و نیم برابر نرخ رشد تولید ناخالص نظام سرمایه‌داری جهش کرده است. در سال ۱۹۷۰ میزان کل واردات و صادرات در سراسر دنیا رقمی معادل ۲۶٪ تولید ناخالص کشورها را تعیین می‌کرد. این رقم در سال ۱۹۸۰ به ۴۰٪ و متعاقب آن در سال ۲۰۰۰ به ۵۰٪ افزایش یافته است. شتاب تاریخاً بی سابقه صدور سرمایه در این چند دهه نقش بسیار تعیین کننده‌ای در ادغام هر چه تنگاتنگ تر بخش‌های مختلف سرمایه جهانی در درون تقسیم کار سراسری سرمایه ایفاء کرده است. بانک‌های مهم دنیا و مراکز بزرگ مالی بین المللی اولاً موقعیتی کلیدی در تعیین ویژگی‌ها و فراز و فرودهای این تقسیم کار سراسری بازی نموده اند و ثانیاً خود به عنوان موتور محرک نیرومندی در نقل و انتقال سرمایه‌ها ایفای وظیفه کرده اند. نسبت حجم سرمایه‌های بانکی و مالی و بازار سهام در کل سرمایه جهانی قابل قیاس با دوره‌های قبل نیست.

در متن توسعه افسانه‌ای انباشت سرمایه در این دوره بارآوری کار اجتماعی به گونه‌ای غول آسا بالا رفته است. تا شروع دهه ۹۰ زمان کار لازم برای تولید هر دستگاه موبایل به ۸ ساعت بالغ می‌شد. این میزان فقط چند سال پس از آن تاریخ نه دهها که حتی صدها برابر کمتر شد. رشد تکنولوژی و دستاوردهای صنعت مدرن انقلاب عظیمی را

در حوزه بارآوری کار اجتماعی و تولید حداکثر محصول توسط حداقل نیروی کار پدید آورده است. در برخی از قلمروها مانند ارتباطات، اطلاعات یا حمل و نقل، سیر جهشی این رشد شاید تا چند سال قبل از وقوع آن، در مخیله بسیاری از دانشوران این رشته‌ها هم کمتر خطور می‌کرد. فقط در طول ۱۰ سال یعنی فاصله سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۶ شمار مسیرهای صوتی ماهواره‌ای از زیر ۱۰۰ هزار به بالاتر از ۷۰۰ هزار افزایش یافته است. تعداد مسافرت‌های هوائی در طول ۴ دهه ۱۰۰ برابر گردیده است و شمار میزبان‌های اینترنتی در دوره زمانی میان ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰۲ از رقم ۲۰۰ به ۱۰ میلیارد صعود کرده است. تحولات بسیار پیچیده و شگرف تکنیکی این دوره تقسیم کار تاکنونی شیوه تولید سرمایه‌داری را نیز به نوبه خود دستخوش تغییراتی بسیار جدی ساخته است. نظام بردگی مزدی وارد فازی شده است که کومه نمور زن بنگالی را به راحتی و بدون تحمل هیچ نوع هزینه‌ای برای تأسیس کارخانه و استخدام نیروی کار متخصص یا تحمل مبارزات و اعتراضات کارگران یک راست به کارگاه مونتاژ موبایل و کامپیوتر و مانند این‌ها تبدیل می‌نماید.

به موازات وقوع دگرسانی‌های اقتصادی بالا نرخ اشتغال نیروی کار در سراسر جهان سیر نزولی پیموده است. کثرت شمار بیکاران در هیچ دوره‌ای از تاریخ حیات سرمایه‌داری به سطح امروز نبوده است. شاید تصور شود که تراکم عظیم توده بیکار تابعی از افزایش جمعیت کره زمین است. این تصور از همه لحاظ بی بنیان است. ریشه این بیکاری که اکنون سر به میلیارد می‌زند یک راست در عمق شیوه تولید سرمایه‌داری قرار دارد. این سرشت سرمایه است که مدام و بدون انقطاع بخش ثابت خود را در مقابل بخش متغیر رشد می‌دهد اما تا جائی که به چند دهه اخیر مربوط می‌شود، میزان این رشد یا فاصله میان این دو بخش با سرعتی برق آسا به پیش تاخته است. تراست غول پیکر صنعتی « ولوو» در همین ۴ دهه هیچ سالی نبوده است

که خیل عظیمی از کارگران خود را راهی برهوت بیکاری نسازد و این درست در متن شرائطی روی داده است که سرمایه گذاری‌های سالانه ولوو و افزایش سالانه حجم این سرمایه گذاری‌ها غول آسا رشد کرده است. ولوو چند ده برابر شروع این دوره انواع کامیون و اتوموبیل و سایر خودروها را تولید می‌کند، در حالی که تعداد کارگران شاغل در این انحصار بزرگ صنعتی از ۱۰٪ گذشته‌های دور یا سال‌های قبل از آغاز این پریود هم پائین تر رفته است. نگاه ساده‌ای به قیاس سرمایه گذاری‌های مستقیم خارجی و نرخ اشتغال در طول این ۴ دهه موضوع را بسیار شفاف تر در پیش روی ما تصویر می‌کند. حجم پیش ریز سرمایه‌های صادر شده جوامع در این دوره از ۸۰ برابر افزون گردیده است، در حالی که نرخ بیکاری با شتاب حداکثر منحنی صعودی خود را پیموده و نقاط مختلف این عروج را پشت سر نهاده است. رشد بارآوری کار، استفاده از تکنولوژی فوق مدرن و به تبع این‌ها کاهش حداکثر بخش متغیر سرمایه در مقابل بخش ثابت به هیچ وجه در محدوده صنعت محصور نمانده است. سرمایه در تمامی حلقه‌های دورپیمائی خود به این کار دست زده است. غول‌های تجاری بسیار عظیمی در دنیا شبکه فروش محصولات خود را بر پایه کاهش تا سرحد زوال نیروی کار بازسازی نموده اند. ارسال کالاها به طور مستقیم از انبارها به منازل مسکونی بدون نیاز به تأسیس فروشگاه و استخدام کارگر فروشنده امروز مکان بسیار مهمی در حوزه تجارت جهانی و در این حلقه از چرخه سامان پذیری سرمایه احراز کرده است.

بحث بالا را با رجوع به داده‌های آماری می‌توان بسیار بیشتر از این‌ها بسط داد و پیداست که هر چه بیشتر بسط یابد صراحت و شفافیت آن افزون تر و فهم آنچه رخ داده است آسان تر می‌گردد اما به نظر می‌رسد همین اندازه هم برای دادن تصویری گویا هر چند عام کافی باشد. فاز کنونی طوفانی شدن سفینه بحران در دریای حیات سرمایه‌داری را باید از لا به لای همین دادها و زنجیره پیوند آن‌ها در پروسه ارزش افزائی سرمایه جهانی جستجو نمود. با جرأت تمامی باید گفت که نرخ رشد متوسط

ترکیب ارگانیک سرمایه در جهان در طی این چند دهه نه فقط به گونه‌ای موحش از تمامی دوره‌های دیگر بیشتر بوده است بلکه اساساً حیرت آور و افسانه‌ای جلوه می‌نموده است. وقتی از این حالت یا روند جهشی ترکیب ارگانیک صحبت می‌کنیم باید ما به ازاء عینی آن را در ساختار ارزش افزائی سرمایه در نظر بگیریم. تولید سرمایه‌داری تولید با هدف سود و تبدیل سود به سرمایه و باز هم سرمایه است. معنای واقعی این عبارت آن است که سرمایه جهانی در هر دور بازتولید سراسری خود چیزی بسیار بالاتر از ۷۰ ٪ از تولیداتش به شکل‌های مختلف یکراست به سرمایه تبدیل می‌گردید. سرمایه به صورت بی امان سرمایه تولید می‌کند و سرمایه هائی که تولید می‌شوند برای بازتولید خود نیاز به سود دلخواه و نرخ سود متضمن بازتولید خود دارند. در جائی از همین نوشته کوتاه توضیح دادیم که نرخ سود مطلقاً ناظر بر سودی نیست که به سرمایه مصرف شده در هر دور بازتولید تعلق می‌یابد. جنرال موتورز با سلسله جبال عظیم سرمایه‌ای که بر هم انباشته است یا کل سرمایه بین المللی در محاسبه نرخ سود سالانه خود به حجم سرمایه پیش ریز در طول سال نگاه نمی‌کنند و چنین نگاهی اساساً منطق سرمایه نیست. وقتی از نرخ سود صحبت می‌کنیم دقیقاً به محاسبه نرخ سودی فکر می‌کنیم که باید به کل دینار دینار سرمایه‌ای که در سراسر جهان به صورت ماشین آلات، مواد خام، ساختمان، زمین، کل ابزار کار و تولید، وسائل حمل و نقل، راه و جاده و بنادر و شبکه ارتباطات، تأسیسات آب و برق و گاز و سایر منابع انرژی، معادن و مزارع و کشت و صنعت و فروشگاه و در یک کلام هر چه در قالب سرمایه در جهان موجودیت دارد تعلق گیرد. این نرخ سود باید در هر دور از بازتولید و واگرد سرمایه جهانی کلیه این دنیای سرمایه‌ها را در همه بخش هایش از استوار گرفته تا گردشی سیراب کند. بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه و گرایش نزولی نرخ سود و سپس وقوع بحران حکایت وضعیتی است که اضافه ارزش تولید شده

توسط طبقه کارگر بین المللی پاسخگوی تأمین و تضمین چنین سودی نمی‌باشد. بحران بیانگر شرائطی است که دنیائی عظیمی سرمایه بر هم انباشته شده است. این سرمایه‌ها نیروی کار را در بالاترین و سهمگین ترین حالت استثمار کرده اند. اضافه ارزش هر چه غول آسا تولید شده است اما سیلاب این اضافه ارزش‌ها وقتی که بر کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه‌ها جاری می‌گردد قادر به آبیاری آن‌ها نیست. اساسی ترین ویژگی بحران روز نظام بردگی مزدی این است که درجه کهکشان سائی سرمایه جهانی به حدی است که نرخ استثمارهای تاریخاً بی سابقه همه جا موجود این نظام هم هیچ گرهی از معضل افت نرخ سود را حل نکرده است. سرمایه در نقطه‌ای به بحران فروغلطیده است که یکی از رفیع ترین قلل در بالاترین ارتفاعات حیات تاریخی آن است. بحران به صورت زلزله‌ای مهیب از عمق هستی شیوه تولید سرمایه‌داری سر برکشیده است و در اولین گام قندیل‌های مالی آویزان به صفه قدرت خود را سخت لرزانده است. در طول ۴ دهه گذشته سرمایه از همه فراز و فرودها برای اجتناب از سقوطی چنین سهمگین عبور کرده است. فاز عظیم و تا حدودی کم سابقه از گلوبالیزاسیون را تدارک دیده و می‌رود تا به فرجام برساند. روند تمرکز و ادغام را از شکل مستمر طبیعی هر روزه اش یعنی به هم پیوستن سرمایه‌های کوچک و محدود سازی دائره وجودی سرمایه‌های انفرادی کوچک گرفته تا تشکیل عظیم ترین و بین المللی ترین تراست‌های صنعتی و مالی تا ادغام سرمایه اجتماعی بزرگترین عظیم ترین بخش‌های جهان و ظهور پدیده هائی مانند اتحادیه اروپا (EU)، پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی موسوم به «NAFTA»، جامعه کشورهای کارائیب (CARICOM)، بازار مشترک امریکای جنوبی (MERCOSUR)، پیمان تجارت آزاد آسیا (AFTA)، مجمع همکاری‌های اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام (APEC) تا اجرای طرح‌های توسعه بانک جهانی و تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول و پروژه‌های صندوق بین المللی پول همه و همه را به پیش برده است. سرمایه جهانی

اینک در بالاترین و حیرت آورترین فاز ممکن ادغام و تمرکز قرار گرفته است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سراسر این ساختار، در این مدار از اوجگیری تمرکز و سیر صعود به ارتفاعات در هم رفتگی و ادغام به صورت بسیار خیره کننده‌ای بالاست. بحران در چنین حالتی رخ داده است و این به طور قطع از نوع عظیم ترین و ویرانگرترین بحران هائی است که در تاریخ حیات سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد. این که سرنوشت بحران چه خواهد شد؟ سؤالی است که پاسخ آن را دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری خواهند داد؟ یک چیز روش است هر کدام که پاسخ واقعی خود را خود ندهند دیگری خواهد داد. در شرائط موجود هیچ چشم انداز روشنی برای عروج ضد کار مزدی و سوسیالیستی پرولتاریا در سطح بین المللی مشاهده نمی‌شود و لاجرم همه جا بورژوازی است که دست اندر کار پاسخ برای رتق و فتق بحران است. پاسخ بورژوازی سازمان دهی فاجعه بارترین اشکال تعرض سرمایه علیه آخرین بازمانده‌های قوت لایموت طبقه کارگر خواهد بود و هم اکنون با بیشترین شتاب مقدور دست به کار اجرای این توحش‌ها است. پرولتاریای جهانی در موقعیت بسیار وخیمی قرار دارد اما یک چیز در این میان بسیار مهم است. بحث فقط بر سر وقوع انقلابات حی و حاضر کارگری نیست. به هر میزانی که توده‌های کارگر جهان بتوانند خود را در مقابل نظام سرمایه‌داری با مطالبات رادیکال ضد کار مزدی و با افق شفاف لغو کار مزدی سازمان دهند به همان میزان نیز نقشه‌های بورژوازی را برای خروج از بحران نقش بر اب خواهند کرد. چشم انداز این دومی اصلاً کور و محو نیست و بارقه‌های حیات آن این جا و آن جا به چشم می‌خورد. این که چه می‌شود سؤالی است که برای دادن پاسخ به آن زود است. باید دید چه می‌کنیم؟ باید جنبش جاری طبقه کارگر را در هر گوشه این جهان حول مطالبات رادیکال ضد سرمایه‌داری سازمان داد. باید برای پیوند خوردن کارگران سراسر جهان در سنگر مبارزه برای تحقق این مطالبات و هر چه

بیشتر سراسری نمودن آن‌ها پیکار کرد. باید با سلاح منشور مطالبات پایه‌ای ضد کار مزدی در مقابل تلاش سرمایه داران و دولت‌های سرمایه‌داری و کل نظام بردگی مزدی به مقاومت ایستاد. این کارها ممکن است و بحران خود جبر دستیازی به آن‌ها را تا حدود زیادی بیشتر بر زندگی توده‌های کارگر دنیا سرشکن خواهد ساخت.

بخش‌های بعدی این نوشته به چگونگی پیچش بحران در بخش‌های مختلف سرمایه جهانی و مسائل خاص جنبش کارگری ایران در این دوره اختصاص خواهد یافت.

ناسیونال رمانتیسیسم، تئوری اقتصاد رانتی و استبداد نفتی! نوامبر ۲۰۱۱

رسالت ناسیونالیست‌های خیالباف ایرانی تاریخاً این بوده است که به توده‌های کارگر و فعالین سیاسی جنبش کارگری، القاء کنند که « سرمایه‌داری ایران یک سرمایه‌داری درست و حسابی نیست!! که هر چه ده‌ها میلیون نفوس طبقه کارگر می‌کشند، نه از دست سرمایه، که کفاره «رشد ناکافی سرمایه داری»!!، « غیبت بورژوازی صنعتی»!!، وابستگی به امپریالیسم»!!، « پیرامونی بودن سرمایه داری»!! یا اقتصاد رانتی و رانت خواری است!! عوامفریبان القاء می‌کنند که ریشه دیکتاتوری، آزادی کشی، گرسنگی، بی داروئی، بی آموزشی، خفقان و حمام خون روزمره مبارزات کارگران در نظام بردگی مزدی نیست. دولت موجود، قدرت سیاسی طبقه سرمایه دار نمی‌باشد و فراوان حرف‌های رنگارنگ دیگر که طولانی تر کردن لیست آنها آزاردهنده است. این جماعت ناهمگون، اما متفق القول برای دادن پیام شوم خود، بحث همگونی نکرده اند، راه واحدی نرفته اند و منظر تئوریک متحدالشکلی نداشته اند، اما هر دار و دسته به نوعی، آئین طریقت به جای آورده و بار وظیفه به سرمنزل مقصود رسانده اند!!

عده‌ای گفته اند که: « در ایران شیوه تولید سرمایه داری ضعیف و توسری خورده است. تولید صنعتی در مقیاس وسیع و همراه با علم و تکنولوژی و فرهنگ و نظام سیاسی حاکم سرمایه‌داری به وجود نیامده است. مناسبات اجتماعی مسلط از نظر صنعتی و تجاری، فقط دلالـی و از لحاظ فرهنگ و سیاست و قوانین اجتماعی، پیشاسرمایه داری است » !!! این عده ناله می‌کنند که: « ما نفت را کشف نکرده ایم، تکنولوژی کشف نفت نداشته ایم، چاههای نفت را خودمان حفر ننموده ایم و ابزار ویژه آن را با دست خود نساخته ایم، دانش معدن شناسی کشف ما نیست، مته حفاری را از غربی‌ها خریده ایم، علم مهار فوران گاز و نفت را دیگران به ما یاد داده اند، آنها که

نفت را کشف کرده اند شناسنامه و اصل و تبار ایرانی نداشته اند و وقتی که وضع چنین است سرمایه‌داری هم نداریم و نباید از رشد و تسلط سرمایه‌داری در کشور صحبت کنیم »!!!

برخی نوشته اند که « بورژوازی صنعتی در اینجا غیبت دارد، سرمایه‌ها همه در کار تجارتند، سرمایه داران به جای روی نهادن به انباشت عظیم صنعتی طریق **رانت خواری** و بردن سهم بیشتر در **رانت‌های نفتی** پیشه کرده اند. دولت نیز یک دولت رانت خوار و حامی رانت خواران است، به توسعه صنعتی بی علاقه است، به بدبختی‌های سرمایه داران صنعتی مستضعف توجهی نمی‌کند. سود کم صاحبان صنایع باعث می‌شود که از عهده پرداخت دستمزدها برنیایند. سایه مدنیت سرمایه‌داری بر سر شهروندان کوتاه است. نظم، قانون، دموکراسی، حقوق، فرهنگ و اخلاق سرمایه‌داری حاکم نیست. و سرانجام وقتی همه این مشکل‌ها وجود دارد سخن گفتن از سرمایه‌داری بودن جامعه اشتباهی سترگ است، تا چه رسد بخواهیم ریشه مصائب زندگی کارگران را در سرمایه‌داری جستجو کنیم »!!!

خیلی‌ها هم استدلال می‌کنند که « سرمایه‌داری یک نظام عقلانی است، فکر همه مشکلات را می‌کند. می‌داند که اگر کارگران بی چیز باشند دست به انقلاب می‌زنند. به همین خاطر برایشان دستمزدهای بالا و رفاه مناسب و مکفی منظور می‌دارد. آنان را تشویق می‌کند تا سندیکا سازند، اتحادیه بر پای دارند، از حق اعتصاب و رجوع به نهادهای قانونی استفاده نمایند. در انتخابات آزاد شرکت کنند، نمایندگانشان را به پارلمان بفرستند. حزب داشته باشند، از همه این مجاری حقوق خود را دنبال کنند، گرد نارضائی‌ها از چهره بزدایند، منافع سرمایه داران و خود را یک کاسه پندارند و به فکر انقلاب هم نباشند. این گروه به دنبال این استدلال‌ها اضافه می‌نمایند که در ایران این چیزها تحقق نیافته است و به همین دلیل سرمایه‌داری اصلاً در اینجا رشد نکرده است و آنچه هست رانت خواری و دلالی و تجارت پیشگی است»!!!

جماعت چهارم که از همه بالائی‌ها « محقق تر»، « فرزانه تر» و آکادمیک تر است. دست همه همگنان را از پشت بسته است و کیفرخواستی به طول و عرض تاریخ، علیه هر باور هر انسان به سرمایه‌داری بودن جامعه ایران یا حتی احتمال رشد سرمایه‌داری در اینجا، صادر کرده است. حرف این جماعت بسیار صریح و زمخت این است که « در ایران اصلاً هیچ زمینه‌ای برای شکل گیری، توسعه و تسلط هیچ شیوه تولید یا هیچ نوع مناسبات اقتصادی، اجتماعی وجود نداشته است. مام وطن به حکم طبیعت خدادادی خود باردار نطفه مالکیت خصوصی نشده است و چنین جنینی را در زهدان خود نپرورده و متولد نساخته است. فئودالیسم هیچ گاه، در هیچ نقطه این خطه، در هیچ سطحی پدید نیامده است. طبقه فئودال پا به دنیا نگذاشته است. از سرف یا رعیت و دهقان اثری مشاهده نشده است، تاریخ ایران هیچ زمانی وجود هیچ طبقه‌ای را در لا به لای اوراق خود ثبت نکرده است، طبقات وجود خارجی و واقعی پیدا نکرده اند و لاجرم مبارزه طبقاتی هیچ موضوعیتی نداشته است. دولت اصلاً دولت طبقات نبوده است. به جای همه اینها فقط حکومت‌های مستبد وجود داشته اند. هر کسی زرنگ تر و زورگوتر بوده است به قدرت می‌رسیده و برای خود دولت تشکیل می‌داده است. دولت‌ها هر که را می‌خواسته اند مالکیت، عزت، مکنت و ثروت می‌بخشیده اند و هر کس را که مطابق میل خویش نمی‌یافته اند سلب مالکیت می‌نموده و به خاک سیاه می‌نشانده اند و بالاخره به عنوان کشف عظیم تاریخی حاصل همه این صغری و کبری‌ها اینکه در چنین دیاری هیچ امکانی برای هیچ میزان نطفه بندی و شکل گیری شیوه تولید سرمایه‌داری وجود نداشته است. آنچه در اینجا روئیده و بالیده است فقط یک **استبداد نفتی** است. تاریخ جامعه هم نه تاریخ مبارزه طبقاتی، که فقط تاریخ عروج و افول مستبدان است»!!!

نظرات بالا با مضامین و فرمولبندیهای متفاوتی که بیان شد از سالها پیش تا امروز توسط افراد زیادی از جمله مرتضی محیط، کاظم علمداری، محمدعلی کاتوزیان، رحیم زاده اسکوئی و خیل همانندان به تفصیل گفته و نوشته شده است. شنیدن حرف‌های بالا برای خیلی‌ها یا حداقل برای کسانی که کمترین شناختی از روایت ماتریالیستی تاریخ و مبانی نقد اقتصاد سیاسی مارکس دارند، به طور قطع به هذیان می‌ماند. اما برای شمار زیادی از انسان ها، از جمله برای نسل حاضر درس خواندگان و دانشجویان خانواده‌های کارگری ایران بدبختانه چنین نیست. روایت مارکسی تاریخ زندگی بشر و نظام سرمایه‌داری در همه این یکصد و پنجاه سال، از دسترس طبقه کارگر جهانی دور مانده است، آنچه زیر این نام به ذهن کارگران تزریق شده است، بیش از هر چیز مشتی وارونه بافی بوده است. عواملی مانند یک قرن شکست جنبش کارگری بین المللی، استیلای سالیان دراز کمونیسم بورژوائی، سونامی توهم پراکنی‌ها و وارونه انگاری‌های ذاتی سرمایه، سهمگین ترین اشکال مهندسی افکار و مسخ سازی بورژوازی در همه دوره ها، به ویژه دهه‌های اخیر، ابعاد مهجور ماندن این روایت و شناخت در جنبش کارگری را موج وار بالا برده است. در چنین وضعی کم بهاء دادن به برد تأثیر تئوری بافی‌های ابتذال آمیز بالا به ویژه بر روی نسل کنونی طبقه کارگر ایران اشتباهی بزرگ است. واقعیت‌ها را باید دید، اگر در قرن بیستم نظریات سویزی ها، بتلهایم ها، سمیرامین ها، مندل ها، فرانک ها، باران‌ها و نوع آنها بود که فکر و ذهن فعالین چپ یا کارگری جهان را معماری می‌کرد، امروز و مخصوصاً از فروپاشی اردوگاه به این سوی عظیم ترین بخش این معماری‌ها یکراست توسط نمایندگان فکری رسمی بورژوازی انجام می‌گیرد. اگر آن روزها کارگر مشتاق یادگیری نقد مارکسی اقتصاد سیاسی در دالان‌های سیاه تحریفات گروه اول همه چیز را معکوس می‌یافت، امروز هجوم سرکش تئوری‌های دسته دوم شوق رجوع به شناخت مارکسی سرمایه را به طور خاص از نسل نوپای در حال مطالعه کارگران می‌دزدد. این‌ها

حقیقت دارد و همه این حقایق بانگ می‌زنند که باید تأثیر مخرب نظریه بافی‌های « کاتوزیان»ها و « علمداری»ها بر افکار عمومی توده‌های کارگر را جدی گرفت. آنچه برای یک فعال کارگری آگاه آشنا به حرف‌های مارکس چندش بار و هذیان آلود به نظر می‌آید برای عده زیادی از همزنجیران طبقه اش در کلاس‌های درس کشور، حکم متون آموزشی مهندسی افکار را بازی می‌کند.

به اصل گفتگو باز می‌گردم، مفصلبندی مشترک همه نظراتی که در شروع مطلب به آن‌ها اشاره شد، یک چیز است. اینکه آنچه در جامعه ایران توسعه و تسلط یافته است نه سرمایه‌داری درست و حسابی!! بلکه نوعی « اقتصاد رانتی»!! یا « استبداد نفتی»!! است. ریشه‌های واقعی این تئوری پردازی ها، خاستگاه اجتماعی و آبشخورهای مکتبی آن‌ها در کجا قرار دارد؟ موضوعی است که حتماً در باره اش صحبت خواهم کرد، اما آنچه که تمامی اجزاء این طیف خود را و استحکامات نظری!! خود را به آن می‌آویزند، علی الظاهر نقشی است که نفت در اقتصاد ایران بازی می‌کند. همه این محافل و نمایندگان فکری آن‌ها چنین القاء می‌کنند که دیوان محاسبات اقتصاد ایران با نفت شروع می‌شود و به نفت ختم می‌گردد!! کل آنچه را بورژوازی « تولید ناخالص داخلی» می‌نامد دینار به دینار از نفت پدید می‌آید!! کل درآمدهای دولت از نفت سرچشمه می‌گیرد!! یا همه ردیف‌ها و اقلام بودجه دولت را نفت تشکیل می‌دهد!! همگی صریح یا ضمنی، این اوراد را می‌بافند که دولتی است و چاههای نفتی و درآمدی زیر نام « رانت» که به طور خدادادی از زمین می‌جوشد. بیشترش نصیب رانت خواران می‌گردد و جویباری از ان هم روانه خانه این کارمند و آن کارگر می‌شود!!! در یک کلام این متفکران عالیمقام دانشگاه نشین و سیاستمدار هر چه در این پهندشت می‌بینند نفت و فقط نفت است. دولت هم مالک مشتی چاه نفت است. دیکتاتوری هار عریان پلیسی هم دیکتاتوری سرمایه و بورژوازی نیست بلکه فقط استبداد نفتی است. از

کالبدشکافی مباحثات این محافل چیزی سوای این بیرون نمی‌آید، در باره نقش نفت در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران، من به مناسبت در جاهای دیگر صحبت نموده ام. در آن نوشته‌ها توضیح داده ام که درآمدهای نفتی، مقادیرعظیم اضافه ارزشی است که توسط طبقه کارگر جهانی در حوزه‌های مختلف و بخش‌های متفرق دنیای سرمایه‌داری تولید شده است. این حجم سنگین اضافه ارزش، در روند دورپیمائی سرمایه جهانی، در مبادلات میان سرمایه اجتماعی کشورهای مختلف، با رجوع به قوانین نرخ سود و موقعیت بسیار ویژه انحصاری اوپک به صورت یک رانت تفاضلی وارد چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران می‌شود. « درآمدهای نفتی » به هر حال اضافه ارزش است و عظیم ترین بخش آن به صور گوناگون به سرمایه تبدیل می‌گردد و جزئی از کل سرمایه اجتماعی می‌شود. این‌ها نکاتی است که قبلاً به اختصار تشریح شده است و نیازی به بازگوئی آن‌ها نیست. آنچه اینجا مورد نظر است بررسی اجمالی استخوانبندی نظراتی است که مورد اشاره واقع شد، اما پیش از این کار به سراغ میزان صحت و سقم اساس ادعانامه این طیف می‌روم. صدر و ذیل حرف این جماعت به نفت ختم می‌گردد، ببینیم طول و عرض نقش نفت در کل ارزش‌های تولیدی سالانه درون جامعه چه میزان است. آیا واقعاً آنچنانکه ادعا می‌گردد، تمامی تار و پود اقتصاد جامعه از نفت تشکیل شده است و همه ساکنان این کشور از سیر تا گرسنه، از استثمارگر تا استثمار شونده، از صاحبان عظیم ترین غول‌های صنعتی و مالی تا بردگان مزدی حلبی آباد نشین و از دولت تا مالکان خصوصی همه و همه جماعت نفتخواران و رانت خواران هستند!! ببینیم واقعیت چیست و آمارها چه می‌گویند؟

مطابق گزارش مرکز آمار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۰ خورشیدی کل محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر ایران به ۵۰۳۹ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان بالغ شده است. از این رقم ۳۹۸۸۰۰ میلیون تومان آن اضافه ارزش‌های موسوم به درآمد

نفتی بوده است و مابقی ۴۶۴۱۰۰۰ میلیون تومان آن را ارزش‌های تولید شده در بخش‌های دیگر تشکیل می‌داده است. ۵ سال پس از این تاریخ میزان محصول کار سالانه یا « تولید ناخالص داخلی» به ۲۶۵۷۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان رسیده است. سهم درآمدهای نفتی این سال ۳۸۶۸ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان و سهم حوزه‌های دیگر کار و تولید ۲۲۶۸۶ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان گزارش گردیده است. سال ۱۳۷۹ میزان «تولید ناخالص داخلی» بالغ بر ۶۴۵۸۵ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان بوده است. از این رقم میزان ۱۱۷۶۹ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش‌های نفتی و بقیه ۵۲۸۱۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش‌های تولید شده در حوزه‌های دیگر تشکیل می‌داده است.

در سال ۱۳۸۰ کل محصول اجتماعی سالانه به ۷۵۲۹۹ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان رسیده است. سهم اضافه ارزش نفتی این سال بالغ بر ۱۱۹۷۴ میلیارد و ۱۰۰ میلیون تومان و اضافه ارزش‌های تولید شده در قلمروهای دیگر تولید و کار ۵۲۸۱۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان برآورد گردیده است. در سال ۱۳۸۱ حاصل جمع « تولید ناخالص داخلی» به رقم ۹۷۵۷۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان افزایش یاقته است. از این میزان ۱۷۵۳۸ میلیارد تومان را اضافه ارزش‌های نفتی و مابقی ۸۰۰۳۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان را اضافه ارزش‌های حاصل از استثمار کارگران بخش‌های دیگر تولید و کار اجتماعی تعیین می‌کرده است. سال ۱۳۸۲ محصول کار سالانه توده‌های کارگر به رقم ۱۲۰۴۶۶ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان رسیده است که ۲۲۱۱۹ میلیارد و هفتصد میلیون تومان آن را عایدات نفتی و ۹۸۳۴۶ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومانش را اضافه ارزش‌های ناشی از استثمار کارگران سایر حوزه‌ها تشکیل می‌داده است.

گزارش را کوتاه می‌کنیم و از سال ۱۳۸۲ به ۸ سال بعد نگاه می‌اندازیم. در سال ۱۳۹۰ بر اساس مندرجات بودجه دولت احمدی نژاد و مفاد مصوبه آن در مجلس

اسلامی سرمایه کل محصول اجتماعی سالانه کار و تولید ۸۳۰۷۱۵ میلیارد تومان بوده است. سهم اضافه ارزش‌های نفتی این سال ۵۸ هزار میلیارد تومان و سهم اضافه ارزش‌های حاصل از قلمروهای دیگر کار و تولید اجتماعی ۷۷۳۰۰۰ میلیارد تومان گزارش گردیده است. به جدول صفحه بعد نگاه کنیم.

« ارزش افزوده فعالیت‌های اقتصادی بر حسب بخش‌های عمده اقتصادی »

(میلیارد ریال)

شرح	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳

کشاورزی، شکار، جنگل	۷۲۱۷	۳۷۳۸۱	۸۰۸۱۵	۱۰۳۸۷۳	۱۲۷۲۱۶	۱۵۳۰۷۶
ماهیگیری	۳۲۷	۹۹۲	۲۰۷۰	۲۳۲۸	۲۸۷۸	۳۰۳۱
معدن	۳۹۳۲	۳۸۲۳۴	۱۱۵۶۴۸	۱۶۹۰۹۳	۲۱۲۷۸۱	۳۱۶۹۱۶
صنعت	۸۳۵۱	۴۱۸۲۴	۱۱۷۶۵۹	۱۴۲۹۶۲	۱۷۹۷۴۳	۲۳۴۹۳۶
آب، برق، گاز	۶۸۴	۴۵۹۹	۱۴۳۶۶	۱۹۵۰۲	۳۰۸۵۴	۳۹۴۴۵
ساختمان	۳۸۱۶	۱۶۵۷۸	۳۷۳۷۷	۴۷۰۹۵	۴۷۴۶۴	۵۶۳۸۶
عمده،خرده فروشی ...	۸۷۷۰	۳۹۱۲۶	۱۰۸۴۷۹	۱۲۵۷۱۶	۱۴۸۲۵۱	۱۸۹۵۷۱
هتل و رستوران	۳۱۱	۲۱۲۶	۷۵۲۳	۹۵۵۵	۱۲۵۱۳	۱۳۷۲۷
حمل و نقل و انبارداری ...	۳۴۴۱	۱۳۹۴۳	۵۴۱۰۷	۶۷۹۷۹	۸۲۳۸۷	۱۰۰۲۲۰
واسطه گری مالی	۵۵۰	۳۰۳۶	۱۶۹۷۷	۲۶۷۳۶	۳۶۳۷۶	۴۸۴۲۹
مستغلات	۵۹۸۷	۳۳۷۴۲	۸۵۸۹۱	۱۱۳۹۰۷	۱۳۸۹۴۱	۱۵۷۲۷۷
عمومی، تأمین اجتماعی ...	۳۳۷۹	۱۵۸۲۲	۴۲۵۹۹	۵۳۲۴۴	۶۸۱۱۳	۸۷۶۵۱
آموزش	۱۵۴۶	۹۰۰۷	۲۸۶۴۷	۳۷۰۸۴	۴۵۲۷۰	۴۶۵۴۹
بهداشت و مددکاری	۹۰۴	۶۷۵۳	۲۲۲۳۱	۳۱۶۴۳	۳۸۵۵۳	۵۲۴۲۷
سایر خدمات عمومی	۴۶۸	۲۳۵۸	۸۶۹۲	۹۸۸۸	۱۱۶۸۲	۱۵۵۵۹
جمع	**۴۹۵۹۳**	**۲۶۵۵۱۰**	**۷۴۳۰۴۰**	**۹۶۰۶۰۳**	**۱۱۸۳۰۲۲**	**۱۵۱۴۱۹۰**

خالص مالیات واردات	۸۰۵	۲۳۸	۹۹۵۹	۱۵۱۱۴	۲۱۶۴۳	۳۲۲۰۱
مالیات واردات	۹۵۲	۲۱۱۰	۱۲۲۹۱	۱۷۰۳۰	۲۲۶۸۶	۳۳۴۹۰
یارانه واردات	- ۱۴۷	- ۲۸۷۲	- ۲۳۳۲	- ۱۹۱۶	- ۱۰۴۳	- ۱۲۸۹
محصول ناخالص داخلی(قیمت بازار)	**۵۰۳۹۸**	**۲۶۵۷۴۸**	**۷۵۲۹۹۹**	**۹۷۵۷۱۸**	**۱۲۰۴۶۶۵**	**۱۵۴۶۳۹۰**
محصول ناخالص داخلی بدون نفت (قیمت بازار)	**۴۶۴۱۰**	**۲۲۶۸۶۲**	**۶۳۳۲۵۸**	**۸۰۰۳۳۸**	**۹۸۳۴۶۸**	----------

سالنامه آماری کشور ۱۳۸۴، حساب‌های ملی

نگاهی به جدول بالا و داده هائی که پیش تر ارائه شد نشان می‌دهد که نسبت اضافه ارزش‌های نفتی به کل محصول اجتماعی سالانه یا « تولید ناخالص ملی» در دو دهه اخیر برای سال‌های ۱۳۷۰، ۱۳۷۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰،۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و بالاخره ۱۳۹۰ به ترتیب کمتر از ۸٪، حدود ۱۴٪، کمتر از ۱۸٪، نزدیک به ۱۵٪، اندکی بیش از ۱۷٪، حدود ۱۸٪ و بالاخره کمتر از ۷٪ بوده است. منحنی این نسبت در رابطه با دوره‌های قبل از این تاریخ و حتی پیش از دهه ۴۰ نیز کم و بیش مصداق دارد. « محمد علی کاتوزیان» سرسخت ترین پرچمدار تئوری «استبداد نفتی» در کتاب خود موسوم به «اقتصاد سیاسی ایران» و در بررسی وضعیت تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ این رقم را به نقل از اسناد بانک مرکزی ایران حدود ۱۱٪ گزارش نموده است.

نکات دیگری در همین جا قابل یادآوری است. بر پایه داده‌های مذکور، در فاصله زمانی میان سال‌های ۷۹ تا ۱۳۸۲ ما شاهد بالاترین و بی سابقه ترین سیر صعودی نسبت اضافه ارزش‌های نفتی در قیاس با کل محصول اجتماعی سالانه می‌باشیم. ارقامی بین ۱۵ تا ۱۸ درصد که به هیچ وجه قابل تعمیم به دوره‌های دیگر نیستند. علت این سیر تصاعدی جهش گونه نسبت ها، افزایش تاریخاً شگفت آور بهای نفت از ۹ دلار در دهه ۷۰ به ۱۵۰ دلار در نیمه اول و بخشی از نیمه دوم دهه ۸۰ است. اگر از این سال‌ها به عنوان یک برهه زمانی کاملاً استثنائی چشم پوشیم – کاری که به لحاظ دقت آماری باید انجام داد – آنگاه برای تعیین نقش واقعی اضافه ارزش‌های نفتی در کل اضافه ارزش سالانه تولید شده توسط طبقه کارگر ایران با ارقامی حول محور ۸ تا ۹ درصد سر و کار خواهیم داشت.

هدف این بحث به هیچ وجه پرده انداختن بر روی تأثیر بارز درآمدهای حاصل از فروش نفت بر روی چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نیست. آنچه مطمح نظر است، نشان دادن بی پایگی جنجال‌ها یا عوامفریبی هائی است که توسط محافل راست و چپ ناسیونالیستی با هدف مترادف ساختن سرمایه‌داری ایران با چند چاه نفت و کل کار و تولید شبانه روزی چند ده میلیون نفوس طبقه کارگر ایران با پول ناشی از فروش نفت صورت می‌گیرد. موضوع را بیشتر بکاویم. در همین جدول آماری دولت اسلامی، مشاهده می‌کنیم که اضافه ارزش تولید شده در بخش‌های صنعت و معدن در سال ۱۳۷۰ معادل با ۱۲۱۸۳ میلیارد ریال، سال ۱۳۷۵ حدود ۸۰۰۵۸ میلیارد ریال، سال ۱۳۸۰ کمی بیشتر از ۲۳۳۳۰۷ میلیارد، سال ۱۳۸۱ بالغ بر ۳۱۲۰۵۵ میلیارد و سال ۱۳۸۲ افزون بر ۳۹۲۵۲۴ میلیارد ریال است. سهم نفت در این ارقام به ترتیب ۳۹۸۸ میلیارد، ۳۸۶۸۸ میلیارد، ۱۱۹۷۴۰ میلیارد، ۱۷۵۳۸۰ میلیارد و ۲۲۱۱۹۷ میلیارد ریال برآورد گردیده است. با این حساب حتی در همین

قلمرو ویژه صنعت و معادن باز هم کل اضافه ارزش‌های نفتی در سال‌های یاد شده نسبتهائی کمی بیش از ۳۰٪ کمتر از ۴۸٪ حدود ۵۰٪ و در نقطه اوج و کاملاً استثنائی افزایش درآمدهای نفتی به دلیل بالا رفتن بسیار بی سابقه بهای نفت به ۵۵٪ می‌رسیده است.

مطابق ارقام منتشر شده از سوی مرکز آمار رژیم، اضافه ارزش‌های تولید شده در حوزه‌های مختلف صنعت مشتمل بر واحدهای تولیدی، بخش ساختمان، آب و برق و معادن غیرنفتی در طول دو دهه گذشته، به طور متوسط چیزی میان ۲۶ تا ۳۰٪ کل محصول اجتماعی سالانه را تشکیل می‌دهد. به طور مثال در سال ۱۳۷۰، تولیدات مراکز صنعتی بالغ بر ۱۷ درصد، آب و برق کمتر از ۲٪ و بخش ساختمان ۸٪ را به خود اختصاص می‌داده است. این ارقام برای سال ۷۵، به طور تقریبی ۱۶٪ کمتر از ۲٪ و نزدیک به ۶٪ گزارش شده است که حاصل جمع آن‌ها به ۲۸٪ می‌رسیده است. سال ۱۳۷۹ رقم اخیر تا سطح ۳۰٪ در قلمروهای صنعتی مذکور افزایش یافته و در سال ۸۳ نیز همین نسبت را احراز می‌کرده است. اگر به ترکیب محصول اجتماعی سالانه برخی از پیشرفته ترین جوامع صنعتی دنیا نگاهی بیاندازیم، مشاهده می‌کنیم که سهم اضافه ارزش‌های تولید شده در این بخش‌ها با آنچه در مورد ایران دیدیم، قابل مقایسه است جدول زیر چگونگی این ترکیب و نسبت‌ها را در رابطه با « تولید ناخالص داخلی» جامعه سوئد خاطرنشان می‌سازد.

سال	کشاورزی، جنگل و	صنایع	خدمات	خدمات عمومی
۱۹۲۰	۲۲٪	۳۵٪	۳۸٪	۵٪
۱۹۶۰	۸٪	۴۶٪	۳۶٪	۱۰٪
۲۰۰۰	۲٪	۲۸٪	۴۷٪	۲۳٪

سالنامه آماری سوئد، سال ۲۰۰۰

هدف از این قیاس نادیده گرفتن پاره‌ای تفاوت‌های مربوط به موقعیت سرمایه اجتماعی دو کشور و به ویژه مکان آن‌ها در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری نیست. نکته مورد تأکید همان گونه که قبلاً هم گفتم پرده برداشتن از حجم عظیم جنجالهای عوامفریبانه‌ای است که بورژوازی ناسیونال رمانتیسیست ایرانی در باره اقتصاد رانتی، استبداد نفتی، نفی واقعیت تسلط جامع الاطراف دهه‌های متمادی شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران راه انداخته است. کمپینی ارتجاعی که به تمامی سیاه بازی‌ها روی می‌نهد تا به ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر ایران القاء کند که ریشه دردهای آنان نه در وجود سرمایه، بلکه در کمبود رشد صنعتی است!! دنیای ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها و سرمایه‌ها در اینجا نه حاصل کار و استثمار طبقه کارگر بلکه فقط نفت و « رانت»های نفتی است!! داده‌های بالا می‌گویند که حتی در کشور سوئد به عنوان یکی از پیشرفته ترین جوامع صنعتی جهان نیز میزان نقش اضافه ارزشهای تولید شده در حوزه صنعت نسبت به کل اضافه ارزشها چیزی شبیه ایران است. پیداست که تولید ناخالص سرانه در سوئد چهار برابر ایران است، یا سطح مزدها، شرائط کار و رفاه کارگران در آنجا در پاره‌ای موارد قابل قیاس با وضعیت توده‌های کارگر در جهنم گند و خون و وحشت سرمایه‌داری ایران نمی‌باشد. بحث بر سر این است که دستمزد افزون تر یا رفاه بیشتر کارگر سوئدی ربطی به سطح بالاتر توسعه صنعتی، بهره وری کار یا سایر مشخصات سرمایه اجتماعی این کشور ندارد، درست به همان گونه که بهای وحشتناک نازل نیروی کار و زندگی ماوراء جهنمی کارگر ایرانی نیز ناشی از بهره وری پائین کار یا « کمبود توسعه صنعتی» جامعه محل سکونتش نیست. کارگر سوئدی اگر با تحمل تمامی شبیخون‌های بدون انقطاع سرمایه، باز هم نان خوردنی دارد، نه از برکت صنعت غول آسای کشور که حاصل پیکار گذشته‌های دور وی و همرزمانش علیه سرمایه است. فروماندگی، گرسنگی و فقر کارگر ایرانی نیز

نه ناشی از صنعت نازل و تکنیک نامدرن جامعه که محصول دیکتاتوری درنده سرمایه، موقعیت فرسوده پیکار طبقاتی او و بلاهائی است که از سوی رفرمیسم راست و چپ و ناسیونالیست‌های خالق تئوری‌های اقتصاد رانتی و استبداد نفتی بر سرش فرو باریده است.

سرمایه‌داری ایران در همین موقعیت حاضر یک جمعیت عظیم چند ده میلیونی کارگر را در بدترین شرائط، با بیشترین شدت و ارزان ترین بهای نیروی کار استثمار می‌کند. محصول اجتماعی سالانه این توده وسیع کارگر، بر اساس آخرین گزارش صندوق جهانی پول مرز ۸۳۱ میلیارد دلار را پشت سر نهاده است. این رقم در ۳۰ سال پیش حدود ۱۱۴ میلیارد دلار بوده است و به این ترتیب یک رشد هفت و سه دهم (۷،۳) برابری را منعکس می‌سازد. همین گزارش میزان کل محصول اجتماعی سالانه جهان را در سال ۱۹۷۹ بالغ بر ۱۱۳۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۹ حدود ۷۰۷۰۰ میلیارد دلار اعلام داشته است. افزایشی که از یک نرخ رشد شش و سه دهم (۶،۳) درصدی حکایت می‌کند. مقایسه نرخ رشدها نشان می‌دهد که درجه افزایش سطح محصول اجتماعی کار و تولید سالانه طبقه کارگر ایران حتی از متوسط نرخ این افزایش در سطح جهانی به صورت بسیار چشمگیری (حدود یک برابر) بالاتر بوده است. صندوق بین المللی پول اضافه می‌کند که سهم « تولید ناخالص داخلی» ایران در تولید ناخالص جهانی در همین مدت از حدود یک و شش هزارم درصد (۱،۰۰۶) به یک و صد و هفتاد و سه هزارم درصد (۱،۱۷۳) تغییر نموده است. همه این جا به جائی‌ها افزایش افسانه‌ای سال به سال محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر ایران و دنیای اضافه ارزش‌ها و سرمایه‌های تولید شده توسط دهها میلیون کارگر را به نمایش می‌گذارد. بورژوازی ناسیونال رمانتیسیست ایرانی این داده‌ها و اقلام را می‌بیند اما زیر آوار همه این آمارها باز هم فریاد سر می‌دهد که در اینجا اصلاً چیزی به نام سرمایه‌داری از زهدان تاریخ متولد نشده است!! بورژوازی صنعتی ناپیداست!!! و آنچه

وجود دارد « اقتصاد رانتی» و « استبداد نفتی» است!! گزارش صندوق جهانی پول باز هم اضافه می‌کند که سرمایه‌داری ایران در میان کل ممالک عضو این صندوق رتبه هجدهم را احراز کرده است و به لحاظ حجم محصول اجتماعی سالانه، از جوامعی مانند هلند و سوئد پیشی گرفته است.

به دنبال توضیحات بالا مهمترین سؤال این خواهد بود که چرا به رغم همه این شواهد بانیان تئوریهای « اقتصاد رانتی» و « استبداد نفتی» یا نظریه‌های مشابه باز هم با سرسختی هر چه بیشتر بر درستی پندارهای خویش اصرار می‌ورزند؟ چرا زمین و آسمان را به هم می‌بافند تا اساس سرمایه‌داری بودن و تسلط دهه‌های متمادی شیوه تولید سرمایه‌داری بر جامعه را در پرده ابهام کشند. چند سطر پائین تر، به این پاسخ خواهم پرداخت اما پیش از آن باید نکته‌ای را توضیح داد. این انکار، سیره، سنت و روال فکر کل بورژوازی نیست. بخش غالب این طبقه، نه فقط کمترین علاقه‌ای به چنین کاری ندارد، که تمامی قدرت عظیم طبقاتی و زرادخانه‌های فکری، سیاسی، فرهنگی، آموزشی و تسلیحاتی خود را هم برای اثبات حقانیت تسلط سرمایه‌داری به کار می‌گیرد. اصرار بر این انکار بیان اندیشوار موقعیت لایه بسیار نازک متزلزلی از بورژوازی بین المللی در دوره معینی از تاریخ توسعه جهانی سرمایه داری، و به طور دقیق تر دوره شروع گسترش شرائط امپریالیستی این شیوه تولید بوده است. در این برهه تاریخی است که قشری از بورژوازی جوامع حوزه صدور سرمایه، سرازیر شدن سیل وار سرمایه تراست‌ها ی مالی و صنعتی امپریالیستی به بازار داخلی جامعه خویش را به راحتی بر نمی‌تابد، وقوع این رویداد را تعرضی به شرائط انباشت، ارزش افزائی و خودگستری سرمایه‌های کوچک خود می‌بیند. طیف نمایندگان فکری این لایه می‌کوشند تا اتوپی مقاومت در مقابل شکل امپریالیستی استقرار پایه‌های عمومی انباشت و امکان « رشد آزاد و مستقل » یا نوع پیشین اروپائی را در وجود خویش زنده

نگه دارند!!. برای پوشاندن جامه عمل به این مقاومت اتوپیک به همه راهها توسل می‌جویند. وسیع ترین بخش این طیف ظهور قطب سرمایه‌داری دولتی اردوگاه را مغتنم می‌شمارد، بستن دخیل به آن و افراشتن بیرق جعلی کمونیسم را راهی برای به صف کردن توده‌های کارگر در پشت سر اتوپیای خویش و دادخواهی از شرکای طبقاتی زورگو می‌بیند. محافل آکادمیک دیگری از این طیف، راه تحقق رؤیای خود را در آویختن به آبشخورهای فکری دیگر کنکاش می‌نمایند. در این میان یک چیز به صورت مفصلبندی نظری وعقیدتی مشترک عناصری از این مجموعه، به گونه‌ای زمخت و پرقوام باقی می‌ماند. این باور که باید سرمایه‌داری شدن جامعه را به زیر تیغ انکار برد!! باید به کارگران القاء کرد که جهنم استثمار، ستم و توحشی که در آن می‌سوزند سرمایه‌داری نیست. نظام بردگی مزدی را باید حتماً تطهیر کرد و توده‌های کارگر را به هر شکل و با همه ترفندبازی‌ها فریب داد که سرمایه‌داری خوب و انسانی است. جامعه موجود سرمایه‌داری نیست و باید بشود!! باید به سرمایه داران سینه چاک « صنعت ملی» ایمان آورد و تا آخر تاریخ در رکاب آن‌ها برای سرمایه‌داری شدن جامعه تلاش و جانبازی کرد!! باید طوق استثمار، بربریت، فقر، گرسنگی و حمام خون نظام بردگی مزدی را هر چه آهنین تر بر گرده خود و نسل‌های آتی خود محکم ساخت تا از این طریق جامعه روزی سرمایه‌داری گردد!!! نمایندگان فکری این قشر بورژوازی در دل شرائط تاریخی معینی که گفتیم، در نیمه اول قرن بیستم چنین می‌پنداشتند، می‌گفتند و انجام می‌دادند. با گذشت زمان این طیف شکست و شکسته تر شد و هر بخش برای خود قبله و الگوی جدیدی جست. کاتوزیان ها، علمداری ها، محیط‌ها و خیل کثیر همانندان بیش از همه همپیوندان بر باور خود استوار باقی ماندند. دیکتاتوری هار سرمایه‌داری و عواملی مانند، شکستهای متوالی دامنگیر جنبش کارگری، اپوزیسیون نمائی گروههائی از بورژوازی در مقابل رقبای حکومتی، نقش بازی رفرمیسم چپ، تلاش اپوزیسیون‌های رفرمیستی برای وصله، پینه کردن بربریت

سرمایه‌داری به اشکال تولیدی پیشین و تطهیر سرمایه داری، فروپاشی اردوگاه سرمایه دولتی آویزان به نام جعلی « کمونیسم» و سوء استفاده سراسری بورژوازی بین المللی برای معرفی سرمایه‌داری به عنوان پایان تاریخ، به ماندگاری عوامفریبی‌های این جماعت کمک نمود. به یمن همه این عوامل نامیمون است که امروز آن‌ها می‌کوشند تا در میان میراث داران شکست‌های فاجعه بار جنبش کارگری به ویژه نسل نوپای گسسته از تجارب پیشین این جنبش برای حرف‌های خود مستمعینی دست و پا کنند.

با این توضیح به سراغ سؤال مطرح شده در بالا برویم. این پرسش که چرا بانیان تئوری‌های اقتصاد رانتی و استبداد نفتی به رغم تمامی شواهد و توضیحاتی که آوردیم باز هم بر درستی حرف‌های نادرست خویش اصرار می‌ورزند. واقعیت این است که نظرمداران بورژوا حتی زمانی که همه شیارهای مغز خود را آرشیو آثار مارکس می‌سازند باز هم با سر سرمایه به جهان نگاه می‌اندازند. این را در تمامی تار و پود حرف‌ها و استدلال‌ها و پژوهش‌های آنان می‌توان با بیشترین وضوح رؤیت کرد. از جمله:

۱. سرمایه برای آن‌ها نه یک رابطه اجتماعی، نه رابطه خرید و فروش نیروی کار یا تولید اضافه ارزش که مشتی اشیاء است. برای اینکه به سرمایه‌داری بودن جامعه‌ای معترف گردند باید کران تا کران دیارش را مالامال از جنرال موتورزها، فوردها، بنزها، میتسوبیشی ها، مایکروسافت‌ها و وال استریت‌ها ببینید. آن‌ها به این نیز اکتفاء نمی‌کنند. بسیار مصرند که همه این صنایع و تراست‌های مالی حتماً بومی باشند، تاریخ تولد و زادگاه مالکانشان قطعاً خورشیدی و سرزمین آباء و اجدادی باشد. هیچ وسائل نیم ساخته محصول کار کارگران هیچ کجای دیگر دنیا در چرخه تولید آن‌ها به مصرف نرسد، مرتکب خطای مونتاژ قطعات وارداتی نشوند. دانش اولیه اختراع،

اکتشاف و تولید تکنولوژی مورد استفاده نیز ارثیه شفاف و به ثبت رسیده نیاکان ملی باشد و فراوان شروط این نوعی دیگر که در نوشته‌های برخی از آنان به صورت بسیار ابتذال آمیزی موج می‌زند. سرمایه در نگاه اینان با شمار برج‌های بانک ها، تعداد تراست‌های صنعتی و نرخ رشد اقتصادی سالانه خصلت نما می‌گردد. در اینکه شرکتهای غول پیکر صنعتی یا بنگاههای اختاپوسی مالی، نماد عالی انباشت سرمایه اند ، توضیح واضحات است نکته اساسی آن است که اینها همه اشکال تبلور و جلوه‌های تعین سرمایه هستند. سرمایه رابطه خرید و فروش نیروی کار است. وقتی که نیروی کار جامعه کالا است. هنگامی که توده‌های عظیم انسانی فوج فوج و سیل وار از شرائط کار خویش جدا شده اند. زمانی که فروش نیروی کار به مثابه یک کالا، تنها ممر ارتزاق جمعیت کثیر انسان‌ها را تعیین می‌کند، هنگامی که وسائل تولید و ابزار کار در وسیع ترین سطح سرمایه است. وقتی که این تحولات روی داده است، جامعه آماج این تحولات، بدون هیچ اگر و اما، به تمام و کمال جامعه‌ای سرمایه‌داری است. حادثه‌ای که دهه‌های متمادی و طولانی است در ایران و در سراسر کره ارض روی داده است. در چنین وضعی خیره شدن به عواملی مانند توازن نامطلوب تجارت خارجی و تبدیل آن به سنگر انکار تسلط سرمایه‌داری سناریوی علم ستیز چندش باری است که فقط با موازین عقلی ناسیونال رمانتیسیسم بورژوازی جور خواهد بود. نیاز به گفتن نیست که فرایند خرید و فروش نیروی کار، فرایند تولید سرمایه در عظیم ترین حجم ممکن، رشد انباشت صنعتی، افزایش حداکثر بارآوری کار، توسل حداکثر به شکل نسبی اضافه ارزش، تمرکز هر چه عالی تر سرمایه، تدارک افزایش توان رقابت، برنامه ریزی توسعه دانش‌های بشری و به کارگیری دستاوردهایش در تولید هر چه بیشتر سود و همه اینها است. رابطه خرید و فروش نیروی کار الزاماً همه این حلقه‌ها و حوزه‌ها را با خود همراه دارد. اما اینکه سرمایه اجتماعی هر کشوری در پاره‌ای از این حوزه‌ها تا کجا به پیش تازد و در قیاس با جوامع دیگر چه موقعیتی

احراز کند موضوعی است که توسط مؤلفه‌های متنوع و گرایشات درونی سرمایه در سطح جهانی تعیین می‌گردد. هیچ چیز ضدعلمی تر و مبتذل تر از این نیست که ما آنچه را خصلت نمای واقعی شیوه تولید سرمایه‌داری است به طور کامل قلم بگیریم و طول و عرض این یا آن عامل تبعی را پیشفرض سرمایه‌داری شدن یا نشدن یک جامعه قرار دهیم. از این بدتر، سقوط به ورطه گفتمانی است که به حکم آن، بدون احساس هیچ نیاز به کالبدشکافی روند کار و مناسبات اجتماعی جامعه معین، از پیش بر تسلط سالیان دراز سرمایه‌داری در آن جامعه، حتی بر هر میزان انکشاف کاپیتالیستی آن، خط انکار بکشیم. محمدعلی کاتوزیان دقیقاً همین کار را می‌کند. او در همان کتابی که پیش تر گفتم شالوده تحقیق خود پیرامون اقتصاد سیاسی ایران را یکراست بر نفی سرمایه‌داری بودن جامعه قرار می‌دهد، برای این کار هیچ احتیاجی به شناخت شیوه تولید سرمایه داری، شاخص اساسی خصلت نمای این شیوه تولید، انکشاف یا عدم انکشاف رابطه خرید و فروش نیروی کار در اینجا، فراز و فرود واقعی این انکشاف و مسائلی مانند این‌ها نمی‌بینند. از نظر وی متولد نشدن سرمایه‌داری در ایران مقدر حتمی است و آنچه باید کاوش گردد، فقط زمینه‌های تاریخی این متولد نشدن است!! کاتوزیان در مقدمه کتاب یاد شده، خطوط کلی تئوری خویش را به اختصار این گونه بیان می‌کند:

« در ایران فئودالیسم اروپائی هرگز پدید نیامده است، سلب و تفویض مالکیت زمین در دست دولت بوده است، طبقه اریستوکرات صاحب ملک شانس ظهور نیافته است. دولت هیچ طبقه‌ای را نمایندگی نمی‌کرده است و در فوق همه طبقات قرار داشته است، قانون هیچ موضوعیتی نمی‌یافته است و بالاخره در چنین سرزمینی امکان شکل گیری و رشد سرمایه‌داری هم وجود نداشته است» (ص ۷ مقدمه، نقل به تلخیص)

شبیه همین حرف‌ها را کاظم علمداری در کتاب خویش زیر نام « چرا سرمایه‌داری در ایران رشد نکرد» به این شکل فرموله می‌کند: « در غرب رشد زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی عرصه فعالیت اقتصادی را هم باز هم گسترده تر کرد در حالی که در ایران عدم تغییر ساختار اقتصاد پیشاسرمایه‌داری و عدم تحول آن به سرمایه‌داری هر گونه تلاش در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را با شکست مواجه ساخت » (ص ۲۵۵)

برای لحظه‌ای فرض کنیم که صغری و کبراهای کاملاً نادرست چیده شده از سوی کاتوزیان همگی درست باشند!! همه این تصورات باطل را قبول کنیم که در این جا هیچ مناسبات برده‌داری و فئودالی پا به عرصه وجود ننهاده است!! با فرض قبول همه این احکام بی پایه، تازه دو پرسش اساسی پیش روی کاتوزیان قرار می‌گیرد. نخست اینکه اگر این جامعه از نیمه دوم قرن نوزدهم پویه انکشاف سرمایه‌داری را آغاز کرده است، اگر این روند در شصت سال پیش به فرجام خود رسیده است، اگر شش دهه تمام است که شیوه تولید مسلط بر جامعه، تولید سرمایه‌داری است، اگر ۵۰ میلیون نفوس انسانی از کل جمعیت ۷۰ میلیونی جامعه را فروشندگان نیروی کار تشکیل می‌دهند. اگر همه این‌ها واقعیت دارد چرا باید تاریخ دو هزار و پانصد ساله کشور را حفاری کرد تا از لا به لای حفاری‌ها سنگنبشته هائی برای انکار سرمایه‌داری شدن جامعه پیدا کرد؟!! اگر سرمایه‌داری بودن این جامعه مورد انکار است چرا افاضل دانشگاهی انکارنویس، برای اثبات ادعای خود، به جای چرخیدن در هزاره‌های گذشته تاریخ، هیچ کلامی پیرامون دلائل مسلط نبودن رابطه خرید و فروش نیروی کار!! یا نبود ۵۰ میلیون میلیون نفوس بردگان مزدی بر قلم نمی‌رانند!! تسلط رابطه کار مزدی، تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری است، ناسیونال رمانتیسیست‌ها اگر تعریف دیگری دارند چرا آن را پنهان می‌کنند؟ اگر قبول دارند و همزمان در باره تسلط جامع الاطراف ۶۰ ساله این رابطه در جامعه ایران شک دارند، چرا این تردید را در رساله‌های

خود مدلل نمی‌نمایند، اگر هیچ کدام این‌ها نیست چرا تاریخ را تحریف می‌کنند تا آنچه را که هوس کرده اند لباس مصادره به مطلوب بپوشانند؟؟!!

به پرسش دوم بپردازم. باز هم پایه پندار را بر این قرار دهیم که همه مفروضات غلط کسانی مانند کاتوزیان و علمداری درست باشد. در اینجا نه از فئودالیسم خبری بوده است و نه برده‌داری وجود داشته است!! نه طبقه‌ای شکل گرفته و نه دولت طبقاتی پدید آمده است!! بسیار خوب! چرا چنین جامعه‌ای حتی با همین ویژگی‌های من درآوردی این دانشوران، نمی‌تواند سرمایه‌داری گردد!!! مگر نه این است که کاپیتالیسم سیستمی جهانی است. مگر نه این است که شیوه تولید سرمایه‌داری از قرن هجدهم بازاری در مقیاس جهانی پدید آورده است. مگر نه این است که از اواخر قرن نوزدهم به بعد سرتاسر کره زمین حوزه پیش ریز سرمایه‌های متمرکز تراست‌ها و کارتل‌های غول پیکر غربی شده است. در کجای دانش اقتصاد سیاسی یا نقد رادیکال ماتریالیستی اقتصاد بورژوائی گفته شده است که سرمایه‌داری یک جامعه باید حتماً و قطعاً محصول توسعه مستقیم مانوفاکتورهای بومی عمق محلات آن جامعه باشد!!! تولید سرمایه‌داری در مقیاس تاریخی و جهانی، مرحله‌ای به نام « انباشت بدوی» را پشت سر نهاده است. این فاز در پاره‌ای از کشورها، در تداوم یک دوره طولانی توسعه اقتصاد کالائی و تشکیل بازار داخلی، با فراهم شدن شرائط انباشت و امکان تبدیل سرمایه‌های تجاری عصر پیشاسرمایه‌داری به سرمایه صنعتی و بالاخره ظهور دو قطب سرمایه و نیروی کار آزاد آغاز گردید. با جهانی شدن سرمایه‌داری وقوع پاره‌ای تغییرات در چگونگی طی این فاز برای وسیع ترین بحش دنیا گریزناپذیر بود. در این دوره و برای جوامع این بخش جهان، نه فقط نیازی به تحقق روند مذکور به شیوه سابق وجود نداشت که اساساً وقوع آن غیرممکن نیز بود. به جای اینکه تراکم سرمایه‌های تجاری تشکیل شده در بطن اقتصاد کالائی، قطب سرمایه را در مقابل

نیروی کار آزاد و خلع ید شده قرار دهد، سیل سرمایه‌های الحاقی و اضافی تولید شده در کشورهای پیشرفته این نقش را به دوش می‌کشید. دورچرخی بی مهار و فراگیر سرمایه جهانی بود که پروسه خلع ید مالکیت‌های خرد این جوامع را به پیش می‌راند و پایه‌های عمومی انباشت سرمایه و توسعه سرمایه‌داری را می‌گسترد. در چنین شرائطی هیچ معلوم نیست که چرا باید صورت بندی‌های اقتصادی دوره‌های پیشین یک جامعه را ملاک نفی و اثبات انکشاف یا تسلط سرمایه‌داری در این یا آن جامعه معین قرار دهیم؟!!

۲. بورژوازی به هر قالب مسلکی که بیاویزد، حتی زمانی که خود را یگانه شارح محقق نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و « خالص ترین» مارکسیست!! تاریخ معرفی می‌کند، به طور قطع با قبول مقوله « ارزش اضافی» معضل پایه‌ای دارد. اینکه چه می‌گویند نباید هیچ کارگری را بفریبد. مسأله اساسی این است که چه انجام می‌دهد و کدام حرفها را پراتیک می‌کند. سخت است باور کرد که به طور مثال مرتضی محیط نظریه ارزش اضافی مارکس را در عمل انکار می‌کند، اما عمق نظریات، تحلیل‌ها و راهبردهای وی یا هر کدام از ناسیونال رمانتیسیست‌های بورژوا را که بشکافیم اسرار زیادی در دل آنها نهان می‌بینیم. آنجا به روشنی می‌یابیم که در منظر انان بخش متغیر سرمایه نیست که سرچشمه تولید کل اضافه ارزش‌ها و سرمایه هاست. بلکه سرمایه مستقل از جزء ثابت یا متغیر آن است که ارزش افزا است!!! در جامعه روز ایران حدود ۲۰ میلیون کارگر به وخیم ترین و کشنده ترین شکلی استثمار می‌گردند. اکثریت قریب به اتفاق این ۲۰ میلیون، نه یک شیفت که دو شیفت و گاه بیشتر کار می‌کنند، حتی آن بخش از نیروی کار که بیکار محسوب می‌شود، برای زنده ماندن خود مجبور است به هر سیاق و تحت هر شرائطی ساعات طولانی در حاشیه خیابان ها، در درون خانه‌ها و در هر کجا که ممکن باشد، نیروی کارش را به معرض بیع و شری بگذارد. همه این‌ها کار می‌کنند، استثمار می‌شوند، به طور مستقیم اضافه ارزش

تولید می‌کنند و یا در جریان مبادله نیروی کار با بخش غیرمولد سرمایه اجتماعی به صورت غیرمستقیم به ازدیاد هر چه بیشتر اضافه ارزش‌ها کمک می‌رسانند. مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. چندین میلیون زنان خانواده‌های کارگری هر شبانه روز دو شیفت یا بیشتر در عمق آلونکهای مسکونی خود از طریق کارهائی مانند تهیه پوشاک، انواع بسته بندی ها، قالی بافی و فعالیت‌های مشابه بر کوه رفیع اضافه ارزش‌های صاحبان سرمایه می‌افزایند، با کار خانگی رایگان خود و بذل این کار به پرورش ارتش نیروی کار و نگهداری سالمندان یا معلولان شرائط استثمار توحش بار سرمایه، هر سال هزاران میلیارد تومان از هزینه‌های بازتولید سرمایه اجتماعی می‌کاهند و به همان میزان بر سود سرمایه‌ها می‌افزایند. اقلام سهمگین، اضافه ارزش‌های ناشی از استثمار کودکان خردسال را هم اضافه کنید. حال به سراغ رساله‌های ناسیونال رمانتیسیست‌های بورژوا بروید. سرتاسر اثار این قوم را اگر نگاه کنیم هیچ کلامی از حجم عظیم کهکشانی این ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها به میان نیست. هر چه دیده می‌شود رانت است!! کلمه‌ای هم نمی‌گویند که حتی همان رانت تفاضلی مورد نظر آنان سوای اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر ایران و جهان هیچ چیز دیگر نیست. همه این‌ها پیشکش!! نکته اصلی را بگویم. این نکته که ناسیونال رمانتیسیستها اضافه ارزش را نه حاصل استثمار کارگر که زاد و ولد بخش ثابت سرمایه می‌دانند. این جماعت استثمار وحشیانه ده‌ها میلیون کارگر ایرانی را می‌بینند و در همان حال فریاد می‌زنند که نماد واقعی سرمایه داری، کشورهای اروپائی و امریکائی هستند و ایران چنین نیست!! چرا چنین می‌گویند و به راستی چه چیز جامعه ایران را از اروپا یا ژاپن و امریکا متمایز می‌سازد؟! صدر و ذیل حرف آنان این است که در اینجا حجم صادرات غیرنفتی ناچیز است و تولید ناخالص داخلی پائین است. ترجمه زمینی این حرف آن است که سرچشمه واقعی اضافه ارزش‌ها و

محصول اجتماعی کشورها نه کار اضافی توده‌های کارگر بلکه تکنیک محیرالعقول کامپیوتری، ماشین آلات فوق مدرن، صنعت عظیم الجثه و عوامل تکنیکی بارآوری عالی کار است!! اینهایند که تولید ناخالص داخلی را به اوج می‌برند و وقتی که وجود دارند و نقش این عروج را خوب ایفاء می‌کنند، سرمایه‌داری هم وجود دارد. وقتی این‌ها در سطح دلخواه نیستند، تولید ناخالص هم حال و روز خوبی نخواهد داشت و سرمایه‌داری هم موجود نخواهد بود!!! پس این نیروی کار نیست که اضافه ارزش ها، سرمایه‌ها و ثروت‌ها را تولید می‌نماید، تکنولوژی، ماشین آلات و بخش ثابت سرمایه است که این‌ها را می‌آفرینند!!! درونمایه حرف ناسیونال رمانتیسیست‌ها این است. اینکه آن را استتار کنند یا حتی بعضاً نسبت به آنچه می‌گویند، اشعار نداشته باشند، در اساس موضوع تغییر زیادی پدید نمی‌آورد. آنچه از حیطه فهم این جماعت بیرون است این مسأله نه چندان پیچیده است که کل اضافه ارزش‌های تولید شده در سطح جهان حاصل استثمار کل طبقه کارگر جهانی است. سرمایه اجتماعی هر کشور و هر بخش از سرمایه جهانی در چهارچوب تشکیل نرخ سودها و متناسب با قدرت رقابت و ترکیب شرائط تولیدی خود، سهمی از این اضافه ارزش کل را استحصال می‌کند. پافشاری بر اینکه کدام بخش اضافه ارزش‌ها در کجا، توسط کدام بخش طبقه کارگر تولید شده است کاری عمیقاً غیرعلمی و در تعارض با نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. در یک کلام وقتی که ناسیونالیست‌های رمانتیسیست، سرمایه‌داری بودن و نبودن جامعه را به حجم صادرات و میزان تولید ناخالص داخلی ارجاع می‌دهند و همزمان کم و کیف همه این عوامل را به طور یک طرفه به سطح تکنولوژی و مدرنیزاسیون ماشین آلات و مؤلفه‌های تکنیکی بارآوری کار می‌آویزند، عملاً سرچشمه تولید تمامی اضافه ارزش‌ها را نیز نه بخش متغیر سرمایه بلکه سرمایه مستقل از بخش ثابت و متغیر آن می‌پندارند.

۳. ناسیونال رمانتیسیسم بورژوازی در محاسبات خود برای تناقضات ذاتی غیرقابل مهار سرمایه هیچ موضوعیتی قائل نیست. وقتی که سرمایه‌داری نه با رابطه خرید و فروش نیروی کار، بلکه با ارتفاع برج‌های مؤسسات مالی و میزان عظیم الجثه بودن کارتل‌های صنعتی تعریف می‌شود، آنگاه برای قبول تسلط دهه‌های متمادی سرمایه‌داری در یک جامعه نیز فقط ارتفاع همین برج‌ها و درجه عظمت همین کارتل هاست که مورد جستجو قرار می‌گیرد. اگر ارتفاع این برج‌ها و جثه این مؤسسات طبع آزمند رؤیاباف عاشقان سینه چاک مام میهن را ارضاء نکند، آنگاه ۵۰ میلیون نفوس طبقه کارگر باید حتماً قبول کنند که اینجا سرمایه‌داری نیست و کل استثمار توحش بار و بی حقوقی‌ها و قتل عام هائی که می‌شوند، نه از ناحیه نظام بردگی مزدی که زیر سر موجود متافیزیکی مرموزی به نام اقتصاد رانتی و استبداد نفتی است. در این رابطه نیز چیزی که ناسیونال رمانتیسیست‌ها قادر به درک آن نیستند، تأثیر تناقضات ذاتی سرکش سرمایه بر پیچ و خم تحقق رؤیاهای وهم آلود آنان است. ناموزونی عمیق توسعه، ناهمگونی بدون هیچ مهار بارآوری نیروی کار، اختلاف بی عنان قدرت رقابت، تفاوت فاحش و غیرقابل کنترل میزان حضور در بازار جهانی، نامتوازنی سرکش سهیم شدن در کل اضافه ارزش‌ها و تمایز حیرت بار ترکیب آلی، برای بخش‌های مختلف سرمایه جهانی پدیده‌ای کاملاً ذاتی و غیرقابل تحدید و مهار در هستی نظام سرمایه‌داری است. امکان اینکه در چهارچوب وجود و حاکمیت این نظام، بخش صنعت و تولیدات صنعتی تمامی جوامع سرمایه‌داری دنیا به اندازه هم و همه آن‌ها به اندازه امریکا، آلمان، ژاپن، سوند، انگلیس یا حتی فرانسه رشد کند به هیچ وجه موجود نیست. قبول احتمال وقوع چنین رویدادی به همان اندازه غلط است که آدم هائی تصور کنند سرمایه با هر چه بیشتر خشک نمودن یگانه سرچشمه تولید سودهایش باز هم می‌تواند وجود داشته باشد. احتمالی که فقط ناسیونالیست‌های

رمانتیسیست می‌توانند آن را در شیارهای مغز خود جاسازی کنند. سرمایه خود سد راه توسعه خود است. سرمایه رابطه تولید اضافه ارزش و سرمایه‌های هر چه عظیم تر و کوه پیکرتر است. این فرض که دنیای سرمایه‌داری یکسره جنرال موتورزها، بنزها، مایکروسافت ها، اریکسونها و میتسوبیشی‌ها گردد، متضمن این معنی کاملاً بی معنی است که کل سرمایه جهانی در بالاترین ستیغ ممکن ترکیب ارگانیک و در شرائطی که نرخ سودها زیر فشار همین ترکیب آلی قادر به خروج از نقطه نزدیک صفر نیست، باز هم می‌تواند بر روی پای خود باقی ماند!! انگاره‌ای که فقط ذهن ورشکستگان خیالباف بورژوازی می‌تواند خود را با آن مشغول سازد. نامتوازنی در کسب شرائط متفاوت تولید، ترکیب ارگانیک، درجه بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت و توسعه انباشت جزء لایتجزای ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است. اینکه تعداد کثیری از جوامع سرمایه‌داری دنیا به رغم داشتن وسیع ترین شمار توده‌های کارگر، ابعاد هر چه هولناک تر استثمار نیروی کار، قتل عام حداقل معیشتی جمعیت عظیم کارگران، به رغم تمامی این ها، باز هم به لحاظ حجم صادرات و سهمی که از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی نصیبشان می‌گردد، موقعیتی متفاوت و پائین تر از برخی جوامع داشته باشند، پدیده گریزناپذیر نظام بردگی مزدی و جبر تقسیم کار درونی این نظام است. رجوع به این تفاوت‌ها برای یافتن پایه انکار تسلط سالیان دراز سرمایه‌داری بر این جوامع، نه تئوری که مضحکه تئوری بافی است.

مطلب را با چند جمله کوتاه خطاب به توده‌های کارگر، از جمله دانشجویان خانواده‌های کارگری تمام کنم. بنیاد هستی سرمایه با مسخ، باژگونه نمائی و تحریف کل واقعیت‌های اجتماعی موجود در رابطه کار و سرمایه و آنتاگونیسم ذاتی میان طبقه کارگر و بورژوازی عجین است. این وارونه پردازی‌ها و تحریف‌ها در هزاران شکل، در وسعتی به طول و عرض دنیای موجود، به شمار نامتناهی زبانها و شیوه‌های مختلف کشف شده و همیشه در حال کشف انجام می‌گیرد. متفکران و نمایندگان سیاسی

طبقه سرمایه دار از اقتصاددان و جامعه شناس و سیاستمدار و روانکاو و فیلسوف گرفته تا کشیش و ولی فقیه و کاهن معبد هر کدام به نوعی و با زبانی برای انجام این رسالت تلاش می‌کنند. در این میان جماعتی هم اصرار دارند تا القاء کنند که ریشه استثمار، محرومیت، فقر، حقارت، تبعیضات فاجعه بار جنسی، اعتیاد، زن و کودک کشی و مصائب دیگر دامنگیر طبقه ما، نه در وجود و حاکمیت سرمایه‌داری که در ناکجاآبادهای موهوم کشف شده توسط آنان است. بند بند زندگی هر کارگر ایرانی کوبنده ترین کیفرخواست علیه این عموافریبی هاست. باید با چوب همین کیفرخواست طبل رسوائی تئوری بافی این دانشوران عالیمقام بورژوازی را در فضای فکر توده‌های طبقه خویش به صدا در آوریم.

سرمایه، بحران و حوزه یورو نوامبر ۲۰۱۲

بحران جاری سرمایه‌داری و پیچ و تاب و توفندگی آن در بخشهای مختلف سرمایه جهانی از جمله حوزه یورو نمایشگاه بسیار زنده‌ای از مجموعه حرف هائی است که مارکس در کالبدشکافی این پدیده و برای نشان دادن ریشه‌های واقعی بحران زائی جبری شیوه تولید سرمایه‌داری طرح کرده است. نکته اساسی در این گذر آن است که نظریات و توضیحات مذکور باید به درستی، به صورت تاریخی، با توجه به فرایند جا به جائی‌ها و تحولات درون ساختار ارزش افزائی و بازتولید سرمایه بین المللی و بالاخره رابطه میان سرمایه اجتماعی جوامع مختلف در درون این ساختار سراسری مورد توجه قرار گیرد. نظریه مارکسی بحران مثل همه دستاوردهای علمی، آموزش‌های نقد اقتصاد سیاسی یا شالوده نگاه مارکس به تاریخ و مبارزه طبقاتی دستخوش تفسیرها و تحریف‌های جوراجور شده است. در این میان آنان که بر سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه، گرایش رو به افت نرخ سود و مطلق شدن این گرایش به مثابه علل واقعی بحران تأکید کرده اند، تنها کسانی هستند که بنمایه حرف‌های او را تعمق نموده اند یا به آن نزدیک شده اند. با این همه مجرد اعلام وفاداری به این منظر یا تکرار آکادمیک بندها، تبصره‌ها و محتوای عام آن، متضمن فهم واقعی تئوری مارکسی بحران نمی‌باشد. در این تردیدی نیست که مارکس سرچشمه بحران را در بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه می‌بیند، اما درک درست این نظر هنگامی مقدور است که سرمایه یا شیوه تولید سرمایه‌داری با متد نقد مارکسی اقتصاد سیاسی کنکاش شود. وقتی از بالاروی ترکیب ارگانیک سرمایه یا در عصر ما حالت خیره کننده این بالا بودن صحبت می‌کنیم، باید معنای این پدیده و ابعاد تأثیرش را در متن تحولات جاری سرمایه‌داری مطمح نظر داشت. باید تصریح مارکس بر این نکته که « میزان

نرخ سود با گسترش تولید سرمایه‌داری در نسبت معکوس قرار دارد » را با دقت لازم در بررسی روز خود منظور داریم. توسعه انفجارآمیز رابطه خرید و فروش نیروی کار به مثابه شالوده وجود سرمایه‌داری و ادغام کل تار و پود هستی بشر در چرخه ارزش افزائی سرمایه بین المللی به داده‌های واقعی سیر عروج و افول نرخ سودها، پروسه وقوع بحران‌ها و مؤلفه‌های اقتصادی چالش آنها ویژگی‌های تازه‌ای بخشیده است. ویژگی هائی که در بنمایه تئوری مارکسی بحران ملحوظ بوده اند و در مورد پروسه بالندگی یا توسعه دامنه اثرگذاری آن‌ها اشاره به چند عامل مهم زیر نیاز بررسی حاضر است.

۱. ترکیب ارگانیک پدیده‌ای در رابطه میان بخش ثابت و متغیر سرمایه است. این پدیده، خاص چرخه بازتولید سرمایه صنعتی به مفهوم اخص آن یا سرمایه تجاری پیش ریز برای تحقق دورپیمائی سرمایه مولد نمی‌باشد. سرمایه در روایت مارکس نه با مفهوم این یا آن بخش سرمایه بلکه به صورت یک شیوه تولید، یک رابطه اجتماعی، رابطه خرید و فروش نیروی کار مطرح می‌گردد. وقتی او سرمایه صنعتی را خصلت نمای تولید سرمایه‌داری می‌داند به این رابطه نظر دارد. نوع معینی سرمایه که پرونده کار مزدی و تولید اضافه ارزش را در تاریخ باز می‌کند و بر همین اساس از شکلهای سلف خود متمایز می‌گردد. با تسلط این رابطه (کار مزدی) بر تولید اجتماعی همه اشکال دیگر سرمایه به عناصر شناور روند کار و تبعات مکمل مورد نیاز آن تبدیل می‌شوند. این حکم فقط در مورد سرمایه تجاری یا شکلهای سلف سرمایه صنعتی و قائم به مناسبات پیشاسرمایه‌داری صدق نمی‌کند، بلکه در مورد تمامی انواع زیست سرمایه اجتماعی و جهانی معاصر از جمله اجزاء متشکله سرمایه مالی هم مصداق دارد. گفتگوی « نقش مسلط سرمایه مالی بر صنعتی » در همان حال که واقعی است، بدون شناخت ژرف مارکسی سرمایه داری، گمراه کننده نیز هست. در این فرمولبندی به طور معمول دو مسأله اساسی مخدوش می‌شودد. اولاً ترادف نقش سرمایه صنعتی و

رابطه خرید و فروش نیروی کار به عنوان خصلت نمای تولید سرمایه‌داری از یاد می‌رود. ثانیاً سرمایه مالی مکان و موقعیتی خارج از رابطه تولید ارزش اضافی احراز می‌کند. ثالثاً و بالاخره نظام سرمایه‌داری اگر چه نه رسماً اما عملاً با مؤلفه‌ای سوای کار مزدی تعریف می‌گردد. مسائلی که همگی تحریف آمیز، غیرواقعی و نقیض آشکار مبانی نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوازی می‌باشند. آنچه واقعی است این است که سرمایه مالی در پروسه بازتولید سرمایه جهانی نقش مهم دارد اما ایفای این نقش با مشخصه‌های معینی آمیخته است که چشم پوشی از آنها پای تحریفات بالا را باز می‌کند. سرمایه مالی بسان هر شکل موجود سرمایه سوای بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی هیچ چیز دیگر نیست. در درون چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی هر کشور یا کل سرمایه جهانی است و بازتولید آن جزء ارگانیک و پیوسته‌ای از فرایند سراسری دورپیمائی سرمایه می‌باشد. اگر چه شکلی متمایز از سرمایه مولد دارد اما در همه وجوه با آن آمیخته و غیرقابل تجزیه است و بالاخره با اعمال اهرم‌ها و مکانیسم‌های مختلف از جمله کمک به سرعت واگرد سرمایه، در قالب اوراق سهام و قرضه و به کارگیری سیستم بهره و مانند این‌ها به توسعه بیشتر انباشت صنعتی، گسترش مناسبات سرمایه‌داری و افزایش نرخ سود سرمایه صنعتی کمک می‌رساند.

بحث ما در اینجا تشریح نقش سرمایه مالی نیست. آنچه اشاره تیتروار به این نکات را لازم ساخت توضیح درست مفهوم و مکان ترکیب ارگانیک یا متوسط این ترکیب در شرائط کنونی دنیای سرمایه‌داری در هر جامعه جداگانه یا در وسعت کارکرد و بازتولید سرمایه جهانی است. وقتی از ترکیب ارگانیک سرمایه و نقش آن در فراز و فرود منحنی نرخ سودها صحبت می‌کنیم نباید و نمی‌توان به مجرد چرخه بازتولید سرمایه مولد یا حداکثر، سرمایه‌های تجاری دخیل در پروسه سامان پذیری این بخش سرمایه

خیره شد. باید از سرمایه به مفهوم عام آن عزیمت کرد و این ترکیب را با توجه به کل سرمایه موجود در هر جامعه یا سراسر جهان از جمله تمامی آنچه زیر نام سرمایه مالی لیست می‌شود مورد توجه قرار داد. کنکاش ماجرا از این منظر و با متد مارکسی نقد اقتصاد سیاسی شرط حتمی فهم درست بحران جاری سرمایه‌داری است. برای اینکه اهمیت موضوع بیشتر روشن شود کافی است برای لحظه‌ای وزن و حجم سرمایه مالی موجود در چرخه روز بازتولید سرمایه بین المللی و به ویژه نرخ شتاب خیره کننده افزایش آن را در ذهن خویش مرور کنیم. بر اساس گزارش‌ها شاخص اوراق سهام بورس امریکا در فاصله میان ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ به رغم تحمل بحران‌های کوبنده اقتصادی این سال‌ها و از جمله بحران سرکش و کم نظیر سال ۲۰۰۸ از ۱۰۰ به ۵۱۹ رسیده است و رشدی بیش تر از ۵۰۰٪ را پشت سر نهاده است. منحنی جهش شاخص‌ها در مورد بسیاری از بورس‌های بین المللی از این هم بالاتر بوده است. ارزش بورس استکهلم فقط در طول هفت سال از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ بیش از ۵۳۰٪ رشد داشته است و شاخص آن از ۱۰۰ به ۵۳۰ جهش کرده است. تا سال ۱۹۹۹ میلادی حجم سرمایه مالی در گردش بازار جهانی سرمایه‌داری به رقمی حدود ۱۰۰ تریلیون دلار بالغ می‌گردید. سال ۲۰۰۹ یعنی درست ۱۰ سال بعدتر، فقط ارزش اوراق قرضه حاضر در بازار بین المللی که به طور غالب در خارج از قلمرو معاملات بورس‌های بزرگ دنیا داد و ستد می‌شوند، از مرز ۹۳ تریلیون دلار گذشت. در همین سال بورس نیویورک بیش از ۲۰ تریلیون دلار و مجموع سه بورس مهم فعال در بازار مالی امریکا، (نیویورک – امکس – نزدک) سرمایه‌ای قریب ۵۰ تریلیون دلار را در قلمرو معاملات خود کنترل می‌کردند. برای اینکه معنای زمینی هر کدام این ارقام بیشتر روشن گردد کافی است در نظر آوریم که به طور مثال کل محصول تولید ناخالص کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۱ حدود ۱۷ تریلیون دلار و این رقم در مورد امریکا بسیار کمتر و نزدیک به ۱۵ تریلیون دلار گزارش شده است. در رابطه با تأثیر سرمایه مالی

موجود و کل حجم کهکشانی سرمایه‌های روز بر میزان فرضی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه بین المللی می‌توانیم به تراست‌های غول پیکری مانند جنرال موتورز، مایکروسافت، اپل، تویوتا، بنز، ولوو، میتسوبیشی، آدیداس، اریکسون، زیمنس، فیلیپس و نوع اینها نظر اندازیم. در هر کدام از این غول‌های نیرومند صنعتی هر یک کارگر باید برای چند صد هزار و گاه چندین میلیون دلار سرمایه در گردش، سود ایدآل تولید نماید. در جنرال موتورز ۱۵۰۰۰۰ کارگر، سرمایه‌ای به ارزش چند صد میلیارد دلار را بازتولید می‌کنند و حاصل تولیدات آن‌ها در سال ۲۰۱۱ در بدترین شرائط اقتصادی، به دنبال وقوع کم سابقه ترین بحران‌های تاریخ سرمایه داری، رفتن شرکت تا مرز ورشکستگی و سقوط ۴۰ درصدی بهای سهام، باز هم از ۱۵۰ میلیارد دلار افزون تر بوده است. ارزش تولیدات سالانه ۲۰۰۰۰۰ کارگر تویوتا در همین سال مرز ۱۵۸۳ میلیارد ین را پشت سر نهاده است و این شمار کارگر با بازتولید سرمایه‌ای به ارزش ۳۲ تریلیون ین سیلاب‌های سود برای صاحبان سرمایه راه انداخته اند. در مایکروسافت حدود ۶۰ هزار کارگر ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه را بازتولید و سودآور می‌سازند و بالاترین ارقام سودها را تولید می‌کنند. سرمایه تراست صنعتی ولوو در سال ۲۰۰۹ حدود ۳۳ میلیارد دلار امریکا بوده است. ولوو در همین سال در سطح جهانی ۱۱۵ هزار نفر در استخدام خود داشته است که به طور نسبی ۸۰ هزار نفر آنها را کارگران مورد استثمار شرکت تشکیل می‌داده اند. با یک محاسبه ساده سرانگشتی معلوم می‌شود که هر کارگر، سرمایه‌ای معادل ۴۰۰ هزار دلار را بازتولید کرده است. تردیدی نیست که همه مؤسسات مالی و صنعتی دنیا یا همه بخش‌های سرمایه جهانی در موقعیت تراست‌های بالا نیستند اما رجوع به این داده‌ها و جمع و تفریق احتمالات، تصویر بسیار بهت انگیزی از نرخ بسیار بالای متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی را پیش روی ما قرار می‌دهد. ساده ترین نتیجه محاسبات این

خواهد شد که در شرائط روز، هر کارگر شاغل مورد استثمار، سرمایه‌ای با رقم تقریبی چندین ده هزار دلار را بازتولید و ارزش افزا می‌کند. بالاتر گفتیم که در سال ۱۹۹۰ فقط حجم سرمایه مالی در گردش از مرز ۱۰۰ تریلیون دلار فراتر بوده است. مطابق آمارها جمعیت کل کره زمین در آن ایام ۶ میلیارد نفر و شمار کارگران شاغل دنیا اعم از میلیون‌ها کودک خردسال گرفته تا کل کارگران مولد و غیرمولد مسلماً به ۲ میلیارد نمی‌رسیده است. این داده‌ها می‌گویند که حتی در همان روز هر یک کارگر شاغل باید با کار خویش بیش از ۵۰۰۰۰ دلار سرمایه مالی در گردش را سودآور می‌ساخته است. این رقم به طور قطع چند برابر خواهد شد زمانی که در نظر بیاوریم میزان حجم واقعی سرمایه جهانی اولاً در همان روز بسیار عظیم تر از میزان سرمایه مالی مذکور بوده است و ثانیاً طول و عرض این سرمایه در شرائط حاضر دنیا بسیار غول آساتر و کهکشانی تر از این ارقام است. نقطه اصلی تمرکز این بخش بحث سرنوشتی است که سرمایه بین المللی و بخش‌های جداگانه آن یا سرمایه اجتماعی جوامع مختلف دنیا به لحاظ رشد بسیار خیره کننده بارآوری کار اجتماعی و به تبع آن افزایش بی مهار ترکیب ارگانیک پیدا کرده است. همان عامل که مارکس از آن به عنوان رابطه معکوس میان گسرش تولید سرمایه‌داری و نرخ سود عمومی سرمایه نام می‌برد. عاملی که در عین حال سد ذاتی درون نهاد سرمایه بر سر راه توسعه خود و نقطه اصلی جوشش گرایش رو به افت نرخ سود و وقوع بحرانها است.

۲. هر چه سرمایه‌داری وسیع تر و عظیم تر به توسعه خود ادامه است پروسه ادغام سرمایه اجتماعی کشورها در همدیگر و درهمرفتگی کل سرمایه جهانی، شتاب و عمق افزون تری یافته است. این مسأله به نوبه خود رابطه میان ترکیب ارگانیک سرمایه و پروسه افت نرخ سود در مقیاس‌های محلی و منطقه‌ای را دسخوش تأثیر کرده است و به فرایند وقوع بحران‌ها پیچیدگی‌ها و ویژگی هائی بخشیده است. ابعاد این جا به جائی‌های ناشی از این درهمرفتگی به حدی است که پاره‌ای اوقات یافتن ارتباط

تنگاتنگ میان متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی یک کشور یا متوسط این ترکیب در قلمروهای مختلف انباشت آن جامعه با منحنی افت و خیز نرخ سودها و وقوع بحران کار چندان ساده‌ای نیست. مثال‌ها در این رابطه فراوانند. بحران سرکش سرمایه‌داری برخی جوامع امریکای لاتین در دهه‌های پیش، بحران کوبنده سرمایه‌داری ایران در دهه ۷۰ میلادی و بحران سرمایه‌داری برخی کشورها در حال حاضر را به آسانی و با شفافیت ریاضی لازم نمی‌توان به طور مستقیم و سرراست به فاز صعودی ترکیب ارگانیک حوزه معین بازتولید سرمایه اجتماعی همین کشورها قفل کرد. بخش قابل توجهی از آناتومی‌ها و توضیحات مارکس در جلد سوم کاپیتال، در باره پروسه تشکیل نرخ سود عمومی، به مسأله انتقال اضافه ارزش‌ها از حوزه‌ای به حوزه دیگر و از قلمرو پیش ریز سرمایه‌ای به سرمایه دیگر اختصاص یافته است. هر چه سرمایه‌داری بر گسترش بین المللی خود و همزمان بر درجه بارآوری کار اجتماعی افزوده است دامنه تأثیر این کارکرد را عمق و وسعت داده است. آنچه در نظام سرمایه‌داری کلاً اما از دوره‌ای معین به بعد، وسیعاً و بسیار بارز می‌توان بر آن تأکید نهاد این است که کل طبقه کارگر بین المللی توسط کل سرمایه جهانی استثمار می‌شود. کل اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران دنیا در چهارچوب نرخ سودها میان اجزاء مختلف کل سرمایه جهانی تقسیم می‌شود و هر تک سرمایه، هر تراست سرمایه داری، هر انحصار صنعتی، هر بانک یا هر مؤسسه مالی، هر شخصیت حقیقی و حقوقی سرمایه دار سهمی از اضافه ارزش کل را دریافت می‌دارد. در این میان اینکه اضافه ارزش‌های متحقق شده به وسیله فلان تراست، بهمان سرمایه دار یا سرمایه اجتماعی این و آن کشور توسط کدام کارگران یا توده‌های کارگر کدام بخش دنیا تولید شده است موضوعی است که هیچ حکم محاسباتی شفاف و دقیقی نمی‌توان در باره اش صادر نمود. یک چیز روشن است. سرمایه‌های دارای ترکیب ارگانیک بالاتر و

سرمایه‌های اجتماعی با متوسط عالی تر این ترکیب، حجم هر چه افزون تری از اضافه ارزش‌های تولید شده در حوزه انباشت سرمایه‌ها یا سرمایه‌های اجتماعی با ترکیب ارگانیک نازلتر را به سمت خود جذب می‌کنند. دلیل این امر ساده است. سرمایه‌های گروه دوم جمعیت بسیار بیشتری از توده‌های کارگر را استثمار می‌کنند، نرخ سودهای مبدأ بالاتری ایجاد می‌نمایند اما در فرایند رقابت و تشکیل نرخ سود عمومی قادر به تحقق همه اضافه ارزشهای تولیدی حوزه انباشت خود نمی‌گردند و مقادیر قابل توجهی از آن را به نفع سرمایه‌های گروه نخست از دست می‌دهند. تمامی این مؤلفه‌ها مؤید نکته‌ای هستند که بالاتر تصریح شد. اینکه عروج و نزول منحنی نرخ سودها یا پیچ و تاب و سرکشی بحران‌ها در یک بخش سرمایه جهانی در همان حال که با ترکیب ارگانیک سرمایه‌های پیش ریز یک قلمرو یا سرمایه اجتماعی جامعه معین ارتباط اندرونی تنگاتنگ دارد، به گونه‌ای بسیار تعیین کننده تحت تأثیر دقایق توزیع کل اضافه ارزش‌های تولیدی طبقه کارگر جهانی بین اجزاء پیوسته سرمایه بین المللی و متوسط ترکیب ارگانیک این سرمایه است.

۳. پدیده بالا یعنی نقل و انتقال گسترده اضافه ارزشها به تبع تفاوت شرائط تولیدی و ترکیب ارگانیک بخش‌های مختلف سرمایه جهانی نه فقط رابطه اندرونی میان این ترکیب با منحنی نزول و عروج نرخ سودها یا فرایند وقوع بحران‌ها در سرمایه اجتماعی جوامع مختلف را زیر فشار قرار داده است، که حالت دوره‌ای بودن بحران برای اقتصاد سرمایه‌داری کشورها را دچار پاره‌ای تغییرات ساخته است. واقعیت این است که با ادغام فزاینده، عمیق و انداموار حوزه‌های مختلف سرمایه بین المللی در هم، کل سرمایه‌داری جهانی زیر مهمیز ترکیب ارگانیک موجود سرمایه‌ها به طور مستمر اسیر بحران است. کاهش فشار بحران در حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی یک کشور برای برخی دوره‌های کوتاه یا وجود موارد استثنای رونق اقتصادی در نقاطی از دنیا امری مفروض است اما این استثناها واقعیت جاری بودن مداوم بحران در شیرازه

وجود سرمایه بین المللی را اصلاً نفی نمی‌کند. شواهد گویاست که کوه عظیم سرمایه‌های متراکم در بخشی از جهان اسیر چنان ترکیب ارگانیک سهمگینی است که تمامی پیش زمینه‌های لازم برای پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش و وقوع بحران را به طور مستمر به مجاری بازتولید سرمایه بین المللی تزریق می‌کند. این بخش با اینکه در مقایسه با بخش‌های دارای ترکیب ارگانیک نازل تر، از ظرفیت بحران زائی بسیار بالاتری برخوردار است اما کل بار بحران را تحمل نمی‌کند، بلکه همزمان آن را از مجاری متعارف نهادین نظام سرمایه‌داری به سوی بخش‌های دیگر پمپاژ می‌نماید. بخش اخیر فشار موج دریافتی را علاوه بر فشار قهری بحران اندرونی، به طور یکجا با هم دریافت می‌کند و لاجرم بار بحران‌ها را سرکوبگرتر و خردکننده تر پذیرا می‌گردد. این بخش یک گام این سوتر عوارض ناشی از تحمل بحران را از همان مجاری معمول به سمت حوزه‌های نخست می‌راند و به این ترتیب سرمایه جهانی مدام شاهد جزر و مد بحرانها در شریان ارزش افزائی و بازتولید خویش است. پیداست که همه بخشها همزمان به اندازه هم و با تاختی همسان بار بحران را تحمل نمی‌کنند، بلکه امواجش را با درجات متفاوت قدرت دریافت می‌دارند. این را نیز باید اضافه کرد که در سینه سای همین جزر و مدها، حوزه هائی با احراز پاره‌ای شرائط خاص انباشت و سودآوری سرمایه‌ها و ظرفیت مساعد جذب هر چه بیشتر سرمایه، دوره‌های رونق کوتاه را تجربه می‌کنند. مواردی مانند چین، هند، برزیل دهه اول قرن حاضر از این نمونه اند.

۴. سرمایه جهانی در متن فعل و انفعالات بالا، تعمیق فزاینده استثمار نیروی کار ماوراء ارزان چند میلیارد کارگر جهان را تنها وثیقه بازتولید و بقای خود کرده است. تحمیل کلیه شرائط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لازم بر شرائط زندگی، کار و استثمار عظیم ترین بخش طبقه کارگر بین المللی با هدف مجبور ساختن توده‌های

این بخش به فروش شبه رایگان نیروی کار خود و تنزل همزمان، بی امان و فزاینده بهای واقعی نیروی کار سایر کارگران در همه جای جهان، یگانه سلاحی است که سرمایه برای مقابله با بحران‌ها در دست دارد و هر روز با سبعیتی حادتر، سهمگین تر و یکه تازتر آن را علیه کل طبقه کارگر جهانی به کار می‌گیرد. برنامه ریزی و تدارک جامع الاطراف برای کاهش بهای نیروی کار طبیعت قهری سرمایه از زمان ظهور شیوه تولید سرمایه‌داری بوده است. سرمایه با این خصوصیت متولد گردیده است اما ضرورت و مبرمیت این کار در شرائط حاضر دنیا برای بقای سرمایه‌داری مدار اوج را می‌پیماید و اهمیت آن در سطحی است که می‌تواند شالوده واقعی ترین تقسیم بندی‌ها در تاریخ تکامل سرمایه‌داری قرار گیرد. می‌توانیم بگوئیم که این نظام دو فاز تاریخی متفاوت را از سر گذرانده و در حال گذراندن است. فاز نخست دوره‌ای است که تولید سرمایه‌داری ضمن به کار گرفتن تمامی مکانیسم‌های ممکن برای تشدید فزاینده استثمار توده‌های کارگر در عین حال این ظرفیت را داشته است که در مواردی و در گوشه یا گوشه هائی از جهان، برخی مطالبات محدود رفاهی یا اجتماعی عده‌ای از کارگران را پاسخ گوید. فاز دوم با تهی شدن تام و تمام سرمایه‌داری از این ظرفیت خصلت نما می‌گردد. در این فاز نظام سرمایه‌داری به طور سراسری و بین المللی اسیر حادترین انفجارهای ناشی از تناقضات نهادین اندرونی است. سرچشمه شکل گیری و آتشفشان بحران ها، سرتاسر روند بازتولید و ساختار ارزش افزائی سرمایه جهانی را تسخیر کرده است، اهرم‌ها و راهکارهای سرمایه برای مقابله با بحران‌ها هر چند توسعه یافته است و کاراتر گردیده است اما این توسعه یافتگی و کارائی افزونتر، در مقابل گسترش سرچشمه‌های خیزش بحران و توان کوبندگی آن فاقد کارسازی کافی است.

۵. نظام سرمایه‌داری در فرایند کاربرد تنها سلاح واقعی چالش بحران‌ها یا همان تنزل سطح دستمزدها به بهای ماوراء ارزان نیروی کار در طول قرن بیستم تا امروز برنامه ریزی ها، سیاستگذاریها و چاره پردازی‌های متنوعی را پراتیک کرده است. آنچه در

طول این مدت زیر نام نئولیبرالیسم شهرت یافته است. قطب بندی‌های نوین سرمایه و به طور مثال ظهور اتحادیه اروپا در ترکیب کنونی و تشکیل حوزه یورو، سازمانیابی « نفتا» راه اندازی جنگ‌های بشرستیز در مناطق مختلف دنیا، تکامل هر چه بیشتر نقش دولت‌ها و بهره گیری حداکثر از آن‌ها برای سرشکن ساختن تمامی بار بحران‌ها بر زندگی و سطح موجود معیشت کارگران، تغییر جغرافیای سیاسی بخش هائی از کره زمین، همه و همه در راستای گسترش دامنه به کارگیری این سلاح، کارا ساختن و بالا بردن برد تأثیر آن صورت گرفته است.

۶. سرکشی روزافزون تناقضات ریشه‌ای سرمایه‌داری و توسعه مستمر سرچشمه‌های درونی زایش بحران ها، این نظام را بر آن داشته است تا در کنار به کارگیری خودجوش و طبیعی همه عوامل متعارف خنثی سازی گرایش رو به افت نرخ سود، مکانیسم‌های نوینی با همین کارکرد و دارای قدرت تأثیر چشمگیر در درون خود رشد دهد و وارد میدان سازد. بازار بورس و مؤسسات غول پیکر بانکی و مالی که بالاتر به عنوان نهادهای ایفای نقش سرمایه مالی مورد اشاره قرار گرفتند در زمره مؤثرین این اهرم‌ها می‌باشند. بازار بورس مثل خیلی از مکانیسم‌های دیگر درون جوش شیوه تولید سرمایه‌داری و به تأثیر از ماهیت متناقض سرمایه، در رابطه با نرخ سود و وقوع بحران‌ها نقشی دوگانه و همستیز را ایفاء می‌کند. از یک سوی به صورت نهاد تمرکز سرمایه مالی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی و سرمایه اجتماعی هر کشور را بالا می‌برد و از سوی دیگر به شیوه‌های مختلف پروسه مطلق شدن گرایش نزولی نرخ سود را کند می‌سازد. مقادیر بسیار عظیم و انبوهی سرمایه که به عنوان بهای اوراق سهام در بازارهای بورس بر هم انباشته می‌شوند، همان کارکردی را به دوش می‌گیرند که مارکس از آن به عنوان نقش «سرمایه مجازی» یاد می‌کند. این سرمایه‌ها در دست صاحبان تراست‌ها و انحصارات عظیم مالی و صنعتی به پیش ریز مقادیر انبوه تر

سرمایه در حوزه‌های مختلف تولید کمک می‌رسانند، باعث سرعت واگرد سرمایه می‌شوند و از همه این‌ها بارزتر با قبول نرخ سودهای اندک یا بهره سهام، افول نرخ سود سرمایه‌های پیش ریز در حوزه‌های تولید را دچار تأخیر می‌کنند. بانکها نیز به صور دیگر شبیه همین نقش‌ها را بازی می‌نمایند. بازارهای بورس در کنار این کارکردها در پاره‌ای موارد، به ویژه هنگام وقوع بحران‌ها رل بسیار شگرفی در پالایش سرمایه و چالش بحران به دوش می‌گیرند. حجم بسیار عظیمی از سرمایه‌های کوچک را در چهارچوب تنزل فاحش بهای اوراق سهام از دور خارج می‌سازند یا صاحبان آن‌ها را به فروش با بهای بسیار نازل مجبور می‌کنند. کاری که به هر حال حلقه‌ای از زنجیره تلاش سرمایه‌داری برای پالایش خود از بحران است.

بحران در حوزه یورو

بدون در نظر گرفتن نکات بالا نمی‌توان به کالبدشکافی درست بحران جاری سرمایه‌داری در این یا آن نقطه دنیا دست زد. این حکم در مورد بحران روز اتحادیه اروپا و حوزه یورو مثل همه مناطق دیگر صدق می‌کند. EU یکی از چند قطب عظیم اقتصادی جهان سرمایه‌داری است. تولید ناخالص داخلی کشورهایش از تمامی قطب‌های دیگر بالاتر است و تراز محصول اجتماعی کار سالانه کارگرانش در سال ۲۰۰۹، بیش از ۲۵٪ تولید ناخالص جهان و در قیاس با امریکا، ژاپن و چین به ترتیب دو تریلیون و پانصد و سی و پنج میلیارد، ۱۱ تریلیون و پانصد و چهل و پنج میلیارد و ۱۰ تریلیون و ۳۱۳ میلیارد دلار بیشتر بوده است. در حالی که فقط ۷٪ جمعیت دنیا در این منطقه زندگی می‌کنند ۲۰٪ کل تجارت خارجی جهان را به خود اختصاص داده است. به لحاظ صادرات اولین قطب دنیای سرمایه است و از نظر واردات بعد از ایالات متحده امریکا در رتبه دوم قرار دارد. استخوانبدی اصلی یا مؤسسه مادر بیش از ۵۰۰ تراست غول پیکر صنعتی دنیا در این حوزه مستقر است و شمار کثیری از عظیم ترین بانک‌های جهان، ابوابجمعی سرمایه اجتماعی قاره را تشکیل می‌دهند. برای

اینکه از گستره پیش ریز سرمایه و وسعت دامنه استثمار کارگران دنیا توسط این شرکت‌ها تصویری داشته باشیم فقط به چند نکته کوتاه در مورد یک تراست که قطعاً در صدر لیست آن‌ها قرار ندارد اشاره می‌کنیم.

غول صنعتی « ولوو» حدود ۱۰۰ هزار کارگر را در ۱۹ کشور به طور مستقیم استثمار می‌کند. از میان جمعیت وسیع کارگری مورد استثمار صاحبان شرکت فقط ۲۵ هزار نفر در سوئد زندگی می‌کنند و ۷۵ هزار کارگر دیگر، ساکنان سایر ممالک و عموماً خارج از قاره اروپا هستند. ولوو برای فروش محصولات سالانه خود و تحقق اضافه ارزش‌های تولید شده ۱۰۰ هزار کارگری که در ۱۹ کشور استثمار می‌کند، با بیش از ۱۹۰ بازار داخلی ممالک دنیا داد و ستد دارد. پروسه فروش تولیدات ولوو فقط تحقق اضافه ارزش‌های موجود در محصولات نمی‌باشد، بلکه حضور مؤثر و تعیین کننده در فرایند توزیع اضافه ارزش‌های بین المللی از طریق تأثیر گذاری بر روند تشکیل قیمت‌ها و نرخ سودها نیز هست. سرمایه‌های ولو در همین گذر و با ایفای همین نقش می‌توانند به نرخ سودی فراتر از نرخ سودهای فرضی مبدأ در حوزه‌های خاص پیش ریز خود دست یابند. تراست‌های غول پیکر حوزه سرمایه اجتماعی EU عموماً از موقعیتی مشابه ولوو یا به مراتب بهتر در عرصه جهانی برخوردارند.

ریشه بحران اقتصادی ۲۷ کشور سرمایه‌داری عضو اتحادیه اروپا و به طور مشخص تر، حوزه یورو را باید با رجوع به این فاکتورها کاوید اما پیش شرط درستی این کاوش ایستادن در زیج نگاه مارکس و در دست داشتن چراغ شناخت مارکسی بحران است. سرمایه اجتماعی EU به ویژه در پیشرفته ترین جوامع عضو، بالاترین ترکیب ارگانیک را داراست. کوه عظیم سرمایه‌ها در اینجا بر هم انباشته شده است و تا عرش بالا رفته است. این سرمایه‌ها ارقام کهکشانی اضافه ارزش‌ها را از طریق استثمار کارگران اروپا و سرتاسر جهان به خود اختصاص می‌دهند، اما این اقلام با همه عظمتی که دارند باز

هم پاسخگوی نرخ سود مطلوب و متناظر با ملزومات بازتولید کل سرمایه اجتماعی EU یا حوزه یورو نمی‌باشند. از زمانی که موج بحران در قاره می‌توفد، تمامی نگاهها یکراست به یونان و بعدها اسپانیا و پرتقال خیره شده است. اما این کشورها حوزه‌های پیچ و تاب و تخریب نیرومندتر بحران هستند. سرچشمه واقعی بحران کل سرمایه و تا جائی که به اروپا و حوزه یورو مربوط است کل سرمایه اجتماعی قاره یا حوزه و در وهله اول بخش بسیار متمرکزتر و دارای ترکیب ارگانیک بالاتر آن است. کوه سرمایه‌های تلنبار در کشورهائی مانند آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، سوئد، هلند و بلژیک یا سلسله جبال رفیع سرمایه در دنیاست که برای بازتولید خود نیازمند دریاها سود است. چند میلیارد کارگر روی زمین شب و روز استثمار می‌شوند و در نقطه نقطه این جهان سیلاب اضافه ارزش راه می‌اندازند، هر روز بیشتر، عظیم تر و پرخروش تر راه می‌اندازند اما این سیلاب کفاف سیراب ساختن برهوت تفتیده و دم کرده سرمایه را نمی‌دهد. بحران در لتونی، ایرلند و بارزتر از همه یونان آفتابی می‌شود. دلیلش این است که سرمایه‌داری این کشورها حلقه‌های شکننده تر حوزه یورو یا قاره اروپا هستند و بحران‌ها را با سهولت لازم به درون چرخه بازتولید خود زهکشی می‌نمایند. پیش تر اشاره شد که سرمایه‌داری هیچ نقطه EU یا حوزه یورو همسان سرمایه‌داری هیچ نقطه دیگر دنیا به طور واقعی نمی‌چرخد و قادر به بازتولید روتین خود نیست. تشدید روزمره فشار استثمار توده‌های کارگر دنیا تنها مفری است که سرمایه اجتماعی هر کدام این جوامع یا کل سرمایه جهانی برای امروز و فردا کردن تکلیف خود با بحران پیشه کرده اند. مارپیچ‌ها و مدار ویژه‌ای که فرایند این فشار طی می‌کند تا بر سر کارگران خراب شود سناریوئی است که کاوش زوایایش ابعاد شدت بحران، درجه غوطه وری هر کدام کشورها در آن، علل سرکشی بحران در برخی حوزه‌ها و حالت خفته تر همزمان آن در برخی جاهای دیگر را به میزان زیادی روشن می‌سازد.

ساز و کارهای خاص دولت‌ها در چالش بحران ها

شاید بتوان گفت که مهم ترین کار هر دولت سرمایه‌داری در طول دهه‌های اخیر به ویژه در ممالکی که سرمایه غلاف دموکراسی بر تن دارد، سر و سامان دادن سناریوی بالا یعنی چگونگی طی فرایند انتقال بحران بر زندگی توده‌های کارگر است. سرمایه‌ها و به طور مثال سرمایه‌های آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، سوئدی یا قطب‌های عظیم خارج از EU به رغم افزایش مستمر شدت استثمار کارگران حوزه‌های پیش ریز خود، باز هم زیر فشار ترکیب ارگانیک بسیار بالا اسیر افت نرخ سود و محکوم به تحمل بحران هستند. این سرمایه‌ها خواه از طریق انباشت مستقیم در جوامع دارای ترکیب ارگانیک پائین با نیروی کار ماوراء ارزان و خواه از مجاری شرکت در فرایند تشکیل نرخ سودها و اثرگذاری بر پروسه توزیع اضافه ارزش‌های بین المللی، با روند رو به افت نرخ سود خود مقابله می‌کنند، با این وجود باز هم قادر به تقلیل جدی خطر بحران نمی‌شوند. گام بعدی میدان‌داری دولت‌ها برای چاره کار سرمایه به بهای سلاخی باز هم بیشتر زندگی توده‌های کارگر است. این میدان‌داری به طور همزمان در دو حوزه ظاهراً متفاوت صورت می‌گیرد. در گام نخست امکانات موجود کارگران شامل دستمزدها، اشتغال، بهداشت، دارو و درمان، آموزش و پرورش، غرامت ایام بیکاری، غرامت دوران بیماری، مستمری سال‌های بازنشستگی، نگهداری کودکان، شبکه مراقبت بزرگسالان، سن بازنشستگی و مانند این‌ها آماج یورش قرار می‌گیرد. دولت‌ها این کارها را انجام می‌دهند، اما چاه ویل نیاز سرمایه به اضافه ارزش‌ها برای تداوم چرخه بازتولید بسیار بی انتهاتر از این است که با این تهاجمات پر گردد. حوزه دوم کار دولت‌ها برنامه ریزی بدهکارسازی خود به حساب کارگران و نسل‌های آتی آن ها، با هدف کمک‌های سرنوشت ساز به سرمایه‌ها و جلوگیری از سقوط نرخ سود آن‌ها و سرانجام خارج ساختن سرمایه اجتماعی کشورها از باتلاق بحران است. هر دولت

سرمایه‌داری در همین گذر نیز چند کار همزمان را انجام می‌دهد. اولاً اقلام کهکشانی سرمایه‌های بانکی را که در شرائط رکود و بحران قادر به یافتن حوزه انباشت نیستند و به صورت سرمایه آزاد در آمده اند به سرمایه سودآور تبدیل می‌کنند. ثانیاً این حجم کلان سرمایه را در اختیار شرکت‌های صنعتی و مراکز تولیدی یا سایر بخش‌های در حال سقوط سرمایه قرار می‌دهند، ثالثاً مالیات‌های سهمگین دولتی را که از کار پرداخت شده کارگران حصول کرده اند، وثیقه نجات سرمایه اجتماعی از بحران می‌سازند. رابعاً و بالاخره بار تمامی این بذل و بخشش‌های بی دریغ حاتم وار به طبقه سرمایه دار را با سبعیت و تجاوزگری هر چه بیشتر بر زندگی توده‌های کارگر بار می‌کنند. دولت‌ها تمامی این کارها را انجام می‌دهند اما باز هم بحران با قدرت می‌توفد و این توفان پیش از همه، شکننده ترین قلمروها، آسیب پذیرترین حوزه‌ها و تا جائی که به EU و حوزه یورو مربوط می‌شود ضعیف ترین حلقه‌ها را کانون آفتابی شدن خود می‌سازد. آنچه در این چند سال در فاصله مرزهای اتحادیه اروپا و حوزه یورو رخ داده است تصویر زنده و گویائی از چگونگی طی این فرایند و نقش دولت‌ها در آن است. به این موضوع می‌پردازیم اما پیش از آن پدیده بدهی دولت‌های قاره و حوزه معین یورو را از روی گزارش رسانه‌های رسمی دنیا مرور کنیم.

ارقام بدهکاری پیشرفته ترین کشورهای سرمایه‌داری و حوزه یورو

نام کشور	تولید ناخلص داخلی	بدهی خارجی
فرانسه	1800 000 000 000	4800 000 000 000
اسپانیا	700 000 000 000	1900 000 000 000
پرتغال	200 000 000 000	400 000 000 000
ایتالیا	1200 000 000 000	2000 000 000 000
ایرلند	200 000 000 000	1700 000 000 000
یونان	200 000 000 000	400 000 000 000

آلمان	2400 000 000 000	4200 000 000 000
انگلیس	1700 000 000 000	7300 000 000 000
ژاپن	4100 000 000 000	2000 000 000 000
امریکا	10800 000 000 000	10900 000 000 000
جمع	23300 000 000 000	35000 000 000 000

ارقام بدهکاری پیشرفته ترین کشورهای سرمایه‌داری دنیا و حوزه یورو

نام کشور	سرانه بدهی خارجی	نسبت بدهی خارجی به تولید ناخالص	نسبت بدهی دولتی به تولید ناخالص
فرانسه	66 508	235%	87%
اسپانیا	41 366	284%	67%
پرتغال	38 081	251%	106%
ایتالیا	32 875	163%	121%
ایرلند	390 969	1093%	109%
یونان	38 073	252%	166%
آلمان	50 659	176%	83%
انگلیس	117 580	436%	81%
ژاپن	15 934	50%	233%
امریکا	35 156	101%	100%
جمع	827 201	----------	----------

منبع: سایت اینترنتی بی بی سی

مطابق جدول بالا در میان نیرومندترین اقتصادهای اتحادیه اروپا، انگلیس اندکی کمتر از چهار و نیم برابر، فرانسه کمتر از دو و نیم برابر، آلمان کمتر از دو برابر و ایتالیا

بیشتر از یک و نیم برابر تولید ناخلص داخلی سالانه خود بدهکاری دارند. این نسبت در مورد ایرلند از ده برابر افزون است و سایر کشورها نیز هر کدام چیزی میان دو و نیم تا ۳ برابر تولید سالانه خود بدهکارند. **متوسط سرانه** بدهکاری‌ها برای کل ساکنان کشورهای بالا بالغ بر ۹۷۰۰۰ یورو است. اگر جمعیت واقعی عهده دار بازپرداخت این بدهی‌ها یعنی توده‌های کارگر را در نظر آوریم نتیجه به طور کامل متفاوت خواهد بود. یک حساب ساده سرانگشتی با داده‌های واقعی نشان می‌دهد که سرانه بدهی هر خانواده کارگری ۴ نفری این جوامع از این اقلام سر به ۶۰۰ هزار یورو می‌زند. اگر این رقم را بر متوسط دستمزد سالانه کارگران حوزه یورو تقسیم کنیم آنگاه با بهت و حیرت هول انگیزی خواهیم یافت که هر دو کارگر زن و مرد ساکن این کشورها به شرط داشتن دو فرزند، مستقل از اینکه شاغل یا بیکار باشند بیش از ۵۰ برابر دستمزد واقعی سالانه خود بدهی دارند. این بدهی سوای ارقام بدهی‌های فردی هر کارگر یا خانواده کارگری شهروند اتحادیه اروپا به بانک‌ها یا مؤسسات خصوصی است. اولین نکته در همین جا این است که این ارقام کهکشانی بدهی‌ها چه صیغه‌ای هستند. چرا کشورها یا دولت‌ها بدهکارند و ماجرای واقعی این بده و بستان‌ها چیست. این پرسشی است که بحث‌های ما تا اینجا به صورت ضمنی به آن پاسخ گفته است. پاسخی که مارکس بنمایه و هسته اصلی آن را این گونه توضیح داده است.

« حد و مرز شیوه تولید سرمایه‌داری در واقعیت‌های زیرین نمایان می‌گردد. ۱. در اینکه پیشرفت نیروی بارآور کار با تنزل دادن نرخ سود قانونی می‌آفریند که در نقطه‌ای معین در برابر خود پیشرفت نیروی بارآور کار به نحو هر چه خصمانه تری می‌ایستد. ۲. در اینکه تصاحب کار اجرت نیافته و نسبت آن با کل کار تجسم یافته یا به بیان سرمایه‌داری سود و نسبت این سود به سرمایه به کار رفته و لذا سطح معینی از نرخ سود است که بر گسترش یا محدود گشتن تولید حکومت می‌کند، نه نسبت تولید به نیازمندی‌های اجتماعی و احتیاجات انسان‌ها که از لحاظ اجتماعی تکامل

یافته اند. به همین سبب تولید در درجه‌ای از گسترش خود با مرزهائی برخورد می‌کند که اگر فرض دیگر تحقق می‌یافت همین گسترش هم غیرکافی به نظر می‌رسید. گسترش تولید در آن جائی که مقتضای برآورده شدن نیازمندی‌ها است متوقف نمی‌گردد بلکه در جائی می‌ایستد که تولید و سازمانیابی این سود ایجاب می‌کند» (کاپیتال، جلد سوم)

بالاتر گفتیم که سرچشمه بحران در هستی سرمایه است. در رابطه تولید اضافه ارزش، رابطه‌ای که به طور خودپوی بارآوری اجتماعی کار را در چهارچوب ملزومات سود افزون تر بالا می‌برد و در همین راستا ترکیب ارگانیک سرمایه را مستمراً افزایش می‌دهد. رابطه‌ای که با همین درونمایه لاجرم سیر رو به افت نرخ سود را تحمل می‌کند و در نقطه معینی به بحران می‌انجامد. در دل همین بحث بر این نیز تأکید شد که سرمایه فقط باردار تنزل نرخ سود و غلطیدن به ورطه بحران نیست، بلکه مکانیسم‌های چالش گرایش نزولی نرخ سود و خروج از بحران را نیز با خود حمل می‌کند و حتی در فرایند توسعه خود، آنها را جا به جا، بازسازی و به گونه‌ای تکمیل می‌نماید.

آنچه دولت سرمایه‌داری یا مراکز اقتصادی به صورت سیاست بدهکارسازی‌ها انجام می‌دهند یکی از این مکانیسم‌ها و شکل کاملاً مدرن آن است. دولت در اینجا مثل هر جای دیگر صرفاً سرمایه تشخص یافته در قالب سازمان نظم حکومتی است که نیازهای سرمایه را جامه عمل می‌پوشاند. وقتی که سرمایه زیر مهمیز کوبنده افت نرخ سود و انفجار بحران تمامی مکانیسم‌های چالش و خنثی سازی را به کار می‌گیرد اما موج تنزل نرخ سود و خطر وقوع بحران همچنان می‌توفد، دولت‌ها روی آخرین دینار کار پرداخت شده نسل فعلی و چند نسل آتی طبقه کارگر برای مقابله با کاهش نرخ سود سرمایه‌ها حساب باز می‌کنند. از بانک‌ها و مؤسسات مالی داخلی و بین المللی

مختلف وام می‌گیرند و این وام‌ها را در راستای بیرون کشیدن سرمایه اجتماعی از خطر سقوط نرخ سود یا تحمل بحران هزینه می‌کنند. به طور مثال پرداخت کمک‌های مالی عظیم و بلاعوض به صاحبان شرکت‌های در حال ورشکستگی را تقبل می‌نمایند. اقلام بسیار سنگین هزینه‌های ایجاد و تکمیل مؤسسات پایه‌ای مورد نیاز سرمایه داران را در لیست بودجه دولتی قرار می‌دهند، مراکز صنعتی و مالی را از پرداخت مالیات‌ها معاف می‌سازند و یا مالیات‌های احتمالی آن‌ها را به حداقل ممکن می‌رسانند. هزینه‌های حداقل رفاه همگانی را که باید از محل کار پرداخت نشده کارگران تضمین شود بر دستمزدها و کار پرداخت شده توده‌های کارگر تحمیل می‌کنند و به هر شیوه یا توطئه دیگری برای تغییر رابطه موجود میان کار اضافی و لازم به نفع اولی و به زیان دومی دست می‌زنند.

دولت‌های عضو اتحادیه اروپا و حوزه یورو مثل همه دولت‌های دیگر سرمایه در سراسر جهان همه این راهکارها را در وسیع ترین مقیاس‌ها به کار گرفته اند و حاصل آن ارقام نجومی بدهی هائی است که در جدول بالا مشاهده می‌کنیم. یک نکته در همین جا نیازمند یادآوری است. طبقه کارگر اروپای غربی در گذشته‌های دور تاریخ خود با جنبش‌های گسترده سرمایه ستیزش، به یمن میدان‌داری‌های پرشکوهی مانند کمون پاریس، برپائی انترناسیونال اول، ایفای نقش در گشت و گذار شبح کمونیسم بر پهنه آفاق جهان و بالاخره با خوشه چینی فتوحات جنبش کارگری منتهی به انقلاب شکست خورده اکتبر، پاره‌ای مطالبات معیشتی، رفاه اجتماعی و برخی حقوق مدنی قابل حصول در سیطره نظم سرمایه را بر طبقه سرمایه دار و دولت‌های سرمایه‌داری تحمیل کرده است. کارگران این بخش جهان که جمعیت قابل توجهی از طبقه کارگر قاره و حوزه یورو را تشکیل می‌دهند به لحاظ داشتن این امکانات با همه سلاخی شدن و آب رفتنش، باز هم از سایر همزنجیران خود در دنیا متمایز هستند. این امر به نوبه خود محاسبات بورژوازی EU را در برنامه ریزی راهکارهای سرمایه برای چالش

بحران از طریق تعرض به حداقل بهای نیروی کار کارگران کاملاً متأثر می‌سازد. طبقه سرمایه دار و دولت‌های EU در قیاس با امریکا، قطب هائی مانند روسیه، ژاپن یا به نحو اولی جوامع حوزه نیروی کار ارزان و زیر سیطره دیکتاتوری‌های هار سرمایه، چشم انداز وسیع تری را برای تاختن و بازپس گیری برخی امکانات موجود طبقه کارگر پیش روی خود می‌بینند. امکاناتی که کارگر امریکائی، آسیائی، افریقائی یا امریکای لاتینی هیچ گاه آن را به دست نیاورده است تا امروز آماج بازپس گیری و سلاخی قرار گیرد.

بورژوازی EU سال هاست که در کار جلوگیری از افت نرخ سودها و مقابله با بحران‌ها به تار و مار کردن همین امکانات آویخته است اما از این مهم تر دورنمای بازپس گیری تام و تمام آن‌ها و سلاخی آخرین دینارش را وجه الضمان سیاست بدهکارسازی‌های « کشورها» و دولت‌ها اما در عالم واقع سال‌های آتی نسل حاضر و کل نسل‌های آینده طبقه کارگر کرده است. دهانه آتشفشان بحران روز حوزه یورو درست در همین جا قرار دارد. باز هم تأکید می‌کنیم که هسته اصلی انفجار در نرخ بهت انگیز ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی و به طور خاص سرمایه اجتماعی کشورهای قاره و منطقه و پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش‌ها است، اما فروماندگی یکی از راهکارهای مهم سرمایه برای خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود و چالش بحران به دلیل قدرت عظیم انفجاری هسته جوشش آن، به شکافی برای آفتابی شدن بحران تبدیل شده است.

دولت‌ها دهها تریلیون سرمایه حاصل استثمار توده‌های کارگر و در مالکیت مؤسسات عظیم مالی یا بانک‌ها را به صورت وام در اختیار گرفته اند تا هم این سرمایه‌ها و هم سرمایه‌های پیش ریز در کارخانه‌ها و مراکز عظیم صنعتی و مالی دیگر را از غرقاب بحران خارج سازند. آن‌ها پشتوانه پرداخت کل این وام‌ها را زندگی و بهای نازل نیروی

کار طبقه کارگر قرار داده اند. سلاخی دستمزدها و سطح تا کنون موجود امکانات معیشتی و رفاهی کارگران هر چند وحشیانه و بی مهار صورت گرفته است و می‌گیرد اما باز هم برای پس دادن این وام‌ها کفایت نمی‌دهد، به این دلیل که هیچ تناسبی میان آنها حکمفرما نیست. فروماندگی دولت‌ها از انجام این کار معنایش این است که سرمایه‌ها و کل سرمایه اجتماعی کشورها آنچه را برای فرار از بحران نیاز دارند و تحقق آن را نه در چهارچوب ممکن‌ها بلکه فقط بر اساس حکم سرمایه به دولت‌ها واگذار کرده اند، قابل حصول نمی‌یابند. این کار به صرف خواست سرمایه ممکن نیست و درست در همین جاست که دهانه آتشفشان باز می‌گردد. لتونی، ایرلند، یونان و سایر حلقه‌های شکننده تر EU یا حوزه یورو، ساکنان این دهانه اند.

EU به وجود آمد تا در کنار پاره‌ای وظائف دیگر، ابزاری برای حل و فصل معضلات این فرایند باشد. تا سهم هر چه بیشتری از کل اضافه ارزش‌های بین المللی را به سوی خود جذب نماید، تا مؤثرین و کاراترین نقش‌های تاریخاً مقدور را در چالش سیر رو به افت نرخ سود و وقوع بحرانها از طریق سرشکن ساختن بار هر بحران بر دوش توده‌های کارگر اروپا ایفاء کند. حمل بار این امانت طبیعتاً تاخت و تازهای بربرمنشانه بسیار متنوع و متلونی را در قلمروهای مختلف حیات اجتماعی کارگران نیاز دارد اما راهکار بدهکار نمودن مداوم دولت‌ها از کیسه کار پرداخت شده در حال سلاخی طبقه کارگر و سرریز این بدهی‌ها بر سفره خالی توده‌های این طبقه یکی از مهم ترین این میدان‌داری هاست. فراموش نکنیم که کاهش بدهکاری دولت ها، کاستن از بودجه سالانه هر کشور و برنامه ریزی ریاضت اقتصادی توسط تمامی دولت‌ها در زمره اساسی ترین محورهای پلاتفرم تشکیل منطقه یورو در سال تأسیس آن بوده است. دولتمردان اتحادیه اروپا و حوزه یورو با تردستی و ترفند اهداف مشخص خود را باژگونه، دروغین و از همه لحاظ تحریف آمیز به اذهان القاء می‌کردند. آنان سراسر قاره و دنیا را از گرد و غبار لفظ بازی پیرامون کاهش بودجه دولتی، پائین آوردن سطح بدهی‌ها و کوچک

کردن ساختار دولت‌ها آکندند اما مرادشان از همه فرمولبندی‌ها فقط یک چیز بود. دولت‌ها نقشی بسیار کلیدی و تعیین کننده در بازتقسیم مجدد کار لازم و اضافی به زیان اولی و به نفع دومی بر دوش گیرند. همین کارهائی که تا امروز انجام داده و قرار است کماکان انجام دهند.

معضل دولتمردان EU اما این است که نسخه پیچی آنان و رسالتی که سرمایه بر دوش آنها نهاده است آنسان که نیاز فرار سرمایه‌داری از بحران است قابل تحقق نیست. به هیچ شکل، با هیچ قدرت و هیچ اعجازی نمی‌توان هر زوج کارگر قاره و حوزه یورو را واداشت تا یکجا ۶۰۰ هزار یورو به حساب بورژوازی واریز کند، تعهد کند که از این به بعد هیچ ریالی دستمزد انتظار نداشته باشد، در همان حال سهمگین تر از همیشه کار کند و پرخروش تر از گذشته سود و سرمایه تولید نماید. این ممکن نیست و همین ناممکنی است که به نوبه خود ناممکنی مهار موج بحران را به دنبال آورده است. شروع ماجرا تا جائی که به فاز روز آن مربوط می‌شود، به چند سال پیش باز می‌گردد. بحران کوبنده، کم سابقه و سراسری سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ عظیم ترین مراکز صنعتی و مالی جهان به ویژه امریکا و اروپا را در خود غرق کرد. دولت‌های اروپائی در ادامه سیاست‌های پیشین خود، اجرای طرحهای ریاضت اقتصادی را شتاب بخشیدند و همه یکصدا برای این کار به راه افتادند. در آوریل سال ۲۰۰۹ کمیسیون اروپا به کشورهای فرانسه، اسپانیا و ایرلند دستور داد که بودجه سالانه خود را تا سرحد ممکن تنزل دهند. ترجمه شفاف این حکم آن بود که دولت‌های این جوامع با هدف مقابله با موج سرکش بحران دست به کار برنامه ریزی لازم برای کاستن از امکانات دارو و درمان و آموزش و پرورش و سیار امکانات رفاهی توده‌های کارگر شوند، غرامت دوران بیکاری و خسارت ایام بیماری را تا هر کجا که ممکن است تنزل دهند، از کارگران بخواهند که بیشتر کار کنند، سال‌های هر چه بیشتری از عمر خود را به

تولید سود هر چه افزون تر برای سرمایه داران اختصاص دهند و به دستمزدهای بسیار نازل تر رضایت دهند. کمیسیون اروپا در دل این شرائط « خاص » که البته به شرائط متعارف و همیشگی سرمایه‌داری تبدیل شده است اجرای حیاتی ترین بند عهدنامه حوزه یورو را گوشزد می‌کرد. این بند که سیل جاری اضافه ارزش‌ها غول مستسقی سرمایه را سیراب نمی‌کند و نرخ سود مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی EU را پاسخ نمی‌دهد. باید در ادامه تهاجمات روزمره، یورش بسیار گسترده تر، سازمان یافته تر و مرگبارتری را به حریم معیشت کارگران و بهای روز نیروی کارشان برنامه ریزی کرد و به اجرا در آورد. در همین سال و متعاقب هشدار کمیسیون اروپاست که آتش گفتگوی بدهکاری دولت‌ها گُر می‌گیرد. همه از ضرورت چاره اندیشی به موقع برای چالش بحران و نجات EU سخن می‌رانند. در ماه دسامبر ۸ ماه پس از صدور اخطار بالا، دولت یونان اعلام می‌کند که رقم بدهکاریهایش از مرز ۳۰۰ میلیارد یورو گذشته است. رقمی که بعدها معلوم شد بسیار بالاتر از این است. بورژوازی یونان این ارقام نجومی را از بانک‌های اروپا و بیش از همه آلمان و سپس صندوق بین المللی پول وام گرفته بود تا در مقام حلقه شکننده ترEU ، یکی از حوزه زهکشی بحران سراسری سرمایه جهانی و منطقه سرریز بحران سرمایه اجتماعی کشورهای قاره در کارزار با سقوط نرخ سودها به کار گیرد. طبقه سرمایه دار و دولتش دریافت این اقلام کهکشانی وام را با این چشم انداز دستور کار ساخته بود که کل آن را از حساب بهای کار لازم طبقه کارگر کسر نماید. اما رقم واقعی این وام‌ها که از ۴۰۰ میلیارد دلار هم بیشتر می‌شد، بسیار بیشتر از ده برابر کل دستمزدهای سالانه ۳ میلیون کارگر یونانی بود.

عجز دولت یونان از بازپرداخت این اقلام، بانک‌های بزرگ قاره و چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشورهای EU به ویژه حوزه یورو را زیر فشار قرار می‌داد و این در شرائطی بود که سرمایه‌داری یونان برای خروج از ورطه بحران به دریافت وام‌های انبوه

تر نیاز داشت. سران EU نسخه بسیار آماده‌ای در جیب داشتند. نسخه‌ای که از سال‌ها پیش همه جا آن را بانگ می‌زدند و شالوده کار و کلید رمز رسالت آن‌ها بود. مطابق این نسخه طبقه کارگر یونان باید هر چه را که برای زندگی در حول و حوش خود داشت از دست می‌هشت تا سقوط ژرف تر سرمایه‌داری EU در باتلاق بحران اندکی کند گردد. دولت یونان دست کار پیچیدن نسخه مذکور شد اما برای این کار باید از روی نعش خیزش‌ها و جنبش‌های گسترده اعتراضی کارگران عبور می‌کرد و به همین خاطر به دوره‌ای از جدال و سرکوب و اعمال قهر پای می‌نهاد.

سال ۲۰۱۰ با فشار گسترده EU بر یونان برای تحمیل طرح‌های ریاضتی آغاز شد اما چند گام این سوتر همه شواهد بانگ در دادند که اسپانیا پرتغال و ایتالیا در آستانه غلطیدن به وضعیتی شبیه یونان هستند. بحران در شیرازه هستی سرمایه می‌پیچید و سران EU با تمامی قوا برای نجات سرمایه‌داری کشورها از غرقاب راه چاره می‌جستند. اما یک راه بیشتر وجود نداشت و دولتمردان به هر کجا نظر می‌انداختند فقط همین یک راه را می‌دیدند. توده‌های کارگر باید قربانی گردند. در بهار سال ۲۰۱۱ تشکیل نهادی به نام « صندوق نجات دائمی» دستور کار متولیان اتحاد قاره شد. مطابق این طرح که نوعی مکانیسم ثبات مالی قلمداد می‌شد ۵۰۰ میلیارد یورو از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر اروپا و جهان در اختیار نهاد مذکور قرار گرفت تا بر سر بزنگاههای حساس برای جلوگیری از افت نرخ سودها و افتادن سرمایه اجتماعی این یا آن کشور EU به ورطه مورد استفاده قرار گیرد. پرتغال در خط مقدم کشورهائی بود که با کمک گیری از این صندوق برای چند صباحی با اژدهای بحران دست و پنجه نرم کرد. دولت این کشور در ماه آوریل ۲۰۱۱ با تسلیم گزارشی به مراکز تصمیم گیری اتحادیه اروپا از فروماندگی خود برای بازپرداخت بدهیها گفت و همزمان درخواست کمک نمود. « ناحیه پولی یورو» با همراهی صندوق بین المللی

پول به این تقاضا پاسخ دادند. یک بسته نجات به ارزش ۷۸ میلیارد یورو از اضافه ارزش‌های تولید شده طبقه کارگر را در اختیار دولت پرتغال قرار دادند تا به این ترتیب از سقوط سهمگین تر سرمایه اجتماعی کشور در بحران جلوگیری نمایند. در همین سال دولت آلمان نیز چند طرح ریاضتی پی در پی را برای طبقه کارگر این کشور نسخه پیچی کرد. با این همه بحران با همه قدرت در ارکان حیات سرمایه‌داری قاره پیچ و تاب خورد. در چنین وضعی « هوزه مانوئل بارسو» رییس کمیسون اروپا اخطاریه تکان دهنده‌ای را خطاب به همه دولت‌های عضو تنظیم نمود. او تصریح کرد که فروماندگی از پرداخت بدهی‌ها اصلاً خاص چند کشور معین نیست. کل حوزه یورو اسیر این گرداب است. متعاقب این اخطار دولت ایتالیا یک طرح ریاضتی ۵۰ میلیارد یوروئی را در پارلمان به تصویب رساند و یکی از گسترده ترین تهاجمات را به زندگی توده‌های کارگر شروع نمود. دولت اسپانیا نیز کمکی به میزان ۱۰۰ میلیارد یورو از صندوق نجات دانمی اروپا طلب کرد و همزمان کارزاری وسیع برای قتل عام بازمانده‌های امکانات اجتماعی و معیشت روز کارگران را دستور کار ساخت. چند ماه بعدتر در خارج از حوزه یورو، اما در قلب قدرت اتحادیه اروپا، در انگلیس، نیز بانک مرکزی کشور در سینه کش سقوط به دور تازه‌ای از بحران، ۷۵ میلیارد یورو از اضافه ارزش‌های حاصل کار و استثمار طبقه کارگر را به شریان بیمار و مسدود سرمایه‌داری بریتانیا تزریق نمود تا شاید از این طریق، امروز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی کشور را به فردا برساند.

در فاصله میان ۲۰۰۹ تا امروز محور اساسی مشغله برنامه ریزی ها، سیاست گذاری ها، رایزنی‌ها و نشست‌های سران EU همین کارهائی است که در بالا به صورت فهرست وار اشاره شد. کارهائی که نقطه شروع تا پایان آنها را سلاخی زندگی طبقه کارگر قاره و بازتقسیم مستمر کار لازم و اضافی با جهتگیری هر چه کوچک تر ساختن اولی و هر چه تنومندتر ساختن دومی تشکیل می‌داده است. یک سؤال

اساسی این است که حاکمان EU به دنبال همه این کارها، چاره اندیشی ها، توطئه گری‌ها و قتل عام‌ها به کجا رسیده اند و سرانگشت تدبیر آنان برای خروج سفینه حیات سرمایه‌داری قاره از تلاطم بحران کدام گره اساسی را باز کرده است؟ پاسخ را از زبان کمیسر اقتصادی و مالی اتحادیه اروپا بشنویم. « در حال حاضر رشد اقتصادی حوزه یورو سه دهم درصد (۰٫۳٪) منفی است. متوسط بدهی کشورها ۹۲ درصد (٪۹۲) تولید ناخالص داخلی است و بدهکاری‌ها از ۱۱ درصد افزون است»

ماشین دروغ بافی و باژگونه پردازی سرمایه در طول این مدت همسان تمامی تاریخ این نظام هر روز میلیون‌ها بار از تریبون‌های مختلف جار زده است که گویا معضل EU و حوزه یورو همین بدهیهای دولتها است. گویا بحران اقتصادی قاره اصلاً بحران بدهکاریهاست!!! درست به همان سان که رسانه‌های بین المللی سرمایه در سال ۲۰۰۸ همه جا را از دروغ آکندند که بحران کوبنده و کم سابقه روز بحران مالی، بانکی و بحران ناشی از مدیریت سوء مشتی بانکدار با رؤسای مؤسسات مالی است!!! حرف هائی که به همین شکل و با همین درجه از غلظت وارونه سازی توسط سران اتحادیه ها، احزاب و بسیاری از فعالین کارگری حتی اکثریت غالب جریاناتی که پرچم ضدیت با سرمایه‌داری بر دوش دارند تکرار می‌شود و ساز و کار تخدیر افکار توده‌های کارگر قرار می‌گیرد. ما در بالا نشان دادیم که موضوع مطلقاً چنین نیست. مفاهیمی از قبیل بحران بدهی، بحران مالی، بانکی و سوء مدیریت اقتصادی تحریف جامع الاطراف واقعیت است. بدهی دولت‌های اروپائی و حوزه یورو نه علت بحران که صرفاً تبخاله آن است. بحران نه از بدهی‌ها که از قعر شیوه تولید سرمایه‌داری می‌جوشد. شیوه تولیدی که نقطه آغاز و فرجامش تولید اضافه ارزش، تبدیل اضافه ارزش‌ها به سرمایه، گسترش مطلق نیروهای بارآور با هدف خودگستری سرمایه، تاختن به سوی حجم بی نهایت سرمایه‌ها و سودها و توسعه نیروهای مولده در تنگنای همین مدار است. مداری

که مسدود است و خود سد راه این توسعه مطلق یا تاخت و تاز بی مهار می‌باشد. « همه ایراداتی که علیه پدیده‌های ملموس فزون تولیدی اقامه می‌شود (پدیده هائی که به هیچ وجه غم این ایرادات را به خود روا نمی‌دارند) به اینجا منتهی شوند که مرزهای تولید سرمایه‌داری به هیچ وجه حدود تولید به طور کلی نیستند و لذا برای خود این شیوه تولید خاص یعنی شیوه تولید سرمایه‌داری نیز حد و مرزی تلقی نمی‌شوند. ولی تناقض شیوه تولید سرمایه‌داری در گرایش آن به سوی گسترش مطلق نیروهای بارآور است که پیوسته با شرائط تولیدی ویژه‌ای که سرمایه‌داری در درون آن حرکت می‌کند و نه تنها در درون آن می‌تواند حرکت نماید درگیر می‌شوند» (سرمایه، جلد سوم)

بحران نه مولود بدهی‌های دولت هاست، نه مشکل ویژه سرمایه مالی، نه بانک ها، نه مدیریت مؤسسات و مراکز اقتصادی، نه خاص کشورهای یونان و ایرلند و اسپانیا و پرتقال، نه محدود به اتحادیه اروپا، نه مهمان ناخوانده حوزه یورو، نه ناشی از سیاست‌های غلط چند بانک معروف امریکا، نه ارمغان « رشد صنعتی ناقص» بخشی از دنیا!! نه بلیه ادغام ناتمام سرمایه اجتماعی برخی جوامع در فرایند ارزش افزائی سراسری سرمایه جهانی، نه هیچ کدام این‌ها که فقط و فقط جوشش قهری و گریزناپذیر بنمایه هستی سرمایه و تولید سرمایه‌داری است. این شیوه تولید معین است که ماشین رشد نیروهای تولیدی را تا عمق مرزهای ممکن نظام پیش رانده است. تا آنجا که هر گام رشد این نیروها در مدار موجودیت این شیوه تولید، دیگر نه توسعه و بالندگی بلکه فاجعه‌ای عظیم برای بشریت است. برای اینکه این نیروها ببالند و برای اینکه بشریت به زندگی ادامه دهد باید سرمایه‌داری نابود شود و از سر راه این رشد و تضمین این بقا دور گردد. سرمایه‌داری سالیان طولانی است که زیر مهمیز این تناقض می‌پیچد و فشار سهمگین تناقض را به صورت بحرانی سراسری، ساختاری و مزمن تحمل می‌کند. انباشت افراطی سرمایه، ترکیب ارگانیک حیرت بار سرمایه

اجتماعی همه جوامع و به طور خاص قطب‌های پیشرفته تر و متمرکزتر سرمایه جهانی، پیشی گرفتن نرخ اباشت از نرخ تولید اضافه ارزش به رغم سیر صعودی انفجارآمیز نرخ اضافه ارزش‌ها و بالاخره وجود مستمر شرائط مطلق شدن گرایش نزولی نرخ سود شالوده واقعی بحران و سرکشی روزافزون آن در چرخه بازتولید سرمایه بین المللی است. دوره‌های کوتاه رونق در برخی جوامع یا نرخ رشدهای اقتصادی چشمگیر برخی کشورها در دوره‌های کوتاه، نه قاعده هستی حاضر سرمایه‌داری که استثنائاتی بی فروغ در برهوت بی کران انحطاط آن می‌باشد. سرمایه در تداوم خودگستری و توسعه سراسری بین المللی خود به سدی عظیم بر سر راه بقای خود تبدیل شده است و ریشه بحران همین جا قرار دارد. « « سد حقیقی تولید سرمایه‌داری همانا خود سرمایه است. ماجرا از این قرار است که سرمایه و خودبارورسازی آن به مثابه نقطه آغاز و انجام، به منزله انگیزه و انجام تولید تلقی می‌شوند. در اینجا تولید فقط تولید برای سرمایه است و عکس آن نیست. یعنی وسائل تولید عبارت از افزار ساده‌ای نیستند که که صرفاً به منظور ایجاد روند پیوسته گسترده تر زندگی در خدمت جامعه تولید کنندگان باشند. حفظ و بارورسازی ارزش – سرمایه که بر پایه سلب مالکیت و مستمند سازی توده بزرگ تولید کنندگان قرار دارد فقط می‌تواند در درون مرزهای معینی حرکت نماید. بنا بر این موانع مزبور پیوسته با اسلوبهای تولیدی که سرمایه ناگزیر باید برای انجام منظور خود به کار برد در تضاد قرار می‌گیرند. زیرا اسلوب‌های مزبور در جهت افزایش حد و مرز تولید به سوی تولید به مقصود بالاصاله در جهت گسترش قید و شرط نیروهای بارآوری اجتماعی کار رانده می‌شوند. وسیله گسترش بی قید و شرط نیروهای بارآوری اجتماعی کار با هدف محدودی که عبارت از بارورسازی سرمایه موجود است دائماً درگیر می‌شود. بنا بر این اگر شیوه تولید سرمایه‌داری وسیله تاریخی رشد نیروهای

بارآور مادی و ایجاد بازار جهانی متناسب با آن است در عین حال حامل تناقض دائمی میان این وظیفه تاریخی و مناسبات اجتماعی خویش نیز هست.» (سرمایه جلد سوم)

کوه بدهی‌های چند صد تریلیونی دولت‌های EU و حوزه یورو از ژرفنای بحران و افول مداوم نرخ سودها روئیده است و به این خاطر روئیده است که با خراب شدن بر سر توده‌های کارگر شاید این یا آن چاله حاصل از سقوط نرخ سود و طوفان بحران را پر سازد. بورژوازی EU ارتفاع این کوه را تا عرش بالا برده است و تا چشم کار می‌کند طول و عرض بخشیده است. آنسان که برای چگونه خراب کردنش بر سر طبقه کارگر دچار سرگیجه شده است. نکته‌ای در اینجا نیازمند طرح است. در جدولی که پیش تر پیرامون بدهی‌ها آوردیم با ارقام بهت انگیزی نظیر چهار تریلیون و دویست میلیارد یورو در مورد کشورهای فرانسه و آلمان یا از این هم سهمگین تر ۷ تریلیون و سیصد میلیارد یورو در مورد انگلیس رو به رو بودیم. ارقامی که مشابه آنها را صرفاً در مورد امریکا آن هم با در نظر گرفتن مکان و موقعیت سرمایه اجتماعی این کشور در دنیا می‌بینیم. اقلام بدهی سه کشور بالا در اتحادیه اروپا، در سطح جهان روز بی بدیل و در تاریخ سرمایه‌داری بی سابقه است. به این فکر کنیم که کشوری مانند آرژانتین در شروع سال ۲۰۰۰ به عنوان یکی از جوامع سرمایه‌داری بزرگ امریکای لاتین در قعر کوبنده ترین بحران‌ها و در ورطه مهیب ترین ورشکستگی‌ها حدود ۱۴۷ میلیارد دلار (۱۰۰ میلیارد یورو) بیشتر بدهی نداشت. به بیان دیگر رقم بدهی کشورهای فرانسه و آلمان حدود ۳۰ برابر و میزان بدهی‌های انگلیس تقریباً ۵۰ برابر آرژانتین سال ۲۰۰۰ است. از این که بگذریم این ارقام حتی در قیاس با بدهی‌های روز دولت‌های یونان و اسپانیا و پرتغال نیز به سادگی قابل قیاس نیستند. دو کشور نخست بیشتر از ۱۰ برابر یونان و پرتغال بدهکاری دارند و این نسبت در مورد انگلیس به حدود ۲۰ برابر می‌رسد. به بیان دیگر در شرائطی که آوازه ورشکستگی یونان و پرتغال به

کهکشان رفته است و بورژوازی این جوامع زمین و زمان را برای چالش بحران بر سر توده‌های کارگر خراب کرده است باز هم دیون آنها در مقابل کوهسار بدهی‌های آلمان و فرانسه و به ویژه انگلیس بسیار ناپیداست.

توضیح واضحات است که دولت‌های این ۳ کشور برای نجات سرمایه از بحران، خود را ملزم به قبول این ارقام نجومی بدهکاری دیده اند اما سؤالی که پیش می‌اید و ناظر بر اهمیت نکته حاضر مورد گفتگوی ماست این است که این دولت‌ها چگونه و بر پایه چه محاسبات یا چشم اندازهائی این گونه با سخاوت و با فراغ بال از این ارقام کهکشانی بدهکاری استقبال کرده اند. جواب این سؤال مهم و در عین حال بسیار روشن است. سه کشور مورد اشاره در زمینه آنچه زیر نام « رفاه عمومی» یا دستاوردهای دوره‌های دور جنبش کارگری اروپا باقی مانده است، اگر چه در سطحی پائین تر از جوامعی مانند سوئد، نروژ قرار دارند اما به لحاظ تاریخی و از منظر افکار عمومی کارگران قاره مهد واقعی این دستاوردها به حساب می‌آیند. این کارگر فرانسوی نیست که چشم به همزنجیر سوئدی خویش می‌دوزد، بالعکس دومی است که کفه رضایت خود را با دار و ندار روز اولی مقایسه می‌کند. بدهکاریها با یک تیر به طور همزمان دو هدف را نشانه می‌روند. از یک سوی جبر تقلای روز سرمایه‌داری برای مقابله با بحران یا خطر سقوط سهمگین تر در باتلاق آن هستند و از سوی دیگر امحاء تام و تمام و فرجامین هر عتیقه قابل کشف در خرابه‌های رو به زوال دستاوردهای جنبش کارگری قاره را هدف خود قرار داده است. زندگی بحش هائی از طبقه کارگر اروپای غربی و شمالی هنوز هم آثاری از فتوحات مبارزات ضد سرمایه‌داری روزگاران قبل را با خود دارد. هم نیاز حاضر سرمایه به چالش بحران و هم شرط بقای سرمایه‌داری برای هر مدت در گرو محو کامل این دستاوردهاست. سرمایه‌داری قرن بیست و یکم اگر بناست باقی ماند تنها و تنها به صورت برهوتی سوزان مالامال از گرسنگی و فقر و بیماری و تحقیر

کارگران و جنگ و درندگی و توحش سرمایه داران و دولت‌های سرمایه باقی خواهد ماند.

کارگران و بحران سرمایه

نه در بنمایه نگاه مارکس به تاریخ و جامعه سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی و نه در گفته‌ها و نوشته‌های او نکته‌ای وجود ندارد که دال بر رابطه مستقیم میان پدیده بحران و طوفان بحران‌ها با خطر وقوع مرگ سرمایه‌داری در یک کشور یا جهان باشد. بحران به طور فی نفسه نه فقط این نظام را از پای در نمی‌آورد که می‌تواند به صورت سوپاپ تداوم تنفس آن عمل نماید. بحران به سرمایه فرصت پالایش خود را می‌دهد و سلاح سرمایه برای استفاده از این فرصت به مرور زمان و در طول تاریخ توسعه سرمایه‌داری کاراتر هم گردیده است. اگر در گذشته‌های دور انجام پالایش با ورشکستگی‌های گسترده سرمایه‌های کوچکتر و بلعیدن آنها توسط سرمایه‌های بزرگتر انجام می‌گرفت. امروز بازار بورس در یک چشم به هم زدن این کار را انجام می‌دهد. کافی است یک دولتمرد، اقتصاددان یا جلاد سرمایه موضوعی را نجوا کند تا نوسانات اوراق سهام شرکت ها، بلعیده شدن میلیاردها دلار اندوخته سهامداران خرد توسط تراست‌ها را به دنبال آرد. به همین سیاق اگر در دوره‌های پیش سرمایه داران باید با هزاران سختی و ترفند، توده‌های کارگر را به قبول دستمزدهای کمتر مجبور می‌ساختند، در شرائط حاضر دولت‌ها به طرفه العینی بهای نیروی کار و امکانات دارو و درمان و آموزش و همه دار و ندار معیشتی طبقه کارگر را با هدف فزونی سود سرمایه‌ها سلاخی می‌نمایند. آن‌ها به طور همزمان روزانه کار و عمر اجبار کارگران به کار شبه رایگان برای سرمایه را تا هر کجا که تیغشان ببرد طولانی می‌سازند. در یک کلام بحران‌ها هیچگاه آژیر مرگ سرمایه‌داری نیستند و تا جائی که به بود و نبود این نظام مربوط می‌شود، رشد فزاینده توان، وسعت و شدت کوبندگی آن‌ها نیز تغییری در این معادله پدید نیاورده است. با همه این‌ها بحران سرمایه‌داری کلاً و بحران‌های

جاری با توجه به ویژگیهای خود به طور خاص و به نحو اولی جایگاه کاملاً مهمی را در استراتژی جنبش کارگری جهانی و مبارزات توده‌های کارگر هر کشور احراز می‌نمایند. بحران همه ذخائر سرشتی اعمال توحش سرمایه‌داری علیه طبقه کارگر از فقرآفرینی، گرسنه سازی، ویرانی و فلاکت گرفته تا جنگ افروزی، بی خانمانی، فساد، فحشاء و تباهی انسانی را تا مدار انفجار توسعه می‌دهد و شدت می‌بخشد. شرائطی که بحران می‌آفریند تیغ دو دمی است که می‌تواند به زیان یا نفع هر کدام از دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری مورد استفاده قرار گیرد. چگونگی بهره گیری از این شرائط را صرفاً آرایش قوای طبقات و درجه آمادگی و تدارک و توان پیکار یا چاره پردازی هر کدام از طرفین تعیین می‌نماید. در این میان اساسی ترین موضوع این است که جنبش کارگری هر کشور یا کل طبقه کارگر جهانی تنها و تنها به میزانی که از رفرمیسم راست اتحادیه‌ای و رفرمیسم چپ حزب سالار فاصله گرفته باشد و به میزانی که شورائی و ضد سرمایه داری، با سر بیدار طبقاتی و شعور و شناخت مارکسی و ضد کار مزدی سازمان یافته باشد می‌توانند بحران را به سلاح پیکار و ابزار قدرت خود تبدیل کند. در غیر این صورت به هر حال و به هر شکل، بورژوازی است که تمام بهره برداری‌های لازم را برای نجات سرمایه داری، به شکست کشاندن جنبش کارگری و تحمیل همه مصائب پالایش سرمایه و بازسازی موفق شرائط ارزش افزائی و بازتولید سرمایه‌ها به کار می‌گیرد. بهره گیری بورژوازی از بحران‌های سرمایه‌داری اشکال متفاوت و حتی ظاهراً متضادی دارد. این اشکال به طور عمده عبارتند از:

۱. روال متعارف کار بورژوازی و دولت‌های این طبقه بسیار آشنا و فشار عوارض آن ماجرای زندگی روزمره زندگی توده‌های کارگر در سراسر جهان ست. با شروع هر بحران و در دوران معاصر حتی پیش از وقوع بحران، موج بیکارسازیها راه می‌افتد، حداقل امکانات معیشتی کارگران قتل عام می‌شود، مدارس، بیمارستان‌ها و مراکز

نگهداری سالمندان و مهد کودک‌ها زنجیروار تعطیل می‌گردند. گرسنگی و قحطی و غلا طبقه کارگر را در خود غرق می‌سازد. بورژوازی با اغتنام فرصت از موقعیت فرسوده و ضعیف جنبش کارگری و خاموشی آتشفشان پیکار ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر، هر کجا که اتحادیه وجود دارد با استمداد از رفرمیسم اتحادیه‌ای و هر کجا چنین ابزاری موجود نیست با توسل به قوای قهر و سرکوب تمامی تهاجمات بالا را علیه زندگی کارگران انجام می‌دهد. تهاجماتی که حاصل آن‌ها سرشکن شدن تمام بار بحران بر سفره خالی کارگران و هموارسازی راه خروج سرمایه از بحران است.

۲. بحران اقتصادی سرمایه‌داری خیزش‌های گسترده توده‌های کارگر را به دنبال می‌آورد. این خیزش‌ها گاه غیرقابل مهار می‌شوند، تا جائی که به کمتر از سقوط رژیم رضایت نمی‌دهند. اما جنبش کارگری فاقد صف مستقل طبقاتی، شورائی و سرمایه ستیز است و قادر به اعمال قدرت سراسری سازمان یافته ضد کار مزدی نیست. در چنین شرائطی اپوزیسیونی از بورژوازی سکانداری سفینه عصیان و قهر توده‌ها را به دست می‌گیرد، بر موج توهم کارگران و فرودستان سوار می‌شود، تا سرنگونی ماشین دولتی روز سرمایه پیش می‌تازد، انقلاب می‌کند، کارگران را به سر کار باز می‌گرداند، جنبش کارگری را بر دار توهم می‌آویزد، اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری را بازسازی می‌کند و کل بار بحران را بر سر کارگران خراب می‌سازد. این اپوزیسیون بورژوازی می‌تواند راست یا چپ باشد. می‌تواند لیبرال، دموکرات، سوسیال دموکرات، مذهبی، سکولار، فاشیست یا ناسیونالیست باشد و می‌تواند خود را یگانه نیروی وفادار به کمونیسم بداند، از دعوی رسالت رهائی فرجامین بشر حتی سر سوزنی پائین نیاید، با پرچم « حزب کمونیست» کارگران حرکت نماید، در درون چنین حزبی سنگر گیرد و شمار کثیر یا شاید عظیم ترین بخش طبقه کارگر را هم پشت سر خود به صف نماید. بورژوازی اپوزیسیون با همه این هیئت ها، پرچم ها، داربست‌های ایدئولوژیک یا منشورهای سیاسی ممکن است وارد میدان شود، اما در هر حال کارش این است که

رقبای حاکم را از دور خارج سازد. ماشین دولتی جدیدی متناسب با رویکرد و هویت سیاسی خود از جمله زیر بیرق کمونیسم و دولت کارگری دوران گذار بر جای ماشین حکومتی پیشین بنشاند، نظم سیاسی و تولیدی سرمایه را مستقر کند و جنبش کارگری را با توسل به همه راهبردها و راهکارهای ممکن، از اغوا و مسخ و ترفند گرفته تا قهر و سرکوب مطیع سرمایه نماید.

بحران می‌تواند سرنوشت طبقه کارگر را به همه فاجعه‌های دردآور بالا بیالاید، در همان حال که مساعدترین شرائط را برای سازماندهی وسیع ترین تعرضات علیه سرمایه‌داری و برای امحاء نظام بردگی مزدی در اختیار طبقه کارگر قرار می‌دهد. تحقق حالت اخیر در گرو وجود یک جنبش کارگری نیرومند سازمان یافته، شورائی، آگاه و ضد سرمایه‌داری یا حداقل سطح قابل توجهی از استخوانبندی، قوام و بالندگی این جنبش است. در غیاب چنین جنبشی یا درجه قابل قبولی از رشد، اعتلا و میدان‌داری آن به طور قطع بورژوازی است که در یکی از اشکال و احتمالات بالا بحران را به صحنه مساعد کارزار علیه توده‌های کارگر تبدیل می‌کند و نظام سرمایه‌داری را از ورطه سقوط نجات می‌دهد. فرایند تحولات اقتصادی و سیاسی دوره بحران را برآیند تقابل قوای دو طبقه اساسی جامعه تعیین می‌کند. در ادبیات لنینی اما نه مارکسی به کرات از وضعیت خاصی به نام « اعتلای انقلابی» سخن رفته است و بر وجود این وضعیت به مثابه شرائط آبستن انقلاب تأکید شده است. اینکه بحرانهای اقتصادی سرمایه‌داری شرائط لازم برای انقلاب یا پاره‌ای جا به جائی‌ها را فراهم می‌سازند موضوعی است که به آن اشاره شد اما مسأله اساسی نوع تلقی طبقاتی ما از این مفاهیم و رویدادهاست. نگاه لنین به شرائط ناشی از بحران سرمایه‌داری و انقلاب محتمل، نگاهی از منظر سیاسی و اجتماعی اپوزیسیون‌های چپ بورژوازی است. او دو مؤلفه « تشتت و فروماندگی بالائی‌ها در ادامه حکومت» و « عدم تحمل وضعیت

موجود توسط پائینی ها» را شاخص‌های مهم « اعتلای انقلابی» می‌بیند و آنچه باقی می‌ماند حزب سیاسی نیرومندی است که بتواند توده‌های کارگر و زحمتکش را در پشت سر خود به صف کند. رژیم سیاسی حاکم را به زیر کشد و رخدادی به نام « انقلاب »، « انقلاب دموکراتیک» یا « سوسیالیستی» را به پیروزی رساند. در این منظر وجود یک جنبش کارگری سازمان یافته، شورائی، ضد کار مزدی و آماده اعمال قدرت متشکل علیه اساس سرمایه‌داری به هیچ گرفته می‌شود. مسأله اساساً به نوع روایت خلقی و غیرمارکسی از سرمایه داری، سوسیالیسم، پرولتاریا، انقلاب، آگاهی طبقاتی و مسائل دیگر مربوط به جامعه و مبارزه طبقاتی بر می‌گردد. مسائلی که در اینجا مورد گفتگوی ما نیستند. بحث بر سر سرنوشت توده‌های کارگر و جنبش آنها در دل بحران‌های سرمایه‌داری است. در شرائط روز بدبختانه هیچ افق تابناکی برای شکل گیری قریب الوقوع یک جنبش نیرومند ضد کار مزدی در اتحادیه اروپا، حوزه یورو یا در هیچ نقطه دیگر دنیا به چشم نمی‌خورد و بر همین اساس همه شواهد بانگ می‌زنند که سیر رویدادهای روز را طبقه سرمایه دار و دولت هایش نسخه پیچی خواهند کرد. تأکید کنیم که سرمایه‌داری بدون ظهور یک جنبش آگاه سازمان یافته شورائی و ضد کار مزدی هیچ گاه با خطر سقوط و نابودی مواجه نخواهد بود. بحران‌ها ممکن است حتی شالوده هستی سرمایه را بر هم ریزند اما سرمایه‌داری در غیاب جنبشی که گفتیم این ظرفیت را به تمام و کمال داراست که از مهلکه خارج گردد. در این تردیدی نیست اما یک نکته دیگر نیز در زمره بدیهیات قرار دارد. سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش وارد فازی شده است که با گذشته‌های دور یا حتی نزدیک خود، تفاوتی عمیق و تعیین کننده دارد. این نظام تحت هیچ شرائطی، با توسل به هیچ راهبرد یا دسیسه و جادو و جنبلی نمی‌تواند شیرازه حیات خود را حفظ کند، مگر اینکه لحظه به لحظه و بدون هیچ تنفسی سطح روز معیشت، امکانات اجتماعی و آزادی‌ها و حقوق اولیه توده‌های کارگر را با بی رحمی و قساوت هر چه بیشتر آماج یورش گیرد. کل

ساز و کارهای متعارف سنتی و نوظهور سرمایه برای چالش سیر رو به افت نرخ سودها یا بحران‌ها در همین جاست که کارائی دارند و صرفاً از این طریق است که ممد حیات نظام می‌گردند. این مؤلفه‌ای بسیار مهم است و به نوبه خود پیام شفافی دارد. « آگاهی نیست که زندگی را می‌آفریند، دومی است که اولی را می‌سازد... » حدت تاریخاً بی سابقه تناقضات نهادین سرمایه داری، کوبنده تر شدن، سریع الوقوع تر شدن و سراسری تر شدن بحرانها، موج بی پایان و هر روز نیرومندتر تهاجمات بی مهار سرمایه علیه زندگی میلیاردها کارگر دنیا در مجموع شرائطی را پدید آورده است که افکار، باورها و راه حل پردازی‌های روز طبقه کارگر بین المللی را که ساخته و پرداخته رفرمیسم راست سندیکالیستی، رفرمیسم چپ حزب سالار، سوسیال دموکراسی یا هر تندنس دیگر بورژوائی است زیر مهمیز پرسش برده و هر روز بیشتر خواهد برد. اگر تا امروز هم کارگران به اتحادیه‌ها دل می‌بندند، اگر احیاناً به حرف این یا آن حزب راست و چپ بورژوازی گوش می‌دهند، اگر از سر ناچاری و سردرگمی و بی افقی پشت سر جریاناتی مانند « ضد گلوبالیزاسیون»، « اتک»، « ضد سرمایه داری»!! یا «جنبش وال استریت» ردیف می‌گردند، دیر یا زود چاره‌ای نخواهند داشت که سترونی این نوع فعالیت‌ها و جنبش‌ها را باور کنند و چاره کار را در جای دیگری جستجو نمایند. این حکم زندگی است و زندگی، شرائط کار و استثمار انسانهاست که بر جهتگیری اعتراضات، مبارزات و رویکرد طبقاتی آنها تأثیر جدی می‌گذارد. افکار، راهبردها و افق پردازی‌های بورژوازی را در هر شکل و محتوا بازبینی می‌کند، به نقد می‌کشد و چاره پردازی‌های نوین را جایگزین شکل‌های قدیمی می‌سازد. طبقه کارگر بین المللی مجبور است چنین کند و زمانی که در این مسیر افتد تنها راهش سازماندهی جنبش آگاه شورائی و ضد کار مزدی خواهد بود.

بحران سرمایه، دولت متزلزل و لایحه «هدفمند کردن یارانه ها»

نوامبر ۲۰۰۹

بحران در شرائطی چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را آماج موج خود گرفت که اقتصاد سرمایه‌داری کشور نزدیک به دو دهه تمام در پیچ و خم ستیز با آثار بحران نیمه دوم دهه ۵۰ و روند ممکن و مقدور پاره‌ای بازسازی‌ها منحنی فراز و فرود خود را طی می‌کرد. دولت‌های مختلف سرمایه از دار و دسته رفسنجانی تا اصلاح طلبان و سپس باند احمدی نژاد همگی و هر کدام بیش از دیگری، با مایه گذاشتن از آخرین لقمه نان خالی ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر و افزودن آن بر کوه اضافه ارزش‌ها و سرمایه‌های طبقه سرمایه دار، برای کاهش عوارض دیرپای بحران و هموار کردن راه بازسازی اقتصاد فروپاشیده سرمایه‌داری تلاش کردند. برای اینکه تصویری هر چند بسیار دست و پا شکسته و ناقص از میزان فشار این مدت بر سطح زندگی و دستمزد کارگران داشته باشیم کافی است فقط به یک قلم از گزارشات رسمی مرکز آمار دولت اسلامی نظر اندازیم. در این گزارش‌ها تصریح می‌شود که اقلام ارزش اضافی سالانه تولید شده در جامعه و یا به قول نهاد مذکور « ارزش افزوده» در فاصله میان سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۵ یعنی در طول ۱۲ سال از حدود ۵ میلیارد دلار امریکا به رقمی بالغ بر ۲۳۹ میلیارد دلار افزایش یافته است. هیچ آماری از هیچ نهاد دولتی در ایران قابل هیچ میزان اعتبار نمی‌باشد اما برای ردگیری رویدادها و حد و حدود استثمار توده‌های کارگر منابع دیگری نیز در دسترس نیست. طبق این گزارش و به میزانی که ارقام آن صحت داشته باشد، حجم اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران در طول ۱۲ سال بالا به افزایشی حدود ۴۸ برابر دست یافته است. توده‌های کارگر ایران در این دوره، ۴۸ برابر شدیدتر استثمار شده اند و برای اینکه میزان اضافه ارزش‌های تولیدی آن‌ها چنین

منحنی صعودی بسیار حیرت آور و اعجاب انگیزی را پشت سر بگذارد، ده‌ها بار بیشتر کار کرده اند، عمیق تر فرسوده و مستهلک شده اند، سطح دستمزدها یا بهای نیروی کار آن‌ها به ویژه مزدهای واقعی شان به گونه‌ای رقت بار تنزل کرده است، نان، وضعیت سکونت، پوشاک، دارو و درمان و آموزش و همه مسائل معیشتی و « رفاهی» و امکانات اجتماعی آن‌ها به صورت بی مهار دچار قتل عام گردیده است. اقتصاد جنگ زده، ورشکسته و متلاشی شروع دهه ۷۰ به یمن این تهاجم سازمان یافته دامنگستر و سبعانه به سطح زندگی توده‌های کارگر به تدریج تا سال‌های آغاز نیمه دوم دهه ۸۰ بخش هائی از بی سر و سامانی‌های چرخه بازتولید خود را کاهش داد. در این مورد نیز برای اینکه از تأثیرات اعجازگون شبیخون‌های مرگبار مذکور، بر روی بهبود وضعیت انباشت و سیر صعودی سودآوری سرمایه‌ها در دهه هفتاد به بعد تصویری در ذهن داشته باشیم باید عمق فروپاشی و ورشکستگی اقتصاد سرمایه‌داری ایران در دوره جنگ را خوب دقت کنیم. بر اساس آمارهای موجود میزان تشکیل سرمایه ناخالص داخلی ایران در فاصله سال‌های ۴۴ تا ۵۶ یک رشد ۱۱ برابری را در پشت سر خود داشت و از رقم ۱۶ میلیارد دلار در سال به رقم سالانه ۱۶۸ میلیارد رسیده بود. این روند در سال‌های جنگ به طور کامل خصلتی معکوس احراز کرد، به گونه‌ای که در دوره زمانی سال‌های ۵۸ تا ۶۷ بر پایه قیمت‌های ثابت روزهای پیش از انقلاب بهمن، از ۱۱۰ میلیارد تومان در سال به ۳۷ میلیارد تومان سقوط نمود. نرخ رشد اقتصادی در غالب این سال‌ها منفی بود و در طول چند سال این نرخ منفی با رقم ۷٪ گزارش گردید. تهاجم بسیار بی سابقه و مغول وار دولت‌های سرمایه به سطح دستمزدها و زندگی کارگران که با تعهدات و درس آموزی‌های عمیق آن‌ها از توصیه‌های صندوق جهانی پول نیز همراه بود این وضعیت را تغییر داد، بر هست و نیست توده‌های کارگر شمشیر قتل عام کشید و در عوض خون دوباره‌ای در شریان‌های حیات سرمایه اجتماعی ایران به راه انداخت. دیری نپائید که حجم سرمایه گذاری‌ها تا مرز ده‌ها برابر

بالا رفت، ورود سرمایه‌های خارجی سوای فزونی بسیار چشمگیر اضافه ارزش‌های نفتی حتی در شکل متعارف آن به طور مستمر رو به اوج گذاشت و از چندین برابر پر رونق ترین دوره اقتصادی پیش از وقوع قیام بهمن هم بیشتر شد. حجم مبادلات بازرگانی در قیاس با گذشته برق آسا فوران نمود. سرمایه گذاری‌های چندصد میلیارد دلاری در حوزه‌های نفتی مناطق مختلف، رشد بی سابقه تولیدات کشاورزی تا سطح بی نیازی از واردات برخی کالاهای غذائی از جمله گندم برای اولین بار در تاریخ ۵۰ سال اخیر، پیش ریز سرمایه‌های عظیم در صنایع اتوموبیل سازی و توسعه صدور خودرو به ۳۷ کشور جهان، انباشت بسیار کلان سرمایه در قلمرو صنایع نظامی و تبدیل شدن به یک قطب مهم صدور تسلیحات در دنیا، سرمایه گذاری‌های کلان در حوزه تولید دارو، انرژی هسته‌ای و پاره‌ای رشته‌های دیگر از جمله دستاوردهای مهم این سال‌ها برای نظام سرمایه‌داری و طبقه سرمایه دار ایران بود. دولت‌های رفسنجانی و خاتمی از طریق سازماندهی شبیخون جهنمی خود تا حصول این اهداف و این سطح از چالش بحران اقتصادی سرمایه پیش تاختند اما شیوه تولید سرمایه‌داری در درونمایه خود قانون و پویه ویژه خود را دارد. هرگام این موفقیت‌ها و پیش رفتن‌ها تناقضات سرشتی سرمایه را هم به همراه داشت و در همان حال که گامی در گشایش مشکلات روز نظام بود، لحظه‌ای در هموارسازی راه سقوط به ورطه بحران‌های بعدی یا آسیب پذیری‌های مرگبارتر در برابر فشار موج بحران‌های جهانی سرمایه‌داری نیز بود. در این مورد و تا جائی که به سرکشی بحران یا غلطیدن در ورطه تندباد بحران سراسری سرمایه مربوط می‌شود کمی پائین تر بحث می‌کنیم اما پیش از آن باید به نکاتی اشاره کنیم که لزوماً اجزاء پیوسته پویه بحران نیستند اما هر کدام به مثابه عاملی مؤثر به کاهش چشمگیر ظرفیت سرمایه اجتماعی ایران برای مقابله با موج بحران کمک می‌کردند. بسیاری از سرمایه گذاری‌های انبوه بالا، برای رسیدن به فاز یا فازهای بازدهی به زمان نسبتاً

طولانی نیاز داشتند و در تمامی طول این سال ها، محتاج پیش ریز مستمر سرمایه‌های بیشتر و جدیدتر هم بودند. به عنوان مثال هدف از اجرای طرح‌های بزرگ و درازمدت درحوزه‌های نفتی مناطق مختلف کشور بر اساس پیش بینی « سند چشم انداز» آن بود که میزان تولید و صادرات نفت تا شروع دهه ۸۰ به سقف روزهای پیش از قیام بهمن یعنی حدود ۶ میلیون بشکه در روز برسد. این هدف در هیچ سطحی محقق نشد و به رغم انباشت ده‌ها میلیارد دلار سرمایه تا امروز نیز حجم کل تولید نفت خام از ۴ میلیون بشکه در روز تجاوز نمی‌کند. شکست پروژه‌های مربوط به گاز از این هم بسیار سهمگین تر بوده است. کشوری که به لحاظ مالکیت منابع زیرزمینی گاز، دومین مقام را در دنیا دارا است تا لحظه حاضر حداکثر فقط ۶٪ کل این ذخائر عظیم را استخراج می‌کند و زیر فشار همین معضل مهم هر سال مجبور است که مبالغ بسیار کلانی ارز به واردات گاز مایع از ترکمنستان و جاهای دیگر اختصاص دهد. در مورد واردات بنزین در طول این سال‌ها نه فقط شاهد هیچ کاهشی نبودیم که میزان آن به گونه‌ای بسیار شتاب الود در حال افزایش بوده است. سیر صعودی افزایش مصرف سوخت در داخل توان دولت سرمایه‌داری برای صادرات بیشتر و بیشتر نفت را مهار می‌کرد و این امر به نوبه خود دست اندازی بورژوازی ایران به بخش هر چه عظیم تری از اضافه ارزش‌های تولید شده در سطح جهانی و توسط طبقه کارگر بین المللی را محدود می‌ساخت. از نفت و گاز که بگذریم در بسیاری از قلمروهای دیگر نیز سرمایه‌های نسبتاً عظیمی با مشارکت دولت یا به طور مستقیم توسط نهادهای دولتی پیش ریز شد که پاره‌ای از آن‌ها در نیمه راه دچار توقف گردید. در مورد تحریم‌های اقتصادی گفتگوهای فراوانی صورت گرفته است اما پیرامون تبعات واقعی این تحریم‌ها و مسائل پیوسته آن بر روی چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران و سوق دادن سرمایه اجتماعی به سوی بحران نکات زیادی نیز ناگفته مانده است. تحریم‌ها دولت و سرمایه داران را مجبور می‌سازد تا برای خرید کالاهای مورد نیاز خود از بازار جهانی بهائی بسیار بالاتر از قیمت بازار پرداخت

کنند. بخش عظیمی از این کالاها در واقع اجزاء مختلف سرمایه ثابتی هستند که به هر دو شکل گردشی یا استوار به طور مستقیم وارد پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی می‌شوند. افزایش بهای این کالاها یکراست هزینه تشکیل سرمایه ثابت و قیمت کالاهای در حال تولید را بالا می‌برد. با وقوع این حالت دو راه بیشتر در پیش پای صاحبان سرمایه باقی نمی‌ماند. یا اینکه تولیدات خود را حول محور قیمت‌های سابق بفروشند و به حصول سود کمتری رضایت دهند، یا اینکه قیمت‌ها را بالا برند و نرخ سود خود را حفظ کنند. توضیح واضحات است که هیچ سرمایه‌داری به حالت نخست تمکین نمی‌کند و یکراست فقط شکل دوم را به اجراء می‌گذرد. این امر در جامعه ما و در مورد سرمایه داران ایران در این سطح نیز محدود نمی‌ماند. در اینجا صاحبان سرمایه حداقل افزایش هزینه تولید و سرمایه گذاری را دستاویزی بسیار محکم برای بالابردن بی مهار قیمت تولیدات و از این طریق حجم سودها می‌سازند. پروسه‌ای که گفتیم با مختصر تفاوت هائی در مورد واردات کالاهای مصرفی نیز صدق می‌کند. در این جا نیز تمامی سرمایه داران یا دولت سرمایه‌داری وارد کننده کالاها به همان شکل عمل می‌کنند و فروش کالاهای وارداتی به بالاترین قیمت‌ها را مبنای جبران خریدهای گران تر و کسب سودهای عظیم تر قرار می‌دهند.

تحریم ها، پروسه توزیع اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان، میان بورژوازی ایران و سایر بخش‌های این طبقه در دنیا را تحت تأثیر قرار می‌داد. سهم سرمایه داران و دولت سرمایه‌داری ایران را به سمت کاهش می‌راند. بورژوازی نه فقط حاضر به تحمل هیچ دیناری کاهش از کوه عظیم سودهایش نمی‌شد که روند وقوع حادثه را یکراست به سنگری علیه توده‌های کارگر ایران تبدیل می‌کرد تا از این طریق روند کاهش‌ها را با منحنی صعودی افزایش‌ها جایگزین سازد. عوارض تحریم‌ها را باز هم بیشتر بحث می‌کنیم اما عجالتاً به جنبه‌های دیگری از موقعیت سرمایه‌داری ایران در

این سال‌ها بپردازیم. در همین دوره و در واقع از مدت‌ها پیش از شروع این رویدادها شاهد وقوع جا به جائی‌های مهمی در ساختار بازتولید سرمایه جهانی بودیم. کشورهائی مانند چین و هند نرخ رشدهای خیره کننده‌ای را در تراز کار سالانه خود تجربه می‌کردند. چین به چنان قطب نیرومندی تبدیل شد که هر دو قاره امریکا و اروپا را زیر فشار قدرت رقابت کالاهایش به وحشت انداخت. کفش، پارچه، مواد غذائی، نوشت افزار، ماشین آلات، اتوموبیل و ده‌ها محصول دیگر حاصل استثمار صدها میلیون برده مزدی ماوراء ارزان چینی در هر کجا که پا نهاد رقبا را از دور خارج ساخت. این امر تا حدودی در قاره هند نیز روی داد. تبعات این دگرسانی‌ها و جا به جائی‌ها دامن اقتصاد بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری را گرفت اما پیداست که این اثرگذاری برای ممالک مختلف عمیقاً متفاوت بود. ایران در عداد کشورهائی بود که بیش از بسیاری جاهای دیگر فشار این تبعات را تحمل می‌کرد. در اینجا فقدان قدرت رقابت لازم سرمایه اجتماعی در بازار بین المللی، در غالب حوزه‌های تولید، پدیده کاملاً معمول و همیشگی بوده است. بورژوازی ایران به رغم بهای شبه رایگان ده‌ها میلیون نیروی کار مورد استثمار مرگبار خود، باز هم در بسیاری از عرصه‌های انباشت به دلیل سطح نازل تر بارآوری کار اجتماعی، استفاده از تکنولوژی فرسوده و قدیمی، پائین بودن ترکیب آلی سرمایه و عوامل مشابه، تاریخاً از کمبود توان رقابت با بخش‌های دیگر سرمایه بین المللی رنج برده است. عروج چین و هند به موقعیتی که اشاره کردیم، به نوبه خود این مشکل را برای سرمایه‌داری ایران پیچیده تر و سرنوشت سازتر می‌ساخت و تغییر ریل شمار کثیر صاحبان سرمایه را از پیش ریز سرمایه‌های خود در زمینه‌های تولیدی به سوی واردات کالا و فروش در بازارهای داخلی به همراه می‌آورد. این سرشت سرمایه است که در جستجوی خودگستری خود و چنگ اندازی به سودهای انبوه تر باشد. سرمایه در این گذر به تنها چیزی که نمی‌اندیشد محصور ماندن در حوزه تولید، تجارت، کدام حوزه تولید و تجارت، در کدام کشور، کدام بخش دنیا و مسائل دیگری از این دست است.

کسانی که از سرمایه انتظاری جز این دارند، آنانی که چشم به راه تعهدات بسیار محتوم صنعت سالاری، مدنیت، توسعه پرداری، اشتغال، رفاه، دموکراسی و مانند این‌ها از سرمایه هستند، اگر نمایندگان مزور و بشرکش سرمایه نباشند، در بهترین و خوشبینانه ترین حالت نمایندگان ابله یا از آن بدتر « منتقدان» دروغگو و توهم باف نظام بردگی مزدی می‌باشند. سرمایه برای سود انبوه تر تلاش می‌کند و عده‌ای از سرمایه داران ایرانی با مشاهده اشغال بازار جهانی توسط کالاهای ارزان بهای چینی راه مناسب تر افزایش و خودگستری سرمایه هایشان را آن دیدند که حوزه کار خود را خرید کالاهای چینی و فروش آن‌ها در بازار داخلی قرار دهند. این امر وضعیت صنایع ایران و به طور خاص حوزه‌های معینی از صنعت را تحت تأثیر قرار داد. کفش ملی در زمره واحدهای صنعتی معدودی بود که زمانی ۹۰۰۰ کارگر را استثمار می‌کرد، تولیداتش به پاره‌ای کشورها صادر می‌شد، در سال‌های شروع کار خود توانسته بود بسیار سریع عظیم ترین بخش بازار داخلی را تسخیر کند، هزارها کارگاه و کارخانه کوچک کفش را از میدان خارج نماید، قیمت‌های بازار را به صورت تعیین کننده‌ای زیر فشار قرار دهد و در تشکیل قیمت تولیدی کفش همه جا نقش اثرگذار اول را ایفاء نماید. کفش ملی سالیان دراز با چنین وضعی به کار خود ادامه داد اما در دوره مورد گفتگوی ما با عقب ماندن از تولید کنندگان مشابه بین المللی در زمینه‌های تکنولوژی و درجه بارآوری کار اجتماعی و عوامل دیگر موقعیت خود را از دست داد. هجوم کفش‌های چینی به بازارهای بین المللی و از جمله ایران، وضعیت این واحد بزرگ صنعتی را کلاً دگرگون ساخت. نهادهای دولتی مالک شرکت، انتقال سرمایه‌های حیطه کنترل خود به قلمرو واردات کفش‌های چینی را سودآورتر دیدند. نتیجه این چرخش آن شد که اکنون سال هاست از ۲۴ کارخانه عظیم پارک ملی هیچ اثری بر جای نمانده است و فروش کفش‌های تولید شده در کشور چین تنها کار مراکز متعلق به این شرکت را تشکیل

می‌دهد. عین همین سرنوشت در طول همین دوره دامنگیر بسیاری از صنایع بزرگ و متوسط و حوزه‌های مهم اقتصاد سرمایه‌داری ایران شد. صدها کارخانه عظیم نساجی تعطیل گردید. واردات بی عنان قند و شکر از هند یا کوبا بیش از ۳۰ شرکت قدیمی قندسازی و مؤسسات بزرگی مانند کشت و صنعت هفت تپه را به ورطه تعطیل فرو راند. سیل واردات کاغذ مجال تولید این کالا را از شرکت‌های داخلی فاقد قدرت رقابت سلب کرد. لاستیک سازی‌های بزرگی که هر کدام چند هزار کارگر را استثمار می‌کردند یکی پس از دیگری تعطیل شدند، کشاورزی که در مدت دو دهه به طور مدام سرمایه‌های بیشتری را به خود جلب می‌کرد باز هم زیر فشار رقابت کالاهای تولید شده در سایر نقاط دنیا جذابیت خود را برای صاحبان سرمایه از دست داد. در همین جا دو نکته مهم قابل یادآوری است. اول اینکه تعطیل این صنایع، شرکت‌ها و حوزه‌های انباشت علی العموم از جبر عدم سودآوری یا محتوم بودن ورشکستگی آنها سرچشمه نمی‌گرفته است، بلکه در بسیاری موارد بازتاب تلاش سرمایه داران اعم از خصوصی یا دولتی برای دستیابی به سودهای بسیار عظیم تر و نجومی تر بوده است. نکته دوم که در بحث حاضر اهمیت تعیین کننده تری دارد آنکه بورژوازی ایران در این دوره و در رابطه با این بخش از صنایع دو راه بیشتر در پیش روی خود نداشت. راه اول سرمایه گذاری‌های بسیار کلان در همین حوزه ها، استفاده از تکنولوژی‌های مدرن و فوق مدرن روز، بالابردن بارآوری کار اجتماعی در چرخه تولید و از این طریق دستیازی به قدرت رقابت در بازار بین المللی بود. این راه اولاً نیاز به تحمل هزینه‌های سنگین داشت، ثانیاً مخاطرات احتمالی عدم موفقیت در بازار جهانی را کم و بیش با خود حمل می‌کرد. ثالثاً باب طبع همه محافل و بخش‌های مختلف بورژوازی نبود و لایه هائی از این طبقه و نمایندگان آنها در ساختار قدرت سیاسی با آن مخالفت می‌کردند. هر کدام از این ۳ مؤلفه در جای خود برای دولت سرمایه‌داری مهم بودند. در مورد هزینه‌های سنگین برنامه ریزی احراز شرائط تولیدی بالاتر و افزایش بارآوری کار باید به این

اندیشید که قیمت ماشین آلات، کالاهای واسطه ای، مواد خام و کمکی و کلاً آنچه که سرمایه اجتماعی ایران به عنوان جزء ثابت مورد نیاز خود از بازار جهانی خریداری می‌کند حتی در همان روال متعارف هم به صورت جهشی در حال افزایش بوده است. فقط در نظر بیاوریم که بهای تشکیل سرمایه ثابت برای سرمایه داران یا دولت سرمایه‌داری ایران در فاصله میان سال‌های ۵۷ تا ۶۳ قریب ۷ برابر گران تر تمام شده است. در اهمیت مخاطرات احتمالی این نوع سرمایه گذاری نیز شاید سرنوشت کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه پایانی سده بیستم بهترین و شفاف ترین دلیلی باشد که می‌توان به آن رجوع کرد. کره جنوبی و همه ممالک موسوم به « ببرهای» جنوب شرقی آسیا در چهارچوب برنامه ریزی‌های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول همین راه را رفتند اما بسیار زود همه آن‌ها از سر به زمین خوردند. سومین مورد نیز برای همه دولت‌های این دوره اهمیت داشت زیرا حصول اجماع در همه نهادها و مراکز تصمیم گیری رژیم بر سر تمامی مسائل مربوط به هموارسازی راه اجرای گزینه مذکور کار آسانی به نظر نمی‌رسید. موضوعی که شرح آن در این نوشته کوتاه نمی‌گنجد.

تا اینجا از راه نخست پیش روی سرمایه داران و دولت سرمایه‌داری در طول این دوره مشخص و به دنبال وقوع جا به جائی‌ها و پاره‌ای تحولات مربوط به قطب بندی ها، تشکیل قیمت‌ها و عوارض نرخ سود در سطح جهانی سخن گفتیم. راه دوم برای سرمایه‌داری ایران هجوم سرمایه‌ها از حوزه تولید به برخی رشته‌های بسیار پرسودتر و با هزینه سرمایه گذاری نازل تر یا یکراست سرریز شدن به قلمرو مبادلات تجاری و ایفای نقش به صورت جزء پیوسته‌ای از بخش بازرگانی سرمایه جهانی بود. واقعیت این است که طبقه سرمایه دار و دولت آن‌ها با ملاحظه وضعیت روز چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی تا آنجا که توانستند و تیغشان می‌برید هر دو راه را انتخاب کردند. در

پاره‌ای موارد با توجه به معضلات سر راه حل اول، بسیار مشتاق و مصمم به سوی راه دوم چرخیدند. این روند یا چرخش به سوی این شیوه حل معضل، تحت تأثیر عامل دیگری نیز تشدید می‌شد. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی به عنوان عظیم ترین غول اقتصادی کشور و در مقام یک هیولای بی سر و دم پیش ریز سرمایه در قلمروهای گوناگون، با انتقال بخش هائی از سرمایه هایش به حوزه واردات کالا سودهای نجومی سرسام آوری به چنگ می‌آورد. این امر سبب می‌شد که دولت در جایگزینی ورود کالا به جای تلاش برای احراز شرائط برتر تولیدی و افزایش بارآوری کار، به طور خاص در بسیاری کارخانه‌ها و شرکت‌های فاقد توان کافی رقابت هیچ تردیدی به خود راه ندهد. به این ترتیب بخش هر چند محدودی از سرمایه اجتماعی که تعیین وزن و درصد دقیق آن در کل سرمایه ممکن نیست به این راه می‌شتافت، اما راه حل اول نیز به ویژه برای سرمایه‌های تحت مالکیت دولت و به از جمله برای سرمایه‌های تحت مالکیت و کنترل سپاه پاسداران از همه سو در دستور کار بود. سرمایه‌های متمرکز در حوزه‌های نفت و تولید سلاح و اتوموبیل سازی و تولید فولاد و برخی رشته‌های دیگر در این زمره قرار داشتند. قابل توجه است که سپاه پاسداران و نیروهای میلیتاریستی دولت در استقبال از این گزینه نیز مقام اول را احراز می‌کردند. سپاه به عنوان مالک عظیم ترین بخش سرمایه اجتماعی کشور و مسلط بر سودآورترین حوزه‌های انباشت سرمایه از توان اقتصادی لازم برای گزینه دوم برخوردار بود. تراست‌های مالی و صنعتی تحت مالکیت سپاه به ویژه با بهره گیری از موقعیت اختاپوسی ممتاز و استثنائی خود و معافیت مطلق از هر نوع مالیات و حقوق گمرکی و مانند این‌ها می‌توانست هزینه سرمایه گذاری‌ها را تا سرحد امکان برای خود کاهش دهد. در رابطه با این موضوع مسلماً بحث مبسوط جداگانه‌ای لازم است اما در اینجا فقط به این اشاره می‌کنیم که سپاه حتی در همان سال ها، در آغاز کار دولت خاتمی بیش از ۶۰ اسکله حمل کالا به صورت کاملاً انحصاری در سواحل آبی جنوب کشور در اختیار داشت که اولاً هیچ رد و نشانی از هیچ

کدام آن‌ها در هیچ سند و گزارش دولتی وجود نداشت و ثانیاً شمار آن‌ها از مجموع اسکله‌های رسمی و شناخته شده تجاری کشور کمتر نبود.

به اصل موضوع باز گردیم. سرمایه اجتماعی ایران در دل کارزار خود برای چالش بحران و در تداوم موفقیت‌های قابل توجهی که از روزهای پایان جنگ تا اواخر نیمه اول دهه ۸۰ به دست می‌آورد با معضلات پیچیده بالا نیز سر و کار داشت و از فشار آن‌ها رنج می‌برد. برآیند این دو پویه متفاوت یعنی بحران زدائی و توسعه انباشت به ویژه در برخی حوزه‌های کلیدی و مهم اقتصاد مانند اتوموبیل سازی، نفت و گاز، ذوب آهن، تولید دارو، برخی رشته‌های مواد غذائی و کشاورزی، صنایع نظامی، انرژی هسته ای، راهسازی، توسعه شبکه‌های آبیاری و مانند این‌ها در یک سوی و فروپاشی حوزه‌های کم سودتر و دارای بارآوری کار اجتماعی نازل تر در سوی دیگر، مجموعاً تا سال‌های نخست رئیس جمهوری احمدی نژاد به نفع فرایند نخست به پیش شتافت. افزایش بی سابقه قیمت نفت در دوره اول و سپس دوم دولت خاتمی و تداوم جهش وار این افزایش در اوایل کار احمدی نژاد نقش مسلط پویه اول را باز هم هر چه بیشتر تضمین می‌کرد. با همه این‌ها تأکید ما در این بخش به طور خاص بر بیان مجموعه عواملی است که تا پیش از سرریز موج جدید بحران سرمایه‌داری نقش فرساینده و مخرب را بر پویه ارزش افزائی سرمایه بازی می‌کرده اند. عواملی که بسیار مختصر به آن‌ها اشاره کردیم و اکنون به سراغ طغیان موج بحران و چگونگی غرق شدن سرمایه‌داری ایران در دل امواج نیرومند و پرخروش آن برویم. وقوع حوادثی که گفتیم همگی به طور مرتبط و مرکب به هم کمک کردند تا بحران سرمایه جهانی با قدرتی بسیار سرکوبگرتر از حد معمول فشار خود را بر حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران وارد سازد.

این موضوع بسیار روشن است که در سخن از بحران سرمایه‌داری ایران یا هر کشور مجزا به هیچ وجه نمی‌توان و نباید در جستجوی تمامی دقایق و تار و پود وقوع پروسه

افزایش ترکیب ارگانیک و سیر نزولی نرخ سود و بالفعل شدن این روند، به طور مستقیم و بعینه در اندرون پویه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی همان جامعه معین بود. اصرار ما بر درستی حتمی نظریه مارکس پیرامون ریشه واقعی بحران متضمن این معنی نیست که فرایند تحقق گرایش رو به افت نرخ سود و مطلق شدن آن را حتماً در عمق فعل و انفعالات یک بخش معین سرمایه و جدا از درهم رفتگی ارگانیک آن با کل سرمایه جهانی جستجو کنیم. بالعکس سرمایه اجتماعی یک کشور به ویژه جوامعی مانند ایران به طور معمول میدان خروش سرکش موج بحران قرار می‌گیرند، در همان حال که پروسه عینی وقوع بحران نه لزوماً در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی همان کشور بلکه در حوزه‌های دیگری از سرمایه بین المللی پیچ و خم خود را پیموده و پشت سر نهاده است. این امر در دوره کنونی حیات سرمایه‌داری بسیار حادتر و عمیق تر از گذشته‌های دور روی می‌دهد و هر چه روند ادغام بخش‌های مختلف سرمایه در هم عمیق تر و انداموارتر شود باز هم ژرف تر و ارگانیک تر خواهد شد. سرکشی طغیان وار موج بحران در سرمایه‌داری ایران در شرائط روز گوشه‌ای از روند تحقق همین حکم است. نکته مهم مورد تأکید ما در این نوشته این است که فرایند انتقال و سرریز بحران جهانی سرمایه به شیرازه تولید سرمایه اجتماعی ایران درست در شرائطی روی داد که وضعیت اقتصادی کشور از قبل با پاره‌ای معضلات فرساینده جدی دست به گریبان بود و همین امر کوبندگی موج بحران را هر چه بیشتر تشدید کرده است و در روزهای آتی باز هم تشدید خواهد کرد. در باره این معضلات تا همین جا به نکاتی اشاره کرده ایم اما در تکمیل آن‌ها باید به دو نکته بسیار مهم دیگر نیز توجه داشته باشیم. نکته اول آنکه سرمایه‌داری ایران در موقعیت مورد بحث ما، حتی بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌های یاد شده و آسیب پذیری‌های خاص ناشی از تأثیر آن ها، به صورت طبیعی نیز فشار بحران سرریز شده از سرمایه جهانی را بسیار حادتر و کوبنده تر از گذشته تحمل خواهد کرد. دلیل این امر تغییرات عظیمی است که در حجم مبادلات جاری میان سرمایه اجتماعی

ایران با ممالک و قطب‌های دیگر سرمایه رخ داده است. بر پایه برآوردهای تاکنونی ارزش این مبادلات فقط در ۴ ماهه اول امسال ۱۸ میلیارد دلار بوده است و میزان واقعی آن تا پایان سال به طور قطع رقم ۵۴ میلیارد دلار را پشت سر خود نهاد. این رقم حتی در قیاس با سال ۱۳۷۰ به میزان ۱۸ برابر افزایش یافته است. نکته دوم از این هم بسیار تعیین کننده تر است. سرمایه‌داری ایران در همه سال هائی که گفتیم به ویژه از دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی به این سوی به همان دلائلی که پیش تر توضیح داده شد یک روند پرشتاب تمرکز پوئی سرمایه را از سر می‌گذراند. سرمایه داران و دولت برای طی این روند بیش از هر وقت دیگر به منابع مالی بسیار کلان و پاره‌ای شرائط مساعد دیگر نیاز داشتند.

سرریز بحران با کاهش چشمگیر بهای نفت در بازار جهانی شروع شد. فروش نفت یک مکانیسم طبیعی ورود سرمایه بین المللی به حوزه انباشت داخلی ایران است. آنچه در قبال این فروش عاید دولت و طبقه سرمایه دار ایران می‌شود در اشکال مختلف به سرمایه تبدیل می‌گردد. سرمایه‌ای که شکل ماشین آلات، وسائل نیم ساخته، مواد خام و کمکی به خود می‌گیرد، در زیرساخت‌ها و تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز شیوه تولید سرمایه‌داری از قبیل راه و بنادر و جاده و وسائط نقلیه و ساختمان و سد و شبکه‌های آبیاری و بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و مؤسسات دیگر پیش ریز می‌شود، در قالب انواع یارانه‌ها به ملکیت صاحبان سرمایه در پاره‌ای حوزه‌ها و رشته‌ها در می‌آید، به عنوان سرمایه متغیر یا دستمزد به کارگران و کارمندان بخش‌های دولتی پرداخت می‌گردد، در وجه عمده خود برای استحکام ماشین دولتی، ساز و برگ نظامی، تغدیه قوای سرکوب، ارتش، پلیس، بسیج و چندین میلیون نیروی هار و اختاپوسی پاسدار موجویت نظام بردگی مزدی می‌رسد. هر میزان کاهش درآمدهای نفتی عملاً کاهشی در حجم سرمایه اجتماعی و به همان میزان اختلالی تعیین کننده در نظم

تولیدی و سیاسی و میلیتاریستی نظام سرمایه‌داری ایران است. با فروکش کردن سرمایه‌های نفتی بلادرنگ شمار کثیری از عظیم ترین طرح‌های اقتصادی دولت سرمایه‌داری حتی طرح‌های مهم متعلق به سپاه پاسداران و بسیار بیشتر از این ها، پروژه‌های صنعتی سرمایه داران خصوصی به ورطه توقف فرو غلطید. آنچه در عسلویه، پارس جنوبی و سایر حوزه‌های نفت و گاز رخ داده است به رغم همه اهمیت این پروژه‌ها در واقع فقط نمود بسیار کوچکی از حجم بسیار انبوه تأثیرات ناشی از کاهش همین سرمایه‌های نفتی است.

صاحبان صدها کارخانه بزرگ و متوسط با توجه موقعیت نه چندان مساعد سودآوری سرمایه هایشان، با خروج صدها میلیارد تومان سرمایه‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر از بانک‌ها به صورت وام در تدارک سرمایه گذاری‌های انبوه تر و دستیابی به شرائط تولیدی بهتر بودند. این سرمایه داران با سرریز موج بحران شیب لغزنده سقوط به گرداب را لمس کردند، تحمل هزینه‌های بالاتر برای سرمایه گذاری‌های نوین معضلی بود که در کنار معضلات دیگر آنان را در خود می‌پیچید. سرمایه داران مذکور قادر به بازپرداخت دیون بانکی خود نمی‌شدند. رقم بدهی پرداخت نشده آنان در حال حاضر از ۴۰ هزار میلیارد تومان بالاتر رفته است. سیستم بانکی به نوبه خود زیر فشار مشکلات ناشی از مطالبات دریافت نشده و لاجرم عجز از تعهدات روز خود به سمت اختلال جدی و فلج شدن به پیش رفته است. همه این رویدادها در شرائطی روی می‌دهد که صندوق ذخیره ارزی دولت زیر فشار کاهش سرمایه‌های نفتی قادر به تأمین نیازهای مالی بانک‌ها نمی‌باشد. پویه تمرکزپوئی و بازسازی هر چه سودآورتر صنایع و مؤسسات مختلف تولیدی از مدت‌ها قبل از شروع بحران، سرمایه داران را به تعطیل گام به گام یا یکباره شمار کثیری از کارخانه‌های بزرگ و متوسط تشویق کرده بود. این صنایع و مراکز کار تعطیل می‌شدند تا سرمایه‌های آن ها، همراه با وام‌های سنگین بانکی در مؤسساتی عظیم تر پیش ریز شوند. حدود ۵۷۰۰ کارخانه دچار چنین سرنوشتی بودند

و سرمایه داران صاحب آن‌ها از همه راه‌های ممکن، مصادره ماه‌ها و گاه سال‌ها دستمزد کارگران، خالی کردن بانک‌ها و ترفندهای دیگر برای به سرانجام رساندن پروسه کار خود تقلا می‌کردند. بحران به این روند ضربه کاری وارد ساخت. مالکان این سرمایه‌ها قادر به پرداخت وام‌های دریافتی نشدند و از همه سو برای دریافت وام‌های تازه تقلا کردند. هیچ طولی نکشید که شمار کارخانه‌های دارای این وضع، از ۵۷۰۰ به ۶۰۰۰ و چند روز بعدتر به ۶۷۰۰ افزایش یافت. فراموش نکنیم که ارقام یاد شده شامل مراکز تولیدی تعطیل یا نیمه تعطیل قبلی نمی‌شود. بر اساس گزارشات رسانه‌ها به ویژه روزنامه‌ها و سایت‌های منعکس کننده موضوعات اقتصادی، شمار کارخانه‌های گروه دوم یعنی همان مراکز تعطیل یا نیمه تعطیل از مرز ۱۴۰۰ گذشته است. در میان این واحدها اسامی مؤسساتی مانند لاستیک البرز، صدرای بوشهر، لوله سازی اهواز، ارج، نیشکر هفت تپه و واحدهای مشابه دیگر به چشم می‌خورد.

سرمایه‌داری ایران اینک بحران را با چنین ابعادی در پویه بازتولید خود حمل می‌کند. سوای چند صد کارخانه دچار مشکلات حاد اقتصادی یا ورشکسته، سایر بخش‌ها نیز از هجوم موج اختلال در امان نیست. حتی منابع رسمی دولتی قبول دارند که کل صنایع کشور زیر ظرفیت ۵۰ درصد و در بسیاری موارد حتی زیر ۳۰ درصد به کار ادامه می‌دهند. چشم اندازی برای افزایش اضافه ارزش‌های نفتی در آتیه نزدیک وجود ندارد. صادرات نفت مستمراً رو به کاهش است و هیچ روزنه امیدی به طور حی و حاضر در مقابل سکانداران سفینه درهم شکسته اقتصاد سرمایه‌داری وجود ندارد و درست در همین جا است که بحث « هدفمند کردن یارانه ها» در برنامه روز دولت احمدی نژاد فلسفه وجودی خود را بسیار خوب ظاهر می‌سازد.

آنچه جمهوری اسلامی را اینک به اجرای این پروژه مجبور ساخته است در بنیاد خود سوای ورشکستگی حاد اقتصادی و دورنمای تعمیق هر چه بیشتر این بحران زدگی و

فروپاشی در ماه‌های آتی هیچ چیز دیگر نیست. دولت احمدی نژاد در وضعیت حاضر و در دل روزهائی که موج اعتراض ده‌ها میلیون توده عاصی گرسنه کارگر و سایر انسان‌های معترض زمین و زمان را بر سر جمهوری اسلامی خراب کرده است، رغبت چندانی به اجرای این طرح ندارد زیرا بسیار خوب می‌داند که هر گام اجرای آن، سیل سرکش نارضائی‌ها و اعتراضات روز را باز هم پرخروش تر ساخت. جناح مسلط قدرت دولتی سرمایه این را خوب می‌فهمد اما قبول تمامی مخاطرات جدی اجرای طرح برای سردمداران این جناح و برای کل دولت سرمایه‌داری بسیار اجتناب ناپذیر شده است. اهمیت مسأله هنگامی روشن می‌شود که حجم کنونی یارانه‌ها را با وضعیت اقتصادی روز دولت با هم مقایسه نمائیم. احمدی نژاد میزان یارانه سالانه‌ای را که پرداخت می‌شود گاه ۹۰ هزار و گاه ۱۱۰ هزار میلیارد تومان اعلام داشته است. در مورد اینکه چه بخشی از این یارانه‌ها به صاحبان کارخانه ها، شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی خصوصی یا دولتی تعلق می‌گیرد و چه میزانی از آن به کاهش قیمت مایحتاج عمومی اختصاص داده می‌شود، هیچ اطلاع دقیقی در دست نداریم اما یک چیز بدیهی است. اینکه کل یارانه‌های دولتی تا اواخر سال‌های دهه ۷۰ از ۵۰۰۰ میلیارد تومان کمتر بوده است. به این ترتیب مشخص است که در فاصله زمانی کمتر از ۱۰ سال میزان آن به طور متوسط تا سطح ۲۰ برابر افزایش یافته است. به بیان دیگر دولت سرمایه‌داری ایران در حال حاضر ۲۰ بار بیشتر از ۱۰ سال پیش یارانه پرداخت می‌کند. موضوعیت وجود یارانه‌ها و پرداخت آن‌ها بسیار روشن است. یارانه مستقل از اینکه به دست چه افراد، بنگاه‌ها یا نهادهائی برسد، از اولین تا آخرین ریال آن به طور کامل به صاحبان سرمایه یا در واقع به طبقه سرمایه دار پرداخت می‌شود. سرمایه داران از مجاری گوناگون و زیر نام‌ها و عناوین مختلف، کل یارانه‌ها را دریافت می‌کنند. شاید گفته شود که ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر نیز در قبال پرداخت همین سوبسیدها مایحتاج اولیه معیشتی خود را به قیمتی ارزان تر خریداری می‌کنند و از این لحاظ بخشی از

یارانه‌ها هم به هر حال نصیب طبقه کارگر می‌گردد. این استدلال ظاهری موجه دارد اما بسیار غلط و بی پایه است. آنچه واقعی است این است که طبقه سرمایه دار در سیطره همین نظام اختاپوسی وحشت و دهشت سرمایه‌داری هم بالاخره باید برای خرید نیروی کار توده‌های کارگر، بهای بازتولید نیروی کار آن ها، یا همان حداقل معیشتی کارگران و افراد خانواده‌های آن‌ها و هزینه پرورش نیروی کار آینده و ارتش بردگان مزدی آتی نظام را بپردازد. سرمایه داران در هیچ کجای جهان حتی همین کار را هم نمی‌کنند. آنان تا جائی که آرایش قوای طبقاتی شان و قدرت سرکوب پلیسی، نظامی یا اقتدار اهرم‌های مدنی و دولتی و قانون و نظم اجتماعی سرمایه امکان می‌دهد سطح دستمزدها را پائین نگه می‌دارند. این نخستین فاز تعرض آن‌ها است و گام بعدی همین تعرض این است که از دولت طبقه خود می‌خواهند تا در چهارچوب برنامه ریزی‌های اقتصادی از محل درآمدهایش که باز هم سوای اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر هیچ چیز دیگر نیست، بخشی را برای پرداخت یارانه در قبال بهای نازل تر مایحتاج عمومی زندگی اهالی جامعه در نظر گیرد. حکمت این کار برای آن‌ها فقط این است که می‌توانند به میزان کاهش بهای اقلام مذکور یا حتی بیش از آن، سطح دستمزدهای کارگران را کاهش دهند. به این ترتیب و با توجه به همین اشاره ساده کاملاً روشن است که یارانه در تمامیت خود و بدون هیچ ریالی کم یا زیاد به سرمایه داران پرداخت می‌گردد و سرمایه داران در قبال دریافت این حجم بسیار عظیم سرمایه از محل بودجه دولتی، نرخ فروش برخی کالاها را نه فقط برای کارگران بلکه برای همه ساکنان جامعه و از جمله کل طبقه سرمایه دار پائین می‌آورند. قطع یارانه در برنامه ریزی هر دولت سرمایه‌داری و از جمله جمهوری اسلامی فقط یک معنی دارد، اینکه صاحبان سرمایه مایحتاج اولیه مشمول طرح‌های یارانه را به جای قیمت‌های تعدیل شده، بر پایه همان قیمت‌های متعارف بازار، بدون هیچ کسر و کاهش به خریداران و از

جمله به ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر ایران بفروشند. معنای صریح حذف سوبسیدها این است. دولت یارانه را قطع می‌کند و متعاقب آن توده‌های کارگر مجبور می‌شوند که مایحتاج اولیه زیستی خود را به بهای گزاف و گاه چند برابر بخرند. همزمان تمامی آنچه که زیر نام یارانه پرداخت می‌شده است یکراست به اقلام سود سرمایه اضافه می‌گردد. با این توضیح به محور اصلی بحث باز می‌گردیم.

دولت اسلامی سرمایه‌داری ایران از دیرباز تا امروز به طور مستمر مترصد بوده است تا یارانه‌ها را به طور کامل قطع کند اما این دولت و کلاً هر دولت سرمایه‌داری در ایران برای اجرای این پروژه با معضلات بسیار حاد، اساسی و حل نشدنی مواجه بوده است و همواره مواجه خواهد بود. بهای نیروی کار در ایران در نازل ترین سطح ممکن است و از یاد نبریم که وجود یارانه‌ها در جای خود یک شرط اساسی و بسیار مبرم پائین نگه داشتن دستمزدها است. رژیم شاه در طول بیش از یک دهه در کنار سرکوب بی امان جنبش کارگری از اهمیت نقش یارانه‌ها در جلوگیری از افزایش دستمزدها غافل نماند و در شرائطی که قیمت‌های بین المللی بازار سرمایه‌داری مدام رو به افزایش بود بهای مایحتاج اولیه معیشتی توده‌های کارگر را بسیار برنامه ریزی شده در سطحی نسبتاً نازل مهار نمود. رژیم مذکور در همین راستا همه تدابیر لازم را با هدف کنترل دستمزدها به نفع سرمایه و سرمایه داران به کار گرفت، با این وجود و البته به دلیل شرائط خاص رونق آن دوران، به دلیل نیاز وسیع سرمایه به نیروی کار و از همه مهم تر به خاطر اوجگیری مبارزات کارگران قادر به جلوگیری از افزایش دستمزدها نشد. بحث آن دوره جای خاص خود را دارد. سخن فعلی این است که عوارض قطع یارانه‌ها برای جمهوری اسلامی قطعاً هولناک است. چرا؟ پاسخ بسیار روشن است. متوسط میزان دستمزد طبقه کارگر در اینجا حتی بر پایه اعتراف و اذعان مکرر نهادهای رسمی دولتی از ۳۰٪ آنچه نیاز اولیه زندگی بخور و نمیر هر انسان است، باز هم پائین تر می‌باشد. ۷۰٪ کارگران ایران در قبال روزانه کار طولانی و کار در سخت ترین شرائط، دستمزدی

می‌گیرند که پاسخگوی ۲۰٪ احتیاجات مذکور هم نیست. ۵۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر به لحاظ امکانات آموزشی و دارو و درمان و مسکن در بدترین و دردناک ترین شرائط قرار دارند. بیکاری، فقر و تن فروشی و کارتون خوابی در زیر فشار فلاکت در میان این توده عظیم ۵۰ میلیونی بیداد می‌کند. پروژه حذف یارانه‌ها نه فقط در همان دقایق نخست اجرا، بلکه در همان ساعات اولیه قطعی شدن مصوبات اجرای آن، به طور قطع سطح قیمت‌ها را گاه تا مرز دو برابر و در مواردی چندین برابر بالا خواهد برد. با این کار دستمزدهای واقعی بسیار سریع و سرراست حتی از ۵۰٪ همین مزدهای موجود روز هم پائین تر خواهد رفت. زندگی کل ۵۰ میلیون نفوس طبقه کارگر چند بار از شرائط حاضر سیاه تر خواهد شد و این موضوعی است که معضلات مترتب بر آن به آسانی برای هیچ دولت سرمایه‌داری و از جمله هارترین و درنده ترین آن‌ها یا همین جمهوری اسلامی سرمایه‌داری نیز قابل حل نخواهد بود. با حذف یارانه‌ها قیمت تمامی کالاها در ابعاد تصاعدی و هولناک فوران خواهد کرد و هیچ کارگری ولو با فرض داشتن کار به هیچ شکل قادر به تأمین ابتدائی ترین نیازهای حیاتی روز خانواده اش نخواهد شد. این واقعیتی است که تحمل آن برای طبقه کارگر حتی اگر فشار سرکوب و سلاخی و حمام خون‌های جمهوری اسلامی چند برابر امروز گردد باز هم چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. اهمیت این مخاطره برای رژیم باز هم بیشتر می‌شود وقتی که در نظر بیاوریم جنبش کارگری و سیل اعتراضات وسیع خیابانی هم اکنون نیز پایه‌های قدرت جمهوری اسلامی را از همه سو به لرزش انداخته است.

به دنبال این توضیحات یک پرسش بسیار جدی این است که چرا دولت احمدی نژاد درست در این برهه زمانی معین و در شرائطی که بیش از همیشه در محاصره موج خشم و اعتراض و قهر کارگران و توده‌های ناراضی قرار دارد عزم جزم خود را برای قطع یارانه‌ها اعلام می‌کند و برای اجرای عملی آن برنامه ریزی می‌نماید. پاسخ این سؤال

همان نکته گرهی و اصلی بحث حاضر است. همه شواهد بانگ می‌زند که جمهوری اسلامی در بدترین و مهلک ترین دوره حیات تاریخی خود قرار گرفته است. مشخصه بنیادی این وضعیت بی سابقه بسیار هلاکت بار برای رژیم بی هیچ وجه در شکاف سقف حاکمیت، در تعرضی شدن جنجال‌های اصلاح طلبانه رقبای حکومتی، حتی در توسعه اعتراضات روز کارگری و بالاخره در طغیان جنبش‌ها و خیزش‌ها و مبارزات گسترده خیابانی نیست. این‌ها همه و هر کدام اهمیت معین خود را دارند اما همه آن‌ها تبعات مستقیم یک معضل بنیادی دیگر هستند. شیرازه حیات سرمایه‌داری ایران زیر بار سهمگین و ویرانساز بحران جاری و کوبنده تر شدن لحظه به لحظه امواج آن در حال اختلال و فروپاشی بسیار جدی است. دولت احمدی نژاد در گرداب هائل بحران، پرداخت یارانه‌ها را با شروط الزامی تداوم بازتولید سرمایه اجتماعی در تعارض می‌بیند. برای اینکه سرمایه به حیات خود ادامه دهد، باید حتماً کل ۹۰ تا ۱۱۰ هزار میلیارد تومان یارانه سالانه کنونی (۹۰ تا ۱۱۰ میلیارد دلار) به طور مستقیم از معیشت توده‌های کارگر کسر شود و به سود سرمایه‌ها اضافه گردد. این کل هست و نیست فلسفه حذف یارانه‌ها است.

جناح مسلط قدرت سیاسی سرمایه مثل همیشه و بر پایه سرشت طبقاتی خود بسیار بسیار عوامفریبانه واقعیت حذف کامل یارانه‌ها را با فرمولبندی « هدفمند کردن یارانه ها» نشخوار می‌کند. دولت در راستای همین ترفندبازی‌ها ادعا نموده است که می‌خواهد بخشی از این ۱۱۰ هزار میلیارد تومان (حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان) را به صورت نقدی به چند دهک فقیر جامعه برگرداند. این حرف دروغ محض است و احمدی نژاد خود در آخرین مصاحبه تلویزیونی اش در روز ۱۲ نوامبر بی پایه بودن احتمال پرداخت حتی همین رقم را نه یک بار که چندین بار تأکید و تصریح کرده است. او در پاسخ تمامی سؤالات مربوط به عوارض اجرای این پروژه، از قبیل افزایش جهش وار قیمت ها، کاهش دستمزدهای واقعی و ویران شدن شیرازه زندگی اکثریت

افراد جامعه فقط به تکرار یک جمله اکتفاء کرده است. اینکه سرمایه داران با افزایش بارآوری کار و کاهش هزینه‌های سرمایه گذاری ها، کالاها را ارزان تر تولید و عرضه خواهند کرد!!! او در تکمیل این حرف چند بار هم گفته است که درآمدهای نفتی دولت حداکثر تا چند سال دیگر پایان می‌یابد و هیچ منبعی برای پرداخت یارانه‌ها وجود نخواهد داشت. سناریوی « هدفمند کردن یارانه ها» طرح بسیار سرراست و بدون هیچ پیچ و خم قطع همیشگی یارانه، تنزل سطح معیشت توده‌های کارگر به میزان ۱۱۰ هزار میلیارد تومان در سال یا به بیان واقعی تر و ملموس تر، کاهش همین معیشت مفلوک و سلاخی شده و بیش از حد نازل کارگران باز هم به میزان نصف و افزودن تمامی اقلام یاد شده به سود سرمایه است. سرمایه‌داری ایران در ژرفنای بحران روز این وضع را بر طبقه کارگر تحمیل می‌کند و آن را شرط حتمی بقای خود می‌بیند.

کلام آخر این نوشته کوتاه چه باید کردی است که در برابر جنبش کارگری ایران قرار دارد. دهه‌های متمادی است که طبقه کارگر بین المللی کلاً و طبقه کارگر ایران به عنوان بخشی از آن، غرق در مرداب سیاه رفرمیسم راست و چپ، همه توان پیکار ضد سرمایه‌داری خود را با مشتی محاسبات کور توهم بار رفرمیستی بیع و شری کرده است. اساس این محاسبات مرگبار پوچ مالامال از توهم و بی دانشی آن است که به جای مبارزه سازمان یافته دارای دورنمای روشن لغو کار مزدی دنبال بهبود زندگی روز در همین نظام بود. باید به این و آن بخش بورژوازی آویخت و چشم انتظار تحقق این بهبود توسط آن‌ها شد، باید نردبان عروج این حزب و آن حزب سیاسی چپ نما، کمونیسم لباس و کارگردستار شد و قدرت سیاسی روز سرمایه را با شکل دیگر همین قدرت جایگزین ساخت. باید سرمایه‌داری بازار آزاد را دولتی کرد یا سرمایه‌داری دولتی با هر نام و نشان را رقابتی و دموکراتیک ساخت. باید همه کار کرد اما از چرخیدن بر روی ریل جنبش ضد سرمایه‌داری و با افق محو کار مزدی خودداری کرد. طبقه کارگر

بین المللی سالیان دراز است که همه توان مبارزه ضد کار مزدی خود را در کوره اشکال رفرمیسم راست و چپ ذوب کرده است اما در این راستا هر میلیمتر که گام برداشته است فرسنگ‌ها به قعر گرسنگی و بدبختی و فقر و فشار و استیصال فرو غلطیده است. هر کارگر و هر فعال جنبش کارگری در هر کجای دنیا باید از خود بپرسد که ادامه این وضع تا کی مقدور است؟ اما این پرسش در وضعیت حاضر برای طبقه کارگر ایران فقط یک سؤال استراتژیک یا یک سؤال همیشه مطرح بسیار اساسی در مبارزه طبقاتی نیست. این پرسشی مربوط به گزینه‌های بد و بدتر هم نیست. این پرسشی است که اصل زنده ماندن و نماندن بخش‌های وسیعی از توده‌های این طبقه را در حوزه شمول خود می‌گیرد. طبقه کارگر بیش از ۳۰ سال است که تمامی زندگی و هست و نیست معیشتی اش از زمین و آسمان توسط سرمایه مورد هجوم بوده است. با همه این‌ها تهاجم سبعانه و دیوانه واری که اینک با قطع یارانه‌ها به شیرازه حیات او آغاز می‌شود بسیار کشنده تر و سهمگین تر از همه تعرضاتی است که تا امروز تحمل کرده است. در مقابل این یورش باید ایستاد و برای ایستادن یک راه بیشتر در پیش روی نیست. همه راه‌های دیگر طی شده، از بیخ و بن گمراه کننده، دروغ و به سوی گورستان گرسنگی و فقر و فلاکت و تن فروشی است. راه مقاومت فقط یک راه است. باید راه مبارزه ضد سرمایه‌داری و برای نابودی بردگی مزدی را در پیش گرفت. باید حول منشور مطالبات پایه‌ای ضد سرمایه‌داری طبقه خود دست به مبارزه زد، در این مبارزه به صورت شورائی و ضد کار مزدی متحد و متشکل شد، راهکارهای ضد کار مزدی اعمال قدرت را سلاح جنگ خود با سرمایه کرد. باید در این راستا پیش تاخت و هر گام نیرومندتر از گام پیش با نظام سرمایه‌داری پیکار کرد. نباید از یاد برد که سرمایه‌داری غرق در بحران است. این نظام با همه سخت جانی اش از همه سو آسیب پذیر است و در مقابل موج مبارزات ضد کار مزدی ما ولو نه آسان اما به هر حال شکست خوردنی و از بین رفتنی است.

سرمایه داری، بحران و انحطاط ۱۹۹۳ میلادی

انحطاط سیستم کاپیتالیستی اینک یک واقعیت عینی همه جا مشهود در سرتاسر جهان موجود است. اینکه این نظام کی از پا در خواهد آمد و چه زمانی نابود خواهد شد سؤالی است که پاسخ آن را فقط و فقط در موقعیت جنبش کارگری بین المللی، در درجه آمادگی و آگاهی و سازمان یافتگی طبقه کارگر جوامع مختلف و خلاصه کلام در چگونگی آرایش قوای پرولتاریا برای استقرار سوسیالیسم باید جستجو نمود. انحطاط عینی و بالفعل کاپیتالیسم لزوماً با قریب الوقوع بودن مرگ آن مترادف نیست. سرمایه داری حتی در حادترین فاز انحطاط و پوسیدگی اش نیز در صورت ضعف جنبش کارگری می تواند سالها پا برجا بماند و به مدد همان مکانیسمهای درونی فرسوده اش خود را پالایش یا سوخت و ساز کند. مفهوم واقعی انحطاط یا بالفعل بودن احتضار و انحطاط سرمایه داری اینست که این نظام وارد مرحله ای شده است که برای بقای خود سوای تعرض بی وقفه و سبعانه به سطح معیشت فعلاً موجود طبقه کارگر در نقاط مختلف جهان هیچ راه دیگری در پیش روی ندارد. این فاز از گندیدگی و پوسیدگی سرمایه داری محصول جبری کارکرد قوانین درونی سرمایه است. سرمایه بین المللی در زیر فشار تناقضات ناشی از این قوانین و کاهش کیفی و بی بازگشت ظرفیت بحران زدایی خود هر روز بیش از روز پیش در ژرفنای این انحطاط فرو می خزد. این بدان معنی است که طبقه کارگر بین المللی نیز دو راه بیشتر در پیش پای خود ندارد. یا باید به انقلاب روی آورد و مناسبات کار مزدوری را در هم فرو کوبد و یا درغیر این صورت شاهد تنزل لحظه به لحظه حداقل معیشتی موجودش و محو تمامی دستاوردهای سیاسی و اقتصادی مبارزات گذشته اش باشد. یا محو کامل کاپیتالیسم و برقراری سوسیالیسم و یا تحمل پرداخت سنگین ترین تاوان

اقتصادی و اجتماعی در ازاء هر روز عمر باقیمانده این نظام. سوای این دو راه هیچ راه سومی برای آینده طبقه کارگر متصور نیست. دراین باره و بویژه در رابطه با پایه های مادی و ماهیت واقعی انحطاط سیستم سرمایه داری طبیعتاً بحث جداگانه ای لازم است، در اینجا تنها خواهیم کوشید تا روند عینی و سیر عملی وقوع این احتضار و گندیدگی را از طریق مراجعه به پروسه بازتولید سرمایه بین المللی مورد تعمق قرار دهیم. برای این کار ما به سراغ نمونه هایی می رویم که مرور آنها می تواند تصویر روشن و بسیار زنده ای از موقعیت عمومی سرمایه جهانی در شرائط فعلی بدست دهد و در این رابطه از اتحادیه اروپا و مقدم بر همه از انگلیس آغاز می کنیم.

فاز اخیر تهاجم سرمایه به سطح معیشت کارگرلن در انگلیس عموماً با "تاچریسم" تداعی می گردد. دهه ۸۰ شاهد تعمیق مستمر بحران اقتصادی سرمایه داری بریتانیا از یکسو و موج جدید تعرض سرمایه به دستاوردهای طبقه کارگر انگلیس از سوی دیگر بود. تاچریسم برای گسترش این تعرض و محو دستاوردهای جنبش کارگری از اعمال هیچ سبعیتی رویگردان نبود. برقراری سیستم کار ژاپنی و نظم سربازخانه ای در کارگاهها و مراکز کار، محو تمامی امکانات رفاهی و خدمات اجتماعی، تنزل حداکثر سطح دستمزدها، تغییر مؤثر "قانون کار" موجود و باز تنظیم آن بر پایه از بین بردن همه حق و حقوق صنفی کارگران و بسیاری تغییرات دیگر در زمرهٔ خطوط اولیه این برنامه ریزی و سیاست هار ضدکارگری قرار می گرفت. تاچریسم مسلماً برای کارگر انگلیسی آخر قرن بیستم، هر چند که این کارگر یا کارگران از نظر آرایش قوای سیاسی و موقعیت پیکار طبقاتی در وضع نامساعدی قرار داشته باشند، باز هم بهیچوجه قابل تحمل نبود. در شکست تاچریسم جای شبهه ای وجود نداشت اما سرمایه داری انگلیس نیز برای بقای خود هیچ راه دیگری سوای تعرض علیه سطح معیش ت موجود کارگران در پیش روی خود نمی دید. تهاجم به دستمزدها و حداقل زندگی کارگران به هر میزان و تاآنجا که قوای طبقاتی سرمایه و ضعف جنبش

کارگری اجازه دهد امری محتوم بود. سرتاسر دهه ۸۰ و سال های پس از آن نیز دقیقاً شاهد همین یورش جنون آمیز بورژوازی است.

درطول این مدت حدود ملیونها کارگر از کار بیکار شده اند و شمار مشاغل نیمه وقت از ۳ ملیون به ۶ ملیون افزایش یافته است. به بیان صریحتر ملیونها کارگر انگلیسی کار تمام وقت خود را از دست داده و به دنبال آن آن یا بکلی بیکار مانده اند و یا در بهترین حالت به نوعی کار نیمه وقت دست یافته اند. محصول این پروسه تنزل رقت بار سطح ندگی بخش مهمی از طبقه کارگر انگلیس بوده است. دولت سرمایه در راستای پیشبرد این سیاست شوم ضدکارگری قبل از هر چیز قوانین مربوط به حداقل دستمزد را که از قدیمی ترین و در عین حال ابتدایی ترین و بدیهی ترین حقوق صنفی کارگران است بکلی لغو نموده است. با لغو این قانون سرمایه داران اجازه می یافتند که بطور "قانونی" و رسمی هیچ حدّ و مرزی را درتعرض به حداقل معیشت طبقه کارگر رعایت نکنند و از رقابت دردناک موجود میان ارتش وسیع ذخیرهٔ کار در جامعه، سبعانه ترین سوء استفاده‌ها را در جهت تنزل سطح دستمزدها بعمل آورند. دولت سرمایه به این نیز بسنده نکرد، سایر قراردادها و قوانین مربوط به استخدام کارگران را در همین راستا یعنی در جهت یکه تازی بی عنان یورش سرمایه به جنبش کارگری و حداقل زندگی کارگران دچار تغییر ساخت. کارفرمایان اجازه یافتند که ساعات کار کارگران را بطور یک طرفه مطابق میل خویش و در واقع متناسب با تأمین حداکثر سود تعیین نمایند. انجام این تغییرات سبب شد که از یکسو سیل سرمایه های امریکایی و ژاپنی و.... با هدف بهره گیری از نیروی کار ارزان طبقه کارگر و قانون آزادی توحش سرمایه، به انگلیس سرازیر شود و از سوی دیگر بخش قابل توجهی از طبقه کارگر بیش از پیش در ورطه هولناک فقر و سیه روزی فرو غلطد.

مطابق آمارهای رسمی و از جمله آمار سازمان ملل درصد کارگران شاغل و بیکار انگلیسی که در زیر خط فقر زندگی می کنند در طی همین مدت از ٪۱۰ به بیش از ٪۲۰ افزایش یافته و این در حالی است که جمعیت عظیمی از طبقه کارگر برای حفظ حداقل موجود معیشتی اش مجبور است به مراتب بیش از دهه های پیش کار کند. منابع مختلف بورژوازی خود با صدای بلند اعتراف میکنند که حداقل ساعت کار در انگلیس هم اکنون از مرز ۴۵ ساعت در هفته متجاوز است و میزان اضافه کاری به مراتب از دهه های پیش بیشتر شده است.

سرمایه داری بریتانیا در پرتو این تعرض همه سویه و همه جا گستر علیه شرائط کار و زیست کارگران یا به بیان دیگر با سرشکن نمودن تمامی بار بحران اقتصادی موجود بر دوش طبقه کارگر توانسته است مجال چند صباحی دیگری برای تداوم بازانباشت سرمایه‌ها دست و پا کند. زمان این فرصت مسلماً بسیار کوتاه خواهد بود و طبقه کارگر انگلیس در صورت عدم مقاومت و تعرض متقابل، به یقین آماج یورشهای بسیار سبعانه تر و سنگین تری قرار خواهد گرفت. آینده جامعه و سرنوشت زندگی کارگران را طبیعتاً روند واقعی پیکار طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی رقم خواهد زد اما آنچه که فی الحال به مثابه محصول این فاز از تعرض سرمایه می توان گزارش کرد گسترش هر چه وسیعتر فقر و فلاکت در جامعه و سیه روزی و بی خانمانی ملیون‌ها کارگر انگلیسی است. واقعیتی که گزارش‌های روزمره مراکز رسمی سرمایه بین المللی و از جمله سرمایه‌داری انگلیس به کرات آن را منعکس ساخته است.

کاملاً پیداست که آن قسمت از جمعیت انگلیس که در در این گزارشات زیر نام گروههای فقیر و فقیرترین دسته بندی شده اند، سوای بخشی از طبقه کارگر این جامعه انسان های دیگری نمی باشند. انسانهایی که با کار خود و همزنجیرانشان تمامی سرمایه اجتماعی انگلیس، همه داراییها و دار و ندار سرمایه داران انگلیسی و سهم معینی از کل سرمایه بین الـمللـی و ثروت سرمایه داران جهانی را تولید کرده

اند اما خود تا بدین حدّ فقیرند. انسانهایی که عرف و فرهنگ و ایدئولوژی بورژوازی حتی هویت کارگر بودنشان و این واقعیت را که آنان نیروی تولید کننده تمامی سرمایه‌ها هستند به آسانی تکذیب میکند و با نثار نام انسانهای فقیر بر آنها، کل استثمار و ستم و بیحقوقی ناشی از نظام سرمایه داری یا ریشه واقعی این فقیر بودن را یکجا در پرده میکشد. مطابق جدول فوق میزان دستمزدسالانه انبوه عظیمی ازجمعیت کارگری انگلیس یعنی ٪۴۰ از کل سکنه این کشور، اولاً فقط معادل ٪۱۷ درآمد عمومی جامعه است و ثانیاً این نسبت یا در واقع سهم بازتولید نیروی کار این کارگران از کل درآمد اجتماعی در طول دهه های ۸۰ و ۹۰ مستمراً رو به کاهش رفته و از ٪۲۴ در سال ۱۹۷۹ به ٪۱۷ در ۱۹۹۲ تنزل پیدا کرده است. در همین حال منابع آماری خود بورژوازی خاطرنشان می کنند که سهم ٪۲۰ ثروتمند جامعه در همین فاصله از ٪۳۵ به ٪۴۳ افزایش یافته است. منابع مذکور این را نیز اضافه می نمایند که میزان درآمد مدیرعاملان شرکت‌ها و صاحبان مشاغل بالا بگونه ای سرسام آور رو به فزونی رفته است، بگونه ای که از ۲ ملیون پوند در سال نیز تجاوز نموده و به حقوقهای شمارهٔ تلفنی موسوم شده اند. این ارقام با همه نارسایی های عمیق و انبوهشان که ذاتی آمارگیریهای بورژوایی در رابطه با مسائل اقتصادی و بویژه تعیین درآمد طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است بازهم همگی گواه آنند که نظام سرمایه داری سوای فقر روزافزون، تشدید فزاینده استثمار، توسعه بی وقفه محرومیت، محو دستاوردهای تاکنونی جنبش کارگری، قانونی ساختن توحش و مدرنیزه کردن بربریت، ساقط کردن هر چه دردناکتر کارگران از هستی، جدا کردن هر چه عمیق تر کارگران از محصول کار خود، هیچ نقش دیگری در تاریخ جاری زندگی بشر ایفاء نمیکند. از انگلیس به سوئد قدم می گذاریم تا کارنامه دو دهه اخیر سرمایه در این جامعه را مرور کنیم.

سرمایه داری سوئد با اندکی تأخیر نسبت به انگلیس و دقیقاً از سالهای آخر دهه ۸۰ تعرض همه سویه خود را به دستاوردهای جنبش کارگری آغاز کرد. بورژواژی سوئد و نمایندگان چپ و راستش از مودرات تا سوسیال دموکرات با اعلام دوران رکود و بحران اقتصادی همگی یکدل و یک زبان برای سازمان دادن یورشی برق آسا به تمامی امکانات رفاهی، اجتماعی، آموزشی و درمانی موجود که محصول مبارزات طولانی طبقه کارگر بود دست بکار شدند. فقط در فاصله میان ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴ حدود ۶۸۰۰۰ کارگر کمک بهیار و بیش از ۵۰۰۰ پرستار از بیمارستانهای مختلف اخراج گردیدند. شمار کارگران نظافتچی دچار کاهشی عمیق شد و همزمان بهای ورودیه بیمارستانها از ۳۵ کرون به ۱۵۰ و بعداً به ۲۶۰ کرون افزایش یافت. بودجه بهداشت و درمان وسیعاً تنزل نمود و بسیاری از فعالیتهای حیاتی و ضروری مراکز درمانی و خدماتی مانند حمایت از سالـمندان، حتی انجام برخی جراحی های لازم در مورد پیران یا تعطیل شد و یا به حداقل کاهش یافت. هر کارگر کمک بهیار مجبور گردید که بیش از چند برابر سابق کار کند و هر کارگر بیمار مراجعه کننده به بیمارستانها ناگزیر شد که در قبال پرداخت چند برابر هزینه درمان حداقل سرویس پزشکی و درمانی را دریافت دارد.

در طول همین مدت شمار کارگران در رشته های مهم معادن و واحدهای بزرگ صنعتی از ۸۱۲۷۵۵ نفر به حدود ۸۰۹۸۸۳ نفر تقلیل یافت. در یک پروسه سریع بیکارسازی بالغ بر ۴۱۹۱ کارگر معدن، ۱۰۴۰۰ کارگر رشته های مواد غذایی، ۱۱۳۹۰ کارگر تولید کفش و پوشاک، ۵۵۲۲۰ کارگر چوب و جنگل و بالاخره ۶۸۱۲۱۰ کارگر شاغل در سایر رشته های صنعتی اخراج شده و از کار بیکار گردیدند. در این میان بخش ساختمان بیش از تمامی بخشهای یادشده آماج بیکار سازی قرار گرفت و حدود ٪۲۵ کارگران آن بیکار گردیدند.

سرمایه اجتماعی سوئد با هدف افزایش توان رقابت خود در بازارهای بین المللی و جلوگیری از کاهش نرخ سود موجودش فاز کاملاً جدیدی از بازسازی تکنولوژیک و افزایش همزمان حداکثر شدت کار کارگران را آغاز کرد. ارتقاء بیش ازپیش سطح تولید همراه با کاهش هرچه بیشتر شمار کارگران یعنی همان مکانیسم طبیعی، ذاتی و شناخته شده سرمایه برای مقابله با تعمیق بحران، این بار بسیار حادتر و گسترده تر از تمامی دوره های گذشته سبعیت بورژوازی را وثیقه پیشبرد خود ساخت. دهها هزار کارگر در رشته های مختلف صنعت اخراج شدند اما میزان تولید در مقایسه با قبل نه تنها تنزل نیافت که افزایش مؤثری را نیز در پی داشت. بر اساس آمارهای موجود بورژوازی کل دستمزد سالانه کارگران در تمامی رشته های معدن، موادغذایی، دخانیات، نساجی، کفش، صنایع چوب، کاغذسازی ها، چرم، صنایع شیمیایی و دارویی، تولید پلاستیک، فلزات، صنایع اتومبیل و ماشین سازی از ۵۶۷۸۰۸۶۳۰۰۰ کرون در سال ۱۹۸۹ تا رقم ۵۶۴۷۱۷۰۲۰۰۰ کرون پائین آمد.

بورژوازی سوئد با اخراج گسترده کارگران حتی پس از محاسبه تمامی افزایش دستمزدهای چندسالی یکبار بازهم بیش از دهها میلیون کرون در هر سال صرفه جویی نمود، با افزایش شدت و سرعت کار در صنایع تمامی کار کارگران اخراجی و بیکار شده را بر دوش کارگران شاغل بار کرد و همزمان سطح تولید را حتی در قیاس با سال‌های قبل بطور بسیار چشمگیری بالا برد.

اگر این واقعیت را مورد توجه قرار دهیم که دولت سرمایه داری سوئد به حکم طبیعت درونی سرمایه تمامی بار معیشت و هزینه زندگی صدها هزار کارگر بیکار را یکجا و بی هیچ کم و کاست بر دوش کارگران شاغل این مملکت بار کرده است، آنگاه بهتر خواهیم توانست ژرفای بی انتهای درنده خویی سرمایه را احساس کنیم. این را نیز فراموش نکنیم که داریم از سرمایه داری سوئد حرف می زنیم. از سرمایه داری جامعه

ای که قبله عشاق سینه چاک دموکراسی است و در تمامی دشت و برزنش پرچم سوسیال دموکراسی در اهتزاز است. سرمایه داری مملکتی که نه به دست رژیمهای شاه و جمهوری اسلامی یا سرهنگان یونان و کودتاگران شیلـی و مشابه آنها بلکه توسط متمدن ترین نمایندگان سرمایه داری یعنی سوسیال دموکراسی غربی اداره می گردد. ارقام و داده های آماری بالا بسادگی و با حداکثر صراحت حرفهای مارکس را در ذهن هر کارگر و هر انسان با شرفی تداعی می کند که " در نظام سرمایه داری هر چه انسانها بیشتر کار کنند عمیق تر از محصول کار خود فاصله می گیرند و هرچه افزونتر تولید نمایند بر شدت استثمارشان افزوده می شود". امروز ۳۰۰۰۰۰ کارگر سوئدی تمامی بار تولید و مشقات کار ۲۰۰۰۰۰ همزنجیر بیکارشده خویش را بر دوش میکشد، آنان بجای ۵۰۰۰۰۰ کارگر سال ۱۹۸۹ کار می کنند و محصولـی به مراتب بیشتر از تمامی محصولات آن سالها برای سرمایه تولید می نمایند، بیش ازگذشته به سرمایه داران سود می دهند اما خود هر روز بیش از روز پیش در ورطه از دست دادن کار و شاق تر شدن شرائط معیشت فرو می غلطند. هر چه بیشتر کار کرده اند، شمار بیشتری از آنها بیکار شده اند. هر چه فروانتر تولید کرده اند سطح زندگی و امکانات اجتماعی شان تنزل یافته است. هر چه بر سود سرمایه سرمایه داران افزوده اند بیشتر از بهداشت و درمان و دارو و دکتر محروم گردیده اند.

سرمایه داری سوئد در تلاش مقابله با بحران به تمامی بیکارسازیها و یورشهایی که پیشتر گفتیم دست یازید اما همه اینها باز هم برای نجات سرمایه کفایت نمی کرد. طبقه کارگر می بایستی تاوان تمکین و سکوت ناشی از تربیت سوسیال دموکراسی را به بهایی بسیار سنگین تر از این می پرداخت و عملاً نیز پرداخت. سیاست بدهکارسازی دولت در مقابل سرمایه‌ها و سپس تحمیل تمامی این بدهی‌ها و سودهای کلان آن بر دوش طبقه کارگر و بویژه قشرهای کم درآمدتر این طبقه یکی دیگر از ترفندهای شوم احزاب راست و چپ سرمایه بود. قابل ذکر است که دولت های

بورژوازی اساساً و بخصوص در شرائط رکود و بحران به منظور بالا بردن سود سرمایه‌ها و یا حداقل جلوگیری از کاهش سود آنها سیاست دریافت وامهای سنگین از بانکها و سرمایه داران داخلـی و خارجی را پیشه می کنند. دولتها از اجرای این سیاست هدفهای معین زیر را دنبال می نمایند

۱. بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی را که به دلیل وقوع عینی بحران و یا خطر بالفعل شدن گرایش نزولـی نرخ سود در معرض تبدیل شدن به سرمایه آزاد و خروج از سیکل طبیعی بازتولید است به سرمایه مولد و سودآور مبدل می کنند. به کلام دیگر آن بخش از سرمایه را که در زیر فشار اشباع بازار داخلی و بین المللی و رقابت شدید میان بخشهای مختلف سرمایه به حالت سرمایه اضافی در آمده است دولتها در شکل وام از مؤسسات بانکی و مالـی تحویل می گیرند و با پرداخت بهره های بانکی سنگین از راکد ماندن و تنزل نرخ سود آنها جلوگیری می نمایند.

۲. آنچه را که باید بصورت مالیات از سرمایه‌ها مطالبه کنند تا به هزینه های جاری و عمرانی خود اختصاص دهند، در چهارچوب وام دریافت می کنند و از این طریق زمینه را برای سرشکن کردن تمامی بار بحران بر دوش کارگران هموار می سازند.

۳. و بالاخره کلیه این اقلام بدهی همراه با سودهای نجومی و کلانش را زیر نام دیون دولتی به حساب بدهکاری طبقه کارگر ثبت می نمایند و این بدهکاری را به مثابه برهانی قاطع و نیرومند!!! مبنای برنامه ریزی دهشتاک ترین یورشهای دولتی علیه اشتغال و معیشت و سرویسهای خدماتی یا امکانات اجتماعی موجود کارگران می کنند. در پایان این بازی هولناک و جنایتکارانه آنچه اتفاق می افتد خیلـی ساده و کوتاه این است که سرمایه داران تمامی سرمایه های خویش را به اضافه سودی دلخواه در اختیار می گیرند و کارگران یا بکلـی از بیکار شده و به انسانهای بی خانمان و سیه

روز تبدیل شده اند و یا اینکه سهم قابل توجهی از امکانات زیستی و اجتماعی شان را از دست داده اند.

دولت سوئد نیز تاسال ۱۹۹۴ مبلغی معادل 1 227 000 000 000 کرون بصورت وام از بانک‌ها و مؤسسات مالی داخلی یا خارجی دریافت داشت و آنگاه با هزاران ترفند بافی و عوامفریبی سرمایه دارانه همین بدهکاریها را سکوی تعرض خود به زندگی و کار و آموزش و بهداشت کارگران قرار داد. تمامی ارقام این بدهکاری بعلاوه 90 000 000 000 کرون بهره سالانه آن یکجا بر دوش کارگران بارشد و اخراجهای دستجمعی انبوه همراه با کاهش همه سویه سرویسهای خدماتی و امکانات اجتماعی وثیقه بازپرداخت آنها به سرمایه داران گردید. در باره اخراج انبوه کارگران بهیار، کمک بهیار و پرستار و تنزل وسیع امکانات درمانی و بهداشتی قبلاً بطور مختصر صحبت کردیم. نحوه هجوم دولتهای سوسیال دموکرات و مودرات برای کاهش امکانات آموزشی فرزندان کارگران نیز نه فقط ملایم تر نبود که در پاره ای موارد بیرحمانه تر و خشن تر بود. شمار معلمان دوره سه ساله اول ابتدایی از ۲۲۹۶۰ نفر در سال ۱۹۸۹ به ۲۲۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۴ تقلیل پیدا کرد. در دوره سه ساله دوم دبستان نیز تعداد آموزگاران از ۲۲۲۵۵ درسال ۱۹۸۹ به ۲۰۲۷۰ نفر در سال ۱۹۹۴ رسید. حدود ۱۰۰۰ معلم زبان مادری، بیش از ۲۸۰۰ راهنمای آموزشی، و شمار کثیری از دارندگان مشاغل آموزشی و تربیتی دیگر بکلـی بیکار شدند. کمتر شهری در سوئد یافت می شد که یک یا چند مدرسه در آن تعطیل نشده باشد. بسیاری از دبستان ها، دبیرستان‌ها و مراکز آموزشی تخلیه شدند و دانش آموزان آنها مجبور گردیدند که برای ادامه تحصیل خود با تحمل مشکلات ایاب و ذهاب به مدارس دیگر روی آورند. تعداد دانش آموزان هر کلاس در سطوح مختلف آموزشی افزایش یافت، از فضای آموزشی و کیفیت تدریس و یادگیری به نحو بسیار چشمگیری کاسته شد. معلمین مجبور شدند که بسیار شدیدتر و شاق تر از گذشته کار کنند و دانش آموزان ناچار

گردیدند که به کاهش معلم و وسائل کمک آموزشی و کلاس تنگتر و غذای ناکافی تن دهند و در سطح دبیرستان از تغذیه رایگان بکلـی محروم گردند. بورژوازی در گذشته های خیلـی دور و مثلاً در قرنهای ۱۸ و حتی ۱۹ مجبور بود که سهمی از استثمار دهشتبار طبقه کارگر را برای پیشبرد پروسه خودگستری و تأمین نیروی کار بارآورتر مورد نیازش صرف برپایی مدارس کند اما اینک در لحظه پایان قرن بیستم برای تداوم انباشت و حفظ بقای خود دیوانه وار به ویرانسازی مدارس، برچیدن بساط آموزش و جمع کردن بیمارستانها می پرداخت.

تعرض سرمایه به هست و نیست کارگران اما هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت. تمامی آنچه که گفتیم فقط پله نخستین برای دستیازی به یورشهای سهمگین تر بود. بیمه بیکاری که قبلاً و در سالهای اول دهه ۸۰ از ٪۱۰۰ به ٪۹۰ کاهش یافته بود اینک توسط دولت مودرات سرمایه به ٪۸۰ و متعاقب آن بدست نمایندگان سوسیال دموکرات سرمایه به ٪۷۵ تنزل داده شد. خیل عظیم کارگران بیکار بتدریج در اثر استمرار بیکاری امکان حصول همین ٪۷۵ را نیز دست میدادند و برای تأمین هزینه زندگی و نان خانواده شان به کمکهای اداره امور اجتماعی متوسل میگردیدند. آنچه که در عمل اتفاق می افتاد به مراتب از این‌ها فراتر بود. بعد از چندی مقامات رسمی رژیم خود اعتراف کردند که میزان صرفه جویی دولت از محل کاهش بیمه بیکاری بطور سالانه حدود ۴/۵ میلیارد بیش از میزان پیش بینی شده بوده است. بیکارسازیها و یورش همه سویه سرمایه به دستاوردهای جنبش کارگری در جامعه ای که طبقه کارگرش فاقد تشکل مستقل طبقاتی و سوسیالیستی خویش است خیلـی سریع موجی از وحشت و نگرانی توأم با بی افقی در میان کارگران دامن زد. بی بهرگی طبقه کارگر از صف مستقل سوسیالیستی و سازمانیابی سرمایه ستیز شورائی که تعرض سرمایه را با تعرض سازمان یافته کارگران پاسخ گوید سبب شد که

کارگران برای حفظ کار و حد اقل زندگی خود هر چه بیشتر به تقلاهای فردی و مایه گذاشتن از وقت و جان خویش در چهارچوب تمکین به مطالبات کارفرمایان متوسل گردند. این درست همان وضعی بود که احزاب سرمایه اعم از دموکرات یا سوسیال دموکرات برای رسیدن به آن قند در دلشان آب می شد. اکثریت کارگران علاوه بر تن دادن به شرائط شاق تر کار حتی در روزهای بیماری نیز از ترس اخراج و بخاطر حفظ کار خود از گرفتن مرخصی استعلاجی که حق طبیعی و مسلم شان بود خودداری کردند. بر اساس گزارش سازمان سراسری کارفرمایان سوئد SAF کاهش ساعات غیبت ناشی از خودداری کارگران در اخذ مرخصی بیماری در فاصله میان ۹۰ تا ۹۵ معادل 300 000 شغل تمام وقت بوده است. این اعتراف صریح سرمایه دارانی است که خود و دولت نماینده شان صحنه پرداز و کارگزار این سناریوی شوم ضدکارگری بوده اند. رقم ۳۰۰۰۰۰ بنا به گفته همان سازمان کارفرمایان چیزی برابر با نصف بیکاری موجود در سوئد است، این بدان معنی است که سرمایه داری سوئد از طریق اعمال این جنایت قرون وسطایی یعنی به مجبور کردن کارگران به کار در شرائط بیماری از طریق اعمال ایجاد رعب و وحشت و خطر از دست دادن کار در میان کارگران حدود ۳۰۰۰۰۰ کارگر را اخراج و تمامی رنج کار و تولید آنان را بر دوش سایر کارگران بار کرده است.

تبدیل بخش مهمی از نیروی کار شاغل جامعه به نیروی کار رایگان و بدون هیچ دستمزد برای کارفرمایان، معاف نمودن کارفرمایان از پرداخت بیمه کارفرمایی برای این بخش از نیروی کار و پایین آوردن پی در پی مالیات کارفرمایان بطور عام نیز سناریوی سیاه دیگری بود که دولتهای مودرات و سوسیال دموکرات به نفع سرمایه داران و به ضرر طبقه کارگر به اجراء گذاردند. طرحهایی از قبیل Arbetsliv utveckling، انواع کار پراکتیک، پرداخت بخش مهمی از حقوق استخدام شدگان

در طول سال اول، کالمار مدل و..... همگی در همین راستا و با این هدف به اجراء نهاده شدند.

کارنامه جنایات سرمایه در سوئد را عجالتاً رها کنیم و به سایر بخشهای سرمایه بین الـمللـی نظر اندازیم. متوسط دستمزد هفتگی کارگران امریکا در فاصله میان ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲ از ۳۱۰ دلار به ۲۵۰ دلار کاهش یافته است. در طول این مدت بسیاری از شرکتها کارگران صنعتی تمام وقت را هزار هزار اخراج کرده اند به جای آنها کارگران پیمانی نیمه وقت استخدام نموده اند. حاصل این جابجایی تنزل حقوق کارگران از ساعتی ۲۰ دلار به ساعتی ۶ دلار بوده است. گزارشها در همین حال حکایت از آن دارند که ساعات کار کارگران امریکا امروز به مراتب از ۴۰ سال پیش بیشتر شده است و این در حالـی است که در طی همین فاصله میزان بارآوری کار در این کشور چند برابر گردیده است. کارگر امریکایی که اساساً در قیاس با همزنجیران اروپای غربی خود همواره از معیشت وامکانات اجتماعی نازل تری برخوردار بوده است اینک حتی همین معیشت محدودش نیز در معرض تهاجم جدی و بی توقف سرمایه قرار گرفته است.

در اروپای شرقی اوضاع بگونه ای است که حتی وقیح ترین و دژخیم ترین مدافعان سرمایه نیز قادر به استتار سیه روزیها و فلاکت و بی خانمانی بی سابقه ساکنان این بخش از جهنم سیاه سرمایه داری نیست. سقوط اردوگاه شوروی مستقل از همه عربده کشی های مشمئز کننده غرب و روایات جعلی بورژوازی صرفاً تجسم ورشکستگی حادتر بخشی از جهان سرمایه داری بود. سرمایه اجتماعی کشورهای اردوگاه به دلائلی که در اینجا مجال طرح آنها نیست بیش از اروپای غربی و امریکا یا ژاپن توان بازتولید و خودگستری خود را از دست داده بود. بارآوری کار اجتماعی در این جوامع پایین تر، قدرت رقابت سرمایه‌ها در بازار جهانی محدودتر، ظرفیت سرمایه‌ها در تحقق نرخ سودهای بالا یا در واقع درجه سهم بری آنها از اضافه ارزش

تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی کمتر بود. آنچه اردوگاه را به ورطه سقوط فرو راند فعلیت بحران رو به عمق سیستم کاپیتالیستی بود. بحرانی که اینک تمامی بار مشقات آن بگونه ای هر چه دردناک تر و دهشتناک تر بر گرده چند صد ملیون کارگر این کشورها سرشکن شده است. کارگرانی که تا دیروز نانی برای خوردن داشتند امروز به رقت بارترین شکلـی از گرسنگی رنج می کشند و فرزندان آنها گروه گروه به بچه های خیابانی تبدیل می گردند.

سخن کوتاه، نظام سرمایه داری امروز به چنان دوزخ دهشتباری تبدیل شده است که در هیچ گوشه آن هیچگونه تأمین اجتماعی وآسایش و آرامشی برای سکنه زمین باقی نمانده است. بیش از ۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰، ۱ نفر از ساکنان صد کشور سرمایه داری در شرائط بینهایت رقت باری زندگی می کنند که سطح معیشت آنها در مقایسه با ۱۵ سال بشدت پایین رفته است. همین آمار اضافه میکند که درآمد روزانه ۳ میلیارد شهروند دنیای سرمایه داری از ۲ دلار پایین تر است.

در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ نرخ بیکاری در کشورهایی پیشرفته صنعتی بیش از ٪۴۰۰ و درممالک سرمایه داری موسوم به "درحال توسعه" متجاوز از ٪۸۰۰ رشد داشته است. این نرخ از ۱۹۸۵ با شتابی بسیار بیشتر و فزاینده تر افزایش یافته است.

در نیویورک این قلب تپنده سرمایه در سال ۱۹۸۷ هر شب بیش از ۳۰۰۰۰ انسان بی خانه و کاشانه در سردترین شبهای زمستان کنار خیابانها بیتوته می کرده است. از کل شهروندان جهان سرمایه داری نیز در همین سال بالغ بر ۳۰۰ میلیون انسان در زاغه‌ها و خرابه های فاقد آب و فاقد همه چیز زندگی می نموده اند. این ارقام در طول چند سال اخیر بطور دهشتباری بالا رفته است.

از ۱۹۸۰ به این سوی درآمد فقیرترین گروه ۲۰ درصدی شهروندان سرمایه مستمراً کاهش یافته و درآمد ثروتمندترین گروه بطور جهشی بالا رفته است. بنا بر گزارش سازمان توسعه، سهم درآمد ٪۲۰ از ثروتمندترین سکنه کره زمین در سال ۱۹۹۶ برابر

با ٪۸۵ کل درآمد جهان بوده است!!! در حالـی که سهم ٪۲۰ از فقیرترین جمعیت زمین در همین سال فقط ۱/۴ % درآمد کل بوده است!!! بر پایه همین آمار حجم کل تولیدات جهان در فاصله میان ۱۸۵۰ تا ۱۹۶۰ حدود ٪۱۱ فزونی داشته است اما سهم ٪۲۰ از فقیرترین سکنه زمین در همین فاصله از 2,3% به 1,4% رسیده است. این روند از ۱۹۶۰ به بعد بطور فاحشی تشدید شده است. آمار می افزاید که هم اکنون در آمد ۳۵۸ میلیاردر جهان بیش از تمامی درآمد کشورهایی است که در آنها بیش از 000 000 300 2 نفر زندگی می کنند. بر این گزارش باید این نکته را نیز افزود که در درون خود همین ممالک نیز اختلاف میان درآمد سالانه کارگران و سرمایه داران سر به فلک می کشد.

انحطاط نظام سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که در داخل پیشرفته ترین جوامع صنعتی جهان یعنی ممالک اتحادیه اروپا و امریکا نیز حدود ۳۰ ملیون نفر بکلـی فاقد کارند، ۵ ملیون نفر بی خانمانند و ٪۴۰ جمعیت فقط از ٪۱۸ درآمد برخوردار است. در استکهلم پایتخت مدینه فاضله سرمایه داری درآمد ساکنان محله های کم درآمد در طول دهه اخیر حداقل ٪۱۰ کاهش داشته است و در همین فاصله درآمد سکنه مناطق مرفه بیش از ٪۴۰ بالا رفته است.

فقط در برزیل متجاوزر از ۷ ملیون و در جنوب آسیا دهها ملیون کودک خیابانی وجود دارد. شمار کودکان گرسنه محکوم به مرگ در حاشیه شهرها و کنار کوچه های آسیا و افریقا صدها ملیون است. شلیک به این کودکان و کشتار آنان یکی از تفریحات متداول پلیس در این مناطق است..

اینها گوشه ای و فقط گوشه ای از حقایق جاری و روزمره نظام سرمایه داری در همه اکناف و اطراف جهان کنونی است. حقایقی که از سرشت این نظام می جوشند و هر لحظه گسترده از لحظه پیش افق زیست بشر را تیره و تار می سازند. شیوه تولید

سرمایه داری به حکم درونمایه متناقض خود تاریخاً در موقعیتی قرار گرفته است که برای بقای خود سوای گسترش هر چه عمیق تر و دردناک تر گرسنگی، فقر، بیخانمانی، جنگ و ویرانگری، فلاکت و سیه روزی در جهان هیچ راه دیگری ندارد. تعیین تکلیف قطعی و عاجل با این نظام برای پرولتاریای جهانی مسأله فوری مرگ و زندگی است. این نظام خود از بند بند وجودش فریاد می کشد که بشریت کارگر و فرودست دنیا اگر قصد زنده ماندن دارد باید خود را برای همیشه از شر این دوزخ سیاه رهایی بخشد.

سیر رخدادهای اقتصادی، سیاسی روز و جنبش کارگری ایران اول اوت ۲۰۰۵

معضل واقعی و اساسی جنبش کارگری نه چند و چون نقش بخشهای مختلف بورژوازی در ساختار رژیم سیاسی، نه جابجائی دولتها، نه صرف دیکتاتوری یا دموکراتیک بودن قدرت سیاسی، نه نفس مذهبی و لائیک بودن رژیمها، نه هیچکدام از اینها و نه همه اینها با هم، بلکه کل نظام اجتماعی موجود و بنیاد هستی آن، یعنی رابطه خرید و فروش نیروی کار است. هیچ کارگر دارای حداقل عقل سلیم طبقاتی حتی در دیدنی ترین!!! و پر جلاترین!! نمایشگاه دموکراسی و مدنیت موجود، حاضر به باور این خرافه نخواهد بود که گویا در طول دهه های اخیر تاریخ، در بطن جابجائی دولتهای راست و چپ سرمایه، کمتر نشانه بهبود را در گوشه ای از شرائط کار و معیشت یا حیات اجتماعی خود لمس کرده است. بالعکس، «قولی که جملگی بر آنند» این است که: در طول همه این سالها رقبای راست و چپ بورژوازی در کارزار دفاع از سرمایه و قلع و قمع معیشت توده های کارگر هر یک از دیگری بسی درنده تر و جنایتکارتر ایفای نقش کرده اند. هیچ دولت بورژوازی با هر ترکیب و ساختار و سیاست و راهکار، هیچ گرهی از هیچ مشکل معیشتی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر ایران باز نخواهد گشود، به همان سیاق هیچ تحلیل و نقد و بررسی محاط در دایره عروج و افول راست و چپ بورژوازی، هیچ گزارشی از جزر و مد نقش اراذل و اوباش یا پیامبران مرسل مدنیت و نظم و قانون!! در ساختار قدرت سیاسی سرمایه، پاسخ هیچ نیازی از کوه عظیم نیازها و مبهمات و مسائل جنبش کارگری ایران نخواهد بود. برای کارگر درگیر جنگ با سرمایه، رفتن خاتمی و آمدن احمدی نژاد نه فقط «خروج بورژوازی از قدرت سیاسی!!! و هجوم مشتی اوباش مخل نظم تولیدی سرمایه!!! به حیطه حاکمیت سیاسی» نیست!!، که اساساً هیچ حادثه ای برای هیچ

مشغله ذهنی خاص در عرصه کارزار طبقاتی هم نمی باشد. بستر مصاف جنبش کارگری وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار است. در اینجا، در برج دید بانی رابطه تولید اضافه ارزش و در جبهه واقعی تقابل میان پرولتاریا و سرمایه کلیه گرایشات و جناحهای بورژوازی از تمامی رنگهای جورواجور خویش پیراسته اند. در درون این حوزه موسی و فرعون در کمال آشتی با زبان و فرهنگ و سنت و سیاست و راه و رسم واحد سخن می رانند. پرولتاریا در پهندشت این جبهه گشوده پیکار نیازی به بازشناسی اصلاح طلب از اراذل، لائیک از بنیادگرای دینی، جمهوریخواه از سلطب طلب، فقاهتی از نوگرا ندارد، اینجا همه اینها در یک صف، با سیاست واحد، زبان یکسان، فرهنگ همگون و تفنگ همریخت حرف می زنند. همگی سرمایه شخصیت یافته اند. جنبش کارگری با سرمایه در جنگ است و چند و چون میدان مصاف، از جمله هر نوع جابجائی درون ساختار قدرت سیاسی را از این منظر تعقیب می کند. مقاله حاضر نیز سیر حوادث جاری جامعه را با این دید، به مثابه یک نیاز جنبش کارگری به بازنگری چگونگی آرایش قوای طبقات در میدان جنگ واقعی علیه سرمایه داری پی می گیرد و در این راستا نکات عمده زیر را مورد بررسی قرار می دهد.

بورژوازی و موقعیت کنونی بازتولید سرمایه

در فاصله میان ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰، روزگاری که چپ بی ربط به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر، بامداد هر روز، تاریخ سرنگونی رژیم اسلامی را در روزشمار جیبی خود برای صبح روز بعد یادداشت می کرد!!! مرکز آمار ایران، به طبقه سرمایه دار جامعه بشارت می داد که میزان اضافه ارزش ناشی از کار طبقه کارگر ایران از رقم ۴۹۵۹۳ میلیارد ریال به ۷۳۱۶۸۲ میلیارد ریال افزایش یافته است. قیاس این دو رقم یک رشد ٪۱۵۰۰ یا به بیان روشن تر ۱۵ برابری را منعکس می نمود!!. تفاوت این ارقام را حتی اگر به قیمت ثابت در ذهن خویش مرور کنیم، باز هم شاهد افزایشی به نرخ ٪۱۹۰ یا تقریباً دو برابر خواهیم بود. کل این تغییرات به زمان پیش از افزایش

بیسابقه بهای نفت از بشکه ای ۱۷ دلار به ۵۵ دلار و سرشکن شدن موج بسیار نیرومند اضافه ارزشهای نفتی ناشی از استثمار توده های کارگر جهان به حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران مربوط می شود. با افزودن اقلام اخیر به رقم ۶۸۲ ۷۳۱ میلیارد ریال بالا، حتی با چشم پوشی از کل افزایش سود دو سال اخیر بخشهای دیگر اقتصاد، شاهد تصاحب یک اضافه ارزش ۰۰۰ ۹۰۰ میلیارد ریالی توسط بورژوازی ایران در سال جاری خواهیم بود. حجم غول آسائی که نسبت آن به سال ۱۳۷۰ جهشی حدود ۲۲ برابر را تصویر می کند.

این نکته که سرمایه اجتماعی ایران نرخ تصاعدی فوق در میزان اضافه ارزش تولیدی این دوران را چگونه؟ از درون کدام تغییرات؟ یا کدام فعل و انفعالات پروسه انباشت محقق ساخته است؟ موضوع بسیار مهمی است که باید آن را تشریح کرد. ساقط نمودن یک توده چند ده میلیونی فروشنده نیروی کار از ساده ترین امکانات معیشتی و مجبور نمودن این جمعیت عظیم کارگر به چند شیفت کار روزانه برای استحصال مایحتاج اولیه زیستی تنها وجه الضمان واقعی این سیر تصاعدی اضافه ارزشها بوده است. بورژوازی ایران از ۱۶ سال پیش در پی عبور از یک دوران طولانی سراسر جنگ و ستیز خونین روزانه علیه طبقه کارگر، به دنبال تحمیل تمامی بار مصائب جنگ بشرستیز ایران و عراق بر گرده معاش کارگران و بر زمینه فتوحات چشمگیر حاصل از خونبارترین و تاتاریستی ترین سرکوب جنبش کارگری، وارد فاز توحش بارتر دیگری از حیات برنامه ریزی و سازماندهی نظم تولیدی سرمایه اجتماعی شد. اخراج صدها هزار کارگر و گسیل آنها به میان افواج چندین میلیونی بیکاران قبلی، متوقف نمودن هر نوع افزایش دستمزد کارگران در کنار نرخ تورم های سالانه دو رقمی و گاه سه رقمی، اعمال شریرانه ترین سیاستهای تنبیهی قرون وسطائی علیه توده های کارگر در مراکز کار، در هم پیچیدن طومار پدیده ای بنام استخدام نیروی کار و جایگزینی آن

توسط قراردادهای!! موقتِ متضمن عنان گسیخته ترین اشکال یکه تازی کارفرمایان بدون امکان هیچ نوع حق اعتراض کارگر، موکول نمودن استخدام گاه و بیگاه کارگران به یک دوره طولانی کار سراسر رایگان در بسیاری از حوزه های کار و تولید، امتناع از پرداخت دستمزد بخشهای عظیمی از توده های کارگر برای دوره های بلند مدت چند ماهه و گاه چند ساله، خارج نمودن کلیه کارگاههای دارای کمتر از ۱۰ کارگر از شمول نازلترین و ابتدائی حق و حقوقی که زیر نام «قانون کار»!!! وجود داشت، از جمله دقایق و اجزاء پیوسته این فاز توحش بارتر برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی توسط بورژوازی ایران بود. طبقه سرمایه دار یا کل سرمایه اجتماعی ایران به کمک این راهکارها و با استمداد از افزایش انفجارآسای شدت و سرعت و سختی کار، امکان یافت که بالاترین میزان ارزش اضافی را از حداقل نیروی کار، حتی بدون نیاز به تحول اساسی چندانی در زمینه بکارگیری دستاوردهای روز تکنولوژی، تولید و استخراج نماید، اما بورژوازی مطلقاً به این حد بسنده نکرد. به موازات اعمال این سیاستها، بخش چشمگیری از پروسه کار سرمایه، عملاً و بطور سیستماتیک به درون خانه ها، آلونکهای مسکونی، خیابانها و به تمامی زوایای زمان و مکان زندگی توده های فروشنده نیروی کار منتقل گردید. ترتیبی داده شد که دهها میلیون کارگر همراه با نفس کشیدنشان برای سرمایه اضافه ارزش تولید نمایند. صاحبان سرمایه در پاره ای قلمروها مانند تولید لباس، بسته بندی چای، کیسه کردن حبوبات، ساختن کیسه های جاروبرقی و... پروسه خرید و مصرف نیروی کار کارگران را در درون آلونکها و منازل مسکونی آنان برنامه ریزی کردند. آنچه پیش از این بصورت جنایت آمیزترین شیوه کار بردگی مزدی یا سفاکانه ترین حالت خرید و فروش نیروی کار در قلمروهائی مانند قالی بافی و تولید انواع فرش دستی معمول بود، به سرعت در بسیاری حوزه‌ها و عرصه های دیگر انباشت نیز روال متعارف و مطلوب احراز کرد.

توسل طبقه بورژوازی به راهکار اخیر توسعه و تشدید مضاعف استثمار نیروی کار، بر خلاف انگاره های رمانتیسیستی پاره ای از ناسیونالستهای ایرانی هیچ ربطی به« صنعت ستیزی»، بنیادگرایان اسلامی!!!، « سلطه بورژوازی تجاری» در جامعه!!!، تمدن گریزی و ضد مدرنیسم دولت مذهبی یا مسائلـی از این قبیل نداشت. اینها همه و همه اسماء رمز بورژوازی برای اختفاء عینیت سراسر استثمار و در بنیاد بشرستیز نظام سرمایه داری است. همه این شیوه‌ها و راهکارهای شرارت آمیز شدت استثمار کاپیتالیستی، تاریخاً و از جمله در برهه کنونی حیات سرمایه داری مورد استفاده وسیع پیشرفته ترین بخشهای سرمایه جهانی در چهارگوشه جهان نیز هست. درست در همان روزهائی که سرمایه داران ایرانی بخشی از سرمایه های خود را در شهرها و روستاهای دور و نزدیک کشور، به این بخش از مجاری انباشت حواله می کردند، عظیم ترین انحصارات صنعتی و مالـی جهان نیز بخشهائی از پروسه تولید پیچیده ترین محصولات صنعتی و انفرماتیک خویش را در دوره افتاده ترین روستاهای چین و شرق آسیا به همین سیاق، با همین شیوه‌ها و در نیل به عین همین هدف انتقال می دادند. این انحصارات در جریان اجرای این پروژه ها، سرمست از باده پیروزی دستیابی به نیروی کار ساعتی چند سنت دختر خردسال چینی، فیلیپینی، سنگالی و هر جای دیگر با آخرین شتاب ممکن آلونکهای عمق دشتها و پشت کوههای این کشورها را طی طریق می نمودند. آنچه در این راستا توسط سرمایه دار ایرانی یا غول پیکرترین انحصار چند ملیتی سرمایه داری در هر کجای دنیا صورت می گیرد، دقیقاً جزء لایتجزائی از ملزومات ماهوی و حیاتی بقای شیوه تولید کاپیتالیستی در مقیاس بین المللـی است. نکته ای که ناسیونالیستهای رمانتیسیست شیفته انباشت انبوه صنعتی سرمایه داری آن را بسیار دیر درک می کنند اما سرمایه و پروسه بازتولید سرمایه، اهمیت پایه ای آن را به موقع و به محض احساس نیاز، در شیارهای مغز همه سرمایه

داران و از جمله همین ناسیونالیستها آژیر می کشد. اگر سیر بی توقف تمرکز، استحاله کلیه دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر به سرمایه و بکارگیری این دستاوردها در پروسه افزایش بارآوری نیروی کار یا به بیان دیگر بالا رفتن ترکیب آلی سرمایه طبیعت نهادی و جبلی تولید سرمایه داری است، تلاش موازی و جامع الاطراف برای دستیابی به مکانیسم های متنوع خنثی سازی عوارض بحران آفرین فرایند نخست نیز، بخش پیوسته دیگری از حرکت درونی و طبیعی این شیوه تولید است. سرمایه همواره به این راهکارها با بیشترین حرص متوسل می شود تا از این طریق بخشهائی از افت سود قهری ناشی از سیر فزاینده ترکیب آلی بالای بخشهای دیگر خود را جبران سازد. این امر بصورت یک تقسیم کار ذاتی در درون فرایند بازتولید سرمایه جهانی و بخشهای مختلف آن صورت می گیرد. گزینه سرمایه دار در یافتن این مجاری انباشت نه انتخاب مخیر و آرمانی و مطلوب مغز وی که حکم نهادی سرمایه است. او نیست که میان پیش ریز در پیشرفته ترین بخش صنعت مدرن یا سرمایه گذاری درون قالی بافیها یکی را انتخاب و دیگری را نفی می کند، بالعکس این سرمایه وی به مثابه جزء لاینفکی از سرمایه اجتماعی جامعه و جزء لایتجزائی از کل سرمایه جهانی است که، جا و مکان و مصالح و ممکنات انباشت را به وی تفهیم می کند. نکته مهم و گرهی در این بخش آنست که مقادیر نسبتاً چشمگیر سرمایه های سرشکن شده به مجاری فوق، در درون ساختار اقتصاد سرمایه داری ایران، ولو اینکه به لحاظ شکل حقوقی مالکیت متعلق به سرمایه داران منفرد صاحب سرمایه های اندک باشد، در محاسبات واقعی شیوه تولید سرمایه داری بخشی از کل سرمایه اجتماعی است. بخشی که در طول دو دهه و نیم اخیر بدون هیچ نیازی به خرید زمین و تحمل هزینه تأسیس کارگاه، بدون احتیاج به پرداخت بهای آب و برق و سرویس حمل و نقل و فارغ از تمامی هزینه های مشابه پیش ریز سرمایه ثابت، نیروی کار جمعیت عظیمی از کارگران و بطور غالب زنان خانه دار را به نازل ترین بهای ممکن، بدون هیچ دغدغه

ای در زمینه هیچ نوع بیمه، یا هیچ رعب و هراسی از هیچ اعتصاب و مبارزه و توقف پروسه کار، مورد رقت بارترین اشکال استثمار قرار داده است. نگرشی مارکسی به شیوه تولید سرمایه داری لازم است تا تأثیر استثمار جنایتکارانه و توحش بار این بخش وسیع طبقه کارگر ایران توسط سرمایه‌ها و چگونگی گردش و توزیع ارقام کلان اضافه ارزش حاصل از استثمار نیروی کار آنان در حوزه بازتولید کل سرمایه اجتماعی را مشاهده و محاسبه نماید. در فاز کنونی حیات سرمایه داری و در شرائطی که متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در مقیاس جهانی به اوج میل کرده است، سرازیر شدن حلقه هائی از زنجیره سراسری تولید سرمایه به حوزه هائی از این دست و توسل به تمامی مکانیسمهای تشدید استثمار نیروی کار از این طریق، یک رویکرد جبری سرمایه و در همان حال یک تلاش اضطراری نظام سرمایه داری برای کاستن از فشار سیر رو به افت نرخ سود در مقیاس سرمایه اجتماعی و جهانی است. استثمار سفاکانه زن خانه دار ایرانی یا هر کجای دیگر دنیا که در عمق آلونک محقر یک وجبی خویش در همان حال که نسل آینده ارتش کارگران مزدی سرمایه را بطور کاملاً رایگان پرورش می دهد، در همان حال که هزینه مهدکودک و تمامی هزینه های نگهداری نسل آتی نیروی کار را از گردن بورژوازی ساقط می سازد، در حالی که با کار شاق خانگی خویش امکان دو شیفت کار متوالی یا دو شیفت استثمار سبعانه شوهر و فرزندان بزرگسال خویش توسط طبقه سرمایه دار را میسر می سازد، آری استثمار نیروی کار وحشتاک کم بهای این زن خانه دار و میلیونها نیروی کار مشابه وی در پروسه تولید محصولات یاد شده، در کنار همه اشکال استثمار کاپیتالیستی بالا و اقلام سهمگین اضافه ارزشی که از این مجرا به حساب ذخیره انباشت سرمایه سرریز می شود مسأله مهمی است که در محاسبات نرخ سود عمومی سرمایه جا و مکان مهمی احراز می کند.

به نقطه شروع بحث باز گردیم، بورژوازی ایران در دوره مورد گفتگو با استمداد از همه این شیوه‌ها و راهکارها در روند کار و رابطه تولید اضافه ارزش، توانست اینجا و آنجا، در سطحی نسبتاً مؤثر با بحران اقتصادی سرکش جاری سرمایه داری و با فشار امواج نیرومند این بحران در حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران دست و پنجه نرم کند. نتیجه برنامه ریزیهای بورژوازی در این گذر مستقل از دامنه و ابعاد آن، در جای خود دستاوردی مهم برای طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری در زمینه استحصال امکان بقا برای شرائط ارزش افزائی سرمایه‌ها بطور کلی بود. راهکارها و مکانیسمهائی که به آنها اشاره شد، در عداد اشکال مؤثر چاره اندیشی است که بورژوازی در فاز کنونی تداوم تولید سرمایه داری در هر نقطه دنیا به ویژه در جوامعی مانند ایران از طریق بکارگیری آنها برای کاهش فشار بحران اقتصادی تلاش می کند و بورژوازی ایران در اعمال این سیاستها و اتخاذ این شیوه ها، از هیچ سبعیت و جنایتی علیه طبقه کارگر ایران فروگذار نکرد.

توسل بورژوازی به کلیه این راهها در تمامی طول این دوران، بتدریج شرائط لازم برای استحصال نرخ سودهای بالا را در اختیار صاحبان سرمایه و کل سرمایه اجتماعی قرار داد. این شرائط بگونه ای طبیعی چشم انداز دلپذیر و مطلوب برای سرازیر شدن سرمایه های خارجی به حوزه های گوناگون انباشت داخلی را نیز پدید آورد. در برنامه سوم اقتصادی رژیم اسلامی، فقط در فاصله ۳ سال اول اجرای آن، (۷۸- ۸۰) میزان سرمایه های خارجی پیش ریز شده در بازار داخلـی، در عرصه های مختلف تولید، به رقم کلان ۰۰۰ ۲۰۰ ۰۴۷ ۱ دلار بالغ گردیده است. این رقم در قیاس با آخرین برنامه توسعه اقتصادی رژیم شاه حدود ٪۳۰۰ افزایش نشان می دهد. به خاطر داشته باشیم که برنامه اقتصادی پنجساله پنجم، اولاً طلائی ترین و خیره کننده ترین دوره تاریخی رونق انباشت سرمایه در ایران را تا پیش از وقوع انقلاب بهمن ۵۷ تعیین می کرده است و ثانیاً نسبت سرمایه گذاریهای خارجی در کل انباشت سالانه سرمایه، در

فاصله سالهای اجرای این برنامه، بسیار چشمگیرتر و خیره کننده تر از دوره های دیگر بوده است. مطابق گزارشات آماری آن ایام، متوسط نرخ پیش ریز سرمایه های خارجی در طول برنامه پنجم، بطور سالانه از مرز ۷۲ میلیون دلار تجاوز نمی کرده است. در حالـی که این شاخص در سه سال اول برنامه سوم رژیم اسلامی مرز ۳۵۰ میلیون دلار در سال را پشت سر نهاده است.

هجوم گسترده سرمایه های خارجی به حوزه انباشت داخلی با انعقاد انبوه قراردادهای بی سابقه اقتصادی میان انحصارات بزرگ چند ملیتی یا دولتهای مختلف سرمایه داری با دولت اسلامی و تراستهای عظیم صنعتی و مالی داخلی همراه گردید. چین، اروپا، ژاپن، هند، روسیه، کانادا و ممالک دیگر هر کدام برای یافتن سهمی مؤثرتر در بازار سرمایه ایران، شروع به توسعه باب مراودات اقتصادی با بورژوازی و رژیم اسلامی کردند. فقط دولت بورژوازی کانادا در طول یکسال بیش از یک میلیارد دلار در ذخائر معدنی تفتان سرمایه گذاری نمود. قرارداد بسیار بیسابقه معروف به بزرگترین قرارداد عصر حاضر در زمینه نفت و گاز با دولت چین به میزان یکصد میلیارد دلار و تبصره الحاقی دائر بر ظرفیت بسط مقاوله نامه تا رقم ۲۰۰ میلیارد دلار صفوف رقابت سرمایه های خارجی برای ورود به حوزه انباشت داخلی ایران و گستردن خوان استثمار نیروی کار عقب نشسته به فراسوی تمامی مرزهای ارزانی را فشرده و فشرده تر ساخت. اگر در طول دهه نخست بعد از قیام بهمن، ژاپن، آلمان، روسیه یا سایر ممالک اروپای شرقی طرفهای عمده معاملات اقتصادی و صادر کننده سرمایه را تشکیل می دادند از دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی به این سوی، همه اروپا از انگلیس و فرانسه و ایتالیا گرفته تا سوئد و هلند و نروژ و ترکیه وجاهای دیگر، همه و همه برای بستن قراردادهای سنگین تر و دستیابی به حضوری مؤثرتر در بازار داخلی ایران دست به تلاش زدند، شرائط حاصل از قلع و قمع هولناک جنبش کارگری توسط رژیم، عقب

نشینی دهشتبار این جنبش از تمامی دار و ندار ابتدائی و اندک پیشین خود و وضعیت به همه لحاظ مطلوبی که در همین گذر برای حصول بالاترین نرخ سود نصیب سرمایه‌ها شده بود، شرکتها و دولتهای مختلف سرمایه داری را از هر قاره و هر بخش سرمایه جهانی به عقد این قراردادها ترغیب می کرد. ذکر این نکته بسیار مهم است که حرص و جوش این شرکتها برای پیش ریز سرمایه های خود در مجاری بازانباشت سرمایه اجتماعی ایران درست در همان دوره ای پروسه فزونی خود را طی می کرد که محافل مختلف اپوزیسیون بورژوائی و چپ دموکراسی طلب غیرکارگری ایران همه صفحات مطبوعات خود را از انزوای دولت جمهوری اسلامی در سطح جهانی سیاه کرده بودا.

یک ویژگی قابل توجه روند کار سرمایه داری ایران در این دوران، تمرکز سرمایه داران و دولت یا دولتها بر روی حوزه های معین انباشت بود. واقعیت این است که در تمامی طول این دوره، بخش اعظم سرمایه ها، داخلی یا خارجی، دولتی یا خصوصی به پرسودترین عرصه های تولید سرازیر می شدند. در این میان چند قلمرو خاص مانند نفت، گاز، پتروشیمی، تولید فولاد، اتوموبیل سازی، کشت و صنعت ها، حمل و نقل، ذخیره های معدنی بسیار پر سود و تولیدات نظامی از اهمیت درجه اول برخوردار بوده اند. سرمایه گذاریهای چند ده میلیارد دلاری مشترک دولت اسلامی و سرمایه داران خارجی در منطقه نفتی یادآوران، طرح تهیه و تولید ۹۰ کشتی کوچک و بزرگ نفتکش، معاهدات ۲۴ فازی انباشت سرمایه با حجم احتمالی ۱۹ میلیارد دلار امریکا، در پتروشیمی و گاز حوزه پارس جنوبی، طرح سرمایه گذاری سالانه ۱۰ میلیارد دلار در بخش نفت و گاز توسط دولت بورژوازی اسلامی در ناحیه جنوب، برنامه ریزی تبدیل اصفهان، قزوین، تهران و بندر عسلویه به ۴ قطب مهم فولاد، آلومینیوم، کاشی و شیشه سازی قاره آسیا، افزایش تولید سالانه خودرو تا رقم ۹۰۰۰۰۰ دستگاه در سال ۲۰۰۴، تلاش دولت خاتمی برای به سرانجام رساندن قرارداد « ترک سل» و

تولید انبوه تلفنهای همراه، از جمله مواردی بوده اند که توجه خاص سرمایه‌ها به سرریز شدن هر چه گسترده تر در این حوزه های را در معرض دید عموم قرار داده است. این را نیز فراموش نکنیم که کل سرمایه گذاریهای خارجی مورد اشاره ما در این بخش، به سالهای قبل از سیر صعودی بیسابقه بهای نفت در سالهای اخیر مربوط می شود. اگر سیل صدور سرمایه ناشی از افزایش جهش آسای بهای نفت خام در طول ۲ سال گذشته به بازار داخلی ایران و وامها و اعتبارات پرداخته شده توسط دولتهای اروپائی یا غیراروپائی به رژیم اسلامی در این مدت را به داده های آماری بالا اضافه کنیم آنگاه حجم و مقادیر ارزشی سرمایه های خارجی صادر شده به ایران بطور واقعی تر و دقیق تر مجسم خواهد شد. ارز حاصل از فروش نفت، تاریخاً و در همه ادوار انکشاف و توسعه سرمایه داری ایران بالاترین سهم را در جریان صدور سرمایه به بازار داخلـی ایفاء کرده است. افزایش بهای نفت نیز در هر سطح و به هر میزان همواره یک شاخص اساسی سیر صعودی منحنی صدور سرمایه به حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران بوده است.

بورژوازی ایران در حلقه زمانی مورد بحث، بر پایه همه فعل و انفعالات اقتصادی بالا و به یمن ساقط شدن کامل میلیونها کارگر ایرانی و افراد خانواده های این کارگران از نازلترین سطح معیشت و امکانات زیستی به یکی از آرزوهای دیرینه خود جامه عمل پوشید. سقف ارزش مبادلات جاری بازار داخلـی ایران برای اولین بار تا رقم ۴۱۸۰۰ میلیارد تومان، چیزی حدود ۵۰ میلیارد دلار بالا رفت. انتظاری که رژیم سلطنتی بورژوازی در سالهای قبل از قیام بهمن حصول آن را بیشتر به خواب و کمتر در بیداری با خود نجوا می کرد.

تا اینجا یک ابهام بسیار اساسی و مهم بر بند بند این بررسی کوتاه و فشرده ما سایه گستر است. خواننده یا حداقل برخی خوانندگان خواهند پرسید که اگر این اقلام و

آمارها صحت دارند پس جار و جنجال پر سوز و گداز بخشی از بورژوازی ایران دائر بر بی مهری عظیم نسبت به انباشت صنعتی یا رکود جامع الاطراف بخش صنعت!! در اقتصاد ایران در طول این مدت طولانی از کجا ناشی می گردد؟ این پرسشی اساسی است که باید بدان پاسخ داد. چند سطر بالاتر اشاره نمودیم که در تمامی این دوران تا آنجا که به سرمایه گذاریهای عظیم اعم از داخلی و خارجی مربوط می شود تمرکز اساسی انباشت متوجه حوزه های کاملاً معین و معدودی بوده است. واضحتر بگوئیم، درست در همان شرائطی که عرصه هائی مانند پتروشیمی، نفت، گاز، اتوموبیل سازی، تولید فولاد، مخابرات و تکنولوژی اطلاعاتی، یا بهره برداری از منابع مختلف زیرزمینی، شاهد هجوم سرمایه های بزرگ چند میلیارد دلاری بوده است بسیاری از بخشهای صنعت مانند نساجی، چوب، تولید کاغذ، تهیه لباس، کفش، تولید قند و شکر و نظائر اینها سرمایه زیادی را به خود جلب نمی کرده است. این سخن که نرخ رشد بخش صنعت حتی در برنامه سوم دولت اسلامی سرمایه داری برای برخی سالها، شاخص منفی داشته است، تا آنجا که به این حوزه‌ها مربوط است سخن دروغی نیست. موضوع مهم این است که همین نرخ منفی رشد بخش صنعت در همین سالها و همین دوره مشخص، با یک نرخ رشد ۷ درصدی کل پروسه تولید همراهی می شده است. برای آناتومی درست عینیت بازتولید سرمایه اجتماعی در طی این دوران، نمی توان به شیوه ناسیونالیستهای سوگدار و سوگوار « ناموزونی»!! انباشت صنعتی یا محافل داغدار عدم تراکم تراستهای غول پیکر صنعت در فاصله مرزهای میهن اجدادی!!! توسل جست. در همین لحظه حاضر، پروسه های کاملاً مرکب و متزایدی در ساختار بازتولید سرمایه اجتماعی ایران به هم آمیخته است. انبوه ترین و متمرکزترین حجم انباشت سرمایه در سودآورترین بخشهای تولیدی در کنار انتقال بخش وسیعی از پروسه تولید و کار اجتماعی به درون آلونکها و مناطق سکونت توده فروشنده نیروی کار، تعطیل پاره ای از حوزه های صنعت مانند نساجی و چوب و تهیه لباس که به

دلائل مختلف در وضعیت کنونی فاقد زمینه سوددهی مطلوب برای سرمایه داران هستند، بیکارسازیهای مکرر میلیونی همراه با استثمار ددمنشانه ۱۶ ساعتی آنها در خارج از مدار هر نوع قرارداد و مراودات استخدامی، سازمان دادن جنایتکارانه ترین تعرضات به حداقل معیشتی طبقه کارگر در همه اشکالی که پیش از این اشاره کردیم، همه و همه یکجا و همزمان در روند کار جاری سرمایه به هم تنیده اند. نوعی آمیختگی که در مرحله کنونی حیات سرمایه داری نیاز جبری فرایند بازتولید سرمایه است. این تنیدگی و درهمرفتگی جزء لایتجزائی از تقسیم کار درونی سرمایه در فاز جاری انحطاط سیستم کاپیتالیستی و در سینه کش تاخت مستمراً رو به صعود بحران ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است. بورژوازی ایران به یمن ترکیب همه این پروسه‌ها با هم است که توانسته است سفاکانه ترین اشکال تعمیق استثمار طبقه کارگر را برنامه ریزی کند و اضافه ارزش حاصل از گسترده ترین و ژرف ترین و شدیدترین شیوه های استثمار نیروی کار را وثیقه استمرار بازتولید سرمایه اجتماعی سازد. استثمار میلیونها دختر و پسر خردسال در سیاهچالهای مرگ قالی بافیها و تولید پر بهاترین فرشهای دنیا از این طریق، خرید و مصرف نیروی کار میلیونها زن خانه دار در عمق آلونکهای مسکونی به ارزانترین بهای ممکن، انباشت کلان در تولید عظیم ترین حجم اتانول و فروش آن به بهای ۷ برابر هزینه تولید، سرمایه گذاری انبوه در تولید فولاد و رسیدن به سطحی از انباشت که پاسخگوی صدور حجم عظیم انواع آهن آلات به تمامی ممالک همجوار و حوزه خلیج فارس باشد، توسعه انباشت در کشت و صنعت‌ها و برخی عرصه های کشاورزی تا حد اشباع بازار داخلی از محصولاتی مانند گندم، و صادرات همزمان پاره ای فراورده های زراعی و مواد غذائی به اروپا و صدها پروژه دیگر از این قبیل، اگر بیماری حرص و آز محافل ناسیونال رمانتیسیست راست و چپ بورژوازی را تشفی نمی بخشد اما برای کل طبقه سرمایه دار ایران، برای

سرمایه جهانی، برای دولت بورژوازی ایران و دولتهای سرمایه داری شریک، تجسم مؤثرترین راهبردها و راهکارهای لازم کاپیتالیستی در جهت تحمیل تداوم موجودیت بردگی مزدی بر طبقه کارگر ایران در بطن پیچ و تاب یکی از کوبنده ترین مراحل طغیان بحران سرمایه داری جهانی بوده است. فراموش نکنیم که بازار داخلی ایران در طول این دو دهه، میدان پیش ریز عظیم ترین حجم سرمایه‌ها در حوزه نفت، پتروشیمی و گاز بوده است. « ایران خودرو» به یمن سلاخی و به آتش کشیدن آخرین لایه های معیشت هزاران کارگر به نفع افزایش سود سرمایه، به یکی از ۲۰ تراست عظیم اتوموبیل سازی دنیا تبدیل شده است. تولیدات شرکت فولاد خوزستان در سال پیش به مرز دو میلیون و پانصد هزار تن رسیده است و محصولات آهن آن که با دستمزد ساعتی ۵ سنت کارگر ایرانی تولید شده است، بازار داخلی کشورهای عربستان سعودی، امارات عربی متحده، کویت، انگلیس، ایتالیا، یونان، ترکیه، چین، کره جنوبی، اندونزی، تایوان، تایلند و هندوستان را زیر پا نهاده است.

سرمایه داری ایران و فاز جاری تمرکز انباشت

سیر مستمر تمرکز، خصلت نهادی شیوه تولید کاپیتالیستی است. سرمایه در پروسه احراز شرائط بازتولید، کسب توان رقابت و حفظ اعتبارنامه حضور در بازار انباشت نیازمند افزایش ترکیب فنی خود، ادغام در سرمایه های دیگر و طی مداوم روند تمرکز است. سرمایه های پیش ریز در هر قلمرو تولیدی، سرمایه اجتماعی هر جامعه و کل سرمایه جهانی در هر دور بازتولید، فرایند تمرکز را نیز به مثابه جزء لاینفکی از پروسه ارزش افزائی خود بازتولید می کنند. بحرانهای سرمایه داری با خلق و تحمیل ضرورت گریزناپذیر ادغام هر چه انبوه تر سرمایه‌ها در هم، پروسه تمرکز را بطور خاص شدت و شتاب می بخشند. عروج شیوه تولید سرمایه داری در ربع آخر قرن نوزدهم به فاز تکامل امپریالیستی، تبلور تلاقی تاریخی این شیوه تولید به یکی از رفیع ترین سطوح تمرکز و انحصاری شدن شرائط انباشت سرمایه در سطح جهانی بود. این روند از آن به

بعد نیز بصورت پدیده همنهاد رابطه سرمایه، کل پروسه حیات ارزش افزائی سرمایه جهانی را در تمامی بخشهای آن با بیشترین شتاب و حدت همراهی کرده است. سرمایه داری ایران به دنبال عبور از دوره ای که بدان اشاره شد اینک بگونه ای اضطراری و کاملاً گریزناپذیر آستانه یک فاز جدید و بسیار پر پیچ و خم تمرکز را دق الباب می کند. ویژگیهای انباشت در دو دهه اخیر، روند ادغام هر چه ژرفتر سرمایه اجتماعی ایران در کل سرمایه جهانی بعلاوهٔ مسائلی از قبیل الحاق آتی ایران به صندوق تجارت جهانی و انحلال هر چه عمیق تر و وسیعتر در برنامه ریزیهای سراسری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، به پروسه این تمرکز دامنه، عمق و شدت تاریخی خاصی خواهد داد. مطابق گزارش کارشناسان اقتصادی رژیم اسلامی در طول این دو دهه قریب ۱۲۸ رشته مختلف تولیدی عرصه پیش ریز سرمایه های بزرگ و کوچک بوده است. پدیده ای که سیر طبیعی تمرکز سرمایه اگر در مقاطعی ویژه از شدت آشفتگی روند کار آن را تحمل می نماید اما اساساً و در درازمدت مطلقاً با آن سر سازش ندارد. تدارک سرمایه برای سازمان دادن پیش ریزهای کلان در حوزه های معین همراه با ادغام هر چه بیشتر سرمایه اجتماعی در ساختار بین المللی سرمایه، لاجرم به این وضعیت پایان می بخشد. اقتصاددانان بورژوازی از مدتها پیش هشدار داده اند که سرمایه های کمتر از ۱۰۰۰۰ دلار به سرعت ظرفیت انباشت و سودآوری خود را از دست خواهند داد. سرمایه های زیر ۲۰۰۰۰ دلار بالاجبار در سرمایه‌ها بزرگتر ادغام می گردند یا اینکه از قلمرو انباشت خارج می شوند. این برآورد در مورد بخش ساختمان خیلی سریع به واقعیت پیوسته است. در حال حاضر اقدام به تک واحد سازی در این بخش عملاً به یک پدیده غیر سودآور تبدیل گردیده است. کارشناسان اقتصادی دولت بورژوازی هشدار داده اند و می دهند که طی ۵ سال آینده حداقل ۱ میلیون از ۳ میلیون واحد بهره برداری زراعی حوزه خرید و فروش نیروی

کار، امکان تداوم تولید را از دست می دهند و این روند در ۵ سال بعد حدود ۱ میلیون واحد زراعی دیگر حوزه خرید و فروش نیروی کار را نیز به سرنوشت گروه اول دچار خواهد ساخت. دست اندرکاران تنظیم برنامه های کار و تولید سرمایه داری تأکید می کنند که پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی فقط ۵۰۰۰۰ واحد کشاورزی عظیم صنعتی را بر جای شمار کثیر ۳ میلیونی کنونی خواهد نشاند. آنان در همین راستا گفته اند و نوشته اند که مرغداریهای با کمتر از ۱۰۰۰۰۰ مرغ برچیده می شوند و از دور بازتولید ساقط می گردند. گاوداریهای کمتر از ۱۰۰۰ رأس گاو نیز اعتبارنامه ادامه کار را از دست می دهند.

بخش قابل توجهی از این پروسه تا امروز عینیت یافته است. حداقل ۷۰ درصد کارخانه های کوچک در شهرکهای صنعتی کشور طی ۵ سال گذشته تعطیل شده اند. این واحدها عموماً دست به کار تولید لباس، کفش، مبل و پارچه بوده اند که همگی در حیطه رقابت با سرمایه بزرگتر یا ورشکست شده اند و یا استقلال انفرادی خود را از دست داده و در سرمایه های بزرگتر ادغام گردیده اند. برآوردهای کارشناسان سرمایه حاکی از آن است که طی ۵ سال آینده حداقل ٪۲۰ دیگر از این واحدها نیز به ورطه تعطیلی کامل سقوط می کنند. صنعت چاپ در زمره بخشی دیگر از صنایع رو به تمرکز است که هم اکنون پروسه ادغام واحدهای پراکنده آن در دستور کار صاحبان این واحدها است.

دولت بورژوازی ایران هم اکنون به صورت عضو ناظر در صندوق تجارت جهانی حضور دارد و برای احراز عضویت دائم این نهاد سراسری سرمایه داری جهانی تلاش می کند. با پیوستن ایران به سازمان تجارت و بر پایه قوانین و قرارهای آن، قلمروهای انباشت سرمایه به ۲۰ حوزه معین محدود می شود. به بیان دیگر رشته های پیش ریز سرمایه از ۱۲۸ به ۲۰ کاهش می یابد و این امر خود روند تمرکز سر مایه را بگونه ای بسیار مؤثر تشدید خواهد نمود. یکی از نتایج مستقیم و فوری الحاق ایران به صدوق تجارت

جهانی سرریز شدن تولیدات کشاورزی کشورهای دیگر عضو با تعرفه گمرکی ٪۳۰ و محصولات صنعتی آنها با تعرفه ٪۵ به بازار داخلی خواهد بود. این کار با شتاب تمام بخشهای پرورش دام، تولید گوشت، پارچه، کفش و مانند اینها را برای تمرکز لازم به تکاپو خواهد انداخت. نظریه پردازان بورژوازی پیرامون چگونگی عبور از این فاز به اندازه کافی به نسخه پیچی پرداخته اند. مدتی است که گفتگوی ایجاد منطقه آزاد تجاری میان ایران و پاکستان و عراق داغ است. انتظار بورژوازی آن است که سرمایه اجتماعی ایران از طریق این پیمان به بازار یک میلیارد نفری هندوستان از یکسو و حوزه اقتصادی وسیع خاور میانه عربی از سوی دیگر بگونه ای بسیار مستحکمتر و فشرده تر از امروز وصل گردد. این چشم انداز که سرمایه های بزرگ متمرکز ایرانی و شرکای خارجی آنها در قلمروهای تولید مورد تأیید سازمان تجارت جهانی بتواند با حجم عظیم محصولات تولیدی در بازار هندوستان، عربستان، عراق، کویت، پاکستان، اروپا و جنوب شرقی آسیا یا جاهای دیگر، سهم دلخواه خود از کل اضافه ارزش ناشی از استثمار کل پرولتاریای جهانی را کسب و محقق سازد از هم اکنون آب از لب و لوچه سرمایه داران و دولت آنها روان ساخته است. اقتصاددانان بورژوازی از مجاری مختلف به طبقه و دولت خود هشدار می دهند که در این گذر بهیچوجه نباید بیکار شدن میلیونی کارگران واحدهای زراعی تولید کننده برنج و گوشت یا کارگاههای صنعتی تولید کفش و مبل و وسائل مشابه هراس به خود راه دهند.

همه این شواهد بیانگر آن است که بورژوازی ایران در امتداد برنامه ریزی های اقتصادی تا امروز خود و زیر فشار نیازهای جاری سرمایه اجتماعی ایران و سرمایه جهانی، مرحله تازه ای از تمرکز افزونتر سرمایه، حذف سرمایه های کوچک از قلمرو انباشت، ادغام این سرمایه‌ها در هم و تشکیل قطبهای بزرگتر و نیرومندتر انباشت را دنبال خواهد نمود. تمامی ویژگیهای موجود روند کار سرمایه، همه مؤلفه های مورد

احتیاج موفقیت بورژوازی برای پیشبرد پروسه ادغام سرمایه داری ایران در سرمایه بین المللی و از همه مهتر الزامات جبری و قهری تداوم بازتولید سرمایه پیگیری پرشتاب این روند را بر طبقه سرمایه دار، دولت سرمایه داری و کل سرمایه اجتماعی ایران تحمیل می نماید.

روند کار سرمایه و فاز جدید توحش علیه طبقه کارگر

روند جاری شدت و حدت تمرکز سرمایه، در همان نخستین گام میلیونها نیروی کار عجالتاً شاغل را به صفوف طویل و انبوه بیکاران کنونی پیوند خواهد زد. بیکاری ٪۳۰ موجود دچار افزایشی عظیم می شود و به حالتی انفجارگونه نیل می کند. خروج دهها هزار واحد صنعتی دارای سرمایه های کوچک و متوسط، از چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی و جایگزینی این واحدهای کثیر تولیدی، با شرکتهای بزرگتر صاحب سرمایه متمرکز و بارآوری کار افزونتر، ارتش وسیعی از بیکاران جدید را در چهارگوشه جهنم سرمایه داری ایران به صف خواهد نمود. در حال حاضر و به دنبال کاهش چشمگیر شمار سالانه زاد و ولد در جامعه باز هم در طول هر سال متجاوز از ۲ میلیون نفر کارگر جوان وارد بازار فروش فروش نیروی کار ایران می شود. پیش بینی اقتصاددانان بورژوازی این است که در طی سالهای باقی مانده دهه جاری تا اوایل دهه آتی، در صورت تداوم اجرای طرحهای در دستور دولت و سرمایه داری ایران، حدود ٪۸۰ نیروی کار شاغل در صنایع آماج روند تمرکز، امکان اشتغال خود را از دست می دهند. حتی با فرض اینکه ٪۳۰ کل این نیرو در بخشهای دیگر، بنوعی جذب بازار کار سرمایه شوند باز هم یک نرخ بیکاری ۵۰ درصدی برای بخش صنعت بسیار محتمل بنظر می رسد. افزودن این رقم به جمعیت ۲ میلیون نیروی کار جدید در هر سال می تواند تصویری هر چند نسبی و نه چندان دقیق از طول و عرض ارتش بیکاران سالهای آتی جامعه را در پیش روی ما قرار دهد.

ورود به روند جدید تمرکز برای سرمایه اجتماعی ایران یک گرایش حیاتی و گریز ناپذیر است. این نه گزینه بانک بین المللـی و صندوق پول و سازمان تجارت جهانی و نه گزینه این یا آن جناح بورژوازی ایران بلکه سیر طبیعی ناشی از سرشت درونی سرمایه است. مسأله بسیار مهم و قابل تعمق این است که سرمایه داری ایران فاز جدید تمرکز خود را در حلقه ای از حیات تاریخی سرمایه داری جهانی به آزمون می نشیند که به دلائل بسیار روشن و شفاف حادثه زاترین و تلاطم بارترین شرائط است. بر روی این نکته باید بیشتر درنگ کرد. نگاهی به وضعیت دامنگیر یکی از متمرکزترین و پرانحصارترین بخش سرمایه جهانی در همین رابطه می تواند به روشن شدن چند و چون ماجرا کمک نماید. سرمایه داری اروپای غربی و شمالـی به لحاظ درجه تمرکز سرمایه، متوسط بارآوری کار اجتماعی و تراکم انحصارات صنعتی و مالی، در سطحی بالاتر از سرمایه داری ایران قرار دارد. این همان تنها و تنها مؤلفه ای است که ناسیونالیستهای پر حرص و آز غرق در رؤیاهای رمانتیسیستی دوران کهن بطور مدام حول آن شبیه گردانی می کنند و از طریق آویختن بدان انکشاف صد ساله کاپیتالیستی جامعه و تسلط جامع الاطراف دیرپای پنجاه ساله سرمایه داری در ایران را انکار می نمایند!!!. نکته ای که در اینجا موضوع گفتگوی ما نیست. بحث حاضر این است که سرمایه داری اروپای غربی و شمالـی در پی یک تاریخ طولانی تمرکز و انحصارپوئی کماکان در هر فاز جدید تمرکز امواج نیرومندی از بیکاری را بر طبقه کارگر اروپا تحمیل می کند، در طول دو دهه ۸۰ و ۹۰ یک ارتش چند ده میلیونی بیکاران محصول وقوع این فرایند در ممالک مذکور بود. اهمیت این نکته زمانی بهتر روشن می شود که نرخ منفی رشد یا حداکثر رشد معادل صفر جمعیت این کشورها را نیز در نظر بگیریم. فاز جدید تمرکز در ایران با ورود مستمر گسترده ترین شمار توده های جویای اشتغال به هم آمیخته است. بیکار سازی ۸۰ درصدی محتمل در فرایند

تمرکز سرمایه ها، نرخ بالای افزایش سالانه نیروی کار در جامعه و کاهش چشمگیر ظرفیت ایجاد اشتغال زیر فشار عوارض اضطراری تمرکز، همه و همه مؤلفه هائی هستند که بطور هم آمیز میزان بیکاری سالهای آتی را تصویر می کنند. در نظر داشته باشیم که سرمایه داری کشوری مانند کره جنوبی در طول سالهای اخیر در بهترین پریود رونق انباشت، ظرفیت ایجاد اشتغال را از ۲۰۰۰۰۰ شغل در سال فراتر نبرده است. بورژوازی ایران حتی در صورت دستیابی به چنین نرخی باز هم هیچ تخفیفی در معضل بیکاری نخواهد داد.

ظهور ارتش عظیم بیکاران در ابعادی که طبیعی سیر تداوم انباشت سرمایه پیش روی ما قرار می دهد متضمن طغیان امواج نیرومند جدیدی از فلاکت و گرسنگی و سیه روزی در زندگی کل طبقه کارگر ایران خواهد بود. اگر در شرائط حاضر هر نیروی کار شاغل با دستمزد ثمن بخس خود باید شکم گرسنه، تن عریان و پای برهنه چند انسان نفرین شده مقیم دوزخ شرارت سرمایه را غذا، پوشاک و کفش تکافو کند!!! در سالهای آینده شمار این انسانها از چند به چندین و چندها صعود می نماید. کابوس فقر برهوت بشر ستیز سرمایه داری این بار بسیار سرکش تر، غدارتر و بی رحم تر، چنگال قهر خود را بر گلوی فسرده میلیونها کارگر و ابوابجمعی طبقاتی آنان خواهد فشرد. انفجار بیکاری در همان حال رقابت نیروی کار در بازار فروش این نیرو را سخت دامن خواهد زد و نظام جنایتکار سرمایه داری برای بهره گیری انسان ستیزانه از این وضعیت از توسل به هیچ توحشی دریغ نخواهد نمود.

فاز جدید تمرکز سرمایه فقط بیکاری انبوه چند میلیونی برای طبقه کارگر ایران به ارمغان نخواهد آورد. دولت بورژوازی برای تأمین هزینه پاره ای از طرحهای دولتی این فرایند بناگزیر وامهای بسیار سنگینی را از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول یا سایر مؤسسات مالی سرمایه داری مطالبه خواهد کرد. طرح بدهکارسازی دولتها به سیستم بانکی با هدف کمک هر چه مؤثرتر به پروسه انباشت و سودآوری سرمایه

اجتماعی و سپس سرشکن نمودن کلیه این اقلام بدهی با کلیه ارقام نجومی سود آنها بر معیشت و شرائط کار طبقه کارگر یک سیاست آشنای همه جا رایج و همه جاگستر نظام سرمایه داری از دیرباز تا امروز است. طبقه کارگر ایران از این طریق نیز ضربات کاری دهشتباری را از جانب بورژوازی و نظام بردگی مزدی تحمل خواهد کرد.

سیر صعودی روند تمرکز سرمایه در چند گام آنسوتر موج کوبنده تر و نیرومندتر بحران اقتصادی سرمایه داری را در پی خود داشت. سرشکن شدن این موج جدید بحران بنوبه خود باز هم طبقه کارگر ایران را عمیق تر و دردناک تر در مرداب فقر، فلاکت، بیکاری، بیخانمانی، بی بهداشتی، بی آموزشی، فساد و فحشاء و سیه روزی غرق خواهد ساخت.

در همین جا و پیش از پایان دادن به این قسمت بحث نکته ای را باید تأکید کنیم. فعل و انفعالات یا پروسه تحولات اقتصادی مورد اشاره ما بر اساس کلیه شواهد و مدارک موجود از یکسو و شناخت درست موقعیت بازتولید سرمایه اجتماعی ایران از سوی دیگر مسائل جاری و در دستور روز سرمایه داری هستند، اینکه بورژوازی ایران در پیشبرد این فرایند تا کجا موفق خواهد شد موضوعی است که به مؤلفه های زیادی و مقدم بر همه چیز و اساسی تر از هر چیز به آرایش قوای طبقاتی درون جامعه و ظرفیت ستیز جنبش کارگری با اساس نظام سرمایه داری بستگی دارد. در این گذر پائین تر بیشتر صحبت خواهیم نمود.

روند کار جاری سرمایه و دولت « احمدی نژاد»

از تحلیل پردازی های رایج اپوزیسیون های رسمی بورژوازی که بگذریم تحلیل برخی محافل چپ غیرکارگری و در گذشته های دور رادیکال!، پیرامون نتیجه انتخابات اخیر رئیس جمهوری، سخت اسفبار است. آنان که با پیدا شدن علم و کتل دوم خرداد، زمین و زمان را از گفتگوی عروج تاریخی بورژوازی برای ایفای رسالت طبقاتی،

موفقیت های حتمی « جنبش اصلاحات» در توسعه سیاسی و استقرار قانونیت، جایگزینی دولت بورژوازی با دولت بورژواها و... آکندند، اینک و متعاقب انتخابات اخیر از حاشیه نشین شدن بورژوازی در قدرت سیاسی!! و نفوذ دسته اراذل و اوباش در ساختار دولت اسلامی حرف می زنند!!. تحلیلهای پیشین و حال این دوستان درونمایه واحد و یکدستی را با خود حمل می کند. فرار از نگاه مارکسی به مسائل، امتناع از رجوع به روند کار جامعه سرمایه داری بعنوان پایه مادی فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی روز، غلطیدن به روایت غیرمارکسی از مسأله دولت و تمامی آنچه که ساز و کار خزیدن به تبیین بورژوائی روند تقابل طبقات اجتماعی است در تحلیل آنها از هر دو شرائط به میزان هم موج می زند. هر کارگر با حد متوسط شناخت طبقاتی به راحتی درک می کند که برنامه ریزی پروسه کار و تولید سرمایه داری، به همان میزان که مسأله دولتهای موسوی، رفسنجانی و خاتمی بوده است مسأله دولت احمدی نژاد نیز هست. این کارگر بر خلاف نظریه پردازان فوق خوب می فهمد که تفاوت میان این دار و دسته ها، حتی در عمیق ترین حالت، تفاوت طبیعی میان گرایشات مختلف درون بورژوازی است. برای کارگر مورد اشاره ما شنیدن این حرف که رفتن خاتمی و آمدن احمدی نژاد مبین خروج بورژوازی از ساختار دولت سرمایه!!! و تسخیر ماشین دولتی بورژوازی توسط مشتی اوباش بی طبقه است!! بیش از حد طنز است. او خوب می داند که وجود گرایشات در درون طبقه سرمایه دار یک پدیده واقعی است و هر کدام از این گرایشات در کار برنامه ریزی پروسه استثمار طبقه کارگر توسط سرمایه، برای تحمیل فقر، گرسنگی، بی مسکنی، خفقان، فحشاء، سبعیت و جنایت ناشی از وجود این شیوهتولید بر کارگران و برای دفاع از موجودیت این نظام، راهکارها، راه حلها، مشی و سیاستهای خاص خود را دارند.

در هر حال مستقل از اینکه روشنفکران مکتبی اسیر نگاه بورژوازی به جبهه تقابل طبقات اساسی جامعه چگونه فکر کنند و سیر رخدادهای روز را با چه نگاهی تعقیب

نمایند، آنچه واقعی است این است که ابوابجمعی دولت احمدی نژاد، خیل خدم و حشم « جنبش اصلاحات بورژوازی» !! یا اسلاف و اخلاف آنها هر کدام مشخصات خاص خویش و تمایزات خود با همدیگر را از بطن روند کار و نظم تولیدی سرمایه داری اتخاذ می کنند. عقل طبقه بورژوازی عقل فرارسته از ژرفای ملزومات ارزش افزائی سرمایه است. این فرایند سامان پذیری سرمایه اجتماعی و مقتضیات تداوم انباشت و بقای تولید سرمایه داری است که چند و چون برنامه ریزیها، سیاستها، راهکارها، توسل به خشونت و قهر یا آویختن به دار حقوق بشر کاپیتالیستی!! و ... را بصورت ایدئولوژی، راهبردهای سیاسی، فلسفه یا نظرگاههای اقتصادی، در ساختار فکر بورژوازی و با تفاوت‌ها و تمایزاتی در اندیشه و زندگی و نوع نگاه گرایشات مختلف این طبقه پژواک می نماید. کشیدن خط تمایز میان تیم خاتمی و احمدی نژاد که گویا اولی نماینده طبقه بورژوازی و دومی دار و دسته اراذل و اوباش ضد نظم مطلوب سرمایه است!!!، نوعی غسل تعمید فکری و سیاسی خود در حوضچه نقد لیبرالی نظم سیاسی سرمایه داری است. هیچکس تفاوت میان سوسیال دموکراسی نیمه اول قرن بیستم با نئولیبرالیسم معاصر بورژوازی را نفی نمی کند اما هیچ کارگر آگاهی هم شالوده استوار وحدت این هر دو گرایش بعنوان حاملان دو راه حل متحدالمرکز و متحدالاساس، برای تحمیل ماندگاری روند کار سرمایه و رابطه تولید اضافه ارزش بر طبقه کارگر را از نظر فرو نمی اندازد. حمام خونهای تاریخی پرموج دهه ۶۰ در ایران، نه کینه کشی و شقاوت ویژه یک بزاز کم فروش تحقیر شده حجره های نمور بازار تهران و نه ابتکار مغز علیل و مصروع یک آهن فروش عقده ای رسته دیگری از همان بازار، نه عنان گسیختگی نظم ناپذیر اوباش حزب الله و نه نیاز خون ماردوشان معمم نبش قبر شده گورستانهای کهنه قرون وسطی، که قید و شرط حتمی و جبری بقای نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری در ایران بود. این را اگر نسخه نویسان

لیبرال چپ و مریدان ناسیونالیست آنها نمی خواهند توجه کنند سفینه بانان نظام سرمایه داری ایران عمیقاً بدان توجه دارند و با صراحت کامل آن را طرح کرده و از آن دفاع می کنند. خاتمی عضو جرگه جلوداران علم و کتل دوم خرداد، درست در اولین روز گزینش خود به عنوان رئیس جمهوری در سال ۱۳۷۶، در مقابل تمامی دوربین های تلویزیونی داخلی و خارجی در پاسخ به سؤالات متمرکز روی چند و چون برنامه «اصلاحات»، «قانونیت و مدنیت» اعلام داشت که عروج تیم وی به صحنه محصول مستقیم و بلافصل نظم آفرینی سالهای ۶۰ تا ۶۸ و سپس سازندگی سالهای ۶۸ تا ۷۶ جهموری اسلامی بوده است. او بگونه ای شفاف تصریح نمود که سیل خون جاری صدها هزار کارگر و کمونیست و نیروهای مخالف رژیم در دوره نخست، شالوده واقعی و نیاز حتمی نمایش «مدنیت سالاری» اوست. خاتمی بر خلاف تحلیل گران لیبرال چپ روز، از عروج ابتدا به ساکن یا تاریخاً بی سابقه گرایش تمدن زای بورژوازی!!! برای جایگزینی دولت بورژوازی با دولت بورژواها سخن نگفت. مثل یک سیاستمدار متعارف اما معمم نظام سرمایه داری توالی طبیعی حلقه های متفاوت سیاست متناظر با روند کار جامعه کاپیتالیستی و ملزومات تقابل بورژوازی با طبقه کارگر را به زبان آورد. گنجی، باقی، عبدی یا حجاریان و سایر تعزیه گردانان اصلاحات اگر برای چپ لیبرال و ناسیونالیست حاشیه نشین ایران، اسوه های عبور بورژوازی از دولت سرمایه داری به دولت سرمایه دارها بودند، اما در نگاه مشرف سرمایه به ساز و کار بازتولیدش کسانی بحساب می آمدند که دیروز در نقش شکنجه گر، زندانبان، دژخیم و جاری کننده سیل خون کارگران به مصالح و صوابدیدهای بقای این نظام پاسخ می دادند و امروز در تداوم مستقیم و ارگانیک ایفای همان نقش بیرق اصلاحات و مدنیت را بر دوش می کشند.

در نگاه مارکسی به سیر حوادث جاری جامعه سرمایه داری ایران، این نکته بسیار بدیهی و مفروض است که کلیه دار و دسته های حکومتی دوره اخیر تاریخ ایران، از

سالهای مشروطه تا امروز، دولتهای عهده دار رتق و فتق نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متناسب با پیشبرد انکشاف پروسه انباشت کاپیتالیستی تا قبل از دهه ۴۰ و فاز تسلط جامع الاطراف این شیوه تولید از شروع دهه ۴۰ به بعد بوده اند. تیم حکومتی احمدی نژاد سلاله متصل و نسل پیوسته اسلاف طبقاتی خویش است. دار و دسته اراذل و اوباش او به همان اندازه زاد و ولد ملزومات روند کار سرمایه هستند که دار و دسته مهدی بازرگان و خاتمی و بنی صدر، یا در روزگار پیش مستوفی الممالک و مصدق السلطنه مولود همین روند بودند.

دهه ۶۰ مشغله واقعی و بنیادی طبقه بورژوازی ایران در ریشه ای ترین و رفیع ترین مدار معرفت طبقاتی این می توانست باشد که کل جنب و جوش مزاحم بازسازی دیکتاتوری هار و توحش بار بورژوازی در جامعه و مقدم بر همه چیز و هر چیز جنبش کارگری ایران را در وسیعترین شکل ممکن قلع و قمع نماید. آنچه در این دهه توسط اشرار حزب الله انجام گرفت نه سیره نامطلوب و غیرمتعارف بورژوازی که نسخه حیات نظام کاپیتالیستی بود. دولت رفسنجانی و گله عریض و طویل کارگزاران سازندگی او، جماعتی از جنس و سنخ دیگر و آدمهائی سوای همان اشرار پیشین نبودند اما سرمایه داری ایران به دنبال عبور از دوره قبل و توفیق نسبی در تار و مار قهرآمیز و سفاکانه جنبش کارگری اینک باید به برنامه ریزی نظم تولید و روند کار سرمایه می پرداخت. اگر در دوره قبل توده های عظیم فروشنده نیروی کار با تیغ تهاجم نظامی رژیم سرمایه از هر گونه نفس کشیدن، از سر دادن هر فریاد، از دستیازی به هر تلاش برای متحد نمودن خود منع و سلاخی می شدند، در دوره بعد باید آخرین باقی مانده معیشت و ته مانده های نان فرزندان آنان با تمامی سبعیت ممکن به تیغ تیز برنامه ریزی الزامات ادغام سرمایه اجتماعی ایران در بازار جهانی تسلیم می شد. دولت رفسنجانی این پروسه را آغاز کرد و در ادامه خود، در متن مقتضیات روز نظم

کاپیتالیستی به دولتی سپرد که باید با انبوه اوباشان مدنیت و قانونیت سالاری بورژوازی وارد میدان مصاف با جنبش کارگری و پاسخ به نیازهای داخلی و بین المللـی انباشت سرمایه در بازار داخلی ایران گردد. آنچه که در تمامی این ادوار بسان درونمایه مشترک تمامی آمد و رفت‌ها و جابجائی ها، چشم هر کارگر آگاه را خیره می کند نه درجه مطلوبیت و نامطلوبیت این دار و دسته‌ها برای سرمایه، نه عروج و افول دولت بورژوازی و بورژواها، نه ظهور و سقوط گرایشات متمدن و غیرمتمدن سرمایه که مطالبه ملزومات انباشت و بازگستری سرمایه و تدارک تقابل لازم با جنبش کارگری از طریق روند کار سرمایه داری ایران و سرمایه جهانی بوده است.

دولت احمدی نژاد دولت بورژوازی در بستر آمادگی سرمایه اجتماعی برای سازماندهی فاز جدیدی از سیر تمرکز سرمایه در ایران و عمله و اکره تقابل طبقاتی بورژوازی با جنبش کارگری ایران در کار پیشبرد این پروسه است. او به همان اندازه گزینه لازم و مولود اندرونی حریم سرمایه است که سلف وی در شرائطی دیگر منصوب اراده سرمایه و مأمور رتق و فتق معضلات روز سرمایه داری بود. گرایشات مختلف درون طبقه بورژوازی پدیده های تصنعی نیستند اما تمایزات آنها تمایزات نیازها و راهکارهای سرمایه در شرائط متمایز و در میادین متفاوت تقابل با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی توده های فروشندهنیروی کار است.

دار و دسته احمدی نژاد به حکم آنچه که سرمایه پیش روی وی قرار داده است باید با مشکلات، تنگناها، نیازها و شرط و شروط عبور از یک دوره پر تب و تاب تمرکز سرمایه دست و پنجه نرم کند. انفجار عظیم و قریب الوقوع بمب بیکاری، ملحق شدن میلیونها نیروی کار جدید به صفوف در هم فرو رفته چند میلیون کارگر بیکار کنونی، سونامی فقر، گرسنگی، اعتیاد، تن فروشی، کودک فروشی، عضو فروشی، بی مسکنی، بی بهداشتی و همه سیه روزیهای ناشی از وجود سرمایه داری در مدار طغیان متأثر از برنامه ریزیهای ۱۶ سال اخیر بورژوازی و سیر انفجارآمیز آنها در طول سالهای آتی،

عوارض سیاسی گریزناپذیر این روند و تبلور آن در امواج نیرومند مبارزه میان دو طبقه اساسی جامعه، حل و فصل مسائل مربوط به مکان سرمایه اجتماعی ایران در پروسه بازتولید سرمایه جهانی، تکلیف حجم و میزان سهم سرمایه داری ایران از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان در فرایند جاری ادغام سرمایه‌ها و عقد قراردادهای اقتصادی عظیم روز، حل و فصل مناقشات میان بخشهای مختلف طبقه سرمایه دار ایران به لحاظ میزان سهم هر کدام در استثمار طبقه کارگر ایران و جهان، مجادلات دیپلوماتیک میان بورژوازی ایران و بورژوازی بین المللی و در رأس همه اینها چگونگی مقابله با جنبش کارگری، بعنوان پایه ای ترین شرط و شروط هر میزان توفیق نظام سرمایه داری ایران در هر کدام از عرصه های بالا، همه و همه مسائل بالفعل، حاد و حی و حاضر با ویژگیهای خاص خود در این دورهٔ معین از روند بازتولید سرمایه اجتماعی ایران هستند. تیم و طیف احمدی نژاد با همه این معضلات مواجهند و باید با همه آنها دست و پنجه نرم کنند.

دولت احمدی نژاد قرار نیست شالوده برنامه ریزی بورژوازی برای این فاز از روند کار سرمایه و مسیر منحنی تمرکز انباشت در سالهای آتی یا طرحها، برنامه ریزیها و راهبردهای ضامن تحقق آن را دچار تغییر سازد. طی این فرایند به حوزه « آیات محکمات» سرمایه و دولت اسلامی سرمایه داری تعلق دارد. آنچه در طول ۱۶ سال گذشته توسط سرمایه ایجاب و به دست سرمایه داران و دولت های رفسنجانی و خاتمی اجرا گردیده است اینک به نقطه شروع اضطراری این فاز منتهی شده است. راه بازگشت یا روزنه فرار مسدود است. مسأله بسیار اساسی این است که تیم احمدی نژاد اولا در حلقه رسالت خویش برای برنامه ریزی روند کار این دوره با دشواریهائی بسیار سهمگین تر و عظیم تر از گذشتگان خود مواجه است و ثانیاً حتی در قیاس با دولتهای سلف خود از ظرفیت و توان درونی حل معضلات برخوردار نیست. بخشی از

بورژوازی ایران و نمایندگان فکری آنها از نوع دار و دسته موسوم به « آبادگران» یا سایر گروه های درون طیف احمدی نژاد به پاره ای از قراردادهای اقتصادی بسیار پرحجم سال های اخیر دولت اسلامی با سرمایه داران و دولتهای سرمایه داری دیگر اعتراض دارند. این طیف بورژوازی انعقاد قراردادهای مذکور را به نفع خود نمی بیند و لاجرم زیر لوای تعارض مفاد و محتوای این معاهدات با« منافع ملی»!! خواستار دستکاری و تغییر آنهاست. همین بخش بورژوازی در پرتاب احمدی نژاد به سکوی ریاست جمهوری مؤثرترین نقش را ایفاء کرده است و اکنون با کمال بی صبری در انتظار معجزه پردازی امامزاده دست ساخت خویش است. قالب ظاهری اعتراض این سرمایه داران و نظریه پردازان آنها به طیف دوم خرداد بطور مثال این است که حوزه نفوذ و سهم سود بورژوازی ایران در حیطه شمول معاهدات نفتی پارس جنوبی تا حدود زیادی محدود است. به باور آنان بخش چشمگیری از پروژه های در دست اجرای حوزه های نفتی که فی الحال عرصه انباشت سرمایه های ایتالیائی و جاهای دیگر است می تواند قلمرو پیش ریز سرمایه های متعلق به سرمایه داران ایرانی (بخوان قشر ویژه خود آنان) باشد. این طیف نظیر همین مناقشه را در مورد قرارداد « ترک سل» با ترکیه و شرکای اروپائی آن یا برخی قراردادهای مهم دیگر دارند. کل این مشاجرات به چگونگی توزیع سود حاصل از استثمار طبقه کارگر ایران و دنیا میان بخش های مختلف سرمایه جهانی و از جمله میان بخش های مختلف بورژوازی ایران مربوط می شود و دولت احمدی نژاد در مسیر گذر از پروسه جاری تمرکز و انحصارپوئی سرمایه در ایران، باید برای جدال واقعی و جدی میان کرکسان پلشت مردارخوار سرمایه، از محل دلمه های دشت خون کارگران ایران، نسخه مماشات بپیچد. روال خصوصی سازی صنایع و واحدهای تحت مالکیت دولت، چگونگی اداره تراستهای مالی زیر نفوذ بنیادها و اولیگارشی های مالی، سیاست پولی و بانکی بورژوازی، سیاست خارجی دولت اسلامی سرمایه و مسائل دیگری که همواره موضوع

بگو، مگوی بخشهای مختلف طبقه سرمایه دار و نمایندگان فکری آنها بوده است، اینک در آستانه گذار از دور جدید انحصارپوئی سرمایه با تمامی پیچیدگیها و ویژگیهای خاص همین دوره در برابر تیم حکومتی احمدی نژاد به صف شده اند. بالانس کفه های ادغام در بخشهای رقیب و قطب بندیهای موجود سرمایه جهانی، تنظیم رابطه میان این توازن با آنچه که نهادهای مالی مسلط دنیا مطالبه می کنند، دستکاریهای مورد انتظار طیف سرمایه داران حامی احمدی نژاد در مبادلات بازرگانی جاری با کشورها، معضل پیچیده برنامه های هسته ای بورژوازی و راهکارهای توافق با غرب، تعیین حد و مرز تحرک رژیم اسلامی بورژوازی در تروریسم بین المللی و سیاست انطباق آن با مصالح و منویات روند کنونی انباشت سرمایه و پاره ای مسائل دیگر نیز همه و همه در لیست تنگناها و مشکلات پیش پای دار و دسته حکومتی احمدی نژاد از پیش ردیف گردیده اند.

موضوعات بالا و لیست طولانی حوزه های هفتخوان حادثه و تلاطمی که سرمایه داری ایران در دوره جاری در پیش خود روی دارد بعلاوه تشتت عمیقی که طبقه بورژوازی ایران با آن دست به گریبان است در مجموع از همین حالا بر سینه رژیم اسلامی و سفینه بقای آن فشار وارد می سازند. اما معضل یا معضلات اساسی دولت بورژوازی ایران به هیچوجه اینها نیستند. این مشکلات اگر نه عین آنها اما بدیل و معادل و ترکیب متفاوت آنها به حوزهٔ تعارضات و تنگناهای متعارف نظام سرمایه داری و دولتهای بورژوازی در همه جای دنیا تعلق دارند. رژیم اسلامی تا امروز نیز با نوع این معضلات مواجه بوده و کم و بیش آنها را جرح و تعدیل کرده است. در عرصه سرمایه گذاریهای مشترک و مبادلات اقتصادی بین المللی اولاً هر کدام از دولت‌ها یا بنگاههای عظیم مالی انباشت سرمایه برای احراز سهم بیشتر در بازار داخلی ایران سر و کله می شکنند، از این گذشته با فرض فروکش مصلحتی موقت شراره های شوق

انعقاد این یا آن قراداد در غرب، دولتهای فراوان دیگری برای پر کردن جای خالی او به صف هستند. روزگار حضور یکه تاز بخش خاصی از سرمایه جهانی در قلمرو بازتولید سرمایه اجتماعی این یا آن جامعه تا حدودی به پایان رسیده است. چین در وضعیت موجود، بعنوان قطبی از دنیای سرمایه داری که ٪۴۷ معاملات بازرگانی و داد و ستد سرمایه با کل امریکای لاتین و به درجات متفاوت با افریقا، آسیای چنوب شرقی و حتی اروپا و امریکا را داراست می تواند بسادگی خلاء حضور ممالک دیگر در حوزه بازتولید سرمایه داری ایران را پر کند. از مسائل خاص اقتصادی که بگذریم جار و جنجالهای جاری جنگ طلبانه سراسر خشک و خالی امریکا حتی با فرض غیرمحتمل جدی شدن و با فرض غیرمحتمل تر همراهی برخی کشورهای اتحادیه اروپا نیز تهدید مهمی برای رژیم اسلامی بورژوازی نخواهد بود. قطب بندیهای جدید و در حال وقوع دنیای سرمایه داری بعلاوه آنچه که در طول دهه گذشته در اروپا و آسیای میانه و غرب این قاره رخ داده است، منافع غظیم همه این قطبها در حوزه انباشت داخلی ایران و درندگی روز به روز فزون تر برای رقابت با هم در داشتن جای وسیعتر در این بازار، همه و همه احتمال وقوع این تهدیدات را تا حدود زیادی کاهش می دهد. جنگ و منازعات میان بخشهای بورژوازی ایران بر سر حصه بزرگتر از استثمار نیروی کار نیز بطور معمول به محض پیدایش رخساره اعتراضات کارگری یکباره به بزم اخوت و محفل انس و عشق خانوادگی تبدیل می گردد. در یک کلام مشکلات تیم احمدی نژاد و کل رژیم اسلامی، در طی دوره عبور از فاز جدید تمرکز و انحصارپوئی سرمایه داری ایران تا آنجا که به کشمکشها و جنگ و ستیزهای درون چهاردیواری حیات بورژوازی بین المللی مربوط می شود، مسائل خطر آفرینی نیستند. خطر واقعی، اساسی، بالفعل و حتمی برای بورژوازی ایران در این دوره چشم انداز عروج عاجل جنبش کارگری به میدان تاریخی تعیین سرنوشت با نظام سرمایه داری است. در این باره کمی پائین تر توضیح خواهیم داد. آنچه اینجا و در آخر این بخش

گفتنی است این است که خاتمی و طیف منادیان اصلاحات ارتجاعی بورژوازی در ۸ سال پیش نسخه شفای گرسنگی، فقر، بی سرپناهی، تن فروشی و زندگی کارتنی میلیونها کارگر و زن و فرزند آنها را به بسته بندیهای مهر و موم شعبده بازیهای جامعه مدنی، قانونیت و آزادی حواله دادند. خدم و حشم حکومتی احمدی نژاد اینک برای حل این مشکل یا دنیای مشکلات بی ساحل به امامزاده آشنای عدالت!!! دخیل بسته اند. مدنیت و اصلاحات خاتمی حربه روز بورژوازی برای زمینگیر نمودن جنبشهای اعتراضی خشم آگین توده های کارگر در چهارگوشه مملکت بود. پروژه عدالت و رشوه ستیزی!!! احمدی نژاد نیز بناست خیل کثیر چند میلیونی کارگران بیکار و گرسنه روز و ارتش عظیم بیکاران در راه را از دست زدن به طغیان علیه اساس وضعیت موجود منصرف سازد!!! آنچه که احمدی نژاد، کل رژیم اسلامی بورژوازی و طبقه سرمایه دار ایران قادر به درک آن نیست اینست که سلاح توهم آفرینی و فریبکاری سرمایه با تمامی کارائی و برندگی آن در بسیاری از دوره ها، در فضای جاری مبارزهٔ طبقاتی درون جامعه ایران بیش از حد زنگ خورده است. اگر هیاهوی فریب آزادی و اصلاحات در چهاردیوار شرارت و حمام خون و زن ستیزی و نسل کشی هارترین نوع دیکتاتوری دینی سرمایه توانست چند صباحی بعنوان بدیل تصنعی و بستر انحراف مبارزه طبقاتی درون جامعه، علیه جنبش کارگری کاربرد داشته باشد، مضحکه عدالت احمدی نژاد هیچ ظرفیتی برای به چالش کشیدن این جنبش در هیچ سطحی و برای هیچ مدتی دارا نیست. توسل به همه اشکال قهر ارتجاعی علیه طبقه کارگر و سرکوب مبارزات توده های معترض و عاصی فروشنده نیروی کار تنها طریق متعارف مقابله بورژوازی با جنبش کارگری در طول دوره آتی خواهد بود. رژیم اسلامی بورژوازی در روزهای پیشِ رو، به ابعاد چدیدی از سبعیت، بشر ستیزی و کارگرکشی دست خواهد زد. این حکم ذاتی سرمایه، فتوای قهری سرمایه داری ایران و فرمان آماده باش جنگی

سرمایه برای عبور از دوره موجود است، تیم احمدی نژاد و دولت بورژوازی محصول انتخابات اخیر، دولت منتخب اما بسیار ذلیل، زبون، دست و پا شکسته و تاریخاً مفلوک این عرصه طوفانی کارزار است. با همه اینها این نکته را فراموش نکنیم که هر گام شکست رژیم اسلامی و کل بورژوازی ایران در حفظ بقای نظام اجتماعی موجود، به چند گام پیشروی اساسی و استوار جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر گره خورده است.

اوضاع جاری جامعه و جنبش کارگری

در بارهٔ جنبش کارگری ایران بسیار گفته اند و نوشته اند. قصد ما در اینجا بازگوئی حرفهای پیشین دیگران یا خود نیست. موقعیت فی الحال طبقه کارگر ایران و چگونگی آرایش قوای طبقاتی آن را می توان بطور کوتاه با مشخصات زیر توصیف کرد.

۱. یک توده عظیم ۵۰ میلیونی فروشنده نیروی کار از کل ۶۵ میلیون جمعیت جامعه که دار و ندار معیشتی و امکانات زیستی تاریخاً و همیشه نازل آنها در طول ۲۵ سال اخیر زیر موج تعرضات هار و روزمرهٔ سرمایه به سمت صفر نیل کرده است. میزان این تنزل رقت بار بگونه ای است که تن فروشی، کودک فروشی و حراج اعضای بدن به بخشی از پروسه چاره جوئی روزمره شمار کثیری از کارگران برای تداوم حیات و بازتولید نیروی کار به امید فروش احتمالی مجدد به سرمایه داران تبدیل شده است.

۲. در طول یک تاریخ طولانی چند ده ساله کلیه اشکال حاکمیت و برنامه ریزی نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه داری و تمامی راه حلها، راهبردها و افق نمائیهای اپوزیسیونهای رنگارنگ بورژوازی از لیبرال و ملی و سکولار و لائیک گرفته تا مذهبی و بنیادگرا و غیره را یک به یک با گوشت و پوست و رگ و پی خویش به آزمون نشسته است. از تمامی اشکال قدرت سرمایه و از کلیه سیاست پردازیها و راه حل تراشیهای اپوزیسیونهای بورژوازی سوای تعمیق رو به فزون فقر و گرسنگی، سوای تحکیم

بندهای بردگی مزدی، سوای تشدید خفقان و رعب و دیکتاتوری و سوای سقوط پر شتاب از هستی اجتماعی خویش هیچ چیز دیگری عایدش نشده است.

۳. در طول صد سال تمام به شعارها، تحلیلها و راهکارهای رفرمیسم راست و چپ، به افق نمائیهای جنبشهای خلقی و سوسیال بورژوائی، به هیاهوها و حماسه فروشیهای پر رنگ و لعاب امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و پان اسلامیستی، به کمونیسم خلقی و اردوگاهی، به سندیکالیسم و به همه اینها دخیل بسته است، هست و نیست توان پیکار طبقاتی اش را به باتلاق ویل راه حلهای این نیروها و جریانات یله کرده است و در آخر و عاقبت همه این جنگ و ستیزها با عظیم ترین کوله بارهای شکست به وضعیت فاجعه بار معیشت و بیحقوقی اجتماعی کنونی سقوط نموده است.

۴. به رغم تمامی این افت و خیزها، به دلیل تحمل حمام خونهای متوالی و قلع و قمع های مکرر سازمان یافته توسط بورژوازی در گذشته دور و نزدیک و حال، زیر فشار استیلای سراسری خفقان و وحشت و ارعاب، به علت میدان داری سالیان دراز رفرمیسم راست و چپ و تأثیرپذیری از نفوذ طولانی مدت جنبشهای سندیکالیستی و خلقی و ناسیونال چپ و سوسیال بورژوائی، به دلیل فرسودگی وسیع و عمیق در سیاهچالهای فقر و بی امکاناتی و عوامل مشابه دیگر تا امروز قادر به سازمان دادن جنبش طبقاتی خود علیه اساس سرمایه داری و پیوند زدن اشکال مختلف اعتراضات و مبارزات خود به محور واقعی ستیز با بنیاد کار مزدوری نگردیده است.

۵. در طول چند سال اخیر اگر نه در تمامی طول و عرض خود، اما در شعاعی چشمگیر و امیدساز و از جهات مختلف به فاز نوینی از آگاهی، جنب و جوش و صف آرائی رادیکال طبقاتی پا نهاده است. به سطح معرفت و شناخت اجتماعی کاملاً بالاتری عروج کرده است. کثرت نیروهای درس آموخته و تجربه اندوخته درون آن چشمگیر شده است. درس آموزی از شکستهای گذشته و ژرفکاوی چند و چون راه

حلهای اجتماعی پیشین جای بسیار مهمی در حیات سیاسی اش باز کرده است. صف بندی گرایشات درونی آن بطور، بیسابقه ای دچار شفافیت، انسجام و افق پوئی مشخص اجتماعی و طبقاتی گردیده است. در همین راستا تشکیل «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر» و جانبداری وسیع و مستمراً رو به فزون توده های کارگر ایران از فراخوان آن نقطه عطفی تعیین کننده در حیات این جنبش تلقی می شود. کمیته هماهنگی و توده کثیر کارگران حامی و همراه آن، با انتشار مانیفست موجودیت و توضیح اهداف، مسیر عبور، راهبردها و راهکارهای خود برای سازمانیابی سراسری جنبش کارگری طلایه یک خیزش نوین برای چرخیدن مبارزات طبقه کارگر بر ریل سرمایه ستیزی و جنگ علیه بنیاد کار مزدوری را به نمایش نهاده اند.

۶. همزمان و بطور موازی، سندیکالیسم میراث دار رفرمیسم راست، بقایای متشتت اما موجود روابط کارگری حزب توده و اکثریت فدائی، کارگران قبلاً آویزان به جنبش ارتجاعی دوم خرداد، همراه با شماری از عناصر تحتانی بورژوازی که به لحاظ اقتصادی مورد تعرض روند جاری تمرکز سرمایه و به لحاظ سیاسی محروم از مشارکت در برنامه ریزی نظم سیاسی و حکومتی سرمایه داری هستند، دست در دست هم برای ایجاد یک قطب راست رفرمیستی در درون جنبش کارگری به تکاپو افتاده اند. بخشی از چپ فرقه گرای ورثه جنبشهای سوسیال بورژوائی پیشین نیز بعنوان آخرین تلاش برای آزمودن شانس حیات در سینه سای پروسه انقراض سیاسی خود به این قطب آویزانند. « کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری» نقطه ائتلاف همه این تندنس‌ها است.

موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران در کانون فشار و تأثیر برآیند مشترک این مؤلفه های واقعی و جدی، قرار دارد. یک چیز از هر قضیه بدیهی هندسی بسیار بدیهی تر است. اینکه آینده طبقه کارگر ایران نه فقط در دراز مدت و فاصله دور، بلکه حتی در

ارتباط با نازلترین و بی مقدارترین مطالبات جاری روز به درجه قوام، قدرت و تحرک جنبش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی او گره خورده است. جمعبست آنچه که از روند کار سرمایه در شرائط روز، اوضاع جاری و بالاخره مؤلفه های توصیف موقعیت موجود طبقه کارگر گفتیم اینست که فضای مسلط مبارزه طبقاتی در جامعه، در قیاس با دوره های پیشین و حتی با دو دهه پیش دچار تغییرات بسیار جدی شده است. امروز سخن از وجود یک طبقه عظیم ۵۰ میلیونی است که از محل فروش نیروی کار ارتزاق می کند. این طبقه در هر سالی که پشت سر نهاده است عمیق تر در باتلاق فقر فرو رفته است، همه چیز را آزموده و حاصل تمامی آزموده هایش این است که به جای شعارهای توخالی و ماوراء طبقاتی، به جای امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، بجای افتادن به دنبال « استقلال صنعتی» و دموکراسی، به جای همه این‌ها باید راه واقعی مبارزه طبقاتی خود را جستجو کند و در این بستر متشکل و متحد شود. جنبش کارگری ایران این شاخص‌ها و تعینات را در موقعیتی با خود حمل می کند که حی و حاضر در معرض وقوع یکی از سخت ترین، ویرانگرترین، سازمانیافته ترین و تاتاریستی ترین حملات سرمایه داری علیه معیشت و شرائط کار و حقوق اولیه اجتماعی خود واقع شده است. همه اینها به این معنی است که رفرمیسم راست اولاً قادر به آوردن هیچ لقمه نانی در سفره خالی هیچ کارگری نیست وثانیاً هر جنب و جوش آن آفتی بسیار مخوف و مضر برای سطح موجود صف آرائی طبقاتی توده های کارگر در پیکار برای حصول ساده ترین مطالبات معیشتی خویش است.

جنبش کارگری ایران در نقطه ای ایستاده است که تمامی مسافت ممکن عقب نشینی را تا آخرین وجب پیموده است. هر نوع لغزیدن او به پشت، معادل سقوط محتوم به دره مرگ است، با این وجود، درست در همین نقطه، به تحمل مجدد گسترده ترین، فرساینده ترین و مرگبارترین پسگردها از سوی نظام سرمایه داری تهدید می شود.

تهدیدی که کاملاً جدی است و حطر وقوع آن حتمی است. در چنین شرائطی طبقه کارگر ایران یک راه بیشتر در پیش روی خود ندارد. باید با تمامی انگاره های سندیکالیستی و رفرمیستی وداع نماید، هر نوع دل بستن به هر اپوزیسیون بورژوائی را به خاک بسپارد. با تمامی قوا وارد میدان مصاف با سرمایه داری شود و مبارزه با سرمایه داری را بر محور تعیین تکلیف واقعی با اساس کار مزدبگیری و رابطه خرید و فروش نیروی کار دنبال نماید. بورژوازی ایران در پروسه پاسخ به نیازهای دور جدید تمرکز سرمایه و رتق و فتق مقتضیات آن به روال متعارف دست بکار اعمال قهر، خشونت و تحکیم باز هم بیش و بیشتر پایه های دیکتاتوری خواهد شد. اما این سلاح بورژوازی در این برهه تاریخی و با حضور همه مؤلفه هائی که قبلاً گفتیم از کارائی چندانی برخوردار نیست. حتی سرکوب و ارعاب و فاشیسم بورژوازی نیز که ابزار ساقط نمودن توده های کارگر از آخرین امکانات معیشتی آنان است باز هم به یک پایه مادی نیازمند است. بورژوازی ایران در تقابل با جنبش کارگری در حال حاضر و در متن مؤلفه های روز پروسه انباشت کاپیتالیستی ابداً چنین تکیه گاهی ندارد، از این مهمتر جنبش کارگری ایران نیز به تمام دلائلی که گفتیم در وضعیتی نیست که سرکوب و قهر را با عقب نشینی پاسخ گوید. شواهد موجود حکایت از این می کند که حتی بخشی از بورژوازی نیز این وضعیت را درک کرده است. تبلور این درک در ساز و کار تبلیغات انتخاباتی طیفی که احمدی نژاد را به سکوی ریاست جمهوری پرتاب کرده است به خوبی مشهود بود. ترجیع بندهای لاهوتی و مسیحاوار عدالت، « مهروزی» و « خدمت» از یکسو نشان وحشت بورژوازی از خطر جدی طغیان خشم دهها میلیون کارگر گرسنه است و از سوی دیگر دلهره، یأس و بی اعتمادی این طبقه را به کارائی مؤثر سلاح سرکوب منعکس می نماید. این نا امیدی و بی اعتمادی بورژوازی بویژه وقتی خوب درک می شود که کارساز نبودن برخی جرح و تعدیلهای صدقه سالارانه

احتمالی مضمون « عدالت» طیف دولتی احمدی نژاد را به کل معادلات موجود اضافه کنیم.

با در نظر گرفتن همه جوانب بالا می توان به این نتیجه دست یافت که در دور جاری مبارز طبقاتی، اولاً قهر و سرکوب بورژوازی قادر به خفه ساختن جنبش کارگری نخواهد بود. ثانیاً توهم آفرینی دولت سرمایه داری حول موضوعاتی مانند « عدالت» نیز به دلیل فقدان هر نوع پشتوانه معیشتی برای کارگران هیچ آبی به آتش خشم کارگران نخواهد ریخت و ثالثاً به رفرمیسم درون جنبش کارگری و طیف نیروهائی که در حریم سندیکالیسم با هم انجمن فراماسیونری تشکیل داده اند مجال هیچ ابراز وجودی نخواهد داد. شاید سؤال شود که اگر سلاح سلاخی و حمام خون دولت بورژوازی قادر به مهار جنبش کارگری نباشد و اگر رفرمیسم راست درون طبقه کارگر نیز تهدیدی برای به سازش کشیدن این جنبش تلقی نشود در این صورت چه خطری پروسه شکل گیری، قوام و پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران را تهدید می کند؟

شاید پرداختن به پاسخ این سؤال در حال حاضر کمی زود باشد، طبقه کارگر ایران همانگونه که پیش تر گفتم از افتادن به دنبال سرنگونی طلبی فراطبقاتی و تبدیل شدن به ارتش ذخیرۀ اپوزیسیونهای متنوع بورژوائی تجربه های بسیار تلخی دارد. با این وجود یک احتمال جدی سر راه مبارزه طبقاتی او رویکرد مجدد به همین عرصه است. چند و چون وقوع عینی این حادثه خود از مؤلفه های معینی تبعیت می کند. هر چه مبارزه طبقاتی درون جامعه سریعتر به فاز تقابل قهرآمیز طبقات منتهی شود و هر چه جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی از آهنگ این شتاب بیشتر عقب مانده باشد به همان اندازه خطر دنباله روی طبقه کارگر از شعارپردازیها و راه حل بافیهای اپوزیسیونهای بورژوائی یا چپ غیرکارگری بیشتر خواهد بود. بالعکس به

میزانی که جنب و جوش ضد سرمایه داری درون طبقه کارگر ایران بتواند خود را سازمان دهد و قوام یابد، عمق یابی طبقاتی و ضد کار مزدی جنبش سرنگونی طلبانه کارگران نیز بیشتر تضمین خواهد شد. هر نوع ضعف، اهمال و عجز گرایش ضد سرمایه داری در این گذر بطور قطع زیانهای سنگینی را بر دوش جنبش کارگری تحمیل می نماید. موج تلاش سالهای اخیر لایه وسیعی از توده های فروشنده نیروی کار برای ورود به یک فاز تعرضی مبارزه علیه سرمایه داری، بعلاوه مقاومت اجتناب ناپذیر کل طبقه کارگر در مقابل تعرضات آتی بورژوازی و تقابل طبقاتی حاصل از این فرایند بعلاوه آنچه که از دیرباز تا امروز بر سر جنبش کارگری آمده است، در مجموع آمادگی عمومی طبقه کارگر برای تعمیق طبقاتی خیزشهای سرنگونی طلبانه احتمالی را تقویت می نماید. فعالان ضد کار مزدی طبقه کارگر باید برای پاسخ مناسب به این وضعیت و ایفای نقش مؤثر در تبدیل فرایند جنبش سرنگونی طلبانه کارگران به جنبش سرنگونی طلبانه واقعاً ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی توده های این طبقه از همین حالا بیشترین تدارک لازم را پی گیرند. آنچه امروز می تواند در این گذر انجام گیرد اینهاست:

۱. بستر مبارزات روز کارگران باید همه جا با یک منشور شفاف مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری فرش شود. منشوری که یک سطح معیشت مرفه انسانی با کلیه امکانات رفاهی و آسایش اجتماعی از مسکن و بهداشت و دارو و درمان و آموزش و مهد کودک گرفته تا نگهداری از سالمندان و محیط زیست را بطور کاملاً رایگان و خارج ازحیطه مراوادت پولی و داد و ستد کاپیتالیستی برای شهروندان تضمین نماید و تحقق فوری این مطالبات را مضمون مبارزات روز کارگران سازد. مانیفستی که این سطح از زندگی و رفاه و امکانات اجتماعی را حقوق مفروض، مسلم و پایه ای کلیه آحاد جامعه مستقل از شاغل یا بیکار، مستقل از ملیت، نژاد، سن، جنسیت و هر چیز دیگر اعلام کند. منشوری که خواستار ممنوعیت هر گونه دخالت دولت در محدود نمودن هر نوع

آزادی سیاسی و حقوق اجتماعی انسانها گردد، منشوری که جنبش کارگری را در همین سطح کنونی مقاومت و تعرض، ضعف و قوت، پراکندگی و انسجام، آگاه و ناآگاه به سنگر حقیقی جنگ طبقاتی هدایت کند. منشور و مانیفستی که مبارزه حول تحقق مطالباتش تجسم عینی مبارزه علیه پروسه کار و تولید اضافه ارزش باشد. جنبش کارگری ایران باید حول مبارزه برای تحقق فوری و حی و حاضر این منشور متشکل شود. بحث سازمانیابی گفتگوی حیاتی و اساسی جنبش کارگری است اما شرط و شروط موفق بودن و مؤثر بودن این تشکل یابی درونمایه و محتوای طبقاتی ضد سرمایه داری آن است.

۲. یک مسأله اساسی برای فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بویژه با توجه به روند جاری اوضاع، بذل حداکثر چاره گری برای تأمین وحدت سراسری طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و پراتیک سازمانیابی جنبش کارگری است. در شرائط موجود رفرمیسم راست و چپ با تمامی توان می کوشد تا زیر لوای وحدت طبقه کارگر بیشترین ضربه را بر استخوانبندی گرایش ضد کار مزدی وارد سازد. وحدت طبقه کارگر برای اولـیها، یعنی انحلال بی چون و چرای جنبش کارگری در سندیکالیسم و برای دومی‌ها یعنی اینکه همه چیز و کل جنبش طبقه کارگر زیر نگین قدرت سکت آنان قرار گیرد. طرح فعالین جنبش ضد سرمایه داری برای وحدت طبقه کارگر طرحی متضاد با این نسخه پیچی‌ها است. در اینجا سخن از اتحاد توده های کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری و نه مبارزات سندیکالیستی یا آویختن به شعار سرنگونی طلبی فراطبقاتی یک حزب سیاسی است. وحدت طبقه کارگر نه در ائتلاف گرایشات راست و چپ که در مبارزهٔ مشترک حول مطالبات رادیکال ضد سرمایه داری و افق شفاف لغو کار مزدی محقق می گردد. شالوده سرمایه ستیزی پیش شرط اساسی وحدت جنبش کارگری است اما تأمین این وحدت در گرو توجه به برخی مؤلفه های

مهم دیگر نیز هست. هر نوع انشقاق در پروسه سازمانیابی طبقه کارگر زیر نام تشکل متناظر با مبارزه سیاسی و تشکل ظرف مبارزه برای مطالبات معیشتی و روزمره بنوبه خود ضربه ای بر جامعیت و وحدت جنبش کارگری و بطور اخص ضربه ای بر استخوانبندی ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی این جنبش است. تجزیه جنبش کارگری به سازمان کارگران بیکار و کارگران شاغل نیز شکل دیگری از مختل نمودن یکپارچگی مبارزه طبقاتی کارگران و بر هم ریختن فرایند تشکل یابی آنان است. به همین سیاق گفتگوی تشکل جداگانه کارگران زن و مرد متضمن مخاطراتی جدی در مسیر به میدان آمدن قدرت واحد طبقاتی توده های کارگر علیه نظام سرمایه داری است. فعالین ضد سرمایه داری باید از طریق نقد تمامی این تندنسها و راهبردها برای تضمین وحدت ضد سرمایه داری جنبش کارگری تلاش کنند.

۳. تبیین افق و دورنمای جنبش کارگری مسأله بسیار اساسی دیگری است که ضرورت خود را بر دستور کار روز فعالین جنبش ضد سرمایه داری تحمیل می نماید. افق اجتماعی پیکار برای این جنبش نه غایت مطلق، نه آرمانی مقدس در انتهای چشم انداز تاریخ، نه مشتی شعار و لفظ و عبارت در باره چه خواهد شد و چه نخواهد بود. نه تکرار کمونیسم کمونیسم، نه هیچکدام از اینها، که یک راه حل پراتیک و زنده و رادیکال طبقاتی در پیش پای طبقه کارگر است. افق مبارزه برای جنبش ضد سرمایه داری یک تصویر دقیق، کنکرت، مادی و ریاضی از پروسه کار و تولید اجتماعی حی و حاضر طبقه کارگر ایران در جامعه موجود و راه حل شفاف برنامه ریزی سوسیالیستی مبتنی بر محو کار مزدی همین پروسه کار و تولید، توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان است. جنبش ضد سرمایه داری با تصویر این افق شفاف ماتریالیستی و رادیکال در پیش روی توده های کارگر ایران رابطه درونی و تنگاتنگ میان منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر و دورنمای روشن پیکار این طبقه را مشخص می سازد، با یک سده دروغپردازیها و توهم بافیهای گسترده طبقه

بورژوازی جهانی علیه سوسیالیسم به یک جدال واقعی و زمینی و پراکسیس دست می زند. واقعیت ملموس و شفاف سوسیالیسم در زندگی بشر را به معرض نمایش می گذارد و تعارض بنیادی میان سوسیالیسم بورژوائی اردوگاه سابق و سوسیالسم راستین لغو کار مزدی طبقه کارگر را به روی پرده می کشد. توسل فعالین جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی به طرح آن منشور و این افق می تواند کلیه نیروهای فرقه گرای چپ را نیز در برابر یک آزمون بزرگ تاریخی قرار دهد. می تواند به همه مدعیان جانبداری از کمونیسم و انقلاب کارگری اعلام کند که جبهه گسترده جنگ علیه کار مزدی و رهائی انسان از استثمار و ستم و قدرت سرمایه در اینجا قرار دارد. بر همین مبنی می تواند از همه آنها بخواهد که با پایان دادن به فرقه گرائی، به جنبش جاری ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر بپیوندند.

۴. ایجاد آمادگی برای حضور مؤثر آحاد توده های کارگر در یک جنبش شورائی سراسری و خارج ساختن مراکز کار و تولید از دست سرمایه داران و دولت سرمایه داری در موقعیت مناسب تقابل قوای طبقاتی، یکی از اساسی ترین و سرنوشت سازترین مسائل پیش روی فعالین ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر است. راه و رسم جنبشهای دموکراسی طلب، سوسیال خلقی، کمونیسم بورژوائی و سایر اپوزیسیونهای چپ و راست غیرکارگری این است که به محض مشاهده آمادگی عروج قهرآمیز جنبش کارگری با کانالیزه نمودن تمامی اعتراضات و خیزشهای توده های کارگر حول محور جابجائی رژیم سیاسی، کل اهداف، افق، انتظارات و هست و نیست طبقاتی این جنبش را به خاک بسپارند. این واقعیت کریه و تلخی است که در کلیه انقلابات اخیر تاریخ، انقلاباتی که حتی طبقه کارگر نیروی محرکه وقوع و سلسله جنبان پیشبرد آنها بوده است اتفاق افتاده است. روایت سوسیال بورژوائی مبارزه طبقاتی در حالی که دار و ندار سوسیالیسم وی در سرمایه داری دولتی خلاصه می شود، بر هر نوع تعرض توده های کارگر علیه سرمایه داری تا قبل از سرنگونی دولت

بورژوازی، مهر مخدوش نمودن سوسیالیسم حک می کند!! در تلقی اینان مادام که بردگی مزدی بر جامعه و جهان حکومت می راند هر نوع هجوم به حریم مالکیت خصوصی و کار مزدی، هر نوع فرا رفتن از رژیم ستیزی فراطبقاتی جرم است!!. در این تلقی تا زمانی که دیکتاتوری بورژوازی بر جامعه حاکم است سخن از تدارک هجوم به حوزه نظم تولیدی سرمایه گناه است. درست به همان سیاق که سخن گفتن از واقعیت جنبش ضد سرمایه داری کارگران بطور کلـی در زمره معاصی کبیره محسوب می شود. جنبش ضد سرمایه داری باید طومار این تلقیات و تفکرات سوسیال بورژوائی را در هم فرو پیچد. وقتی که کارگران یک مرکز کار و تولید در پروسه پیکار خود برای تحمیل مطالباتشان بر بورژوازی دست به مصادره کارگاه و محل کار می زنند، قصد استقرار سوسیالیسم کارخانه ای ندارند!!! آنان از برج عاج باورهای مسلکی و بالا، پائین نمودن معیارهای تناسب یا عدم تناسب این کار با اصل جهانی بودن و محلی نبودن کمونیسم دست به این کار معین نمی زنند. آنان فقط می خواهند قدرت طبقاتی خود را علیه بورژوازی اعمال نمایند و به هر اندازه که بتوانند این کار را گسترده تر، برنامه ریزی شده تر، نیرومندتر و قابل دوام تر انجام دهند، مسلماً جنبش طبقاتی و ضد سرمایه داری خود را گامی به جلو برده اند. مصادره کارگاه و تدارک کارگران برای بدست گرفتن برنامه ریزی کار و تولید هر گاه با پشتیبانی کارگران سایر بخشها بویژه بخشهای پایه ای مانند نفت و آب و برق و مدارس همراه شود کفه توازن قوا را به نفع جنبش ضد سرمایه داری سنگین خواهد نمود. قبلاً گفتیم که روند جاری تمرکز سرمایه بخشهای وسیعی از صنایع فاقد قدرت رقابت را در سرمایه های بزرگتر، متمرکزتر، مجهز به تکنولوژیهای فرامدرن و بارآوری بالای نیروی کار ادغام می کند و انفجار عظیم بیکاری را دامن می زند. وقوع این فرایند آمیخته با فعل و انفعالات محتمل دیگری که اشاره شد، می تواند به شکل گیری و توسعه یک جنبش نیرومند تسخیر مراکز کار، تشکیل شوراها و اهتمام کارگران به برنامه ریزی کار و تولید کمک نماید. این امر می تواند آرایش قوای طبقاتی درون جامعه را به نفع جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تغییر دهد. جنبش ضد سرمایه داری باید از کلیه

راهکارهای متناظر با اختلال پروسه بازتولید سرمایه به سود سنگین نمودن کفه قوای طبقه کارگر و بکارگیری این قوا علیه سرمایه داری حداکثر بهره برداری را بنماید. برنامه ریزی مصادره مراکز کار، بدست گرفتن برنامه ریزی پروسه کار و تولید در هر کجا که مقدور باشد، توسل به اعتصابات سراسری، خیزشهای خیابانی و راهبندانها و اقدامات مشابه دیگر از جمله این تاکتیکها و راهکارها هستند. آنچه در این گذر مهم و سرنوشت ساز است این است که بستر پیکار سرنگونی طلبانه طبقه کارگر نه آتمسفر خارج از تقابل مستقیم ضد کار مزدی طبقه کارگر با بورژوازی، نه تبعیت جنبش کارگری از رژیم ستیزی ماوراء طبقاتی که بالعکس عین روند کار جامعه سرمایه داری و عین پروسه رابطه خرید و فروش نیروی کار باشد. رژیم سیاسی باید بعنوان دستگاه نظم سیاسی و ماشین قهر ارتجاعی بورژوازی بدست جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی سرنگون گردد. بستر عزیمت این جنبش مصادره کلیه کارگاهها، مزارع، بیمارستانها، مدارس، فروشگاهها و کل مراکز خرید و فروش نیروی کار از دست طبقه سرمایه دار و تدارک برنامه ریزی کار و تولید توسط پرولتاریاست. توده های کارگر در همین جاست که باید با ارتش بورژوازی و با نیروی قهر و سرکوب آن درگیر شوند.

۵. سندیکالیسم و رفرمیسم راست در دوره کنونی مبارزه طبقاتی هیچ شانسی برای میدان داری در جنبش کارگری ایران ندارد. با این وجود در شرائطی که هنوز عوارض و پی آمدهای اقتصادی و سیاسی روند مورد گفتگو به اندازه کافی در چگونگی تقابل میان طبقات اساسی جامعه تبلور نیافته است جنب و جوش گرایش سندیکالیستی پدیده ای طبیعی و محسوس است. بعلاوه فراموش نکنیم که رفرمیسم راست سندیکالیستی و رفرمیسم چپ سکتاریستی همواره در جنبش کارگری ایران بصورت وجوه مکمل هم عمل کرده اند و دولبه تیز یک قیچی علیه جنبش ضد سرمایه داری کارگران را تشکیل داده اند. تاریخ حیات طبقه کارگر ایران، تاریخ ابراز وجود پهلو به پهلوی سندیکالیسم و فرقه گرائی با دعوی تناسب برای ظرف مبارزه طبقاتی کارگران است!!. در بارهٔ فرقه گرائی رایج چپ ایران یک مسأله بسیار مهم برای فعالین جنبش

ضد سرمایه داری توضیح بنیانها و سرچشمه های واقعی این تندنس است. واقعیت این است که بدون تبیین عمیق مارکسی این پدیده نمی توان جنبش کارگری را در مقابل خطرات آن واکسینه نمود. زیر لوای مبارزه با صرف سکتاریسم نمی توان جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را از مخاطرات سکتاریسم موجود نجات داد. آنچه امروز بصورت فرقه گرائی در جنبش چپ ایران بیداد می کند، یک پدیده اندرونی خود جنبش کارگری نیست. سکتهای حزبی، گروهها و محافلی که هیچکاره جنبش کارگری نیستند، اما حتی میلیمتری از دعوی انحصار نمایندگی جنبش کمونیستی پرولتاریا پائین نمی آیند، عناصر و اندام باز مانده از جنبشهای دیگری سوای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگرند. آنها نیروهای بازمانده جنبشهائی هستند که روزی، روزگاری با پرچم دموکراسی، استقرار پایه های صنعت مستقل ملی!، ستیز با امپریالیسم، جنگ علیه « وابستگی» ! خودمختاری طلبی و احقاق حقوق خلقها و نظائر اینها به سراغ جنبش کارگری آمده اند. این نیروها در طی تاریخ، در کشاکش فعل و انفعالات جاری مبارزه طبقاتی، در سینه کش تحولات اقتصادی و اجتماعی دهه های متوالـی، بنوبه خود دستخوش پاره ای تغییرات گردیده اند. رنگ و لعاب حرفها، تحلیلها، شعارها و افق هایشان در سطحی وسیع تغییر یافته است. آنچه بطور واقعی محقق نگردیده است تا آنجا که به احزاب و گروهها و نه افراد مربوط می شود، انطباق و ادغام ارگانیک در جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریا است. به این ترتیب در نقد سکتاریسم بطور واقعی ما با بقایای تغییر شکل یافته ناسیونالیسم چپ و سوسیالیسم بورژوائی مواجهیم. این پدیده است که باید آماج نقد کمونیستی و مارکسی پرولتاریا قرار گیرد. در طول ۲ سال اخیر، به میزانی که جنبش ضد سرمایه داری در قلمرو حیات طبقه کارگر ایران موفق به طرح دیدگاه ها، افقها و راهکارهای سازمانیابی خود شده است فرقه گرایان نیز به صورتهای مختلف برای مقابله با این جنبش دست بکار شده اند. تلاش برای اعمال سلطه گروهی بر آن، راه انداختن کمپین حمایت از کمیته پیگیری، به منظور تضعیف گرایش ضد سرمایه داری، سکوت مصلحتی در مقابل فعل و انفعالات درون جنبش کارگری و اتخاذ مواضع بیطرفی

نسبت به کمیته پیگیری، آنارکو سندیکالیست نامیدن حرکت ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی فعالین ضد سرمایه داری و بسیار شگردهای دیگر از جمله مواردی بوده است که توسط طیف فرقه گرایان صورت گرفته است. سندیکالیستها و طیف رفرمیستهای راست در توسل به این اقدامات، همه جا حتی دست فرقه گرایان را از پشت بسته اند. جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی کارگران برای پیشبرد هدفهای خویش نیازمند مبارزه جامع الاطراف، ریشه ای و آگاهگرانه علیه سکتاریسم و سندیکالیسم است.

منابع

۱. سرمایه گذاریهای خارجی و تحلیل آن در بیش از ۵۰ سال برنامه ریزی عمرانی در ایران، احمد سرلک عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد، کیهان اقتصادی، سیاسی شماره های ۲۰۵ و ۲۰۶

۲. روزشمار اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۳ سایت فارسی BBC

۳. حرکت سیل وار سرمایه های خارجی به سمت ایران، مصاحبه «ایلنا» با محمد حسین ادیب استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان، نقل از سایت اینترنتی دنیای اقتصاد

۴. اقتصاد و روزشمار تحولات اقتصادی ایران، سایت فارسی BBC

۵. آینده اقتصاد ایران، دنیای اقتصاد

۶. چشم انداز ۱۰ ساله اقتصاد ایران، BBC

۷. مشاغل در آستانه ورشکستگی، محمدحسین ادیب، دنیای اقتصاد

۸. آینده مسکن در ایران، دنیای اقتصاد

۹. لشکر بیکاران در راهند، محمدحسین ادیب، دنیای اقتصاد

۱۰. جهان اقتصاد، سایت اینترنتی

۱۱. تهران اکونومیست، سایت اینترنتی

۱۲. ایران اکونومیست

۱۳. سایت اینترنتی شریف نیوز

۱۴. روزنامه شرق

نگاهی به رابطه کار و سرمایه در ایران

مارس ۱۹۹۸

سیمای سوسیالیسم نخستین مقالات خود را با نقدی بر دیدگاه برنامه نویسی چپ موجود در طول صد ساله اخیر آغاز کرد. در آنجا ما گفتیم که این برنامه‌ها بیشتر به یک برگ شناسایی می مانند و هیچ مصرف سیاسی روتین و زنده در عرصه مصاف جاری طبقه کارگر علیه بورژوازی ندارند. این برنامه‌ها هیچ تصویر روشنی از عینیت سازمان کار و مدنیت کمونیستی بدست نمی دهند. رابطه سرمایه و کار مزدوری را در شرائط مشخص آناتومی نمی کنند و کارگران را چراغ بدست در زوایای این مسلخ سیاه نمی چرخانند، از بدیل سوسیالیستی و کنکرت عینیت موجود هیچ حرفی با کارگران در میان نمی گذارند، عبارت پردازی بی محتوا پیرامون کمونیسم، رها کردن سوسیالیسم در خاطرات اتوپیک و سپس دموکراسی طلبی و تبلیغ رفرم های متعارف بورژوائی تنها مسائلی است که تمامی عرض و طول این برنامه‌ها را در خود فرومی پیچد. در همان جا این را نیز اضافه کردیم که برنامه کمونیستی کیفرخواست طبقاتی و تاریخی پرولتاریا علیه بورژوازی است. برنامه باید مظهر و معرف کفایت سیاسی بالفعل طبقه کارگر برای برپا نمودن جهانی نو بر ویرانه های نظم کهنه موجود باشد. پرولتاریای کمونیست بدون ابراز و اثبات این شایستگی نمی تواند توده های طبقه خویش و کل بشریت تحت ستم را به انجام یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی هدایت نماید. برنامه کمونیستی باید مدنیت سوسیالیستی را نه در قالب تعاریف و احکام بلکه به مثابه آلترناتیو عملی و قابل لمس جامعه کنونی یا در واقع بصورت یک جامعه و شرائط زیست و کار مشخص در پیش روی کارگران رسم نماید. کلیه داده‌ها و ارقام مربوط به تولید و محصول کار و فعالیت های خدماتی موجود و سرنوشت تمامی این تولیدات و فعالیتها در جامعه معین سرمایه داری را بگیرد و بدیل کمونیستی این

سرنوشت را بصورت مدنیت نوینی که هم امروز قابل تحقق است به کارگران نشان دهد. اگر سوسیالیسم جنبشی برای لغو وضعیت موجود است، اگر واقعاً کمونیسم و انقلاب کمونیستی دستور کار جنبش ماست مطالبات و انتظارات جنبش کارگری نیز دقیقاً می بایستی متناسب با الزامات سازمان دادن مبارزهٔ طبقه کارگر برای برقراری سوسیالیسم تنظیم و تبلیغ شود. کار ما در اینجا پرداختن به عوارض رفرمها نیست. سخن بر سر برنامه ای است که قرار است نه رفرم و اصلاح سیستم کاپیتالیستی بلکه کمونیسم و مدنیت کمونیستی را در میان کارگران تبلیغ کند و مبارزهٔ آنان را به این سمت سوق دهد. ما این نکات و مطالب زیاد دیگری از این دست را در بارهٔ دیدگاه برنامه کمونیستی در سیمای سوسیالیسم مطرح کرده ایم و در بارهٔ آنها توضیح داده ایم. در نخستین کتاب حتی خطوط کلـی و عناوین مباحث یک برنامه کمونیستی را نیز مورد اشاره قرار دادیم. کمبود منابع و اسناد زندهٔ تحقیقی از یکسو و قلت شدید نیروی موجود ما برای پیشبرد کارها سبب شد که در طول سال گذشته بیشتر به طرح و توضیح و تلاش برای جا انداختن این نگرش در میان دیگران بسنده کنیم. تدارک ما برای شروع برنامه نویسی کمونیستی به شیوه ای نوین کماکان بسیار ضعیف است. با این حال فکر می کنیم که باید از جائی آغاز کنیم. آنچه که در زیر می آید تلاش اولیه و بسیار ناقصی برای بازگشائی و فقط بازگشائی مباحثی است که می تواند به مثابه مواد خام برنامه نویسی کمونیستی مورد استفاده قرار گیرد.

بخش اول

سرمایه داری ایران و بهای بازتولید نیروی کار

نیروی کار در منطق سرمایه نوعی کالاست که ارزش مصرفش خود سرچشمه ارزش است و استفاده از آن باید با تولید ارزشی مازاد همراه باشد. این نیروی کار مجموعه امکانات فیزیکی و فکری معینی است که در شخصیت یک انسان زنده متبلور است.

امکاناتی که شخص آنها را بکار می اندازد تا حجم یا مقداری ارزش مصرف را از هر نوعی که باشد تولید نماید. انسان در عرف سرمایه هیچ چیز سوای این نیروی کار نیست و این نیروی کار در عمق فلسفه سرمایه سوای تولید ارزشی مازاد، یعنی ارزشی بیشتر از بهای اولیه خود هیچ موضوعیت دیگری ندارد. سرمایه این کالا را بسان هر کالائی می خرد و سپس آن را یا بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف می کند و یا بگونه ای غیر مستقیم در بازتولید کل سرمایه اجتماعی و تکمیل و تداوم پروسه ارزش افزائی خود بکار می گیرد. سرمایه همچنین در هر حال و در تمامی دنیا نیازمند استفادهٔ وسیع و مؤثر از نیروی جسمی و فکری انبوه آدمهائی است که نیروی کار آنها نه در پروسه تولید مصرف می گردد، نه ارزش جدیدی ایجاد می کند و نه در خدمت بازتولید نیروی کار اجتماعی یا خلق ارزشهای اقتصادی جدید قرار می گیرد، بلکه وظیفه آنها برنامه ریزی و مدیریت پروسه استثمار نیروی کار از یکسو و سرکوب و کشتار و قلع و قمع نمودن هر نوع اعتراض علیه استثمار کاپیتالیستی از سوی دیگر است. سرمایه در عین حال فقط یک شیئی یا مقدار معینی کالا نیست. یک رابطه اجتماعی است. نقط آغاز و پایان نظم تولیدی و سیاسی و مدنی هر جامعه کاپیتالیستی است. پایه مادی تقسیم کار اجتماعی در جامعه است. جامعه سرمایه داری یعنی نوعی سازمان کار و نظم اجتماعی و سیاسی که بر اقتضای پروسه ارزش افزائی و سامان پذیری سرمایه اجتماعی و در پاسخ به الزامات حفظ یا خودگستری این پروسه پدید آمده و مستقر گردیده است. از اینها که بگذریم سرمایه فقط یک رابطه اجتماعی محلی یا ملی و کشوری نیز نیست. یک رابطه سراسری و جهانی است. چگونگی بازتولید، پروسه ارزش افزائی، نحوهٔ تقسیم کار، سازمان اجتماعی کار، سیما و ساختار مدنیت، چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی و تحمیل نظم مدنی در هر جامعه کاپیتالیستی بدون توجه به مکانیسم کار و ارزش افزائی کل سرمایه بین المللی نه تنها

بسادگی قابل تحلیل نیست که در واقع سخت گمراه کننده خواهد بود. نقد کمونیستی سرمایه داری باید همه این جوانب بعلاوهٔ دهها مسأله مهم و اساسی دیگر را در نظر گیرد. آنچه که در اینجا محور و بستر اصلـی بحث ماست بررسی اجمالی موقعیت عام نیروی کار در سرمایه داری ایران، در وضعیت موجود است ما این مسأله را با توجه به آنچه که گفتیم یعنی با در نظر گرفتن پاره ای مؤلفه های اساسی مربوط به تقسیم کار سراسری سرمایه داری و پیوند درونی میان بخشهای مختلف سرمایه جهانی توضیح خواهیم داد. در همان حال آنچنان که ویژگی جریان ماست خواهیم کوشید تا نقد کمونیستی خود بر وضعیت موجود را با طرح بدیل کارگری و سوسیالیستی آن از یکسو و عرصه های واقعی پیکار پرولتاریا برای تغییر ریشه ای این وضعیت همراه سازیم. از نخستین بخش یعنی بررسی موقعیت نیروی کار در شرائط موجود شروع می کنیم.

بر اساس سالنامه آماری منتشره از سوی سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی جمعیت ایران در سال ۱۳۷۰ بالغ بر ۱۶۲ ۸۳۷ ۵۵ بوده است. از این تعداد حدود ٪۳۰ را کودکان زیر ۱۰ سال تشکیل می داده اند و مابقی یعنی ۰۰۰ ۶۵۵ ۳۸ افراد بالاتر از ۱۰ سال بوده اند که در منطق سرمایه داری جمهوری اسلامی بعنوان جمعیت قادر به کار یا مجاز به کار توصیف گردیده اند. از این تعداد ۰۰۰ ۷۳۷ ۱۴ نفر در لیست جمعیت فعال قرار گرفته اند که بر پایه آمار سال ۱۳۷۰ حدود ۱۳۰۹۷۰۰۰ نفر آنها را شاغلان و ۰۰۰ ۶۴۰ ۱ را بیکاران تشکیل می داده اند. در بارهٔ ترکیب جنسی جمعیت فعال و شاغل و نیز چگونگی توزیع آنها در مناطق روستائی و شهری ارقام زیر در منابع آماری رژیم بچشم می خورد. ۰۰۰ ۱۰۷ ۱۳ نفر از کل ۰۰۰ ۹۹۷ ۱۹ مرد بالاتر از ۱۰ سال یعنی حدود ٪۶۵ آنها به اتباع فعال جامعه تعلق دارند. این رقم در مود جمعیت زنان ۰۰۰ ۶۳۰ ۱ نفر از میان ۰۰۰ ۶۵۸ ۱۸ یا در واقع چیزی نزدیک به ٪۸ است. همین آمار می گوید که از ۰۰۰ ۶۶۵ ۱۱ مرد ۱۰ سال به بالای

مناطق شهری، ۰۰۰ ۵۳۰ ۷ نفر و از ۰۰۰ ۲۰۹ ۸ مرد بالاتر از ۱۰ سال ساکن روستاهای کشور ۰۰۰ ۴۸۹ ۵ نفر به جمعیت فعال تعلق دارند، در حالی که این ارقام در مورد زنان به ترتیب ۰۰۰ ۹۵۹ نفر از ۰۰۰ ۸۱۹ ۱۰ و ۰۰۰ ۶۶۲ از میان ۰۰۰ ۷۲۵ ۷ است.

حال نگاهی به شمار شاغلان و بیکاران و نسبت آنها به کل جمعیت فعال جامعه می اندازیم. از ۰۰۰ ۵۳۰ ۷ مرد شهر نشین متعلق به اتباع فعال ۰۰۰ ۸۵۷ ۶ نفر در عداد شاغلین به شمار آمده اند که یک رقم تقریبی ٪۹۰ را تشکیل می دهند!! این نسبت در مورد زنان شهری حدود ٪۷۸ یعنی ۰۰۰ ۷۵۲ نفر از کل ۰۰۰ ۹۵۹ نفر است. در مقایسه میان شاغلان زن شهری و روستائی از کل اتباع فعال زن آمار مذکور اضافه می کند که ۰۰۰ ۷۵۲ نفر از ۰۰۰ ۹۵۹ زن شهری و ۰۰۰ ۴۷۴ نفر از ۰۰۰ ۶۶۲ زن روستائی به نوعی کار اشتغل دارند که نسبت آنها بطور تقریب ٪۷۸ و ٪۷۱ است.

در کنار جمعیت فعال و نیروی کار شاغل یا بیکار باید نگاهی نیز به آمار اهالی غیر فعال بیاندازیم. سالنامه آماری رژیم در این رابطه وجود ۰۰۰ ۴۸۲ ۲۳ انسان ۱۰ سال به بالا را گزارش می کند که ۰۰۰ ۶۶۹ ۶ نفر آنها را جمعیت مردان و ۰۰۰ ۸۱۳ ۱۶ نفرشان را زنان تشکیل می‌دهند!! از میان گروه مردان ۰۰۰ ۳۸۸ ۵ یعنی حدود ٪۸۰ مشغول تحصیل می باشند. این نسبت در مورد زنان تقریباً ٪۲۴ یا در واقع ۰۰۰ ۱۰۲ ۴ نفر از ۰۰۰ ۸۱۳ ۱۶ نفر است!!

جدول صفحه بعد مجموعه این داده‌ها را بطور یکجا در خود منعکس می کند.

۱۰۰۰ نفر

	۱۰سال به بالا	جمع	شاغل	بیکار	جمع	محصل	خانه دار
کل	۲۸۶۵۵	۱۴۷۲۷	۱۳۰۹۷	۱۶۴۰	۲۳۴۸۲	۹۴۵۰	۱۲۰۹۵
مرد	۱۹۹۹۷	۱۳۱۰۷	۱۱۸۶۵	۱۲۴۲	۶۶۶۹	۵۳۸۸	۲۱۶
زن	۱۸۶۵۸	۱۶۲۰	۱۲۳۱	۲۹۸	۱۶۸۱۳	۴۱۰۲	۱۱۸۷۹
شهر	۲۲۴۸۳	۸۴۸۹	۷۶۰۹	۸۸۰	۱۳۷۱۰	۵۹۱۲	۶۷۷۷
مرد	۱۱۶۵۵	۷۵۲۰	۶۸۵۷	۶۷۳	۲۹۸۷	۲۱۸۰	۱۲۷
زن	۱۰۸۱۹	۹۵۹	۷۵۲	۲۰۷	۹۷۲۳	۲۷۲۲	۶۶۵۱
روستا	۱۵۹۳۴	۶۱۵۰	۵۴۰۵	۷۴۶	۹۶۳۵	۳۵۲۷	۵۲۳۵
مرد	۸۲۰۹	۵۴۸۹	۴۹۳۱	۵۵۸	۲۶۴۸	۲۱۸۰	۸۸
زن	۷۷۲۵	۶۶۲	۴۷۴	۱۸۸	۶۹۸۸	۱۳۵۷	۵۱۴۷

مأخذ: سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۴ مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه

هدف ما از اشاره به این ارقام پایه ریزی لازم برای رسیدن به یک آناتومی روشن از پروسه کار و عمق و شدت استثمار نیروی کار در سرمایه داری ایران است. موضوعی که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت، اما عجالتاً و پیش از شروع این کار لازم است که بر روی همین داده‌ها و ارقامی که نشان داده شد کمی درنگ کنیم. این آمار بطور قطع با هزاران دروغ و گزافه گوئی و اغتشاش در جهت وارونه نشان دادن حقایق به نفع بورژوازی و بعنوان مثال درصد بیکاران نسبت به شاغلین یا افراد محصل در قیاس با کل جمعیت موسوم به غیر فعال! و مشابه اینها همراه است. با این وجود و با فرض صحت تمامی ارقام گزارش شده باز هم از پاره ای مسائل مهم مربوط به پروسه

بازتولید سرمایه در ایران پرده بر می دارند مسائلـی که جزء لایجزای پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهند و باید دقیقاً از همین زاویه مورد بررسی قرار گیرند.

سرمایه داری ایران و استثمار مرگبار کودکان

در حالـی که کل افراد شاغل یا از کار بیکار شدهٔ جامعه رقمی حدود ۱۳ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر را تشکیل می دهند، بیش از ۲ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر آن‌ها کودکان و جوانان مابین ۱۰ تا ۱۸ سال و در مجموع نزدیک به ۴ ۵۰۰ ۰۰۰ نفر آنها کودکان و جوانان زیر ۲۴ سال هستند!! در بارهٔ اینکه این شمار عظیم از کودکان یا جوانان که در واقع ٪۳۵ نیروی کار بورژوازی ایران را تأمین می کنند به چه کارهائی اشتغال دارند؟ بعداً و در بخش دیگری از همین نوشته بگونه ای دقیق تر بحث خواهیم نمود اما، عجالتاً و بطور گذرا اشاره می کنیم که این جمعیت مستقل از تمایزات و گروهبندیهای خاص سنی شان در مجموع از دو بخش تشکیل می گردند. بخش بزرگتر و وسیعتر آن خرد سالان یا نوجوانانی هستند که زیر فشار گرسنگی و فقر و فلاکت خانواده هایشان، قادر به مدرسه رفتن و درس خواندن نیستند. اینان مجبورند که بجای تحصیل و نشستن پشت میزهای دبستان، دبیرستان یا دانشگاه و بهره گیری از این ساده ترین و ابتدائی حق انسانی خویش، راهی مزارع، کارگاهها، کوره پزخانه ها، کارهای ساختمانی، بازار، بیمارستانها و سایر مراکز کار گردند تا با فروش نیروی کارشان و معمولاً تن دادن به دهشتبارترین و غیر انسانی ترین شرائط کاری به تهیه نان بخور و نمیر خانوادهٔ خویش کمک کنند. این بخش عظیم تر و پر شمارتر به دلیل فقر و گرسنگی و اجبار به کار کردن شانسی برای درس خواندن ندارند و در زیر فشار بیحقوقی و ستم و تبعیض و فلاکت ناشی از استثمار کاپیتالیستی، محکوم به بیسوادی مطلق یا محرومیت از آموزش دبیرستانی و دانشگاهی هستند. بخش دیگر این جمعیت ۸

ملیونی آدمهائی می باشند که باز هم سازمان کار و نظم سیاه سرمایه داری آنان را از محیط درس و مشق و آموزش بیرون کشیده است تا نیروی جسمی و فکری شان را در کار کشتار و سرکوب و شکنجه و تار و مار نمودن هر نوع اعتراض حق طلبانه و هر آنچه که انسانی و انسانیت است بکار گیرد. گروههای وسیعی از بسیج، سپاه، ارتش، پلیس و سایر نیروهای عمله و اکرهٔ دولت سرمایه داری اسلامی از این بخش تشکیل می گردد. مجریان و مدافعان نظم ضد بشری سرمایه داری که استیصال اقتصادی و فقر فرهنگی ناشی از حاکمیت مناسبات ددمنشانه کار مزدوری آنان را از درس، تحصیل و روی آوری به فعالیت های آزاد و شرافتمندانه انسانی سخت باز داشته است، نظام سرمایه داری آنان را به موجوداتی آدمکش، خونریز و دژخیم مبدل کرده است تا در این راستا با وثیقه کردن نیروی اینان از موجودیت رابطه متعفن و منفور خرید و فروش نیروی کار و حفظ سیادت سرمایه دفاع کند. نخستین پرسشی که در اینجا طرح می شود این است که چرا اینگونه است و چرا ملیونها کودک و نوجوان این جامعه در چنگال چنین سرنوشتی اسیر شده اند؟ آیا این طبیعی و پذیرفتنی است که ملیونها طفل ۱۰ تا ۱۲ و ۱۴ ساله به جای درس و آموزش و شکوفائی خلاقیت های فکری و علمی خویش، در دخمه های سیاه و دهشتناک قالی بافی، زیر فشار استثمار و درنده خوئی صاحبان سرمایه پَر پَر و از هستی ساقط گردند؟! آیا پذیرفتنی است که ملیونها کودک و نو جوان دیگر باز هم زیر فشار فقر اقتصادی و فروماندگی فکری و فرهنگی منبعث از مناسبات جنایتکارانه کاپیتالیستی به مراکز تولید جنایت و کشتار دولت سرمایه داران روی آورند و وظیفه سرکوب و سلاخی توده های طبقه کارگر و جنبشهای حق طلبانه آنان را بر دوش گیرند؟ پیش تر گفتیم که بخش کاملاً عظیم تر و پر شمارتر این جمعیت ۵ ملیونی اطفال یا جوانانی هستند که فقط به جرم گرسنگی و نداری و سیه روزی خانواده هایشان مجبور به انصراف از تحصیل و روی آوری به مراکز کار گردیده اند. آیا بارکشی و فعلگی و کار طاقت فرسای ۱۲ ساعت در

روز این کودکان در حرارت کشندهٔ کوره پزخانه های اطراف ری و دشتهای تفتیدهٔ بلوچستان و خوزستان یا سرمای سوزان چندین درجه زیر صفر کشتزارهای خراسان و اصفهان و آذربایجان و سرشکن شدن تمامی حاصل کار و رنج اینان به انبان سود سرمایه داران دژخیم این کشور امری مقدر یا قابل تحمل است؟! آیا طبیعی است که در آستانه سال ۲۰۰۰ و در عصری که صاحبان سرمایه خود آن را دوران کامپیوتر و تکنولوژی ماوراء مدرن نام نهاده اند ملیونها کودک ۱۰ ساله زیر فشار گرسنگی و فقر ناگزیر به انجام شاق ترین و مرگبارترین کارها در نساجی ها، ریسندگی‌ها یا پادوی بوتیکها و تولیدیها باشند؟ آیا سکوت در برابر جنایتی چنین هولناک لکه ننگی بر دامن انسان معاصر نیست؟ این کودکان و نوجوانان متعلق به کدام طبقه اجتماعی هستند؟ فرزندان کدام مردمند؟ چرا به چنین وضعی دچارند؟ پاسخ بسیار ساده و روشن است. اینان همگی و بدون هیچ کم و کاست متعلق به خانوارهای کارگری جامعه اند. از طبقه کارگرند. فرزندان کسانی هستند که کل ثروت و دار و ندار جامعه با دستان آنها و عناصر طبقه آنها ساخته شده است. انسانهائی که خالق تمامی ثروت جامعه اند اما خود تا بدان حد محروم و گرسنه اند که باید فرزندان ۱۰ - ۱۲ ساله خویش را بجای مدرسه به کارگاههای قالـی بافی خونخواران سرمایه دار، به کارهای شاق ساختمانی و عملگی صاحبان شرکتهای بزرگ و کوچک، به کشتزارهای آکنده از جانوران وحشی مالکان کشت و صنعت ها، به کوره پزخانه‌ها و به پادوی کارگاههای صنعتی و فروشگاههای متعلق به سرمایه داران بفرستند تا شاید از این طریق به تأمین نان روزانه خانوادهٔ خود کمک کنند. انسانهائی که تمامی تولیدات نفت و گاز و پتروشیمی، ذوب آهن ها، کلیه کارخانجات عظیم فلز، صنایع غول آسای اتوموبیل، بزرگترین شرکتهای زراعی و دامداری و شیلات و جنگلداری، معادن گوناگون کشور، راهها و راه آهنها، هواپیماسازیها و هواپیمائیها، فرش بافیها، صنایع تولید مواد غذائی و

پوشاک، همه و همه محصول کار طبقه آنان است اما خود فاقد همه چیزند. تمامی وسائل حمل و نقل و ماشین های آخرین سیستم را آنان می سازند اما خود قدرت خرید بلیط اتوبوس را ندارند. تمامی ویلاها و کاخهای سر به آسمان کشیدهٔ سرمایه داران با دستان آنها ساخته شده است اما خود در آلونکهای زندگی می کنند. شبکه برق سراسری کشور حاصل رنج و کار و مرارت آنهاست اما خود در درون آلونکهایشان فاقد برق و آب آشامیدنی هستند. تمامی پارچه‌ها را افراد طبقه آنان تولید می کنند اما خود لباس ندارند. کلیه مدارس و امکانات آموزشی و پرورشی جامعه با کار آنان ایجاد گردیده است اما خود بیسوادند و فرزندان آنان از رفتن به این مدارس محرومند. آری ۵،۴ ملیون از ۱۳ ملیون جمعیت شاغل و جویای کار سرمایه داری ایران را از هر نوع اعم از استثمار شوندگان کارگر یا نیروی سرکوب و کشتار این کارگران، کودکان و نوجوانان زیر ۲۴ سال یعنی انسانهای در سنین درس و آموزش تشکیل می دهند. حال ببینیم که سایر بخش های جمعیت چه می کنند و چه سرنوشتی را در مسلخ سیاه سرمایه داری تحمل می نمایند؟ آمار رسمی رژیم خاطر نشان می سازد که بیش از ۵، ۱۵ ملیون از کل جمعیت کشور در فاصله سنی میان ۲۵ و ۵۵ سال قرار دارند. اولین چیزی که هر موجود ذیشعوری را یکباره شوکه می کند این است که اگر ۵، ۱۵ ملیون انسان ۲۵ تا ۵۵ ساله در این جهنم سیاه سرمایه داری زندگی می کنند، پس چرا ۴،۵ ملیون از کل ۱۳ ملیون جمعیت شاغل یا جویای کار آن را کودکان و آدمهای در سن تحصیل زیر ۲۵ سال تشکیل می دهند؟!! به این موضوع کمی پائین تر می پردازیم. عجالتاً آمار منابع رسمی رژیم سرمایه را دنبال می کنیم. از میان جمعیت ۱۳ ملیونی شاغل و جویای کار حدود ۲ میلیون نفر آنها را نیز سالخوردگان و انسانهای گروه سنی میان ۵۵ تا ۷۰ سال و بالاتر تشکیل می دهند و بدینسان فقط رقمی حدود ۷ ۸۰۰ ۰۰۰ نفر آنها به گروه سنی میان ۲۵ و ۵۵ متعلق هستند. به بیان دقیق تر از ۱۵ ۵۰۰ ۰۰۰ جمعیت کشور که در فاصله سنی مابین ۲۵ و ۶۵ قرار دارند

فقط ۷ ۸۰۰ ۰۰۰ آنها به نوعی کار اشتغال دارند. نوع اشتغال گروههای شاغل خود یکی از محورهای مهم بحث ما در این نوشته است که بازهم در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت. فکر می کنید که مابقی ۸ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر آنها چه می کنند؟ خیلی ساده آنان زنان و مردانی هستند که در منطق سرمایه نه در عداد زندگان که به جماعت زنده به گوران تعلق دارند. اینان انسانهای محروم از حضور در هر نوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی و موجودات نفرین شدهٔ مهجور از هر گونه عرصه زیست و ابراز حیات مدنی هستند. زنان خانه داری که چهار دیواری خانه‌ها یا آلونکهای مسکونی و پخت و پز و شستشو و نظافت و بچه داری تمامی بود و نبود زندگی آنان، کل دنیای تحرک و همه محتوای موجودیتشان را تعیین می کند. بالاتر دیدیم که حدود ۱۷ ملیون زن در عداد جمعیت غیر فعال سرشماری شده اند که از میان آنها فقط ۴ ملیون نفر در حال تحصیل بوده اند. ۱۳ م لیون دیگر یعنی درست معادل کل جمعیت به اصطلاح شاغل جامعه کاپیتالیستی در زمرهٔ زنده به گورانند که چیزی حدود ۸ ملیون آنان انسانهای متعلق به گروه سنی ۲۵ تا ۵۴ سال هستند. انسانهای که اعتبار وجودیشان در منطق و عرف سرمایه قلم خورده است و بود و نبودشان بطور کامل همتراز انگاشته شده است. به سه جدول آماری زیر توجه کنید.

جمعیت فعال میان ۱۰ تا ۲۴ سال

گروه سنی	تعداد کل	شاغلین	بیکاران
10 – 14	410 000	266 000	144 000
15 -19	1 616 000	1 171 000	444 000
20 – 24	2 431 000	1 992 000	438 000
جمع	4 457 000	3 429 000	1 026 000

مأخذ: سالنامه آماری کشور ، ۱۳۷۴ مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه

جمعیت فعال میان ۲۵ تا ۵۴ سال

گروه سنی	تعداد کل	شاغلین	بیکاران
25 – 29	2 127 000	1 944 000	182 000
30 – 34	1 919 000	1 823 000	88 000
35 – 39	1 577 000	1 523 000	55 000
40 – 44	1 082 000	1 046 000	27 000
45 – 49	811 000	781 000	29 000
50 – 54	784 000	748 000	26 000
جمع	8 301 000	7 874 000	428 000

مأخذ: سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۴ مرکز آمار ایران

جمعیت فعال میان ۵۵ تا ۶۵ سال و بالاتر *

گروه سنی	تعداد کل	شاغلین	بیکاران
55 – 59	717 000	674 000	42 000
60 – 64	593 000	543 000	50 000
65	663 000	570 000	93 000
نامعلوم	7 000	6 000	1 000
جمع	1 980 000	1 793 000	186 000

* همان مأخذ

حال باید به سؤال قبلی خویش پرسش جدیدی را نیز اضافه کنیم تا به هر دوی آنها یک جا پاسخ بگوئیم. سؤالات محوری عبارتند از:

۱. چرا با وجود یک جمعیت ۱۶ ملیونی مابین ۲۵ تا ۵۵ سال سرمایه داران، دولت و کلاً طبقه بورژوازی ایران ترجیح می دهند که ملیونها کودک و نو جوان کم سن و سال را از رفتن به مدرسه و درس و بحث محروم ساخته و آنها را در کارگاهها و مراکز

کار مورد بهره کشی قرار دهند؟ سرمایه یعنی رابطه تولید اضافه ارزش، یعنی استثمار نیروی کار، یعنی پروسه تبدیل کار زنده به کار مرده و تبدیل کار پرداخت نشدهٔ کارگران به سرمایه الحاقی، یعنی روند جداسازی کارگران از محصول کارشان، یعنی رابطه ای که از درون آن محصول کار کارگران در دستان ناپاک مالکان سرمایه به کریه ترین و دژخیم ترین نیروی مادی مسلط بر هست و نیست توده های کارگر تبدیل می شود. تمامی اینها در سرشت سرمایه است و اساساً سرمایه در غیاب این مؤلفه‌ها وجود خارجی ندارد. همه اینها مفروض است اما سؤال خاصی که در اینجا مطرح است این است که چرا سرمایه در عین حال عاشق سینه چاک کار کودکان و جوانان کم سن و سال است؟ چرا در شرائطی که ملیونها انسان میان ۲۵ تا ۵۵ سال فاقد هر نوع کاری هستند، سرمایه در همه جا در جستجوی خریداری نیروی کار این کودکان است. پیش از پرداختن به توضیح مطلب این نکته را یادآوری کنیم که تمایل افراطی سرمایه به خرید و مصرف و استثمار نیروی کار اطفال کم سن و سال اصلاً خاص طبقه سرمایه دار ایران نیست بلکه خصلت جبلی و ذاتی سرمایه بطور کلی است. مطابق آمار سال ۱۹۹۸سازمان بین المللی کار حدود ٪۲۵ کل کودکان بین ۵ تا ۱۴ سال سرتاسر دنیا که شمار آنان فقط در کشورهای معروف به "در حال توسعه" به ۲۵۰ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر می رسد بطور تمام وقت یا حداقل نیمه وقت و عموماً در شرائط بسیار دهشتناک و رقت بار مشغول به کار هستند. ٪۶۱ این کودکان یعنی ۱۵۳ ملیون تن از آنها متعلق به کشورهای آسیائی، ۸۰ میلیون از اهالی افریقا و بالاخره ۱۷،۵ ملیون نفر از سکنه ممالک امریکای لاتین هستند. شمار همین کودکان شاغل زیر ۱۵ سال در ایران مطابق گزارش منابع رسمی رژیم از ۴۱۰ ۰۰۰ نفر در سال ۱۳۷۰ به بیش از یک ملیون در سال ۱۳۷۷ افزایش یافته است. (نقل از روزنامه همشهری، شنبه نهم خردادماه ۱۳۷۷) بدین ترتیب روشن است که خرید و مصرف و

استثمار نیروی کار کودکان و نوجوانان کم سن و سال حتی در حادترین و گسترده ترین دورانهای بیکاری و در شرائطی که بخش بسیار عظیمی از نیروی کار هر جامعه سرمایه داری در جریان بیکارسازیهای سرمایه از هستی ساقط می گردند باز هم امر روتین و شدیداً مورد علاقه سرمایه داران در تمامی نقاط جهان است. به بیان دیگر این تنها سرمایه دار دژخیم و سفاک ایرانی نیست که استثمار کودکان و نوجوانان را بر استثمار بزرگسالان ترجیح می دهد، بلکه این سرشت درونی سرمایه است که در همه جا به این انتخاب دست می زند. علت این امر و در واقع پاسخ سؤال نیز بسیار روشن است. کار کودکان و نوجوانان بسیار ارزانتر است. کودکان و نوجوانان حاضرند نیروی کار خویش را به بهائی بسیار نازلتر بفروشند. کودکان و نوجوانان را می توان ساده تر از بزرگتران به کارهای شاق و وحشتناک وادار ساخت. سرمایه دار در قبال کار کودکان و نوجوانان موظف به پرداخت هیچ بیمه ای نیست. کودکان و نوجوانان هنگام آسیب دیدن و مصدوم شدن نمی توانند هیچ غرامتی از کارفرمایان مطالبه کنند. خردسالان و نوجوانان حق هیچ نوع اعتراضی به کمی دستمزد و شاق بودن شرائط کار خود ندارند. از اینها گذشته کودکان را بسیار ساده تر و سهل الوصول تر می توان به کار بردگی قرون وسطائی واداشت. می توان دهها ملیون از آنها را خیلی آسان در اعماق تاریکترین گورستانهای قالی به دار قالی بست و بطور شبانه روزی و بی امان در مقابل یک وعده غذای روزانه، آری فقط یک وعده غذای روزانه شیرهٔ جان آنها را مکید. می توان آنها را با نازل ترین بهای ممکن در سرمای یخبندان آذربایجان و در زیر آفتاب تفتیدهٔ مکران در مزارع زرخیز سرمایه و در گچ پزیها و کوره های ذوب فلز سرمایه داران بدون هیچ بیمه، هیچ حق خسارت، هیچ حق و حقوق انسانی همچون بردگان اعماق تاریخ به استثمار کشید. و بالاخره کودکان را می توان مورد استثمار جنسی قرار داد. می توان آنها را به عامل خرید و فروش مواد مخدر تبدیل کرد. می توان آنها را گلّه گلّه در شمال خراسان و جنوب بلوچستان و در سرتاسر طول

و عرض دنیای متعفن سرمایه داری بصورت برده به بیع و شرا گذارد. جمعیت کم سن و سال جامعه برای سرمایه داران هر کشور موهبتی عظیم است. این نیز روشن است که هر چه این اطفال فقیرتر و مستأصل تر باشند، عمق و وسعت این موهبت عظیم آسمانی!! برای صاحبان سرمایه افزون تر است. هر چه این کودکان محرومتر باشند، نیروی کار خویش را کم بهاء تر عرضه می کنند. هر چه خانوادهٔ این اطفال عمیق تر در چنگال گرسنگی و فقر و بیماری اسیر باشند سرمایه دار از خرید ارزانتر نیروی کار آنان سود انبوه تر بچنگ می آورد. اما در این میان یک چیز بدیهی است. اینکه کودکان و نوجوانان کم سن و سال در سرتاسر دنیای سرمایه داری از عقب مانده ترین آن گرفته تا متمدن ترینش!! به صور مختلف مورد استثمار مضاعف سرمایه بین المللی قرار دارند. در سوئد این بهشت نمرود و مدینه فاضله سرمایه داری!! انبوه کودکان ۱۲ تا ۱۵ ساله را در تمامی طول تابستان و تعطیلـی مدارس، خود مراکز رسمی دولتی و کمونها با حقوقی کمتر از ٪۲۰ حقوق متعارف کارگران بزرگسال به کار فرا می خوانند و مورد بهره کشی قرار می دهند. همانگونه که گفتیم هر چه توده های کارگر فقیرتر و گرسنه تر و نیازمندتر باشند ابعاد جنایت سرمایه داران در استثمار نیروی کار کودکان گسترده و گسترده تر می گردد. هم اینک سرمایه بین المللی در تمامی آسیا، در سرتاسر افریقا و در همه ممالک امریکای لاتین انبوه چند صد ملیونی کودکان متعلق به خانوارهای کارگری را با دستمزدی معادل / ٪۵ حقوق معمولی یک کارگر در اروپا به سبعانه ترین و بیرحمانه ترین شکل ممکن در دهشتبارترین شرائط کاری مورد استثمار قرار می دهد. به رشته اصلـی بحث خویش باز گردیم. گفتیم که طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری ایران در شرائطی تودهٔ چند ملیونی کودک و نو جوان را در کارگاهها به کار مشغول می دارد و آماج بهره کشی سفاکانه قرار می دهد که متجاوز از ۱۶ ملیون جمعیت بزرگسال مابین ۲۵ تا ۵۵ سال را بدون اینکه هیچ کاری

داشته باشند اساساً جزء جمعیت فعال جامعه بحساب نمی آورد. اگر بخواهیم ابعاد این استثمار جنایتکارانه و سودی را که از این بابت عاید بورژوازی درندۀ ایران می شود به زبان ریاضی و در قالب آمار و ارقام بیان کنیم مسلماً مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. از این بدتر اینکه در نظام کاپیتالیستی و بطور اخص در جوامعی مانند ایران تهیه گزارش و سند و آمار از این جنایات مطلقاً کار ساده ای نیست. هیچ سرمایه دار یا دولت سرمایه داری حاضر نیست گزارشی از حجم و دائرۀ جنایات خویش در استثمار کارگران و بهره کشی مضاعف از کار کودکان طبقه کارگر را به توده های مردم گزارش کند. کمونیست‌ها و کارگران جوامع کاپیتالیستی نیز زیر فشار دنیائی از محدودیت‌ها و فشار و تعقیب و مراقبت‌ها مسلـماً به آسانی قادر به تهیه این آمارها نیستند. اما برخی امور را می توان با معیارهای زندگی روزمره و آنچه که در روابط پیرامونی ما می گذرد بنوعی تخمین زد. اگر نسبت دستمزد یک کودک به یک کارگر بزرگسال را پس از محاسبه ارقام مربوط به حذف بیمه های اجتماعی و درمانی و غرامت آسیب های بدنی و .... در بهترین حالت چیزی حدود ٪۱۵ برآورد کنیم آنگاه خواهیم دید که فقط طبقه سرمایه دار ایران از محل کار کودکان خردسال کشور بطور مثال در سال ۱۳۷۶ زائد بر ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۹۱۸ (نهصد و هجده میلیارد تومان) سود اضافی به چنگ آورده است.

متوسط دستمزد یک کارگر بزرگسال در روزانه کار ۱۰ ساعتی ۳۰۰۰ تومان

متوسط دریافتی یک کودک خردسال در همان روزانه کار ۴۵۰ تومان

اختلاف دستمزد روزانه ۲۵۵۰ تومان

اختلاف در سال بر پایه احتساب ۳۰۰ روز کار در سال ۷۶۵۰۰۰ تومان

کل تفاوت مزد جمعیت کودکان شاغل زیر ۱۵ سال ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۹۱۸ تومان

در نظر داشته باشید که این رقم صرفاً مربوط به مقایسه میزان استثمار یک کودک و یک بزرگسال توسط سرمایه است. این بدان معنی است که اگر خواسته باشیم ابعاد

استثمار خود این جمعیت انبوه کودک و خردسال یا در واقع کل کار پرداخت نشده و اضافه ارزش حاصل از کار آنان را که عاید سرمایه داران می گردد بطور مجزا مورد محاسبه قرار دهیم آنگاه با ارقام نجومی سرسام آوری مواجه می شویم که می تواند نفس هر انسان شرافتمندی را در سینه بند آورد. به هر حال تا اینجا در پاسخ به سؤال مورد بحثمان که چرا طبقه سرمایه دار ایران و دنیا در برخی شرائط کار کودکان را بر کار بزرگسالان ترجیح می دهند به یک دلیل معین اشاره کرده ایم اما این امر نه یک دلیل که بطور قطع دلائل بسیار متعددی دارد. کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله ای که زیر فشار گرسنگی و فقر خانواده اش مجبور به کار کردن می شود با فروش نیروی کار خود و دستمزدی که دریافت می دارد مزد روزانه بسیار اندک پدر یا مادر و به هر حال سرپرست خانواده اش را تا حدودی و فقط تا حدودی ترمیم می کند. معنی دقیق تر و صریحتر این حرف این است که میزان دستمزدی که بورژوازی جنایتکار ایران به یک کارگر می پردازد تا بدان حد ناچیز و نازل است که حتی در پائین ترین سطح ممکن معیشتی نیز جوابگوی هزینه بازتولید نیروی کار و زنده نگهداشتن ارتش ذخیرهٔ کار نیست!! کارگر سرپرست خانواده در حالی که غالباً دو شیفت متوالی یعنی ۱۶ ساعت در روز کار می کند باز هم از عهدهٔ تأمین نان خالی روزانه خود و زن و فرزندش بر نمی آید و آخر ماه بدلیل عدم پرداخت اجاره بها یا سایر بدهیهای خویش در دنیائی از سرگردانی غوطه می خورد و با خطر آواره شدن و بی سرپناه ماندن روبرو است. این کارگر با این دستمزد ناچیز بطور قطع قادر به تأمین هزینه تحصیل و پرداخت شهریه مدرسه فرزند یا فرزندان خویش نیز نمی باشد. همسر وی نیز جزء ۱۶ ملیون جماعت نفرین شده ای است که نظام دژخیم کاپیتالیستی وی را بصورت زنده به گوران از کار و فعالیت اجتماعی باز داشته است. اینجاست که فقط یک راه پیش پای این کارگر یا در واقع این بخش از طبقه کارگر قرار می گیرد. اینکه فرزند خود را بجای درس و

کلاس و مدرسه روانه مسلخ بازار کار سرمایه نماید تا شاید با همان دستمزد ناچیزش به تأمین معیشت روزانه شان کمک کند. آنچه در این میان و فقط تا اینجا اتفاق می افتد این است که سرمایه دار و طبقه سرمایه دار ایران از یکسو با پرداخت نازل ترین بهای ممکن برای خرید نیروی کار کارگر ایرانی بیشترین سود را به چنگ آورده است و از سوی دیگر و در متن همین رابطه فرزند یا فرزندان وی را نیز ناگزیر ساخته است تا بجای رشد و آموزش خویش نیروی کارشان را در پائین ترین حد ممکن به سرمایه داران بفروشند. مناسباتی بدان پایه ددمنشانه و ضد انسانی که هر عقل سالـمی از اندیشیدن بدان دچار خفگی می گردد. اما این نیز اصلاً همه قضایا نیست. این رشته سر دراز دارد.

حق ساده و بسیار اولیه این جمعیت ۵ ملیونی شاغل و بیکار میان ۱۰ تا ۲۴ سال است که در دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها مشغول درس و پژوهش و پرورش استعدادهای انسانی و علمی خویش باشند. اگر قرار باشد این حق طبیعی و اولیه جماعت ۵ میلیونی مذکور حتی در پائین ترین استاندارد موجود بنوعی احقاق گردد، معنایش آن است که طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری ایران باید حداقل ۳۰۰۰۰ کلاس درس راهنمائی، ۱۰۰ ۰۰۰ کلاس درس دبیرستانی و حدود ۳۰ ۰۰۰ کلاس درس دانشگاهی به مدارس و دانشگاههای موجود کشور اضافه کند. این امر طبیعتاً مستلزم استخدام ۱۶۰ ۰۰۰ آموزگار و دبیر و استاد جدید است.

سرمایه داری ایران در جریان مستمر تنزل دادن سطح معیشت کارگران به حداقل ممکن و خفه ساختن و در هم کوبیدن تمامی اشکال اعتراض توده های کارگر علیه وضعیت موجود، هزینه مربوط به آموزش و پرورش فرزندانشان، یا به بیان دقیق تر هزینه تربیت نیروی کار آتی خود را نیز در بیشترین میزان ممکن بر گردهٔ خود کارگران و همان دستمزد ناچیزشان سرشکن کرده است. اما حتی در بخشهای دیگری از همین دوزخ دم کردهٔ سرمایه داری که کارگران توانسته اند برخی حقوق اولیه خود

را مطالبه کنند، دولتها ناچار شده اند که برای هزینه هر یکسال تحصیل جوانان دبستانی و دبیرستانی و بالاتر مبالغ زیادی هزینه بر دوش گیرند. در سوئد این مبلغ برای هر دانش آموز در طول هر سال چیزی حدود ۷۰ ۰۰۰ کرون معادل با ۴۲۰۰۰۰۰۰ تومان است. اگر این مبلغ را به کل ۵ میلیون جمعیت مورد بحث تعمیم دهیم آنگاه با رقمی بالغ بر ۲۱۰ میلیارد تومان در سال مواجه خواهیم شد. طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری ایران با طرد این جمعیت از محیط آموزشی و اجبار اینان به ترک تحصیل این مبلغ عظیم را نیز یکجا بر سایر ارقام سرسام آور سود سالیانه خود اضافه می کند. رقم ۲۱۰ میلیارد تومان را به ارقامی که پیش از این فقط در مورد تفاوت دستمزد میان یک ملیون جمعیت کودک زیر ۱۴ سال با کارگران بزرگسال ذکر کردیم اضافه نمائید. حاصل آن مبلغی قریب ۱۱۲۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ (یکهزار و صد و بیست میلیارد تومان) در سال خواهد شد. اینها همه وجوهی است که طبقه سرمایه دار ایران از طریق فشار بر سطح معیشت کارگران و تنزل تا حداکثر ممکن بهای بازتولید نیروی کار توده های کارگر به سود سالانه وحشتناک بالا و غول آسای خویش اضافه و باز هم اضافه می کند.

سرمایه داری ایران و استثمار زنده به گوران

از ورای آنچه که در بالا توضیح دادیم اگر نه کامل اما به هر حال تا حدودی روشن شد که چرا بورژوازی ایران علاقه بسیار مفرطی به کار کودکان و در شرائطی ترجیح استثمار کودکان بر بزرگسالان دارد. اما یک نکته بسیار اساسی دیگر در همین رابطه باقی مانده است که باید آن را نیز توضیح داد. پیش تر گفتیم که استخدام نیروی کار چند ملیونی کودکان در شرائطی توسط طبقه بورژوازی ایران انجام می گیرد که یک جمعیت عظیم ۱۶ ملیونی نیروی کار در فواصل سنی میان ۲۵ تا ۵۵ اساساً به مثابه نیروی فعال جامعه به حساب نمی آیند!! در همان جا این را نیز اضافه کردیم که

بخش غالب این جمعیت را زنان خانه دار تشکیل می دهند. حال باید به پرسش مهم دومی که در آنجا مطرح شد پاسخ گوئیم. چرا این جمعیت ۱۶ میلیونی مطابق عرف و فرهنگ رایج طبقه بورژوازی ایران محکوم به چنین سرنوشتی شده اند. آیا واقعاً اینان نیروی غیر فعال و فاقد نقش و بی تأثیر در مناسبات اجتماعی مسلط اند. رمز و راز وضعیت زنده به گوری این جماعت چیست و چه شده است که سرمایه داران و دولت آنها که کیسه حرص سود و سود جوئی شان را هیچ چیز غیر از خاک گور پر نمی کند، به اینجا که می رسند رغبت چندانی در کشاندن جمعیت عظیم زنان به بازار فروش نیروی کار نشان نمی دهند؟! واقعیت این است که در این رابطه نیز نه یک دلیل و دو دلیل که اسرار شنیدنی فراوانی نهفته است.

این جمعیت ۱۶ ملیونی بر خلاف آنچه که بورژوازی گزارش می کند در عرصه سوددهی به سرمایه داران، بالا بردن بیش و بیشتر ارزش اضافی سرمایه‌ها و بازتولید سرمایه اجتماعی جامعه سخت فعال است. آنقدر فعال که هر کدام از آنها در طول هر سال بدون دریافت هیچ سناری ملیونها تومان بر سود سرمایه داران می افزایند. بورژوازی بسیار جنایتکارتر از آنست که حتی در جریان زنده به گور ساختن انسانها هم، در پی دستیابی به انبوه ترین سودها نباشد. شمار کثیر زنان متعلق به این کاتاگوری جمعیتی کارکنان بدون هیچ مزد و مواجب طبقه سرمایه دار ایرانند. اینان تمامی عمر خویش را در چهاردیواری خانه‌ها یا آلونکها صرف پرورش نیروی کار مورد نیاز سرمایه داران میکنند بدون اینکه در قبال این کار مادام العمر خود حتی دیناری دریافت دارند. برای فهم این قضیه که فقط در همین رابطه معین هر کدام از آنها چه هزینه سنگینی را از دوش سرمایه داران بر می دارند؟ به بیان دقیق تر هر کدام از آنها در طول هر سال چه مبالغ عظیمی بر سود سرمایه داران اضافه می کنند؟ لازم است به ارقام تخمینی زیر که بعضاً بر اساس معیارهای متعارف همین دنیای سراسر جنایت سرمایه داری محاسبه شده است توجه نمائید.

بیش از ۱۲ ملیون نفر از این جمعیت زن هستند. اگر متوسط کودکانی را که توسط هر یک از این زنان پرورش می یابند با ملاحظه موازین جمعیتی کشور، ۳ نفر حساب کنیم آنگاه در محاسبه کل کودکان تربیت یافته این زنان با رقم تقریبی ۳۶۰۰۰۰۰۰ نفر مواجه می شویم. این تعداد کودک بر مبنای ملاکهای رایج به ۱ ۰۰۰ ۰۰۰ مهد کودک و حدوداً ۹ ملیون کودکیار احتیاج دارد. هزینه مربزط به نگهداری هر کودک در طول هر سال صرفنظر از حقوق کودکیاران و هزینه ساختمان یا اجارهٔ ساختمان و باز صرفنظر از بهای سالانه آب و برق مبلغی حدود ۳۶۰۰۰ کرون، معادل ۲ ۱۶۰ ۰۰۰ تومان است. این رقم در مورد کل ۳۶ ۰۰۰ ۰۰۰ کودک مورد گفتگو به ۷ ۷۷۶۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ (هفتهزار و هفتصد و شصت میلیارد) تومان در سال می رسد. حقوق ۹ ملیون مربی را اگر حتی با موازین تجاوزکارانه خود طبقه بورژوازی ایران یعنی حدود یک ملیون تومان در سال نیز حساب کنیم باز به رقمی بالغ بر ۹(نه هزار میلیارد) تومان می رسیم و اگر فقط همین دو رقم یا در واقع حقوق سالانه مربی و هزینه مراقبت از کودکان در طول یک سال را با هم جمع کنیم شاهد یک مبلغ ۱۷۰۰۰ میلیارد تومانی می شویم. حال اجاره بهای ساختمان و هزینه آب و برق را نیز به این ارقام اضافه کنید. از این گذشته جمعیت کودک مورد بررسی ما حداقل تا سن ۶ سالگی و شروع دبستان نیاز به مهد کودک دارد. محاسبه کلیه ارقام مربوط به هزینه‌ها در جامعه کاپیتالیستی ایران که در رابطه با حق و حقوق انسانی به هیچ معیار و ملاک بشری پای بند نیست مسلماً کاری بسیار دشوار است. اما حتی لحظه ای اندیشیدن به ابهت اعدادی که گفتیم نشان می دهد که طبقه سرمایه دار و دولت جنایتکار سرمایه داری ایران با خانه نشین کردن این جمعیت ۱۲ ملیونی زن چه ارقام سرسام آور نجومی را به سود سالانه خود اضافه مینماید. اما همه اینها فقط گوشه ای از ابعاد گستردهٔ استثمار نیروی کار وحشتناک

ارزان طبقه کارگر ایران است. به سراغ کار خانگی زنان که جنبه دیگری از این استثمار دهشتبار است برویم.

بارها گفته ایم و در اینجا نیاز به هیچ توضیح مجددی نمی بینیم که در هر جامعه کاپیتالیستی همه چیز بر پروسه خرید و فروش نیروی کار، تولید اضافه ارزش از محل کار پرداخت نشدهٔ کارگران، تبدیل اضافه ارزش به سرمایه و باز هم سرمایه و انفصال کامل و هرچه عمیق تر کارگران از محصول کار خود مبتنی است. سرمایه اساساً و در طبیعت سرشت خود سوای سود و سود بیشتر هیچ معیار و اصل و ملاک دیگری را به رسمیت نمی شناسد. استثمار هر چه عمیق تر کارگران، تبدیل هر چه گسترده تر کار روزانه آنان به کار اضافی و پرداخت نشده یعنی سود سرمایه محور و درونمایه موجودیت سرمایه در سرتاسر دنیای سرمایه داری است. سرمایه در این راستا از انجام هیچ جنایتی نیز ابا ندارد، به هر تجاوز و سبعیتی دست می زند تا شاید سهم بیشتری از کل کار انجام یافته توسط کارگران را به کار اضافی یعنی سود مبدل سازد. یک مسأله اساسی دیگر نیز در این رابطه قابل ذکر است. اینکه هر چه سطح مبارزهٔ کارگران پائین تر باشد، هر چه کارگران بر اثر فشار خفقان، بیحقوقی و دیکتاتوری هار سرمایه شدیدتر از سازمان دادن و تعمیق پیکار طبقاتی خود محروم مانده باشند، در عوض تعرض سرمایه به سطح معیشت و حقوق کارگران دهشتبارتر خواهد بود. محروم نگهداشتن کارگران از کلیه امکانات رفاهی و سرشکن کردن کلیه اشکال کار خانگی بر دوش کارگران نیز دقیقاً گوشه ای از همین تعرض بیشتر و دهشتبارتر سرمایه به سطح زندگی و حقوق کارگران است. این تعرض در جامعه سرمایه داری ایران بسان سایر جوامع سرمایه داری مشابه بسیار وحشیانه است. کارگر ایرانی زیر فشار فقر و گرسنگی و فلاکت حتی خیال صرف غذا در رستوران، حتی سالی یکبار هم به سرش نمی زند. او مجبور است که غذای روزانه اش را در خانه پخت و پز نماید و وقت بسیار زیادی را نیز به این کار اختصاص دهد. لباس خود و فرزندانش را بجای آنکه در

رختشویخانه همگانی شستشو کند، این کار در درون خانه و با تحمل صدها مشکل و مقدار معینی هزینه انجام دهد. خانه مسکونی اش را زیر فشار کم درآمدی و فقر خودش تعمیر و مرمت نماید. حتی در بسیاری موارد آب آشامیدنی اش را از فاصله ای نسبتاً دور به خانه حمل کند. در بسیاری نقاط برای پخت و پز غذا و گرم کردن اطاق و آلونکش از هیزم بیابان و جنگل استفاده نماید و این هیزم را خود از جنگل تا خانه به دوش کشد. لیست مفصلـی از این نوع کارها را کارگران باید به مثابه کار روتین خانگی تقبل کنند، تنها به این دلیل که طبقه سرمایه دار در راستای افزایش و باز هم افزایش سود سرمایه هایش حاضر نیست هیچ امکان رفاهی را برای توده های کارگر به رسمیت بشناسد. از سوی دیگر کارگر در جهنم سرمایه داری و بطور مشخص در دوزخ سرمایه داری ایران باز هم زیر فشار کمی دستمزد و بیحقوقی ناچار است که برای بازتولید نیروی کار خود دو شیفت در روز برای کارفرمایان کار کند. اما کارگری که دو شیفت در روز کار کرده است و بطور معمول چندین ساعت را نیز صرف ایاب و ذهاب میان خانه و محل کار نموده است هیچ وقتی برای پرداختن به کار خانگی برایش باقی نمی ماند. اینجاست که نیروی کار ۱۲ ملیون جمعیت "غیر فعال" و زنده به گور زنان یکبار دیگر بگونه ای کاملاً مفت و مجانی و بدون اینکه هیچ دیناری حق و حقوق از جامعه کاپیتالیستی و طبقه سرمایه دار مطالبه کند، سخت پر بار می گردد. تمامی کار خانگی که کارگر بر اساس یک حق طبیعی باید از طریق شبکه گستردهٔ رفاه همگانی از انجام آن معاف باشد بر دوش همسر خانه دار وی بدون هیچ مزد و مواجبی سرشکن می گردد. باز هم سری به ارقام بزنیم. مجموع ساعاتی که برای انجام کارهای خانگی یک خانوار ۴ نفری مورد احتیاج است حداقل به ۸ ساعت در روز یعنی معادل یک شیفت کار روزانه بالغ می شود. زن خانه دار جامعه کاپیتالیستی این ۸ ساعت کار را به همان دلائلـی که گفتیم مجانی برای کارفرمایان

کار می کند. گفتنی است که جامعه سرمایه داری این واقعیت کریه را در زیر خروارها معیارهای فرهنگی مسموم یا ارزشهای اجتماعی و اخلاقی پاسدار مناسبات کار مزدوری از انظار مخفی می دارد. بطور مثال به محض طرح این مباحثات خانوادهٔ متناظر با مقتضیات اجتماعی و فرهنگی رابطه تولید اضافه ارزش را به مثابه سلول مقدس و حیاتی جامعه بشری علم می کند!! و هشت ساعت کار روزانه بدون مزد زن خانه دار را به مثابه امور شخصی خانوادگی هر کارگر توجیه و حتی تقدیس می کند. اما در پس تمامی این خرافه پردازیها و عوامفریبی‌ها یک حقیقت مسلم مادی و ریاضی نگاه هر کارگر آگاه و با فکری را بسوی خود جلب می نماید. اینکه حق اولیه انسانهاست که زیر پوشش یک شبکه وسیع خدماتی و رفاهی از اختصاص اوقات فراغت و آسایش خویش به کارهای خانگی معاف باشند و درست در شرائط نبود مطلق این شبکه رفاهی است که ۷ ساعت کار مجانی بر همسر خانه دار کارگر تحمیل می گردد. خیلـی ساده کارگر و همسر وی بجای اینکه در طول هفته دو نفری و در مجموع ۶۰ ساعت کار کرده باشند حداقل ۱۵۲ ساعت برای سرمایه داران کار می نمایند.

دو شیفت کار در روز و حداقل ۶ روز کار درهفته ۹۶ ساعت

۸ ساعت کار خانگی در روز و در تمامی طول هفته ۵۶ ساعت

مجموع ساعات کار هفتگی انجام یافته توسط زوج کارگر ۱۵۲ ساعت

قبلاً گفتیم که شمار این گونه زنان خانه دار در جامعه سرمایه داری ایران به۱۲۰۰۰۰۰۰ نفر می رسد. برای اینکه به یک محاسبه سرانگشتی ریاضی در رابطه با میزان صرفه جوئی طبقه سرمایه دار ایران از کار مجانی این زنان دست یابیم باید نخست کل ساعات کار بدون مزد آنان را حساب نمائیم.

در این مورد با یک زمان کار ۹۶ ملیون ساعتی در هر روز و یک رقم سرسام آور ۷ ۳۰۰ ۰۰۰۰۰۰ (هفت میلیارد و سیصد ملیون) روزانه کار در سال روبرو می

گردیم. ما به ازاء پولـی این زمان کار حتی با همین سطح بغایت نازل بهای نیروی کار در ایران به رقمی حدود ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۷ (هفت تریلیون تومان) در سال بالغ می شود. ارقام نجومی و گیج کننده است اما بطور قطع عینی و بدون اغراقند. واقعیت این است که اگر کسی بخواهد بطور عینی و ریاضی اقلام مربوط به چگونگی استثمار طبقه کارگر ایران، میزان نازل بودن بهای نیروی کار در جامعه کاپیتالیستی ایران، ابعاد بیحقوقی و محرومیت زنان و بطور مشخص وضعیت زنان طبقه کارگر را با نگرشی کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار دهد باید از لابلای این ارقام و اعداد عبور کند. در اینگونه آناتومی و کند و کاو عینی است که معنای نیروی کار ارزان روشن می گردد. عمق استثمار جنایتکارانه توده های عظیم طبقه کارگر توسط سرمایه داخلـی و بین المللی تا حدودی برملا می شود و فراخنای بی مرز و بی انتهای محرومیت و بیحقوقی کارگران تا اندازه ای لمس می شود. در غیر این صورت یعنی صرف حرف زدن از کار ارزان و بیحقوقی زن یا تسلط فرهنگ مردسالاری در جامعه فقط دهن باز کردن برای هیچ چیز نگفتن است. از سکولاریسم و آزادی مطلق زنان حرف زدن بدون نشان دادن شرائط واقعی زیست و کار و جریان عینی استثمار و بیحقوقی آنان و بدون طرح بدیل روشن سوسیالیستی این عینیت به مثابه تنها راه در هم شکستن و الغاء این وضعیت ضد انسانی سوای عربده کشی و هارت و پوت مبتذل رفرمیستی برای نوعی ابراز وجود منحط فرصت طلبانه هیچ مفهوم دیگری ندارد. به هر حال تمامی این اقلام گیج کنندۀ نفع و صرفه جوئی و سودی که در اینجا نقل کردیم همه و همه به کار کاملاً مجانی و مفتی مربوط می شود که وجود یک جمعیت ۱۲ ملیونی زن "غیر فعال"!! ایرانی به طبقه سرمایه دار ایران تحویل می دهد. وجود این جمعیت کثیر خانه نشین صد البته که خواص بسیار بیشتری نیز برای سرمایه داران دارد. نرخ واقعی بیکاری را از حدود ٪۵۵ به یک نرخ رسمی سرتاسر دروغ ۱۰ در صدی کاهش

می دهد و بدینسان بازار عوامفریبی و دروغ بورژوازی را رونق می بخشد. به بیان دیگر وجود یک بیکاری گستردهٔ ۵۰ درصدی در جامعه را استتار می کند. از اینها گذشته سطح انتظارات اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر را بطور دهشتباری پائین نگه می دارد. پایه های مادی بیحقوقی و فرهنگ قناعت پیشگی را تحکیم می کند و از این طریق سطح مبارزات کارگران را هر چه عمیق تر تنزل می دهد. همان کاری که دیکتاتوری و ددمنشی نظامی و پلیسی سرمایه بنوبه خود آن را تکمیل می نماید و بالاخره خیلـی چیزهای دیگر که در اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست.

بخش دوم

سرمایه داری ایران و شدت استثمار طبقه کارگر

در بخش پیشین اگر چه نه جامع آما به هر حال کنکرت و آمارگونه به پاره ای وجود کارکرد سرمایه داری ایران در رابطه با تنزل حداکثر بهای نیروی کار اشاره کردیم. حال به سراغ جنبه های دیگری از عمق و شدت استثمار طبقه کارگر ایران توسط سرمایه اجتماعی ایران و کل سرمایه بین المللی می رویم. ببینیم که کارگران در قبال حداقل بهای نیروی کارشان چه تولید می کنند. رابطه میان کار پرداخت شده و پرداخت نشدهٔ طبقه کارگر چگونه است و حجم یا مقدار اضافه ارزشی که توده های کارگر ایران برای طبقه سرمایه دار ایران و جهان تولید می کنند در چه سطحی سیر می کند. تأکید می کنیم که در اینجا یعنی در حوصله این نوشته بسیار مختصر و مقدماتی ما صرفاً به ذکر پاره ای موارد عام از بخش های مختلف اقتصاد یا در واقع عرصه های متفاوت پیش ریز و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی بسنده می کنیم. ما خواهیم کوشید تا به میزان توان و اطاعاتی که بدست می آوریم این بحثها را هر چه بیشتر کنکرت نمائیم. بطور مثال گفتمان آماری عام مربوط به سرمایه بخشهای صنعت، کشاورزی، تولیدات مواد غذائی، معادن و... را با بررسی چگونگی استثمار

نیروی کار و ارزش افزائی سرمایه در هر واحد تولیدی یا اقتصادی جامعه تکمیل کنیم و آناتومی وضعیت موجود را با هدف تجهیز پرولتاریا برای لغو این وضعیت هر چه بیشتر گسترش و عمق بخشیم. عجالتاً در همین سطح عام و اولیه از بخش صنایع و آمار مربوط بدان شروع می کنیم.

نرخ تقریبی استثمار در واحدهای صنعتی

محاسبه نرخ استثمار کارگران در یک واحد تولیدی، یک رشته صنعتی یا در قلمرو سرمایه اجتماعی یک کشور به رغم ظاهر بسیار ساده اش مقوله‌ای کاملاً پیچیده و به طور واقعی ناممکن است. دلیل اصلی این دشواری یا ناممکنی روشن است. سرمایه‌های مختلف درون یک حوزه اقتصادی یا مورد استثمار کل سرمایه اجتماعی یک کشور عملاً در چهارچوب قوانین نرخ سود عمومی، از ورای رقابت‌ها و کل مؤلفه‌های مهم مربوط به تشکیل نرخ سود، هر کدام سهم معینی از کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط توده‌های کارگر مورد استثمار در یک قلمرو، یک کشور یا کل جهان به به چنگ می‌آورند. با هیچ محاسبه دقیق ریاضی و پژوهشی دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد که به طور مثال اضافه ارزشی که توسط این یا آن بخش از سرمایه اجتماعی یک جامعه یا کل جهان تصاحب شده است توسط کارگران کدام تولید گردیده است. با توجه به همه این نکات آنچه ما در اینجا زیر عنوان محاسبه نرخ استثمار بیان می‌کنیم صرفاً باید به عنوان تصویری عام، فرضی و نه صد در صد دقیق از شدت استثمار توده‌های کارگر در ایران تلقی گردد.

بر پایه آمار رسمی رژیم اسلامی سرمایه، در طول سال ۱۳۷۳ مجموع بخش گردشی سرمایه ثابت شامل مواد خام و اولیه، لوازم بسته بندی، ابزار و وسائل مصرف شده، گاز طبیعی، برق، آب، پرداختی بابت خدمات صنعتی و..... که توسط کارگاه های بزرگ صنعتی کشور یعنی کارگاه های دارای بیش از ۱۰ کارگر پیش ریز گردیده است به

رقمی حدود ۰۰۰ ۶۰۰ ۶۰۶ ۰۹۲ ۲ (دو هزار و نود و دو میلیارد و ششصد و شش ملیون و ششصد هزار تومان) بالغ شده است. از این مقدار بطور مثال ۰۰۰ ۲۰۰ ۴۲۳ ۴۲۲ تومان در کارخانه های تولید مواد غذائی و آشامیدنی، ۰۰۰ ۵۰۰ ۶۳۶ ۲۷۹ تومان در واحدهای پوشاک، ۰۰۰ ۳۰۰ ۸۹۷ ۲۱۵ در صنایع شیمیائی، ۰۰۰ ۶۰۰ ۳۰۵ ۳۳۸ در فلزات اساسی، ۰۰۰ ۱۰۰ ۸۸۹ ۱۲۲ در تولید وسائل نقلیه موتوری و بقیه در سایر رشته های تولیدی سرمایه گذاری شده است.

در همین سال مطابق اعلام منابع رسمی سرمایه، بهای فروش محصولات صنعتی تولید شده در این واحدها حداقل به ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۶۳ ۶۱۵ ۳ تومان بالغ شده است.

برای اینکه بتوانیم میزان ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران و نرخ اضافه ارزش در هر رشته تولیدی را محاسبه کنیم، طبیعتاً به پارامترهای دیگری سوای آنچه در این جدول‌ها ذکر شده است نیاز داریم. ما این پارامترها را بررسی و در محاسبات خویش وارد خواهیم نمود. در این میان به میزان استهلاک سالانه سرمایه فیکس واحدهای صنعتی یا بهای استهلاک ماشین آلات اصلی آن‌ها دسترسی نداریم. تنها کاری که در این رابطه توانسته ایم انجام دهیم این است که در انتهای بررسی خود، کل اعتبارات سالانه بودجه دولتی سرمایه داری را که زیر عنوان "پرداختیهای امور اقتصادی" به تشکیل سرمایه فیکس اختصاص داده شده است بجای مبلغ مربوط به استهلاک سالانه سرمایه واریز محاسبه کنیم. این امر طبیعتاً نقص کار ما را بر طرف نمی کند و دقت لازم ارقام را بهیچوجه تضمین نمی نماید اما ما اولاً چارهٔ دیگری نداشتیم، زیرا در آمارهای جمهوری اسلامی دسیابی به چنین داده هائی ممکن نبود، ثانیاً فکر می کنیم که بهای استهلاک سالانه سرمایه ثابت بویژه با توجه به ترکیب ارگانیک نازل سرمایه‌ها در جامعه ما، در مجموع بیش از میزان "پرداختهای امور اقتصادی" مندرج در بودجه دولتی نباشد. به هر حال با این یادآوری به سراغ سایر داده‌ها و پارامترها می برویم. در آمار دولتی سال ۱۳۷۳ دولت اسلامی هیچ رقم

مشخصی در بارهٔ شمار کارگران واحدهای صنعتی نیز داده نشده است، بلکه تنها به رقم ۰۸۹ ۸۵۳ بعنوان تعداد کل کارکنان یعنی مجموع کارگران و کارفرمایان و مدیران و.... اشاره شده است. اما ما در بخش دیگری از گزارشات آماری رژیم به داده هائی برخورد می کنیم که می تواند تا حدودی در این زمینه راهگشا باشد.

مطابق این گزارش حدود ۰۰۰ ۸۰۰ ۱ نفر از کل ۰۰۰ ۰۱۴ ۲ کارکنان بخش صنعت را کارگران اعم از مولد و غیر مولد تشکیل می دهند. این بدان معنی است که نسبت کارگران به کل کارکنان را می توان چیزی نزدیک به ٪۸۹ برآورد نمود. حال اگر همین نسبت را به کارگاههای بزرگ صنعتی تعمیم دهیم به رقم ۰۰۰ ۷۵۲ کارگر خواهیم رسید.

در مورد میزان حقوق ماهانه یا سالانه کارگران گزارشات آماری دولت اسلامی سرمایه‌داری ساکت است اما این میزان را در رابطه با کل ۰۸۹ ۸۵۳ کارکنان صنایع بزرگ حدود ۰۰۰ ۳۰۰ ۰۱۹ ۴۳۲ تومان ذکر کرده است. اگر از تمامی تفاوت فاحش میان حقوق کارگران از یک سو و مدیران و متخصصان از سوی دیگر صرفنظر کنیم آنگاه ناچار خواهیم شد که رقمی بالغ بر ۰۰۰ ۵۰۰ تومان دستمزد سالانه را برای هر کارگر و مبلغی حدود ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۳۷۶ تومان را برای کل کارگران مود و غیرمولد صنایع بزرگ کشور ملاک محاسبه قرار دهیم و البته این در حالی است که در طول همین مدت معین ۰۰۰ ۱۰۰ ۴۳۷ ۰۹۰ ۱ (یکهزار و نود میلیارد و چهارصد و سی و هفت ملیون و یکصد هزار) تومان سود خالص عاید کارفرمایان شده است. جدول زیر تصویر نسبتاً روشنی از وضعیت استثمار و بیحقوقی کارگران در یکسو و میزان بهره کشی و سود سرمایه داران از کار پرداخت نشدهٔ طبقه کارگر بدست می دهد.

محاسبه نرخ استثمار کارگران و نرخ سود سرمایه داران در صنایع بزرگ در سال ۱۳۷۳

هزینه تشکیل سرمایه ثابت سالانه	۲ ۰۹۲ ۶۰۶ ۶۰۰ ۰۰۰	تومان
کل سرمایه متغیر	۳۷۶ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰	تومان
مجموع سرمایه ثابت و متغیر	۲ ۴۶۸ ۶۰۶ ۶۰۰ ۰۰۰	
بهای محصولات تولید شده	۳ ۶۱۵ ۰۶۳ ۰۰۰ ۰۰۰	
ارزش اضافی تولید شده در سال	۱ ۱۴۶ ۴۵۶ ۴۰۰ ۰۰۰	
مجموع کل کارگران	۷۵۲ ۰۰۰ نفر	
نرخ اضافه ارزش	#٪۳۰۵	
نرخ سود	۴۶٪	
اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر	۱ ۵۲۷ ۲۰۲	تومان
میزان دستمزد سالانه هر کارگر	۵۰۰ ۰۰۰	تومان

مأخذ: سالنامه آماری مرکز آمار، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۴

یادآوری می کنیم که در محاسبه دستمزد کارگران مطلقاً، به حقوق رسمی و متعارف آنها اکتفاء نشده است. کل پرداختی‌ها از جمله هزینه احتمالی ایاب و ذهاب و کمک به غذا، پاداش، عیدی و تمامی اقلام دیگر نیز منظور شده است. از این گذشته همانطور که بالاتر گفتیم اختلاف حقوق میان مدیران شرکتها و کارگران ساده که خود رقم بسیار فاحشی را تشکیل می دهد اصلاً در این بررسی محاسبه نگردیده است. نسبت ٪۸۹ کارگران به کل کارکنان نیز بطور قطع نسبت معقولی نیست. درصد شاغلانی که نه بخش کارگران مولد تعلق دارند و نه در عداد کارگران غیر مولد

می باشند نسبت به کل ابوابجمعی کارگاهها معمولاً بگونه ای محسوس پائین تر از چیزی است که ما در اینجا بحساب آورده ایم.

به همه این پارامترها باید این نکته تعیین کننده و مهم را نیز اضافه کنیم که در مجموع حدود ۱۰۸ ۰۰۰ نفر از این کارگران را افراد زیر ۱۴ سال و بطور تقریب ۲۷۰۰۰۰ نفر آنها را افراد بین ۱۴ تا ۱۹ سال تشکیل می دهند. این جمعیت ۳۷۸۰۰۰۰ نفری بویژه بخش نخست آن حتی در قیاس با سایر کارگران از نازل ترین میزان دستمزد برخوردارند. هیچ نیاز به توضیح نیست که چشم پوشی از کلیه این اقلام موجب هر چه پائین تر نشان دادن نرخ استثمار کارگران و نرخ سود سرمایه داران گردیده است. اگر تمامی این تفاوتها را که ما از قلم انداخته ایم بطور دقیق در محاسبات وارد سازیم آنگاه مسلماً با نرخ استثمار و نرخ سود بسیار کلان تری مواجه خواهیم شد. شاید نرخ اضافه ارزشی به میزان حداقل ٪۴۰۰ و نرخ سودی بالاتر از ٪۶۰ نزدیک ترین احتمال این برآورد خواهد بود. ما در ادامه صحبت مجدداً به این بحث حداقل در همین سطح عام بر می گردیم، اما در اینجا موقتاً به همین اشارهٔ کوتاه بسنده می کنیم و به سراغ یکی دیگر از عرصه های استثمار طبقه کارگر می رویم.

سرمایه و استثمار کارگران در بخش معادن (غیر از نفت و گاز)

در سال ۱۳۷۳ قریب ۵۸۰ ۴۰ کارگر ماهر و غیر ماهر در معادن مختلف کشور مشغول کار بوده اند. این عده حدود ۰۰۰ ۲۰۳ ۵۵ تن مواد معدنی از نوع سنگ مس، زغال سنگ، سنگ آهن، سنگ طلا، منگنز، سرب، زرنیخ، نمک، میکا، فیروزه، خاک سرخ و سایر سنگها و املاح کانی به ارزش ۰۰۰ ۴۰۰ ۷۸۰ ۱۱۸ تومان تولید کرده اند. کل هزینه مربوط به تشکیل سرمایه ثابت این معادن در طول این مدت بالغ بر ۰۰۰ ۶۰۰ ۶۴۲ ۲۷ تومان بوده است. منابع رسمی رژیم در ادامه گزارش خود میزان

ارزش مازاد تولید شده توسط کارگران این بخش اقتصاد را حدود ۹۱ ۱۳۷ ۸۰۰ ۰۰۰ تومان ذکر نموده است.

در اینجا نیز با هیچ رقمی روشنی پیرامون میزان دستمزد پرداخت شده به کارگران برخورد نمی کنیم. اما آمار رژیم اسلامی جمع کل پرداختی به کارکنان را ۲۷۰۷۷۵۰۰۰۰۰ گزارش نموده است. از آنجا که شمار کل کارکنان در این گزارش حدود ۵۵۱۸۲ نفر درج شده است باز هم با صرفنظر اجباری از تفاوت فاحش میان دستمزد کارگران و حقوق مدیران یا سایر عناصر غیر کارگر به یک دستمزد متوسط ۵۰۰ ۰۰۰ در سال برای هر کارگر خواهیم رسید. اگر این رقم را در شمار کل کارگران ضرب کنیم مجموع دریافتی سالانه آنان مبلغی حدود ۲۰ ۲۹۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان خواهد بود. با در نظر گرفتن همه این ارقام می توانیم میزان ارزش‌ها و اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگران در طول این سال را به شرح زیر محاسبه نمائیم.

میزان ارزش و اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران معادن در ۱۳۷۳

.۱

هزینه تشکیل سرمایه ثابت سالانه	۲۷ ۶۴۲ ۶۰۰ ۰۰۰ تومان
انواع پرداختی به کارگران	۲۰ ۲۹۰ ۰۰۰ ۰۰۰
سایر پرداختی‌ها	۶ ۷۸۷ ۵۰۰ ۰۰۰
مجموع سرمایه ثابت و متغیر	۵۴ ۷۲۰ ۱۰۰ ۰۰۰
بهای محصولات تولید شده	۱۱۸ ۷۸۰ ۴۰۰ ۰۰۰
ارزش اضافی تولید شده در سال	۶۴ ۰۶۰ ۳۰۰ ۰۰۰
مجموع کل کارگران	۴۰ ۵۸۰ نفر
نرخ اضافه ارزش	٪۳۲۰
نرخ سود	٪۱۲۰
اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر	۱ ۵۷ ۶۱۷ تومان

میزان دستمزد سالانه هر کارگر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان
مأخذ: مستخرج از سالنامه آماری کشور، مرکز آمار، سازمان برنامه و بودجه

جای تردیدی نیست که ارقام و گزارشات منابع بورژوازی حتی دقیقترین و جامعترین پژوهش های بر تافته از مراکز رسمی ممالک پیشرفته سرمایه داری نیز با توجه به مبانی و چهارچوبهای خاص کاپیتالیستی اش هیچ رد و نشان روشنی از میزان استثمار طبقه کارگر بدست نمیدهد. این معضل در رابطه با سیستم آمارگیری و معیارهای پژوهش جمهوری اسلامی که اساساً با فرهنگ متعارف مطالعاتی مراکز علمی سرمایه نیز سخت بیگانه است بالطبع ابعاد بسیار عمیق تری پیدا می کند. با همه اینها یک نگاه بسیار سطحی به همین ارقام و گزارشات می تواند هر کارگر ایرانی را نسبت به ریشه های واقعی سیه روزی و بیحقوقی و فقری که تحمل می کند تا حدودی آشنا سازد. ما از بررسی درآمدهای کلان سرمایه های نفتی که به دلیل رانت تفاضلی و شرائط انحصاری ویژه اش در کنار استثمار دردناک ۴۰۰۰۰ کارگر ایرانی سهم عظیمی از کار پرداخت نشدهٔ طبقه کارگر بین المللی را نیز به حساب طبقه بورژوازی و سرمایه اجتماعی ایران سر ریز می سازد آغاز نکردیم. بر عکس به سراغ کارگران معادن و صنایع رفتیم که عمال بورژوازی هر روز و هر ساعت از تنگناهای بازتولید و موانع سودآوری آنها سخن می گویند و در این راستا از هیچ خدعه و عوامفریبی ابا نمی نمایند. دیدیم که در همین صنایع و معادن هر کارگر در قبال یک حقوق ماهانه ۴۰ ۰۰۰ تومانی یا کمتر سالی حداقل ۱ ۵۰۰ ۰۰۰ تا ۱ ۶۰۰ ۰۰۰ تومان سود خالص به سرمایه داران و دولت آنها تحویل می دهد. ما همانگونه که گفته ایم و همانگونه که درونمایه و خصلت کار آگاهگرانه طبقاتی و سوسیالیستی ماست این بررسی‌ها را به تمامی تا و پود عینیت کاپیتالیستی وضعیت موجود توسعه می

دهیم و خواهیم کوشید تا چراغ بدست همه آحاد طبقه کارگر را به عمق استثماری که می شود و به ریشه های واقعی فلاکت و سیه روزی خویش آگاه سازیم. این کار را یقیناً انجام خواهیم داد تا نشان دهیم که میدان واقعی پیکار پرولتاریا در کجا قرار دارد و چگونه همه گرایشات سیاسی موجود از راست تا چپ برای دور ساختن وی از این میدان واقعی پیکار تقلا می نمایند. به هر حال پرداختن به این مسائل یکی از اساسی ترین محورهای کار روتین کمونیستی ما در میان پرولتاریا خواهد بود. اما آنچه که عجالتاً و بطور بسیار فشرده قصد درنگ بر روی آن را داریم، طرح چند نکته عمومی و سپس گفتگوئی مختصر حول هر کدام از آنها است.

در گزارشات دیدیم که هر کارگر ایرانی حداقل بیش از ۳ برابر آنچه که خود در طول سال بعنوان دستمزد دریافت می دارد سود به سرمایه داران و دولت آنها تحویل میدهد. دقیق تر بگوئیم هر کارگر حداکثر بین ٪۲۰ تا ٪۲۵ کار سالانه اش به خودش تعلق می گیرد و حدود ٪۷۵ تا ٪۸۰ کل کارش به مالکیت طبقه سرمایه دار ایران در می آید و به سرمایه این طبقه تبدیل می شود. بطور مثال اگر در روز ۸ ساعت کار می کند تنها ۲ تا ۵، ۲ ساعت از این کار روزانه صرف وسائل معیشتی خود و خانواده اش یا در واقع بازتولید نیروی کارش می گردد و ۵، ۵ تا ۶ ساعت آن یکراست به سرمایه طبقه سرمایه دار اضافه می شود. این را نیز در نظر بیاورید که مطابق همین آمارها حدود ۶ ملیون از جمعیت طبقه کارگر را در همین سال مورد بررسی ما، کارگران مولد تشکیل می دهند. این بدان معنی است که ۶ ملیون از فروشندگان نیروی کار کارگرانی هستند که نیروی کار آنها توسط سرمایه خریداری و در پروسه تولید مصرف می گردد. به بیان روشنتر همه آنها کارگرانی هستند که با کارشان بطور مستقیم اضافه ارزش تولید می کنند و ۳ تا ۴ برابر دستمزدشان به سرمایه داران سود می دهند. این ۶ ملیون در واقع یک جمعیت بزرگ ۳۰ ملیونی را نیز با همان دستمزد اندک روزانه شان اداره می کنند، زیرا هر کدام آنها بطور معمول تمامی هزینه امرار

معاش خانوادهٔ خویش را پرداخت می کنند. نخستین سؤال بسیار اساسی و مهم در اینجا این است که اگر این ۶ ملیون کارگر با ٪۲۰ تا ٪۲۵ محصول کار سالانه خویش تمامی هزینه زندگی ۳۰ ملیون جمعیت جامعه یعنی بیش از نصف کل جمعیت کشور را تأمین و پرداخت می کنند پس مابقی ٪۸۰ حاصل کار و زحمت سالانه آنها چه میشود و به کجا می رود؟!! مالکان سرمایه و دولت آنها مسلماً جواب خواهند داد که این ٪۸۰ صرف تهیه امکانات اجتماعی و رفاهی اتباع جامعه می شود!! پاسخ عمیقاً عوامفریبانه ای که برای هر کارگر آگاهی قطعاً چندش بار و خشم آور خواهد بود. اما حتی همین جواب سرتاسر فریب و دروغ می تواند ذهن بسیاری از کارگران ساده و ناآگاه را آلوده و مشوّب سازد. این طبیعت سرمایه یا مناسبات کار مزدوری است که کلیه واقعیات اقتصادی و اجتماعی و هر چه هست و نیست را وارونه تصویر می کند. بنیاد رابطه سرمایه بر وارونه سازی کلیه حقایق اجتماعی و انسانی استوار است. سرمایه هیچ منشأ و موجدی سوای کار پرداخت نشدهٔ کارگران ندارد اما بسان نیروئی قاهر و خداگونه بر هست و نیست کارگران حکومت می کند و مالکان خود را که تصرف کنندگان مفتخوار و متجاوز کار پرداخت نشدهٔ توده های کارگرند بر تمامی بود نبود کارگران مسلط می گرداند. سرمایه در جریان توسعه اجتماعی و مدنی خود، به بیان دیگر در پروسه بازتولید فرهنگ ، ایدئولوژی سیاست و معیارهای حقوقی خود تمامی اینها را به مثابه ابزاری برای باژگونه نشان دادن همان واقعیت کریه استثمارگری خود بکار می گیرد. این بدان معنی است که سیاست، اندیشه، اخلاق، حقوق، فرهنگ و کل وجود اجتماعی بورژوازی در خدمت جعل حقایق روشن رابطه کار و سرمایه است. از همین روی جای هیچ تعجبی نخواهد بود اگر نمایندگان سیاسی و دولتمردان وقیح سرمایه داری در قبال این پرسش که بر سر ٪۸۰ محصول باقی ماندهٔ کار کارگران چه می آید؟ پاسخ دهند که گویا آن را صرف تهیه امکانات

اجتماعی و رفاهی شهروندان می کنند!! آنان چنین خواهند گفت تا از این طریق رابطه سرمایه یعنی منشأ و اساس تمامی استثمار و بیحقوقیهای طبقه کارگر را پرده پوشی کنند. در مقابل این کارگرانند که باید با سری هوشیار و آگاه عمق استثمار خویش توسط سرمایه را با ژرف نگری تمام کند و کاو نمایند و آگاهی به این واقعیت را به سلاح نیرومند پیکار سرنوشت ساز خویش علیه سرمایه تبدیل کنند. کارگران باید چنین کنند و ما نیز در گیر و دار انجام همین کاریم. ببینیم که به راستی طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داران با محصول کار کارگران چه می کنند؟ در همین راستا ما ادعای آنان پیرامون بذل و بخش امکانات رفاهی و اجتماعی به کارگران!!! را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما پاسخ دقیق، سنجیده و واقع بینانه به این مسائل نیازمند توضیح روشن چند نکته اساسی مربوط به رابطه کار و سرمایه و پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی بطور کلـی است. این نکات عبارتند از:

۱. تا اینجا ما از شدت استثمار کارگران و نرخ اضافه ارزشی که از قبل کار پرداخت نشدهٔ آنها عاید سرمایه می شود صحبت نموده ایم. این گفتگو طبیعتاً وضعیت استثمار و موقعیت کل طبقه کارگر در مقابل سرمایه را در بر نمی گیرد. بخشی از طبقه کارگر در همان حال که بشدت توسط سرمایه استثمار می شود، و نیروی کارش در بازتولید کل سرمایه اجتماعی مورد استفادهٔ سرمایه قرار می گیرد، اما بطور مستقیم اضافه ارزشی تولید نمی نماید.

۲. سرمایه اجتماعی در تشکیل بخش ثابت خود کلاً و در سطح جامعه بطور کلـی صرفنظر از هزینه های خاصی که به هر سرمایه مجزا تعلق می گیرد متحمل برخی مخارج عام و سراسری از نوع راهها و بنادر یا سدها و مخازن آب و نظائر اینها می گردد که در بررسی پروسه بازتولید کل سرمایه باید مورد توجه قرار گیرد.

۳. باید به این نکته اساسی و مهم نیز توجه داشت که میزان اضافه ارزشی که سرمایه اجتماعی هر جامعه نصیب خود می سازد مگر در مواردی بسیار نادر و استثنائی عین

آن اضافه ارزشی نیست که در پروسه بازتولید داخلـی و در جریان استثمار مستقیم طبقه کارگر همان جامعه تولید شده باشد. بطور مثال سرمایه اجتماعی ایران به دلیل موقعیت انحصاری معینی که در تولید و صدور نفت دارد و رانت تفاضلـی بسیار عظیمی که از این بابت دریافت می دارد، هر سال مبالغ بسیار کلانی اضافه ارزش ناشی از استثمار پرولتاریاری سایر کشورها را نیز به خود اختصاص می دهد. در مقابل، نرخ اضافه ارزشی که ما در همین مقاله و در چند سطر پیش ضمن یک بررسی عینی آماری و ریاضی برای بخشهائی از سرمایه اجتماعی ایران محاسبه نمودیم بطور واقعی بسیار پائین تر از نرخ اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران مورد استثمار این بخش سرمایه است. نرخ اضافه ارزش در اینجا با توجه به میزان اضافه ارزشی محاسبه شده است که سرمایه اجتماعی ایران در جریان سامان پذیری خود در درون کل بازار بین المللی سرمایه داری و با تبعیت از قوانین نرخ سود عمومی این بازار کسب کرده است. سرمایه اجتماعی ایران به دلیل بارآوری اجتماعی بسیار کمتر، در مقایسه با سرمایه اجتماعی ممالک پیشرفته تر غربی معمولاً بخشی از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران را به نفع سرمایه های اخیر از دست می دهد.

اینها موضوعاتی هستند که در تحلیل و برآورد وضعیت استثمار پرولتاریای ایران باید مورد توجه قرار گیرند و نتایج آنها باید در محاسباتی که پیش تر انجام داده ایم منظور گردد. کوشش ما نیز بر این است که همه این جوانب را حتی الامکان در نظر گیریم. درست بر همین پایه پیش از پرداختن به هر نوع نتیجه گیری قطعی به سراغ توضیح و برآورد آماری نتایج مربوط به پبرخی از این مؤلفه‌ها می رویم.

سرمایه اجتماعی و بخش غیرمولد طبقه کارگر

جلوتر گفتیم که حدود ۶ ملیون نفر از طبقه کارگر ایران را کارگران مولد تشکیل میدهند، کار مولد کاری است که اضافه ارزش تولید می کند و مستقیماً به سرمایه

مبدل می گردد. به بیان دیگر کار مولد هر دو فاز مبادله یعنی هم فروش نیروی کار توسط کارگر و هم مصرف این نیرو در پروسه تولید بوسیله سرمایه را در بر می گیرد. بر همین مبنی کارگر مولد کارگری است که نیروی کارش با سرمایه مولد مبادله می شود و سرمایه دار در جریان مصرف این نیرو در پروسه تولید، به ارزشی بسیار بالاتر از آنچه در قبال بهای خرید نیروی کار پرداخته است دست می یابد. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم همه آحاد طبقه کارگر یک جامعه بطور قطع کارگران مولد نیستند. تقسیم کار کاپیتالیستی خود متناظر با وجود و توسعه عرصه هائی از پیش ریز سرمایه است که از یکسو اجزاء پیوسته کل پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی اند و از سوی دیگر جریان خرید و فروش و مصرف نیروی کار در آنها بطور مستقیم با تولید اضافه ارزش همراه نیست. سرمایه هائی که در این عرصه‌ها پیش ریز می گردد سرمایه مولد نیست، به این معنی که نیروی کار خریداری شده را بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف نمی کند. این بخش از نیروی کار مستقیماً به سرمایه تبدل نمی شود و فاز دوم مبادله با سرمایه را طی نمی نماید، درست بر همین مبنی اضافه ارزشی نیز بطور بلاواسطه تولید نمیکند. بعنوان مثال کاری که با سرمایه تجاری و پولی مبادله می شود از این نوع است. کارگری که نیروی کار خود را به سرمایه غیرمولد می فروشد بسان کارگران مولد مورد استثمار سرمایه قرار می گیرد و نیروی کار وی در بازتولید سرمایه اجتماعی بطور کلـی مورد مصرف سرمایه دار واقع می شود. هر چند که او تولید کنندۀ مستقیم اضافه ارزش نیست. بخشی از طبقه کارگر را این نوع کارگران تشکیل می دهند. اما همه کارگران غیرمولد از این نوع نیستند. نیروی کار کارگر غیرمولد ممکن است با درآمد مبادله شود. به هر حال جزئی هر چند جزء اندکی از طبقه کارگر در هر جامعه را این عده از کارگران تعیین می کنند. همانگونه که گفتیم در تحلیل دقیق استثمار نیروی کار و رابطه کار و سرمایه، باید موقعیت همه این اقشار کارگری را در نظر گرفت.

در مورد قشری از طبقه کارگر که نیروی کارش را با سرمایه غیرمولد مبادله می کند، می توان به کارگران بخش داد و ستد یا تجارت اشاره کرد. قشری که بسان همه اقشار دیگر طبقه کارگر با تمامی حدت و شدت مورد استثمار واقع می شود، در عین حال که تولید کنندهٔ اضافه ارزش نیز نیست. کار این کارگران درست همسان کار کارگران مولد مورد نیاز سرمایه است و به همان میزان در پروسه بازتولید کل سرمایه اجتماعی نقش دارد. به این توضیح مارکس پیرامون نقش این قشر از کارگران توجه کنیم.

« ولـی کار تجاری کاری است که اصولاً برای اینکه یک سرمایه بتواند بعنوان سرمایه تجاری عمل کرده و تبدیل کالا به پول و پول به کالا را میسر سازد ضروری است. این کاری است که ارزشها را تحقق می بخشد ولـی هیچ ارزشی نمی آفریند.» (کاپیتال)

سرمایه تجاری بخش پیوسته ای از کل سرمایه است. مظهر نوعی تقسیم کار در پروسه سامان پذیری سرمایه اجتماعی است. وظیفه ای که سرمایه تجاری و پولـی انجام می دهد بخش لاینجزائی از پروسه عمومی سامان پذیری و بازتولید کل سرمایه است. آنچه که این بخش سرمایه در وجود مستقل و متعین خود به مثابه سرمایه تجاری انجام می دهد، کاری است که در غیاب آن، خود سرمایه صنعتی باید انجام می داد. سرمایه تجاری این بخش از پروسه گردش و بازتولید کل سرمایه صنعتی را بشکلـی تخصصی بعهده می گیرد و درست بر همین مبنی نقش معینی در پائین آوردن هزینه سرمایه گذاری بطور کلـی ایفاء می نماید. سود سرمایه تجاری نیز دقیقاً بخشی از سود سرمایه مولد است. به بیان دقیق تر بخشی از کل اضافه ارزشی است که توسط کارگران تحت استثمار مستقیم بخش مولد سرمایه اجتماعی تولید گردیده است. نیروی کاری که توسط سرمایه تجاری استثمار می شود اگر چه اضافه ارزشی تولید نمی کند اما با انجام کاری که بخش مهم آن پرداخت نمی گردد هزینه تحقق یافتن اضافه ارزش را تقلیل می دهد. آنچه که در اینجا بطور خاص مورد نظر ماست.

چگونگی استثمار کارگران توسط سرمایه تجاری و نقش این بخش از طبقه کارگر در بازتولید سرمایه اجتماعی از یکسو و محل پرداخت دستمزد این کارگران از سوی دیگر است. مارکس در رابطه با مورد نخست می گوید:

" کارگر تجاری بلاواسطه اضافه ارزش تولید نمی کند. ولـی قیمت کار او بوسیله ارزش نیروی کار او یعنی هزینه تولیدی آن تعیین می گردد. در حالـی که بکار گرفتن این نیروی کار به منزله فشار وارده، نیروی صادره و فرسایش، همانند هر کار دیگری به هیچوجه بوسیله ارزش نیروی کارش محدود نمی گردد. بنا بر این بین دستمزد او و حجم سودی که او برای تحقق آن به سرمایه دار کمک می کند هیچ رابطه ضروری برقرار نیست. آنچه او برای سرمایه دار هزینه برمی دارد و آنچه نصیب خودش می سازد مقادیر متفاوتی هستند. او منفعت عاید سرمایه دار می سازد نه اینطور که مستقیماً اضافه ارزش تولید کند، بلکه بدینطریق که او با انجام دادن کاری که تماماً پرداخت نمی شود کمک می کند تا هزینه تحقق یافتن اضافه ارزش تقلیل یابد. " (همان مأخذ)

در رابطه با مبنای تأمین دستمزد این قشر از طبقه کارگر که در واقع موضوع اصلـی بحث ما در اینجاست مارکس کل پروسه تشکیل سود سرمایه تجاری را مورد بررسی قرار می دهد. او نشان می دهد که تاجر بگاه داد و ستد با سرمایه دار صنعتی به میزان همان سرمایه ای که پیش ریز می کند در اضافه ارزش ناشی از استثمار کارگران مورد استثمار سرمایه مولد سهیم می گردد. او همچنین توضیح می دهد که بخش ثابت سرمایه تجاری در همان حال که بشکلـی مستقل در مالکیت مجزای سرمایه دار تجاری است و در عین حال که با کار غیر مولد مبادله می شود اما در وسعت بازتولید عمومی سرمایه اجتماعی حالتی مشابه سایر اجزاء سرمایه ثابت پیدا می کند، بگونه ای که تاجر در جریان داد و ستد با سرمایه دار صنعتی نخست استهلاک این سرمایه و سپس سود مربوط به آن را دریافت می دارد. در بارهٔ نحوهٔ

بازتولید بخش متغیر سرمایه تجاری یا دستمزد کارگران یعنی همان نکته گرهی بحث ما نیز مارکس مدلل می دارد که بخش متغیر سرمایه تجاری با اینکه اضافه ارزشی پدید نمی آورد، اما اولاً متناسب با نیاز پروسه عمومی بازتولید سرمایه بطور کلی بخشی از سرمایه به بازتولید آن اختصاص داده میشود. ثانیاً در مناسبات میان سرمایه مولد با سرمایه تجاری کل این بخش یا در واقع دستمزد کارگر تجاری بعلاوۀ سودی که در ازاء کار پرداخت نشدۀ هر کارگر مولد عاید سرمایه شده است به تاجر منتقل می گردد. برای روشن تر شدن بیشتر موضوع مثالی را ذکر می کنیم. در این مثال کل سرمایه جامعه را A در نظر می گیریم. بخشی را که کلاً بصورت مولد پیش ریز شده است B و سرمایه تجاری را C می نامیم، اجزاء ثابت و متغیر بخش مولد را بترتیبB1, B2 و اجزاء ثابت و متغیر بخش تجاری سرمایه را بترتیب C 1,C 2 فرض می کنیم. کل اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران مولد نیز برابر M خواهد بود.

از آنجا که تمامی اضافه ارزش توسط بخش متغیر سرمایه مولد یعنی کارگران تحت استثمار بخش مولد سرمایه تولید شده است در وهله نخست چنین بنظر می رسد که نرخ سود عمومی عبارت خواهد بود از: M / B1+B2=N

اما واقعیت بشکل دیگری اتفاق می افتد. C1,C 2 نیز بخشی از A هستند. هر چند که در قلمرو کارکرد این بخش اضافه ارزشی تولید نمی شود و تنها کار پرداخت نشدۀ C 2 کمک می کند تا هزینه تحقق اضافه ارزش کل پائین آید. اما نرخ سود واقعی به این صورت خواهد بود. M / A = N یا به بیان دیگر M / B 1+B 2+C 1+ C2=N

به مدد این توضیح می توان پاره ای ابهامات مربوط به رابطه میان بخش های مولد و غیرمولد طبقه کارگر و از جمله نحوۀ استثمار کارگران غیر مولد توسط سرمایه را بر طرف نمود. اما تا آنجا که به این گفتگوی مشخص ما ارتباط پیدا می کند، بیشتر

چگونگی محاسبه دستمزد کارگران بخش غیر مولد سرمایه اجتماعی مورد نظر است. آنچه گفتیم به روشنی نشان می دهد که وقتی صاحبان سرمایه های صنعتی یا هر بخش مولد سرمایه اجتماعی میزان سود سالانه خود را گزارش می کند، در جریان محاسباتش فقط سرمایه ثابت و متغیر قلمروهای خاص بازتولید خود را در نظر نگرفته است. بلکه این رقم را با احتساب کل سرمایه ثابت و متغیر درون سرمایه اجتماعی و از جمله بخش ثابت و متغیر سرمایه تجاری و پولـی استنتاج نموده است. به بیان دقیق تر آنچه که در اسناد مرکز آمار جمهوری اسلامی سرمایه داری زیر عنوان "ارزش افزوده"!!! برای بخشهای مختلف سرمایه مولد بعنوان مثال سرمایه های پیش ریز شده در صنایع، معادن، کشاورزی و مانند اینها گزارش شده است بطور قطع با همه اضافه ارزشی که در این بخشها و توسط کارگران مورد استثمار این سرمایه‌ها تولید شده است زمین تا آسمان فرق دارد. در اینجا به همانگونه که دیدیم سخن از سودی است که سرمایه با ملاحظه تمامی اجزاء بخش ثابت و متغیر سرمایه تجاری و سودی که باید به کل این بخش از سرمایه تعلق گیرد و بالاخره با ملاحظه تمامی کاهشی که به تبع این محاسبات تحمل می کند وارد بیلان سالانه شده است. با این توصیف دستمزد سالانه کلیه کارگران که نیروی کار آنان با سرمایه غیر مولد مانند سرمایه پیش ریز شده در فروشگاهها، شرکتهای بزرگ و کوچک تجاری، امور بازرگانی و غیره مبادله گردیده است همگی در محاسبات بخش مولد سرمایه اجتماعی مستتر است.

حال از کارگران غیر مولد بخش تجاری یا سایر عرصه های غیر مولد سرمایه به سراغ قشرهای دیگری از طبقه کارگر می رویم که آنان نیز غیر مولدند اما نسبت به لایه هائی که در بالا توضیح دادیم موقعیت حدوداً متفاوتی دارند. این بخش از کارگران از لحاظ تعداد سهم چندان مهمی را در کل ترکیب جمعیتی طبقه کارگر احراز نمی کنند. تفاوت آنها با اقشاری که گفتیم نیز علـی الاصول باید در این جستجو شود که نیروی کار اینان اساساً نه با سرمایه بلکه با درآمد مبادله می شود. اما واقعیت این

است که در جامعه سرمایه داری بطور کلـی و در جوامعی مانند ایران بطور خاص تفکیک این کارگران از قشرهای نخست نه اساساً اما در برخی موارد کار چندان آسانی نیست. این کاملاً روشن است که بطور مثال در سرمایه داری ایران کارگران نسبتاً فراوانی هستند که نیروی کار خود را با درآمد مبادله می کنند، مثلاً به مثابه یک کارگر مجزا و بدون اینکه در استخدام هیچ شرکت یا مؤسسه سرمایه داری باشند به منازل افراد مراجعه می نمایند و امور مربوط به تعمیرات، لوله کشی، نظافت، پاک کردن سبزی، امور ساختمانی، تزئینات یا بسیاری کارهای دیگر را در قبال مزدی که دریافت می دارند، انجام می دهند. نیروی کار اینان با سرمایه مبادله نمی شود و کسی که این نیرو را خریداری می کند حتی اگر یک سرمایه دار هم باشد، در این معامله خاص استثنائاً رل سرمایه دار را بازی نمی کند. به هر حال در مورد مبادله نیروی کار این قشر یا قشرهای معین با درآمد و نه با سرمایه جای حرفی نیست. اما معضلـی که بالاتر اشاره کردیم مطلقاً مربوط به این لایه‌ها نیست. مشکل عموماً به آن بخش از طبقه کارگر ارتباط پیدا می کند که در استخدام سازمانهای دولتی قرار دارند. دولت‌ها در کنار سرشکن نمودن مقادیر بسیار عظیمی از محصول کار کارگران به باتلاق بوروکراسی، میلیتاریسم یا هزینه های سرسام آور کشت و کشتار توده های کارگر و سایر مخالفان بطور معمول بخشی از درآمد اجتماعی را نیز صرف آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، در مواردی کودکان و پیران و شاید سایر امور خدماتی می نمایند. در اینجا یعنی در این عرصه های به اصطلاح "خدماتی" نیز به هر حال ما شاهد نوعی مبادله نیروی کار با درآمد و نه با سرمایه هستیم. پرستاران و خدمه بیمارستانهای دولتی، معلمان تحت استخدام آموزش و پرورش، مربیان مهد کودکهای دولتی، کارکنان مراکز نگهداری از پیران و معلولان و مشابه اینها که حقوق آنان در واقع مبین هزینه بازتولید نیروی کارشان می باشد بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند که

نیروی کار آنها از یکسو شرط لازم بازتولید کل سرمایه اجتماعی است و از سوی دیگر این نیرو نه با سرمایه که با درآمد مبادله می شود. این امر بصورت گوشه ناچیزی از فونکسیون دولت یعنی سازمان متمرکز قدرت و اهرم مؤثر برنامه ریزی و بازتولید نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه کم و بیش مورد بحث است. مع الوصف در این رابطه جای گفتگوی بسیار زیادی وجود دارد. درآمد دولتها خود سوای اضافه ارزش حاصل از استثمار طبقه کارگر هیچ چیز دیگری نیست اما این فاکتور به خودی خود مبادله جزئی از این درآمد با نیروی کار و اختصاص این نیرو به برخی امور خدماتی را نفی نمی کند. نکته بعدی این است که دولتها در چه شرائطی و به چه میزان جزئی از درآمدشان را به این امور اختصاص می دهند. جواب هیچ دشوار نیست. در وهله نخست به میزانی که جنبش کارگری توانسته باشد بر آنها فشار وارد سازد و آنها را به قبول این امر مجبور ساخته باشد. در وهله دوم و مشروط به فشار مؤثر جنبش کارگری اینکه سهم هر چه بیشتر و باز هم بیشتری از کار پرداخت نشدهٔ پرولتاریای جامعه و پرولتاریای بین الـمللـی را به تملک خود درآورده باشند. در غیاب این دو شرط بویژه در غیاب شرط اول میزان این به اصطلاح "خدمات" یا درآمد دولتی که با کارهای خدماتی مبادله می شود آنقدر تنزل می کند که به صفر نزدیک می شود. در سرمایه داری ایران و سرمایه داری جوامع مشابه ما دقیقاً شاهد همین واقعیت هستیم. آنچه که در این بخش از دنیای سرمایه داری از سوی دولتها به "خدمات" تخصیص داده می شود یکجا قابل چشم پوشی است و هیچ ارزش محاسباتی چندانی ندارد.

با همه اینها ما در ادامه بررسی خود از رابطه کار و سرمایه و درجه استثمار طبقه کارگر ایران در این زمینه نیز همسان همه موارد دیگر فقط به طرح کلـی قضیه اکتفا نمکنیم. می کوشیم تا حتی الامکان و به میزان اطلاعاتی که در دست داریم یک تصویر ریاضی و آماری از موضوع بدست دهیم. به سراغ همه آن حوزه هائی می رویم که دولت سرمایه داری مدعی مبادله درآمد با نیروی کار است و روز روشن چراغ

بدست به هر سوراخ و سمبه ای سر می زنیم تا ببینیم اثری از چیزی به نام "خدمات" در این جامعه یافت می شود؟!

از مسأله آموزش و پرورش یعنی محوری ترین و اساسی ترین بخش امکانات اجتماعی شروع می کنیم. در آغاز دهه جاری بنا به مندرجات سالنامه مرکز آمار رژیم اسلامی سرمایه کمتر از ۳۸ ملیون نفر از میان جمعیت ۶ ساله به بالای کشور با سواد بوده اند. از این تعداد مجموعاً ۵،۱ ملیون نفر تحصیلات عالـی داشته اند. ۶ ملیون نفر دارای گواهینامه دیپلم متوسطه، ۷ ملیون تا سطح دورهٔ راهنمائی و بالاخره بیش از ۱۶ ملیون نفر فقط تا حد تحصیلات پنجساله ابتدائی یا حتی پائین تر از آن درس خوانده اند. در بارهٔ اینکه فرزندان طبقه کارگر بندرت به دانشگاهها راه می یابند شاید استدلال یا گفت و شنود زیادی لازم نباشد. این توضیح واضحات است. این نیز تا حد قضایای بدیهیه ریاضی بدیهیست که اگر بناست ۱۶ - ۱۷ ملیون ایرانی حداکثر تحصیلاتشان فقط پنجم ابتدائی باشد، این ۱۶ - ۱۷ ملیون فرزندان بانکداران و تجار و صاحبان کارخانه‌ها یا رؤسای دوائر دولتی و بنیادهای عظیم مالـ ی و اقتصادی و بالاخره مالکان ثروت و حتی دارندگان مشاغل با درآمد متوسط نخواهند بود. این جمعیت ۱۷ ملیونی همگی به خانوارهای کارگری تعلق خواهند داشت. کارگران و فرزندان کارگران خواهند بود. فرض کنیم که در کنار این ۱۶ - ۱۷ ملیون، نیمی از دانش آموختگان دورهٔ راهنمائی و چند درصدی هم از دارندگان دیپلم، سهم طبقه کارگر باشند. آنچه که از ذکر این ارقام نتیجه می شود این است که امکانات آموزشی موجود در جامعه تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط می شود معمولاً امکاناتی است که در سطوح ابتدائی و راهنمائی و تا حدی دبیرستان قابل تصور است. بر همین مبنی باید دید که در این سطوح چه چیزی تحت نام امکانات به طبقه کارگر تعلق گرفته است؟!! سالنامه آماری سرمایه خود اعلام می دارد که در سال های مورد بحث بطور

مثال در فاصله میان ۷۳ - ۱۳۷۲ کل بودجه ای که دولت سرمایه داری به آموزش و پرورش عمومی اختصاص داده است رقمی حدود ۳۸۴ ۷۴۴ ۵۰۰ ۰۰۰ تومان بوده است. در بهترین حالت فرض کنیم که نیمی از کل این مبلغ به آموزش و پرورش فرزندان متعلق به طبقه کارگر جامعه تخصیص یافته باشد. در این صورت تنها رقمی قریب ۱۹۲ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان را در پیش روی خواهیم داشت. اما این مبلغ بطور یقین با واقعیت فاصله بسیار زیادی دارد. اولین دلیل آن این است که بخش مهمی از این بودجه بصورت شهریه از همان دستمزد ناچیز کارگران پرداخت شده است. به تعبیر دیگر سهمی از همان حداقل کارپرداخت شدهٔ کارگران بجای آنکه صرف هزینه های معیشتی خود و خانواده شان شود بصورت شهریه های کلان به بودجه دولت سرمایه داری افزوده شده است. در بارهٔ ارقام دهشتناک این شهریه‌ها نیز نیاز به هیچ توضیحی نیست. همگان می دانند که سرسام آور بودن آن سبب شده است تا امکان تحصیلات راهنمائی و متوسطه حتی در بدترین و عقب افتاده ترین مدارس کشور هم از فرزندان کارگران سلب گردد. از این گذشته نحوهٔ توزیع اقلام بودجه آموزشی در نواحی محل زیست کارگران و سایر نواحی سخت متفاوت بوده است. در یک محاسبه بسیار سخاوتمندانه شاید بتوانیم رقمی حدود ۱۵۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان را بعنوان کل هزینه آموزش و پرورش طبقه کارگر در طول سال مورد قبول قرار دهیم.

از آموزش و پرورش به بهداشت و درمان گذر می کنیم. سالنامه آماری رژیم سرمایه در بخش بودجه سال ۱۳۷۲ زیر عنوان پرداختی های قطعی بهداشت و درمان و تغذیه، یک رقم ۱۸۹ ۰۴۱ ۴۰۰ ۰۰۰ تومان را گزارش نموده است. هیچ روشن نیست که این مبلغ چگونه هزینه شده و صرف چه اموری گردیده است. اما یک چیز در این میان کاملاً بدیهی است. اینکه واقعاً بهداشت و درمان رایگانی برای کارگران در جامعه وجود نداشته است. در بهترین حالت بخشی از کارگران که از بیمه درمانی یا تأمین اجتماعی برخوردار بوده اند و در قبال پرداخت حق بیمه ماهیانه خود از بازپرداخت

سهم معینی از بهای درمان خویش معاف گردیده اند. اما حتی ارقام مربوط به این معافیت نیز در چهارچوب جدول بندیهای بودجه ای رژیم هیچ ارتباطی با هزینه بهداشت و درمان پیدا نمی کند، بلکه کلاً در بخش تأمین اجتماعی و بهزیستی منظور شده است که ما بعداً آن را در محاسبات خویش وارد خواهیم ساخت. در یک بررسی کنجکاوانه تر از وضعیت بهداشت و درمان کارگران حتی با مراجعه به منابع رسمی خود رژیم سرمایه ما با ارقامی مواجه می شویم که بی بهرگی هر چه عمیق تر طبقه کارگر از امکانات درمانی رایگان را بخوبی روشن می سازد. در سال ۱۳۷۳ مجموعاً ۶۶۸۸ پزشک عمومی، ۷۲۴۴ پزشک متخصص، ۱۷۷۵ حدود دندانپزشک، نزدیک به ۸۲۱ ۱۲۳ پرستار و بهیار و مددکار اجتماعی و تکنیسین و سایر کارکنان امور بهداشتی و درمانی در سراسر کشور مشغول به کار بوده اند. در این سال حدود ۶۹۳۴۷ تخت بیمارستانی نیز در کل ۴۷۴ بیمارستان تحت کنترل وزارت بهداشت و درمان مورد استفادهٔ بیماران بوده است. مطابق این آمار به هر ۵۰۰۰ نفر فقط یک پزشک (عمومی یا خصوصی) و به هر ۰۰۰ ۱۰ نفر یک تخت بیمارستانی تعلق می گرفته است. در بارهٔ اینکه چند درصد این پزشکان عمومی و خصوصی مورد مراجعه کارگران قرار می گیرند اطلاع موثقی در دست نیست، اما بر روی چند پارامتر مشخص در این رابطه می توانیم حساب کنیم. اولاً بیشتر اطباء متخصص در شمال شهر تهران و نواحی اعیان نشین شهرهای بزرگ مشغول کارند. ثانیاً بهای ویزیت آنان چنان بالاست که کمتر کارگری حتی اگر با خطر مرگ روبرو باشد شانس دسترسی به اینان را پیدا می کند. مراجعه کارگران به این پزشکان معمولاً در مواردی اتفاق می افتد که اینان با بیمه تأمین خدمات درمانی قرارداد داشته باشند. تازه در این حالت نیز کارگر مجبور است که بخش مهمی از هزینه دارو و درمان را خود بپردازد. نتیجه منطقی و معقولی که از ورای همه این پارامترها می تواند بدست آید این است که استفادهٔ

کارگران از اطباء متخصص نه قاعده که معمولاً بسیار محدود است. بعلاوه اگر حتی این استفاد صورت گیرد نیز هیچ ربطی به "خدمات" ندارد وقتی که کارگر باید تمامی دار و ندار خود را بفروشد تا احیاناً فرزند بیمارش را رد و گذری به یک دکتر متخصص نشان دهد پیداست که او از هیچ خدمات دولتی استفاده نکرده است. در رابطه با بهره گیری از بیمارستانها و امکانات بستری شدن و جراحی نیز گفتگوی هزینه های دهشتبار این کار نقل مجالس خاص و عام در هر گوشه ای از دوزخ آکنده از بیماری و درد سرمایه داری اسلامی ایران است. در اینجا نیز ما بطور واقعی شاهد انجام هیچ درمان و مراقبت رایگانی برای کارگران نیستیم. با توجه به همه این فاکتورها اینکه چه بخشی از کل رقم مندرج در بودجه بهداشت و درمان دولت سرمایه داری را می توان به حساب امکانات درمانی کارگران گذاشت، قضاوت هم آسان و هم در عین حال کمی مشکل است. آسان است به این دلیل که همه مؤلفه‌ها و داده های ریاضی موجود بر بسیار نازل بودن و در واقع هیچ بودن این مبلغ دلالت دارد. مشکل بودن قضیه فقط این است که نمی توان یک رقم دقیق آماری را در این مورد ذکر نمود. در خوشبینانه ترین حالت شاید بتوان ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۳۵ تومان از کل بودجه درمانی کشور را به حساب کارگران بگذاریم.

از آموزش و بهداشت که بگذریم نوبت عملکرد دولت سرمایه داری در تأمین اجتماعی کارگران می رسد. بودجه سال ۱۳۷۲ دولت اسلامی کل هزینه مربوط به این بخش را چیزی در حدود ۰۰۰ ۲۰۰ ۰۴۲ ۲۸۱ تومان ذکر نموده است. واقعیت این است که سهم بسیار عمده تر این مبلغ بسان همه اقلام دیگر بودجه مملکتی در چهارچوب دیوانسالاری منجمد رژیم کاپیتالیستی از یکسو و شبکه های گستردهٔ دزدی و چپاول اسلامی از سوی دیگر بطور کلـی از دائرهٔ موسوم به تأمین اجتماعی و بهزیستی اتباع جامعه خارج گردیده است اما اگر حتی از همه این‌ها چشم پوشی کنیم و فرض را بر این گذاریم که بالغ بر ٪۷۰ بودجه مزبور به مصرف تأمین اجتماعی توده های کارگر

رسیده باشد!!! حتی در این صورت باز هم ۲۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان حداکثر مبلغی خواهد بود که می تواند به حساب کارگران منظور گردد.

این بررسی را می توان به همه عرصه هائی که دولت سرمایه داران نام امکانات اجتماعی و رفاهی! بر آنها می گذارد توسعه داد. این کاری است که باید بگونه ای وسیع، همه سویه و بسیار دقیق تر از آنچه که ما در اینجا بدان پرداخته ایم انجام داد و پیگیری نمود. اما از آنجا که این بحث ما بر خلاف آنچه که خود می خواهیم و در واقع زیر فشار کمبود منابع و ماتریال تحقیقاتی به مقدار بسیار زیادی عام است عجالتاً از دنباله گیری بیشتر آن در این نوشته خودداری می کنیم. در عوض عین جدول محاسباتی بودجه دولت اسلامی سرمایه در بارهٔ تمامی ارقام متناظر بر این نوع هزینه‌ها را اینجا نقل می کنیم و سپس بر پایه یک برآورد منطقی، درصد مربوط به کارگران را بطور تخمینی محاسبه کرده و بررسی خویش را ادامه می دهیم.

پرداختی‌های قطعی امور اجتماعی بودجه عمومی دولت (میلیون ریال)

شرح	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳
آموزش و پرورش	2 264 430	224 662	285 659
فرهنگ و هنر	72 564	224 662	285 659
بهداشت و درمان	1 105 887	1 890 414	2 534 708
تأمین اجتماعی	1 832 867	2 810 422	2 257 150
تربیت بدنی	62 232	118 864	155 425
عمران شهرها	143 035	230 731	268 187
نوسازی روستاها	82 658	124 147	123 365
محیط زیست	14 470	27 241	26 272
آموزش فنی	266 731	267 740	2 597
آموزش عالی	504 777	867 740	2 597
جمع	6 349 751	10 518 880	12 345 882

بالاتر در مورد اقلام مربوط به هزینه های احتمالی نظام کاپیتالیستی در رابطه با آموزش و بهداشت و تأمین اجتماعی نشان دادیم که حتی در خوشبینانه ترین حالت تنها بخش بسیار کمتری از آنچه که در بودجه سالانه دولت سرمایه درج شده است می تواند به حساب هزینه امکانات اجتماعی خاص طبقه کارگر منظور گردد. اما ما بخاطر پرده برداشتن از عمق استثمار و جنایت سرمایه داری و برای رفع هر گونه شبهه و تردید در بارهٔ نتایج بررسی هائی که انجام می دهیم، می کوشیم تا کفه محاسبات را بیش و بیشتر به نفع ادعاهای سر تا دروغ منابع دولتی سرمایه داری سنگین کنیم.

در جدول بالا طبق ادعای مرکز آمار سازمان برنامه و بودجه رژیم اسلامی سرمایه داری در طول سال ۱۳۷۳ مجموعاً **۱ ۲۳۴ ۵۸۸ ۲۰۰ ۰۰۰** تومان صرف تمامی عرصه های مربوط به امور اجتماعی اعم از آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، فرهنگ و هنر، تأمین اجتماعی و بهزیستی، تربیت بدنی و امور جوانان، عمران شهرها، نوسازی روستاها، محیط زیست، آموزش فنی و حرفه ای و آموزش عالی شده است. در یک برآورد کاملاً افراطی و منطقاً محال فرض کنیم که حتی ٪۵۰ تمامی این امکانات به طبقه کارگر ایران اختصاص یافته باشد!!! باز هم نتیجه فقط مبلغی بالغ بر ۶۱۷ ۲۹۴ ۱۰۰ ۰۰۰ تومان خواهد بود. فعلاً این رقم را در همین جا، با تمامی نا ممکن بودنش بخاطر بسپاریم، ببینیم که با دنباله گیری بررسیها و محاسبات ریاضی و آماری خود بالاخره به کجا می رسیم.

دولت سرمایه داری ایران به مثابه سازمان متمرکز قدرت سیاسی و نهاد برنامه ریزی و بازتولید نظم اقتصادی، اجتماعی سرمایه در طول هر سال به سرمایه گذاریهای معینی دست می زند. سرمایه گذاریهائی که نه همه اما قسمتی از آن‌ها می تواند بعنوان هزینه بخش فیکس یا استهلاک این بخش از کل سرمایه اجتماعی بحساب آید. بطور مثال سرمایه ای که در تأسیسات پایه ای و زیربنائی اقتصاد مانند راهها، راه آهن،

بنادر، ساختمان مدارس و دانشگاهها، فرودگاهها، سدها و شبکه های آبرسانی و نظائر اینها پیش ریز می شود، در این عداد قرار می گیرند. هزینه های مربوط به این سرمایه گذاریها علی الاصول می بایستی بعنوان جزء معینی از سرمایه ثابت سالانه در بیلان عمومی ارزش پوئی و سود سرمایه اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. اما کاملاً روشن است که در محاسبه میزان اضافه ارزش و سود سلانه یا نرخ اضافه ارزش و نرخ سود هر تک سرمایه یا اساساً کل سرمایه اجتماعی فقط هزینه استهلاک سالانه این بخش استوار سرمایه است که می تواند منظور گردد. چه مصرف کل این سرمایه‌ها در پروسه تولید معمولاً بیش از یکسال یا بعضاً حتی چندین سال و چند دهه هم به طول می انجامد.

بر پایه گزارش مرکز آمار در سال ۱۳۷۳ مجموعاً ۷۶۷ ۱۸۰ ۹۰۰ ۰۰۰ تومان در عرصه های مختلف اقتصادی به شرح زیر پیش ریز شده است.

پرداختی های قطعی امور اقتصادی بودجه عمومی دولت، سال ۱۳۷۳

(تومان)

کشاورزی و منابع طبیعی	۱۴۲ ۱۲۱ ۲۰۰ ۰۰۰
آب	۹۶ ۰۰۹ ۶۰۰ ۰۰۰
برق	۴۵ ۵۷۴ ۲۰۰ ۰۰۰
صنایع	۱۷ ۹۲۶ ۵۰۰ ۰۰۰
نفت	۲۴۷ ۶۲۸ ۳۰۰ ۰۰۰
گاز	۳۶ ۸۴۹ ۱۰۰ ۰۰۰
معادن	۱۴ ۹۸۲ ۵۰۰ ۰۰۰
راه و ترابری	۱۵۹ ۲۶۴ ۴۰۰ ۰۰۰
پست و مخابرات	۷ ۸۲۵ ۱۰۰ ۰۰۰

از اینکه چه بخشی از کل این سرمایه گذاری می تواند به مثابه استهلاک سالانه سرمایه اجتماعی قلمداد شود هیچ برآور معینی در دست نداریم. شاید رقم ۱۰٪ یک تخمین معقول باشد. از طرف دیگر همه اقلامی که در اینجا ذکر شده است در بخش استوار سرمایه اجتماعی جای نمی گیرند. بخش مهمی از آن سرمایه گذاریهائی است که دولت سرمایه داری خود بعنوان بزرگترین سرمایه دار جامعه در قلمروهای مختلف پیش ریز کرده است. این بخش طبعاً در شمول محاسباتی قرار می گیرد که ما قبلاً بدانها پرداخته و نیازی به محاسبه دوبارهٔ آنها نیست. با همه اینها ما دست به یک اغماض سرگیجه آور می زنیم و از کیسه پرولتاریا با تمامی کرامت حاتم منشانه به بذل و بخشش می پردازیم. بنظر می رسد که انبان اضافه ارزشی که از کار پرداخت نشدهٔ طبقه کارگر نصیب طبقه بورژوازی شده است چنان مالامال است که هر چه در شمارش موجودی آن اغماض بخرج دهیم باز هم هیچ کسر و کمبودی در ژرفای بی انتهای استثمارگری سرمایه احساس نخواهد گردید. آری ما به یک چشم پوشی عمیق دست می زنیم و یکجا کل این اقلام پیش ریز شدهٔ سرمایه را فقط و فقط به مثابه استهلاک سالانه بخش استوار کل سرمایه اجتماعی وارد محاسبه می کنیم. این کار را بویژه از این لحاظ نیز انجام می دهیم که در بخشهای قبلـی بررسی خود استهلاک جزء فیکس سرمایه اجتماعی را نتوانسته بودیم برآورد کنیم. به هر حال کفارهٔ عدم دسترسی به این داده های آماری را ما با این اغماض خویش پرداخت می کنیم تا با اطمینان بیشتری به صحت نتیجه گیریها کار خویش را پی گیریم.

در ابتدای این بخش و در جریان برآورد تقریبی نرخ استثمار طبقه کارگر یا نرخ اضافه ارزش و سود سرمایه داران دیدیم که هر کارگر مولد یعنی کارگری که نیروی کارش را به سرمایه می فروشد و سرمایه دار یا دولت سرمایه داران این نیرو را در پروسه تولید مصرف می نماید، حداقل بیش از سه برابر دستمزد سالانه اش اضافه ارزش به سرمایه تحویل می دهد. پس از آن به این نکته پرداختیم که مطابق گزارشات رسمی

منابع دولتی سرمایه بیش از ۶۰۰۰ ۰۰۰ نفر از افراد طبقه کارگر ایران را کارگران مولد تشکیل می دهند و بالاخره از لابلای اعداد و اقلام سالنامه آماری رژیم این را نیز استخراج نمودیم که متوسط دریافتی سالانه کارگران در سال ۱۳۷۳ چیزی بالغ بر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان بوده است. نخستین نتایج حاصل از کنار هم قرار دادن این اعداد و داده‌ها را می توان به شرح زیر جمعبندی نمود.

۱. تعداد کل کارگران مولد در سال ۱۳۷۳ ۶ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر
۲. متوسط تقریبی دستمزد سالانه هر کارگر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان
۳. اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر ۱ ۵۰۰ ۰۰۰ تومان
۴. کل اضافه ارزش سالانه منهای بخش نفت ۹ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان

در سال مورد بررسی مطابق ارقام بودجه دولتی ۲ ۱۴۷ ۹۷۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان در آمد نفت و گاز عاید سرمایه داری ایران شده است. این مبلغ همانگونه که پیشتر اشاره کردیم و در سایر نشریات ما به تفصیل توضیح داده شده است در مجموع بخش معینی از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان است که سرمایه اجتماعی ایران به دلیل تسلط بر شرائط انحصاری تولید و فروش نفت آن را تصاحب می کند. اگر این اضافه ارزش را به رقم قبلـی اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران سایر بخش های اقتصاد کاپیتالیستی اضافه کنیم آنگاه خواهیم داشت.

۱۱ ۴۷۹ ۷۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ = ۹ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ + ۲ ۱۴۷ ۹۷۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان

این مجموع اضافه ارزشی است که در طول یکسال از طریق کار پرداخت نشدهٔ طبقه کارگر ایران و جهان نصیب طبقه سرمایه دار ایران و دولت سرمایه داران شده است. از این رقم به طوری که جلوتر حساب کردیم در خوشباورانه ترین حالت شاید چیزی حدود ۶۱۷ ۲۹۴ ۱۰۰ ۰۰۰ تومان به هزینه های مربوط به امور اجتماعی تخصیص

یافته باشد. یعنی به صورت درآمد دولت با نیروی کار بخشی از طبقه کارگر مبادله شده باشد، همچنین از کل هزینه استهلاک بخش فیکس سرمایه اجتماعی شاید که ۷۶۷ ۱۸۰ ۹۰۰ ۰۰۰ تومان در این رابطه هزینه شده باشد. با احتساب تمامی اینها باز هم رقم باقی ماندهٔ اضافه ارزش یاد شده سر به رقم نجومی ۱۰ ۰۹۵ ۲۲۵ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان در سال خواهد زد.

خلاصه کنیم. به مثابه بیلان یکساله پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و وضعیت استثمار طبقه کارگر در این راستا با ترازنامه فجیع و دردآور زیر مواجهیم.

۱. بیش از ۶ ملیون کارگر در قلمروهای مختلف تولید بصورت کارگر مولد و حدود چند ملیون کارگر دیگر در سایر رشته های اقتصادی یا عرصه های موسوم به "خدمات" برای سرمایه داران کار کرده اند. همگی نیروی کار خویش را به سرمایه فروخته اند و زیر نام دستمزد یا حقوق چیزی برای هزینه بازتولید نیروی کار خود دریافته داشته اند. کل دریافتی اینان در طول سال و در همه اشکال آن اعم از حقوق ماهیانه یا "خدمات و رفاه" و همه چیزهای دیگر در بالاترین حد خوشباوری رقمی کمتر از چهارهزار میلیارد تومان در سال بوده است. اما در طول همین سال طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری ایران، حداقل بیش از ۱۰ ۰۰۰ میلیارد سود خالص از محل کار پرداخت نشدهٔ این کارگران به خود اختصاص داده است. این ۱۰ ۰۰۰ میلیارد تومان خون و گوشت و پوست و رگ و پی، آموزش و پرورش و بلوغ فکری و خلاقیت های انسانی، بهداشت و درمان و محیط زیست سالم، مسکن و رفاه و آسایش و کلاً زندگانی طبقه کارگر و فرزندان طبقه کارگر ایران است که توسط زالویان دژخیم و جنایت پیشه بورژوازی از درون رابطه ضد انسانی و سراسر ارتجاعی کار و سرمایه مکیده شده است. ملیونها کارگر شب و روز، یک شیفت و دو شیفت جان کنده اند و حاصل کار آنان اینسان توسط سرمایه به یغما رفته است. بیان همه آثار یا چگونگی تسری تمامی آثار این استثمار در همه وجوه زندگی طبقه کارگر نه با زبان میسر است

و نه در توانائی هیچ قلمـی است. اما با بصیرت کمونیستی و علـمی می توان به آسانی دریافت که ریشه تمامی مصائب زندگی انسان معاصر در همین جا یعنی دقیقاً در همین رابطه سیاه ضدانسانی، در همین مناسبات کار مزدوری نهفته است. ریشه تمامی اشکال فقر، گرسنگی، بی خلنمانی، بی مسکنی، بی سوادی و همه محرومیت های دیگر بعینه در همین مناسبات نهفته است. اگر ملیونها ایرانی در چنگال گرسنگی و فقر جان می کنند، اگر هرسال ملیونها کودک به دلیل کمبود تغدیه و زیر فشار بی بهداشتی مادرانشان سقط می گردند، اگر ملیون‌ها کودک دیگر در سنین اولیه زندگی خویش پرپر می شوند، اگر ملیونها زن ایرانی در اعماق آشپزخانه‌ها و آلونکها زنده به گورند. اگر مردسالاری تمامی تار و پود فرهنگ و فکر و آموزش و دید و دریافتهای اجتماعی آدمها را زیر نفوذ خود دارد، اگر ملیونها کودک و نوجوانان ایرانی به دلیل عدم دسترسی به آموزش و امکانات خلاق پرورشی از رشد باز می مانند، اگر توده های کارگر با محصول کار خویش بکلـی بیگانه اند، اگر محصول کار آنان در دستان ناپاک سرمایه داران بصورت سرمایه بر آنها حکومت می راند. اگر کارگران هر چه بیشتر تولید می کنند بیشتر استثمار می شوند و عمیق تر محصول کار خود فاصله می گیرند. و ملیونها اگر دیگر همه و همه به ماهیت پلید و ضد انسانی همین رابطه سرمایه مربوط میشود. تنها بصیرت شفاف کمونیستی لازم است تا رابطه تمامی این مصائب و مشقات زندگی بشر با وجود منحوس سرمایه به روشنی درک گردد. ما این رابطه را بطور مستمر و در همه وجوه خواهیم شکافت تا بدین ترتیب نقد سوسیالیستی عینیت واقعی شرائط کار و زیست طبقه کارگر را به هستی آگاه این طبقه تبدیل کنیم. این یک پیش شرط اساسی و در واقع مهمترین پیش شرط در کار تدارک پرولتاریا برای رهائی فرجامین از اسارت جهنم سیاه سرمایه داری است.

به محور اصلـی بحث خویش باز می گردیم. ما به زبان ریاضی نشان دادیم که هزینه زیست و آموزش و بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی و محیط زیست و مخارج عمران شهر و نو سازی دهات و تحصیلات عالـی و امور جوانان و پیران و کودکان مربوط به طبقه کارگر ایران که با محاسبه افراد خانوار حداقل ۴۵ ملیون از جمعیت ۵۵ ملیونی سال ۱۳۷۳ کشور را تشکیل می داده اند در مجموع از ۴۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۴ تومان تجاوز نکرده است. در حالی که همین طبقه کارگر بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ تومان در همین سال برای طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری ایران اضافه ارزش تولید نموده است. حال باید به چند پرسش مهم در همین رابطه پاسخ گوئیم. اولین سؤال این است که بر سر سر نوشت این محصول عظیم کار چه می آید؟ یا به کلام دیگر دولت و طبقه سرمایه دار ایران با حاصل کار کارگران و با این ارزش غول آسای ۱۰ ۰۰۰ میلیارد تومانی چه می کند؟ پاسخ برای تمامی کسانی که الفبای سرمایه را می فهمند بسیار روشن است. این اضافه ارزش یا این کار پرداخت نشدهٔ کارگران که اینک بطور مطلق در مالکیت طبقه سرمایه دار و دولت این طبقه است در بخش عظیمی از خود مجدداً به سرمایه تبدیل می شود و بر سرمایه سرمایه داران افزوده می گردد. این سرشت سرمایه است که بطور بیوقفه کار زنده را به کار مرده یعنی به سرمایه مبدل می سازد و مقتضیات سودآوری سرمایه را در قالب نظم اجتماعی و مدنیت و دولت و قانون بر سرنوشت کارگران مسلط می گرداند. سرمایه یعنی همین، یعنی رابطه استثمار نیروی کار، رابطه ای که نیروی کار را به مثابه یک کالا می خرد، آن را بشکل یک کالا مصرف میکند، در جریان مصرف این نیرو بخش اصلـی و عظیم کار کارگر را رایگان و بدون هیچ بهائی تصرف می نماید و آنگاه این کار پرداخت نشده یا این ارزش اضافه را دوباره به سرمایه تبدیل می کند و بدینسان در همان حال که کارگران را بیشتر و بیشتر از هستی ساقط می سازد، خود بزرگ و بزرگتر می شود.

در طول سال ۱۳۷۳ طبقه بورژوازی ایران بیش از ۵ ۲۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان یعنی ۱ ۲۰۹ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان بیش از کل هزینه زیست و مسکن و آموزش و درمان و تأمین اجتماعی و هزینه های مربوط به شهرسازی و تحصیلات عالـی و... کل ۴۵ ملیون نفوس کارگری جامعه فقط در دو بخش صنعت و بازرگانی به سرمایه الحاقی تخصیص داده است. در همین سال برای بیش از ۱۴ ۰۰۰ کارگاه و محل تجاری جواز تأسیس یا پروانه بهره برداری صادر گردیده است. تمامی اینها فقط به دو بخش اقتصادی یاد شده مربوط می شود. اگر حجم کل سرمایه الحاقی این سال در تمامی عرصه‌ها را محاسبه کنیم مسلـماً به رقمی چند برابر اینها خواهیم رسید.

نظام سرمایه داری در همان حال که بطور روتین بخش اصلـی و اعظم محصول کار مزدبگیران را به سرمایه و باز هم سرمایه تبدیل می کند. بخش مهمی از این کار پرداخت نشده را نیز به مصارف دیگر اختصاص می دهد. اگر قرار است این نظام ضد انسانی بر قرار بماند باید هر نوع اعتراض، انتقاد و پیکاری که علیه استثمار و بیقحوقی و نابرابری جریان دارد درهم کوبیده شود. باید " قانون ارزش " و تولید اضافه ارزش به تمامی ساختار حقوقی و مدنی جامعه تسری یابد. باید که نظم سیاسی سرمایه در قالب نوعی مدنیت و ماشین دولتی بر کارگران تحمیل شود. باید دهها و صدها شبکه بوروکراسی ایجاد شود که سوای تأمین نظم اداری سرمایه هیچ خاصیت دیگری ندارند. برای این کار به ارتش، پلیس، ژاندارم، پاسدار، بسیجی، گشت صارالله و انصار حزب الله ، به دولت و بوروکراسی عظیم دولتی، به زندانها، بیدادگاهها، سازمانهای گستردۀ پلیسی، محاکم حقوقی و قضائی و به بسیاری چیزهای دیگر نیاز است. از اینها گذشته میلیتاریسم و بودجه های سرسام آور میلیتاریستی مورد احتیاج است. همه اینها سخت مورد نیاز سرمایه اند و سرمایه برای پا برجا ماندن خود به همه اینها محتاج است. بر همین مبنی باید هزاران میلیارد تومان از دسترنج کارگران در طول

هر سال به حلقوم کثیف موجوداتی ریخته شود که کارشان جز کشتار انسانها و انسانیت هیچ چیز دیگری نیست. آری بخش عظیمی از محصول کار کارگران نیز به گنداب متعفن میلیتاریسم سرازیر می شود و بعنوان پاداش آدمکشی و جنایت به مزدوران نظامی و انتظامی و جلادان و جاسوسان سرمایه پرداخت گردد. چه باید کرد و چگونه می توان از این مهلکه سیاه تاریخ نجات یافت؟ پاسخ این سؤال را در بخش های بعدی این نوشته‌ها پی می گیریم.

ادامه دارد

جامعه ایران و « معضل توسعه» فوریه ۲۰۰۱

نظام سرمایه داری، دیر زمانی است که زمینه های تاریخی توسعه و انکشاف خود را از دست داده است. اگر این نظام هم چنان به بودن خود ادامه می‌دهد، این امر دال بر وجود ظرفیت تاریخی‌اش برای استمرار توسعه نیست. جایگزینی هر شیوه‌ی تولید یا هر شکل جامعه‌ی بشری با شکل بعدی، در گرو آمادگی و تدارک طبقه‌ی اجتماعی معینی است که نابودی نظام موجود، شرط رهایی وی از استثمار و اسارت و حکومت شوندگی است. ناتوانی و فقدان آمادگی این طبقه‌ی اجتماعی، مترادف با ظرفیت شیوه‌ی تولید مسلط برای تداوم توسعه نیست. بن بست حی و حاضر سرمایه داری به ویژه هنگامی به طور علمی و مادی قابل لـمس است، که در تبیین آن از « کاپیتال» مارکس استمداد شود. نوشته‌ی حاضر به بررسی فهرست وار این مساله، نخست در سطح جهانی و سپس در مورد مشخص جامعه‌ی ایران، می‌پردازد.

بن بست تاریخی توسعه‌ی سرمایه داری

عامل اساسی بن بست توسعه‌ی سرمایه داری - خواه گذرا و خواه مزمن یا غیرقابل گذر- خود سرمایه، یعنی رابطه‌ی تولید اضافه ارزش، رابطه‌ی تبدیل حاصل کار به سرمایه، رابطه‌ی تبدیل کار زنده به کار مرده و تسلط فزاینده‌ی دومی بر اولی، رابطه‌ی انفصال همه سویه‌ی انسان از حاصل کار و سرنوشت تولیدات خویش است. روند انباشت و خودگستری سرمایه، روندی ذاتا بحران زا است. نظام کاپیتالیستی با این سرشت بحران زا و زیر فشار پیکار جنبش کارگری، وارد مرحله‌ای شده است که:

اولا: عامل واقعی بروز بحران، هر چه سرطانی تر و بدخیم تر در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی جهانی ریشه دوانیده است؛ و ثانیا: مکانیسم‌ها و اهرم‌های درونی خنثی سازی فرآیند بروز بحران، کارایی و ظرفیت کارکرد خود را هر چه بیش‌تر از دست

داده است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح بین المللی، در طول این چند دهه به طور خیره کننده‌ای بالا رفته است. میزان سرمایه‌ی شرکت Nokia در حال حاضر با یک دهم کل تولید ناخالص سالانه‌ی کشور فنلاند برابری می‌کند. آمار دقیقی از شمار کارگران این مونوپول در دست نداریم، اما با ملاحظه‌ی این که حاصل کار هر کارگر تولید کننده‌ی موبایل فقط در طول دهه‌ی ۹۰، حدود ۳۰ برابر افزایش داشته است، می‌توان نرخ حیرت آسای سیر تصاعدی ترکیب آلی سرمایه در این عرصه‌ی صنعتی را حدس زد. در آمریکا، حجم سرمایه‌ی مونوپول AOL Time Warner از ۳۵۰ میلیارد دلار متجاوز است. این رقم معادل کل تولید ناخالص سالانه‌ی یکی از ثروت مندترین کشورهای جهان، یعنی سوئد است. میزان سرمایه‌ی انحصاراتی مانند Microsoft و Yahoo یا سایر انحصارات IT کم‌تر از این حدود نیست. شتاب جهش وار و افسانه‌ای نرخ ترکیب آلی سرمایه، مطلقا خاص رشته های IT نیست، بلکه عظیم ترین بخش سرمایه‌ی جهانی را شامل می‌گردد. مطابق یک آمار در شروع دهه‌ی ۹۰ سده‌ی پیش، شمار کارگران صنعتی در ۶ کشور پیش رفته‌ی اروپایی، حدود ۲۵ درصد کاهش یافت و این در حالی بود که ارزش سرمایه‌ی ثابت این جوامع به طور چشم گیری فزونی گرفته بود. در نظر بیاوریم، که حتا افزایش مطلق شمار کارگران در شاخه های صنعتی خود به طور معمول با کاهش نسبی کارگران شاغل نسبت به ارزش سرمایه‌ی ثابتی که کارگران به حرکت در می‌آورند، هم راه است؛ اما در این جا بحث پیرامون این روند نیست. گفتگو از این است، که به موازات سیر صعودی میزان سرمایه‌ی ثابت در این کشورها، جمعیت کارگران شاغل حتا به طور مطلق دچار یک کاهش چشم گیر ۲۵ درصدی بوده است. دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم، از لحاظ سیر تمرکز سرمایه‌ها و ادغام عظیم ترین غول‌های صنعتی و مالی جهان، یکی از دوره های پر حادثه‌ی تاریخ سرمایه داری بوده است و این نیز به نوبه‌ی خود روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی اجتماعی بسیاری جوامع و از این

طریق سرمایه‌ی جهانی را شتابناک‌تر ساخته است. پدیده‌ای که این روزها از سوی اقتصاددانان مختلف تحت نام بحران ساختاری فرموله شده است، درست در همین جا و با ارجاع به همین مشخصه‌ی مهم قابل توضیح است. تولید سرمایه داری به طور تاریخی وارد فاز جدیدی شده است. خصلت نمای واقعی این فاز، هم آمیزی دو مولفه‌ی تعیین کننده است. نخست: نرخ تاریخا بی سابقه‌ی ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش عظیمی از جهان؛ و دوم: تنزل چشم گیری که در کارایی یا برد تاثیر اهرم‌ها و مکانیسم‌های درونی خنثی کننده‌ی گرایش رو به افت نرخ سود رخ داده است. این که ظرفیت تاثیر عوامل مذکور چگونه و به چه صورت دچار کاهش شده است، موضوعی است که توضیح آن نیازمند بحث بیش‌تر است و در این جا فقط به یک اشاره‌ی کوتاه بسنده می‌کنیم.

شدت استثمار نیروی کار، کاهش دست مزدها به پایین‌تر از ارزش خود، ارزان شدن عناصر سرمایه‌ی ثابت، اضافه جمعیت نسبی و بالاخره بازرگانی خارجی از جمله‌ی مهم‌ترین و موثرترین این عوامل هستند. نظام سرمایه داری در طول این چند دهه با اعمال حداکثر توحش ممکن علیه طبقه‌ی کارگر جهانی، برای استفاده از این اهرم‌ها در جهت مقابله با وقوع بحران‌ها برنامه ریزی و تلاش کرده است، اما این طرح‌ها و دسیسه‌ها با تمامی ابعاد جنایت کارانه‌ای که داشته و دارند، چاره‌ی کار سرمایه‌ی جهانی برای غلبه‌ی موقتی بر بحران به شیوه‌ی سابق نبوده و نیست.

افزایش اضافه ارزش نسبی از طریق رشد بارآوری کار اجتماعی که به مدد انقلاب عظیم انفرماتیک سده های اخیر، منحنی صعودی خیره کننده‌ای داشته است، در رویه‌ی معکوس خود با افزایش غول آسای ترکیب ارگانیک سرمایه یا همان عامل پایه‌ای تنزل نرخ سود توام بوده است. این فاکتور بیش‌تر نقش انتقال اضافه ارزش از یک بخش دنیای سرمایه داری به بخش دیگر را بازی کرده است و برد تاثیر آن در

خنثی ساختن گرایش رو به نزول نرخ سود تا آن جا که به کل سرمایه‌ی جهانی برمی‌گردد، به ویژه در قیاس با دوره های دیگر تاریخ سرمایه داری، بسیار محدود بوده است. به طور مثال، می‌توان مکانیسم اثر آن در فاز اخیر گلوبالیزاسیون سرمایه را با آغاز قرن پیش یا سال‌های بعد از جنگ امپریالیستی دوم مقایسه کرد. در آن دوره ها، حجم و میزان سرمایه‌ی متمرکز جهانی قابل قیاس با حال حاضر نبود؛ ثانیا بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه به نسبت شرایط کنونی بسیار ناچیزتر بود؛ ثالثا و از همه مهم‌تر آن که این سیر تمرکز یا افزایش ترکیب آلـی سرمایه با گسترش بسیار پر شتاب پایه های عمومی انباشت کاپیتالیستی در سه قاره‌ی وسیع آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا هم راهی می‌شد. حوزه های کاملا نوین انباشت سرمایه با نیروی کار شبه رایگان و بهره گیری از منابع عظیم مواد خام یا معادن و محصولاتی که در تنزل بهای سرمایه‌ی ثابت نقش موثر داشتند، به علاوه‌ی سود سرشار حاصل از تجارت خارجی، همه و همه در خنثی سازی گرایش رو به افت نرخ سود سرمایه‌ی انحصاری امپریالیستی اعجاز به پا می‌کردند. گلوبالیزاسیون سرمایه در دوره‌ی اخیر با چنین مشخصاتی آمیخته نبوده است و نقش مکانیسم‌های مهار کننده‌ی عوامل بحران در آن - به طور مقایسه‌ای - بسیار ناچیزتر بوده است.

شدت استثمار نیروی کار از طریق تطویل روزانه‌ی کار نیز اگر چه با تمامی سبعیت کاپیتالیستی در همه‌ی مناطق دنیای سرمایه داری - به طور رسمی و قانونی یا غیر رسمی - عملا بر کارگران تحمیل شده است، اما بالاخره با توجه به مرزهای فیزیکی یا مقاومت جنبش کارگری، نقش موثر اوایل قرن را برای سرمایه داری بازی نمی‌کرده است. روزانه‌ی کار در ایران امروز، به طور واقعی بسیار بیش‌تر از دهه های پیش است. در هنگ کنگ، زمان کار هفتگی ۷۵ ساعت، در انگلیس، عملا بالاتر از ۴۴ ساعت و در همه جای دنیا به شیوه های مختلف - و به طور خاص در شکل اجبار ناشی از گرسنگی و فقر کارگران به قبول روزانه‌ی کار طولانی‌تر - رو به فزونی نهاده است.

افزایش شدت کار نیز در این دوره بی سابقه بوده است. در جامعه‌ی سوئد، میزان ابتلای کارگران به انواع بیماری‌های ناشی از فشار کار در طول سه سال اخیر سیر صعودی داشته است و این در حالـی است، که وضعیت ایمنی و بهداشت کار در سرتاسر دنیا از سوئد بدتر است. با همه‌ی این‌ها در قیاس با دوره‌ای که سرمایه‌ی متمرکز امپریالیستی از طریق گشایش پروسه‌ی خلع ید و توسعه‌ی پایه های انباشت، خیل عظیم سکنه‌ی روستاهای سه قاره را خارج از هر گونه معیار و محاسبه به سیاه چال‌های بردگی مزدی شبه رایگان فرو می‌کشید، این فاکتور نیز مشکل گشای سرمایه در جدال با بحران‌ها نبوده است.

سرمایه داری جهانی در استفاده از اهرم کاهش دست مزدها نیز به تمامی اشکال توحش دست یازیده است. میزان دست مزد روزانه‌ی یک کارگر ایرانی به طور واقعی تا ۲۵ درصد دهه‌ی ۷۰ قرن پیش تنزل نموده است. این سیر نزولـی بهای واقعی دست مزدها، پدیده‌ای جهان شمول بوده است و کارگران تمامی دنیای سرمایه داری، از جمله پیش رفته ترین ممالک، را شامل می‌گردد. اما این اهرم نیز به حکم تحولات مبتنی بر درون مایه‌ی سرمایه، فاقد کارایی پیشین است. بهای بازتولید نیروی کار، حتا زیر فشار سبعانه ترین تعرضات بورژوازی علیه معیشت کارگران، باز هم تا حد معینی می‌تواند تنزل یابد. سرمایه داری خود با سرشکن ساختن بخشی از بار بحران‌ها بر بهای وسایل معیشتی، با گلوبالیزه کردن بهای کالاها، و با رقابت زدایی و فرمانفرما ساختن قیمت‌های متناظر با نرخ سود انحصاری، امکان بهره گیری از اهرم کاهش دست مزدها در مقابله با سیر رو به افت نرخ سود را حداقل در قیاس با گذشته محدودتر ساخته است. این امر در زمینه‌ی کاهش هزینه‌ی سرمایه‌ی ثابت نیز - نظیر آن چه که پیرامون سایر مولفه‌ها گفتیم - کم و بیش مصداق دارد. حاصل این فرآیند، با همه‌ی مولفه هایی که اشاره کردیم، ورود سرمایه داری به فاز ویژه و تازه‌ای از

انحطاط تاریخی است. متفکرین بورژوازی با تمام انرژی فکری و با بلاهت و کوردلی طبقاتی تلاش می‌کنند، تا در نگاهی یک سویه به گلوبالیزاسیون، واقعیت این فاز نوین انحطاط را از انظار دور نگاه دارند. مضمون و مکان توسعه‌ی کاپیتالیستی در شرایط جاری دنیای سرمایه داری، تنها و تنها زیر شعاع یک نگرش راستین مارکسی نسبت به همه‌ی وجوه تحولات اخیر قابل فهم است. اگر بر اساس کلیه‌ی آمارهای منتشره‌ی خود منابع و مراجع سیستم کاپیتالیستی، هیچ روزی نمی‌گذرد که زندگی مردم کارگر و توده های میلیاردین فرودست دنیا تیره و تارتر نشود، دقیقا به خاطر آن است که شیوه‌ی تولید سرمایه داری از زمان‌ها پیش، تمامی نقش و فونکسیون خود را برای دامن زدن به هر نوع انکشاف و توسعه‌ی تمدن زا به طور کامل از دست داده است. ساقط نمودن بشریت فرودست از هستی فی الحال موجودش، تنها راه زنده ماندن این نظام است. بحث توسعه‌ی اقتصادی -سیاسی در دنیای روز سرمایه داری، نمی‌تواند بدون مراجعه‌ی دقیق به ویژگی‌های این فاز از هیچ اعتبار و ارزشی برخوردار باشد. توسعه در روایت کاپیتالیسم، اساسا داربست اسارت بشریت در منجلاب بردگی مزدی است؛ اما سرمایه داری خود حتا امکان توسعه‌ی دنیا با این خصوصیت را نیز به پایان رسانده است. گلوبالیزاسیون بیش‌تر از آن که ردپایی از توسعه‌ی صنعتی و انکشاف اقتصادی به دست دهد، تغییراتی در تقسیم کار جهانی و سرریز اضافه ارزش از حوزه های با ترکیب نازل‌تر به سمت حوزه های با ترکیب بالاتر را دنبال می‌کند. حاصل این روند، تسلط یک بحران ساختاری و کور شدن تاریخی چشم انداز توسعه‌ی افزون‌تر اقتصادی اجتماعی در داربست بقای سیستم کاپیتالیستی است.

شیوه‌ی تولید سرمایه داری در حلقه‌ای از تکامل مادی تاریخ، نقش معین و محدودی را در فرآیند توسعه‌ی اقتصادی، مدنی، سیاسی، علمی، فکری و اجتماعی جوامع بشری ایفا کرد. این فاز انکشاف، با رشد ابزار کار، تکنیک، دانش‌های بشری، بارآوری کار انسانی و تولید اجتماعی هم راه بود، اما تمامی دست آوردهای آن یک سره از

قوانین سودآوری سرمایه و از ملزومات انباشت کاپیتالیستی تبعیت می‌کرد. انسان و نیازهای زیستی و ملزومات رشد انسانی در سراسر این دوران، حتا در شکوفاترین عصر توسعه بخشی سرمایه داری، فقط و فقط در مواردی مطرح بوده است که یا حکم شرط و شروط خودگستری سرمایه را داشته است، یا زیر فشار مبارزات پرولتاریا و موج تعرض جنبش کارگری بر سرمایه داران تحمیل می‌شده است. دامنه، عمق، و حد و حدود توسعه‌ی شرایط زیست اقتصادی، مدنی، و رفاهی بشر در این دوران در همه جا دقیقا از این دو مولفه، یعنی نیاز سودآوری سرمایه در یک سو و ظرفیت پیکار طبقه‌ی کارگر در کشورهای مختلف علیه استثمار کاپیتالیستی در سوی دیگر، تبعیت می‌نموده است. کلیه‌ی پیش رفت‌های علمی، تکنیکی، آموزشی، فرهنگی، گسترش نسبی رفاه عمومی در بخش‌هایی از دنیا، رهیافت‌های پزشکی و بهداشتی، برخی آزادی‌ها و حقوق مدنی محدود و مشروط در گوشه هایی از دنیا، مدرنیسم، سکولاریسم و هر آن چه که تبلور نوعی توسعه در زندگی بشر است، به علاوه‌ی تمامی حدود و ثغور و فراز و نشیب یا شرایط بقا و فنای آن‌ها، تابعی از کارکرد این دو فاکتور متضاد بوده است.

توسعه‌ی کاپیتالیستی جهان با این که چهره‌ی تاریخ و دنیا و زندگی بشر را دگرگون ساخته و با این که شرایط رشد فکری و تسلط انسان بر طبیعت را از پاره‌ای جهات وسعت بخشیده، اما به دلیل ماهیت انسان ستیز این نظام، در تمامی وجوه رویکردش، رشد آزاد، مختاریت اجتماعی و سلطه‌ی آدمی بر شرایط کار و طبیعت را در هم کوبید. هر چه سرمایه بیش‌تر و بیش‌تر بر دامنه‌ی توسعه‌اش افزود، کارگران و فرودستان جهان عمیق‌تر و عمیق‌تر از هستی آزاد انسانی خود ساقط شدند. هر چه بر قدرت سرمایه افزوده شد، قدرت دخالت مردم کارگر و فرودست دنیا در تعیین سرنوشت زندگی خود با روندی بسیار پر شتاب‌تر دچار زوال گردید. هر چه حجم و

میزان تولید نعمت‌های مادی فزونی گرفت، دست رسی توده های کارگر به حاصل کار خویش غیر ممکن‌تر شد. مدارس، دانشگاه‌ها و موسسات پژوهشی حیرت آسا وسعت یافت، اما حاصل اکتشافات و دست آوردهای علمی بشر همه جا ابزار کار سرمایه برای شدت استثمار و تحکیم طوق بردگی طبقه‌ی کارگر دنیا بود. انستیتوها و مراکز پزشکی برای شناخت بیماری‌های میکربی یا شیمیایی از هر سو فزونی یافت، اما محیط زیست انسان‌ها از همیشه‌ی تاریخ آلوده تر شد و عظیم ترین بخش سکنه‌ی کره‌ی زمین از دکتر و دارو و درمان، حتا از ابتدایی‌ترین تسهیلات پزشکی، بی بهره ماند. وسایل ارتباط جمعی و تکنولوژی اطلاعاتی جهان را در خود غرق کرد، اما بیش از ۳۰ درصد جمعیت ۷ سال به بالای دنیا از سواد اولیه‌ی خواندن و نوشتن محروم شد. این‌ها، این شکل انکشاف آکنده از نابرابری و بی حقوقی کارگران، این نوع توسعه‌ی مالامال از جنگ و توحش علیه انسان‌ها، این تعبیر توسعه در دانش بشری، این روایت از تمدن زایی، همه و همه مربوط به زمانی است که سرمایه داری از یک ظرفیت تاریخی برای توسعه‌ی انباشت برخوردار بوده است. حکایت دورانی است که سرمایه در جریان خلع ید از توده های عظیم روستایی، تولید فئودالی را با کار مزدبگیری، زندگی در بیغوله های تاریک قرون وسطی را با شهرنشینی، توسل به جادو و جنبل را با پنی سیلین، درشکه را با راه آهن و حمل و نقل با حیوانات را از طریق خطوط هوایی، جایگزین می‌ساخت. فاز کنونی سرمایه داری، فاز هیچ نوع توسعه‌ای سوای توسعه‌ی فقر و فلاکت و بی خانمانی، توسعه‌ی زندان‌ها و شکنجه گاه ها، توسعه‌ی یکه تازی ناسیونالیسم و مذهب، و توسعه‌ی مجدد انواع بیماری‌های به اصطلاح ریشه کن شده نیست. مدرن ترین دست آوردهای روز سرمایه داری، نابودسازی محیط زیست انسان‌ها، تنزل لحظه به لحظه‌ی سطح معیشت بشر، تباه سازی اندیشه و دریافت آدم‌ها، خلق مداوم عرصه های جدید قربانی نمودن بشر در

آستانه‌ی سود سرمایه برای پاسخ به ملزومات بقای امروز و فردای این نظام منحط و انسان ستیز است.

برچیدن شیوه‌ی تولید سرمایه داری، پیش شرط اساسی و ضروری گشایش یک پروسه‌ی توسعه‌ی راستین در زندگی بشر است. انسان مزدبگیر، انسان مسخ و منحل در فرآیند کار، انسانی که بر سرنوشت کار و تولیدش هیچ تسلطی ندارد و در بندبند وجود اجتماعی‌اش مقهور حاصل کار متبلور و مرده‌ی خویش (سرمایه) است؛ انسان با خود بیگانه‌ای، که رابطه‌اش با سایر آدم‌ها یک رابطه‌ی شیئی وار خارج از اراده‌ی آزاد بشری است؛ چنین انسانی تنها و تنها با رفع این وضعیت می‌تواند دروازه‌ی کار و زندگی خویش را بر روی یک توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی انسان محور بگشاید.

مضمون توسعه‌ی سوسیالیستی، دقیقا در نقطه‌ی مقابل و متضاد توسعه‌ی کاپیتالیستی قرار دارد. در این جا، محور انسان، انسان آزاد، انسان مسلط بر سرنوشت کار و تولید، انسان برابر با همه‌ی انسان‌های دیگر در کلیه‌ی شرایط کار و زیست و رفاه، انسان برابر در دخالت گری و اعمال اراده‌ی جمعی برای تعیین چند و چون زندگی اجتماعی است. توسعه‌ی سوسیالیستی، توسعه‌ی شرایط تسلط انسان بر پروسه‌ی کار، توسعه‌ی برابری آحاد انسان‌ها در همه‌ی امکانات زیستی و سطوح مختلف تصمیم گیری، توسعه‌ی خودیگانگی بشر و پیوند زدن رشد آزادانه‌ی هر انسان به رشد آزاد همگان است. در مفهوم سوسیالیستی توسعه، برچیدن بساط مالکیت خصوصی و شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی، پیش شرط ورود بشریت به دروازه‌ی تاریخ زندگی آزاد و شرط مقدم برنامه ریزی یا پیش برد عملی طرح‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر برابری بشر است. تا پیش از این زمان، تنها فروغ توسعه‌ی انسانی یا تنها ملاک رشد آزاد بشری، همانا پیکار آگاهانه و سازمان یافته‌ی کارگران دنیا علیه اساس کار مزدوری، علیه این سد آهنین افراشته بر سر راه هر نوع رشد و تکامل آزاد

بشر است. تاریخ در انتظار هنرنمایی پرولتاریایی است، که با در هم کوبیدن طومار پیش تاریخ، درهای توسعه‌ای دیگر را بر روی دیدگان خیره‌ی بشر بگشاید.

سرمایه داری ایران و مشکل توسعه

در فاصله‌ی میان سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶، میزان تشکیل سرمایه‌ی ناخالص داخلـی ایران از ۱۶/۳ میلیارد ریال به ۱۶۸/۱ میلیارد ریال به قیمت ثابت افزایش یافت. این شاخص، از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۷، با روندی کاملا معکوس از ۱۱۰۰ میلیارد ریال به ۳۷۰ میلیارد ریال به قیمت ثابت سال ۱۳۵۵ دچار کاهش شده است. در طول دوره‌ی اخیر (۱۳۵۶- ۱۳۶۷)، نرخ سرمایه گذاری خالص سرانه از ۲۸۶۰۰ ریال بر پایه‌ی قیمت ثابت سال ۵۳ به ۲۷۰۰ ریال تنزل نموده است و بالاخره تولید سرانه‌ی ناخالص ملـی که در سال ۱۳۵۷ با محاسبه‌ی قیمت ثابت ۵۳ معادل ۱۰۵/۶ هزار ریال بوده است، در سال ۱۳۶۷ تا میزان ۵۰ هزار ریال پایین آمده است.

ارقام و فاکتورهایی که در این جا مورد اشاره قرار می‌گیرند، بخشی از مهم ترین پایه‌ها و ضوابط کاپیتالیستی قضاوت پیرامون چند و چون موقعیت اقتصادی یک جامعه‌ی سرمایه داری را تعیین می‌کنند. این ارقام خیلـی گویا، گواهی می‌دهند که سرمایه داری ایران از سال ۱۳۵۶ تا به امروز به طور بی وقفه دچار بحران است. نرخ رشد اقتصادی در طی این دوره علـی العموم منفی بوده است و در برخی پریودها - برای مثال در فاصله‌ی میان ۶۴ تا ۶۷ - به طور سالانه ۷/۳ درصد گزارش شده است. مقایسه‌ی میان دو فاصله‌ی زمانی بالا - یعنی ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ - از یک سو، و ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۷ و بعد از سوی دیگر، در تاریخ سرمایه داری ایران برای کمونیست‌ها و جنبش کارگری ایران بسیار درس آموز است یا حداقل می‌تواند درس آموز باشد. یک نگاه مارکسی به این تفاوت‌ها و پایه های مادی آن‌ها، می‌تواند سیمای شرایط عینی حی و حاضر مبارزه میان طبقه‌ی کارگر و سرمایه داری را کمی شفاف تر در معرض دید فعالین کمونیست جنبش کارگری قرار دهد. این تفاوت‌ها را با هم مرور کنیم.

در پریود نخست، شتاب نرخ سالانه‌ی انباشت در سطحی است که برخی سال‌ها - و به طور مثال سال ۱۳۵۴ - میزان رشد صنعتی کشور رقم خیره کننده‌ی ۹۱/۳ درصد را پشت سر می‌گذارد. در طی این پریود، سهم سرمایه داری ایران از محل تولید و صدور و فروش نفت خام از ۵۱۳ میلیون دلار به ۲۰۷۳۵ میلیون دلار افزایش می‌یابد و دولت بورژوازی ایران با استفاده از شرایط بازار یا نیاز سرمایه‌ی جهانی به انرژی، رقابت میان بخش‌های مختلف سرمایه و به طور خاص سرمایه داری آمریکا و ژاپن، موقعیت مساعد جامعه‌ی ایران به عنوان یک حوزه‌ی بسیار سودآور انباشت با نیروی کار وسیعا ارزان، و ثبات سیاسی نسبی مبتنی بر سرکوب و کشتار سیستماتیک جنبش کارگری، موقعیت انحصاری اوپک و عوامل دیگر امکان می‌یابد که:

اولا: متمرکزترین بخش سرمایه‌ی جهانی را به پیش ریز وسیع سرمایه در بازار داخلی جامعه جذب و جلب نماید؛

ثانیا: حجم عظیمی از اضافه ارزش حاصل از استثمار پرولتاریای جهانی را به صورت رانت یا سود انحصاری ناشی از فروش نفت، وارد شریان اقتصاد کاپیتالیستی و پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران سازد؛

دولت در پاسخ به نیازها و ملزومات ارزش افزایی سرمایه‌ی داخلی - و در همین گذر انحصارات بزرگ جهانی با اتکا به اضافه ارزش‌های انبوه نفتی - وظایف بسیار حساس و سرنوشت سازی را در توسعه‌ی پر شتاب کاپیتالیستی جامعه به عهده گرفت. اگر در جوامع غربی - مثلا انگلیس قرن ۱۸ یا پس از آن - سرمایه داران خود بخشی از اضافه ارزش حاصل را برای ساختن راه و جاده و بندر یا آب و برق و خطوط مواصلاتی و سایر تاسیسات پایه‌ای مورد نیاز توسعه‌ی انباشت کاپیتالیستی سرمایه گذاری می‌کردند، در این جا این دولت بود که به عنوان نهاد متمرکز پاسخ به الزامات

خودگستری سرمایه، پرداخت تمامی این هزینه‌ها را از محل درآمدهای نفتی تقبل می‌نمود.

فقط در طی برنامه‌ی عمرانی پنجم (۱۳۵۶-۱۳۵۲)، مجموع بودجه‌ی جاری و عمرانی دولت برای کمک به ایجاد زیربنای اقتصادی مورد نیاز بخش خصوصی به رقم ۷۶۰/۳ میلیارد ریال بالغ گردید. کمک دولت به سرمایه داران داخلـی و خارجی، مطلقا در این حد متوقف نمی‌گردید. پرداخت سوبسیدهای کلان با هدف جلوگیری از افزایش بی رویه‌ی بهای کالاهای مصرفی و از این طریق فشار موثر بر سطح دست مزدها به نفع صاحبان سرمایه، اختصاص حداقل ۲۲۶۷ میلیارد ریال به مصارف نظامی برای حفظ امنیت سرمایه و کشتار و سرکوب جنبش کارگری یا سایر اعتراضات توده‌ای در طول برنامه‌ی اقتصادی مذکور، پرداخت اعتبارات بانکی سودآور به میزان متوسط ۲۰۰۰ میلیارد ریال در سال به سرمایه داران خصوصی، و موارد مشابه دیگر همه و همه امکاناتی بوده است که دولت بورژوازی با سخاوت تمام از محل فشار بر سطح معیشت طبقه‌ی کارگر به توسعه‌ی انباشت کاپیتالیستی، رونق انباشت سرمایه و سودآور بودن بیش و بیش‌تر سرمایه‌ی اجتماعی کشور در آن سال‌ها کمک می‌کرده است. برای این که اهمیت این نوع سرمایه گذاری‌های دولتی در پیش برد پروسه‌ی خودگستری کل سرمایه و اثرات آن در بالا بردن نرخ سود سرمایه‌ها بیش‌تر روشن شود، ذکر یک نکته خالـی از فایده نیست. ارزش کل سرمایه‌ای که در طول برنامه‌ی پنجم، صرف انباشت در عرصه‌ی خاص صنعت گردیده است، حدود ۳۵۷ میلیارد ریال بود؛ حال آن که بودجه‌ی اختصاصی دولت به توسعه‌ی زیربنای اقتصادی - همان گونه که بالاتر اشاره شد - از مرز ۷۶۰ میلیارد ریال تجاوز می‌نمود. اگر بهای عمیقا ارزان نیروی کار، به علاوه‌ی درجه‌ی محرومیت طبقه‌ی کارگر ایران از حداقل امکانات دارو و درمان و آموزش و خدمات و هر نوع تامین اجتماعی را با همه‌ی داده هایی که اشاره کردیم یک جا در کنار هم ردیف و با هم جمع کنیم، آن گاه رمز و راز رونق پر شتاب

و افسانه‌ای انباشت سرمایه در دوره‌ی مورد بحث را به خوبی لمس می‌کنیم. بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت به یمن اضافه ارزش‌های بیکران نفتی، به مقدار زیادی ارزان، نیروی کار وسیعا خلع ید شده‌ی روستاها، به ثمن بخس همه جا در اختیار سرمایه داران، یارانه های دولتی برای پایین نگه داشتن سطح دست مزدها، به طور بی دریغ در شریان اقتصاد جاری، ترکیب ارگانیک سرمایه در قیاس با جوامع غربی، بسیار پایین، بازار فروش داخلی و منطقه‌ی پر رونق، و در یک کلام هر چه که سرمایه برای خودگستری و توسعه‌ی فرایند انباشت با تضمین بالاترین نرخ سود نیاز داشت، یک سره مهیا بود.

بحران اقتصادی سال ۱۳۵۶، بر این روند توسعه‌ی کاپیتالیستی یک نقطه‌ی پایان گذاشت. این بحران بسان هر بحران دیگر شیوه‌ی تولید سرمایه داری، در پیشی گرفتن نرخ انباشت سرمایه نسبت به نرخ تولید اضافه ارزش ریشه داشت. بحران لزوما و به صورت یک به یک، محصول بالا رفتن ترکیب ارگانیک در ساختار بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی کشور نبود، اما در یک نگاه جامع‌تر به مکان سرمایه داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، پایه‌ی بحران دقیقا در همان فرآیند، یعنی در فزونی ترکیب آلی سرمایه، نهفته بود. این مساله نیازمند یک بحث مشروح است، که پرداختن بدان در حوصله‌ی این نوشته نیست. آن چه در این جا به طور خاص مورد توجه ماست، توضیح علاج ناپذیری بحران اقتصادی موجود ایران و بن بست همه سویه‌ی توسعه‌ی اقتصادی جامعه در چهارچوب سرمایه داری حتا با ادامه‌ی اعمال همه‌ی اشکال توحش کاپیتالیستی علیه طبقه‌ی کارگر است. با این تذکر، رشته‌ی اصلـی بحث خود را پی می‌گیریم.

توسعه و تداوم رونق انباشت داخلـی در گرو آن بود که: سرمایه قادر به بالا بردن ظرفیت تولید و افزایش بارآوری کار اجتماعی در مقیاس مطلوب باشد؛ با فزونی حجم

انباشت سرمایه، سهم اضافه ارزش‌های نفتی در بازتولید و سودآوری کل سرمایه به طور نسبی کاهش یابد؛ و افزایش بارآوری کار اجتماعی در قلمروهای مختلف تولید، بار این کاهش را جبران کند؛ قدرت رقابت سرمایه در بازارهای منطقه و جهان بالا رود؛ سرمایه نرخ سودی را متحقق کند، که امکان جایگزینی اضافه ارزش‌های نفتی توسط اضافه ارزش حاصل از بخش‌های دیگر برای سرمایه گذاری در عرصه های پایه‌ای اقتصاد حاصل گردد؛ و بهای تشکیل سرمایه‌ی الحاقی سالیانه و بهای تولیدات سالانه کاهش یابد.

سرمایه داری ایران، اولا: برای دست یابی به این شرایط، نیازمند آن بود که به روال معمول سطح معیشت کارگران را در پایین ترین حد ممکن نگه دارد، دهشت بارترین نوع خفقان و دیکتاتوری را بر طبقه‌ی کارگر و توده های فرودست اعمال کند، بخش بسیار عظیمی از حاصل استثمار توده های کارگر را به مخارج تسلیحاتی، ارتش، پلیس و سایر نهادهای سرکوب اختصاص دهد، و هر نوع حق و حقوق مدنی، آزادی‌های سیاسی، حق تشکل و اعتراض یا ابتدایی ترین امکانات رفاهی، آموزشی، دارو و درمان و بیمه های اجتماعی را از کارگران و فرودستان دریغ کند.

ثانیا: و در صورت تحقق تمامی این شرط و شروط‌ها به مثابه‌ی بخش عمدتا تولید کننده‌ی وسایل مصرف در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، به طور مستمر در معرض سرریز بار بحران سرمایه‌ی جهانی باشد.

سرمایه داری ایران در طی دوران اعتلای ۵۲ تا ۵۵، در زمینه‌ی بالا بردن ظرفیت تولید و افزایش بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت در بازار جهانی، جایگزینی اضافه ارزش‌های نفتی توسط اضافه ارزش حاصل از عرصه های دیگر تولید، کاهش بهای تشکیل سرمایه‌ی الحاقی سالیانه و تولیدات سالانه و نظایر این‌ها به هیچ موفقیتی دست نیافت و لاجرم بسان بخشی از سرمایه‌ی جهانی که در فرآیند سراسری انباشت بین المللی قادر به بازتولید خود نیست، به بدترین شکلی آماج سرریز بحران سرمایه

داری جهانی قرار گرفت. حادثه‌ای که احتمال وقوع آن قریب به یقین بود و از اواخر سال ۱۳۵۵ عملا به واقعیت پیوست. با اوج گیری بحران، بازسازی اقتصاد ایران در چهارچوب کاپیتالیستی، پدیده‌ای اگر نه تماما محال، اما حدودا ناممکن شد و آن چه که در دوران حاکمیت رژیم اسلامی اتفاق افتاده است، درست موید همین برداشت است.

اگر در فاصله‌ی میان ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، گردش ۱۰۷ میلیارد دلار اضافه ارزش نفتی در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی می‌توانست نقش موثری در توسعه‌ی بخش‌هایی مانند راه، انرژی، بنادر، ساختمان و سایر تاسیسات پایه‌ای مورد نیاز سرمایه یا پرداخت سوبسیدها و کاهش دست مزد کارگران و مشابه این‌ها ایفا کند، درآمد ۱۹۴ میلیارد دلاری سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱ دیگر قادر به ایفای چنین نقشی نبود. هزینه های قلع و قمع و کشتار جنبش کارگری یا بازتولید دیکتاتوری و قهر عریان سرمایه داری، که در طول برنامه‌ی پنجم زیر سقف ۲۲۰۰ میلیارد ریال و معادل ۶۵/۳ درصد اعتبارات عمرانی بود، در برنامه‌ی اول توسعه‌ی رژیم اسلامی از مرز ۶۷۰۰ میلیارد ریال در گذشت و نسبت آن به اعتبارات عمرانی تا ۸۲ درصد بالا رفت. تاکید بر این نکته ضروری است - که بر خلاف انگاره های لیبرالی - تحمیل این هزینه‌ی سرسام آور نظامی و تسلیحاتی بر گرده‌ی طبقه‌ی کارگر، نه در مجرد تاتارمنشی و نامتمدنی پان اسلامیست‌ها، که بیش‌تر از آن و اساسا در پیوند ناگسستنی میان ملزومات بقای سیستم کاپیتالیستی و توحش میلیتاریستی سرمایه علیه طبقه‌ی کارگر ریشه دارد.

میزان کمک‌های دولتی به ایجاد زیربنای اقتصادی از محل اضافه ارزش‌های نفتی، که در برنامه‌ی عمرانی پنجم رژیم سابق ۷۶۰/۳ میلیارد ریال بود، در برنامه‌ی اول توسعه‌ی دولت رفسنجانی به رقم ۱۶۹۸/۵رسید؛ اما مکان و درجه‌ی تاثیر این کمک‌ها در رونق انباشت سرمایه به طور خیره کننده‌ای کم‌تر از گذشته بود. در طول این

فاصله‌ی چند ساله، هزینه‌ی سرمایه گذاری - به ویژه با توجه به تغییرات فاحش برابری ریال با ارز - به طور بسیار تعیین کننده‌ای بالاتر بود و این امر حجم و مقدار تاسیسات پایه‌ای ساخته شده از محل کمک‌های دولتی به سود سرمایه‌ی اجتماعی را به طور بارز کاهش می‌داد. از این گذشته، رویکرد پروسه‌ی انباشت سرمایه برای غلبه‌ی نسبی بر وضعیت حاد بحرانی در همین رابطه‌ی معین نیز به حجم اضافه ارزش نفتی به مراتب بیش‌تری در قیاس با گذشته نیاز داشت. چیزی که تحقق آن برای سرمایه داری ایران ممکن نبود.

در فاصله‌ی میان برنامه‌ی پنجم عمرانی رژیم شاه و برنامه‌ی اول توسعه‌ی دولت رفسنجانی، جمعیت کشور حدود دو برابر شد. شمار دانش آموزان از ۸ میلیون به ۱۹ میلیون رسید. نیاز جامعه به مدارس و دانشگاه و کادر آموزشی، نیروی کار متخصص، مسکن و شهرسازی، برق، آب، بیمارستان، تربیت پزشک و سایر امکانات، حتا در پایین ترین سطح و حتا با حفظ استانداردهای پیشین، از دو برابر گذشته بالاتر رفت. سرمایه‌ی اجتماعی ایران زیر فشار بحران اقتصادی و بی ثباتی همه نوعی، مطلقا ظرفیت پاسخ به این ملزومات را نداشت و فروماندگی بورژوازی از حل و فصل کاپیتالیستی این معضلات به نوبه‌ی خود آسیب پذیری اقتصادی پروسه‌ی بازتولید سرمایه و تشتت و بی ثباتی حاکمیت سیاسی بورژوازی را به دنبال می‌آورد. باز هم نیاز به تاکید است، که عجز بورژوازی ایران در پاسخ به نازل‌ترین سطح این ملزومات، در ناهمگنی پان اسلامیسم با الزامات مدرنیسم خلاصه نمی‌شد. معضل اساسی، در زبونی کامل نظام کاپیتالیستی برای پیش برد هر نوع فرآیند توسعه‌ی اجتماعی و مدنی نهفته است. این نکته‌ای است، که بورژوازی و چپ رفرمیستی ایران هیچ گاه قادر به درک آن نبوده و نیستند. فروماندگی بورژوازی ایران در رویکرد به این نوع پروسه های توسعه، صرفا به این معنی است که سرمایه داری ایران برای دست یابی به سود دل خواه و تداوم پروسه‌ی بازانباشت، تمامی هزینه‌ها و بار اقتصادی این طرح‌ها

را بر کار پرداخت شده‌ی ناچیز کارگران - یعنی سطح معیشت به غایت پایین توده های کارگر - بار می‌کند. بورژوازی ایران برای پرداختن به این پروژه ها، حتا در همین حد فلاکت بار موجود، مطابق مصوبات برنامه‌ی نخست توسعه‌ی اقتصادی رفسنجانی، فقط در دو عرصه‌ی آموزش و بهداشت نزدیک به ۱۲ هزار میلیارد ریال بر دوش مردم کارگر و فرودست سرشکن نموده است.

در طی دوران حاکمیت رژیم اسلامی، سالانه به طور متوسط ۵۰ هزار میلیارد ریال از محل اضافه ارزش‌های نفتی به عنوان سوبسید - به شکل مستقیم و غیر مستقیم - به صاحبان سرمایه پرداخت گردیده است. یارانه‌ها در سال‌های پیش از استقرار این رژیم، نقش مهمی در کاهش هزینه‌ی سرمایه گذاری، پایین نگه داشتن سطح دست مزدها و جلوگیری از سقوط انفجارآمیز دست مزدهای واقعی کارگران داشته است. در دوره‌ی اخیر بالعکس، کل این سوبسیدها به نقدینگی بخش خصوصی تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که حجم این نقدینگی در سال ۱۳۷۱، از چهار برابر کل درآمد سالانه‌ی دولت فراتر رفت!

در یک کلام، طرح‌ها، برنامه ریزی‌ها و کمک‌های متنوعی که در رژیم شاه - و به طور مثال در طی برنامه‌ی پنجم عمرانی - از محل اضافه ارزش‌های نفتی و مهم‌تر از آن به مدد فشار مرگ بار بر سطح معیشت کارگران و فرودستان می‌توانست در انکشاف بیش و بیش‌تر کاپیتالیستی جامعه و رونق انباشت سرمایه موثر افتد، در این دوره چاره سازی چندانی نداشت و این امر بسیار بیش‌تر از آن که در نامتمدنی یا توحش بی مرز رژیم اسلامی ریشه داشته باشد، در تناقضات ذاتی سرمایه و انحطاط توحش بار نظام کاپیتالیستی ریشه داشت. این تحلیل که مجرد هزینه های نظامی، مخارج جنگ رژیم با عراق، اقلام سهمگین دزدی‌ها و حیف و میل‌ها و یا از همه مهم‌تر بی ثباتی سیاسی و عقب ماندگی قرون وسطایی جمهوری اسلامی از عوامل اساسی تداوم بحران

اقتصادی بوده است، یک تحلیل لیبرالی و سوسیال رفرمیستی است. تردیدی نیست، که هر کدام این‌ها به نوبه‌ی خود تاثیراتی داشته‌اند؛ اما معضل اساسی در شکست سیاست بازسازی اقتصاد جامعه، نه این‌ها، که خود سرمایه و ناممکن بودن بازسازی اقتصاد موجود در چهارچوب سرمایه داری بوده است. درندگی و توحش همه سویه‌ی رژیم اسلامی، بیش از هر چیز تجسم تلاش بی ثمر متحجرترین بخش بورژوازی ایران برای ممکن ساختن این ناممکن از طریق توسعه‌ی بی مرز فقر و فاقه‌ی طبقه‌ی کارگر و توده‌ی فرودست جامعه بوده است.

یکی از مکانیسم‌های تعیین کننده‌ی سرشکن شدن بحران سرمایه‌ی جهانی بر پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی کشورهایی مانند ایران، نقش مسلط انحصارات جهانی در تشکیل نرخ سود عمومی، افزایش بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت جوامع حوزه‌ی صدور سرمایه و تصرف بخشی از اضافه ارزش حاصل از استثمار طبقه‌ی کارگر این کشورها در این راستا است. کسری صادرات ایران نسبت به واردات، که در سال‌های اول دهه‌ی ۵۰ حدود ۲ میلیارد دلار و در سال ۱۳۶۷ بالغ بر ۷ میلیارد دلار بود، فقط تا سال ۱۳۷۰ از مرز ۲۷ میلیارد دلار بالاتر رفت. در همین سال، میزان ارز دریافتی ناشی از فروش نفت حدود ۱۳/۸ میلیارد دلار و ارزش واردات کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی از بازار جهانی سرمایه بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار بوده است. این ارقام از یک نرخ انفجاری در افزایش بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت در بازار داخلی جامعه حکایت می‌کند، پدیده‌ای که اولا: روند انباشت سرمایه در این حوزه‌ی مشخص را کند می‌سازد و ثانیا: تمامی بار بازتولید سرمایه و سودآوری آن در نامساعدترین شرایط تولیدی را بر دوش طبقه‌ی کارگر سرشکن می‌کند.

تا سال ۱۳۵۶، نسبت سرمایه گذاری برای افزایش هر واحد تولیدی در قلمرو سرمایه‌ی اجتماعی کشور، قریب ۳/۵ درصد گزارش گردیده است؛ در حالی که این نسبت فقط تا سال ۱۳۶۳، به ۲۱ یعنی نزدیک به ۷ برابر فزونی گرفته است. همین

ارقام می‌گویند، که فقط در فاصله‌ی میان ۵۶ تا ۶۳، یعنی مدتی کم‌تر از ۷ سال، هزینه‌ی تولید در حوزه‌ی بازانباشت سرمایه تا ۷ برابر بالا رفته است. تنزل فاحش و مستمر برابری پول داخلـی با ارزهای معتبر بین المللی نیز به نوبه‌ی خود در افزایش جهش وار بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت و کلا تشکیل سرمایه‌ی سالانه نقش بسیار بارز داشته است. قیمت نخ مورد استفاده‌ی صنایع نساجی فقط در طی دوره‌ی چهار ماهه‌ی خرداد تا مهر سال ۱۳۷۳، زیر فشار نوسانات برابری ریال با ارز، ۳۰۰ درصد بالا رفته بود. در نظر بیاورید که در سال ۱۳۷۰، سرمایه‌ی اجتماعی ایران برای واردات کالاهای مورد احتیاج پروسه‌ی بازتولیدش به ۲۷ میلیارد دلار ارز بین المللی نیاز داشته است. ما به ازای ریالی این رقم در بازار داخلی برای این سال، بالغ بر ۸۱ هزار میلیارد ریال، اما در سال‌های پیش از حاکمیت رژیم اسلامی، چیزی حدود ۲۱۶۰ میلیارد ریال بوده است. رقم نخست نزدیک به ۳۶ برابر رقم دوم است، که اگر نه دقیق، اما به طور نسبی نوعی شاخص برای افزایش بهای تشکیل سرمایه در طی این مدت لااقل در پاره‌ای از عرصه های انباشت است. ترجمه‌ی واقعی کاپیتالیستی این تفاوت‌های فاحش و غول پیکر در قیمت تشکیل سرمایه‌ی ثابت سالانه این است، که کارگر ایران باید با کار شاق و غوطه خوردن در فقر و گرسنگی و بی مسکنی و محرومیت از همه چیز، بار سنگین سودهای کلان سرمایه‌ی اجتماعی، به علاوه‌ی بار بحران بین المللی سرمایه، را یک جا تحمل کند. این ارقام می‌گویند، که بخش متمرکزتر و انحصاری سرمایه‌ی جهانی که زیر فشار ترکیب ارگانیک بسیار بالا دچار - و یا در معرض تحمل - بحران است، به دلیل نقش مسلط در تعیین قیمت‌ها و تشکیل نرخ سود بین المللی این امکان را دارد که بهای محصولات تولیدی را که در عین حال اجزای سرمایه‌ی ثابت جوامعی مانند ایران است، تا سر حد ممکن بالا ببرد. این بدان

معنی است، که سهم قابل توجهی از اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای ایران را با توسل به یک مکانیسم درونی سرمایه به سود خود ضمیمه کند.

سرمایه‌ی اجتماعی ایران به دلیل موقعیت معین خود در تقسیم کار جهانی، ترکیب آلی نازل‌تر و بارآوری کار بسیار پایین تر، پروسه‌ی بازتولیدش را بر متن چنین شرایطی محقق می‌سازد و در این راستا تا هر کجا که ممکن باشد بار بحران اقتصادی خود و سرمایه‌ی بین المللی را بر سطح معیشت طبقه‌ی کارگر ایران سرشکن می‌کند. کارکرد این مولفه، به نوبه‌ی خود، سرمایه‌ی اجتماعی ایران را از همه‌ی جهات و در تمامی عوامل بازتولید در موقعیت شکننده قرار می‌دهد. در طول چهار سال نخست برنامه‌ی اول اقتصادی دولت رفسنجانی (۶۷-۷۲)، نسبت انباشت سرمایه به تولید ناخالص داخلی سالانه به طور متوسط ۱۰/۶ درصد بوده است، اما درست در همین فاصله هزینه‌ی استهلاک ماشین آلات به دلیل فرسودگی بیش از حد در بسیاری از قلمروها معادل ۱۰ تا ۱۲ درصد تولید ناخالص گزارش گردیده است. این امر نشان گر آن است، که سرمایه‌ی اجتماعی در فرآیند بازتولیدش - به رغم اعمال سفاکانه ترین شکل استثمار بر توده های کارگر - باز هم از حداقل ظرفیت لازم برای افزایش بارآوری از طریق توسعه‌ی تکنولوژی و مدرنیزاسیون صنعت بی بهره بوده است. توسعه‌ی تاسیسات پایه‌ای مورد نیاز گسترش انباشت که در گذشته به یمن وزن موثر اضافه ارزش‌های نفتی در کل حجم سرمایه گذاری سالانه حداقل در سطح مقدماتی پاسخ گو بود، در دوره‌ی اخیر جواب گو نبوده است. به عنوان مثال، سرمایه داری ایران هم اکنون از لحاظ امکانات حمل و نقل، راه های اسفالته، راه آهن و نظایر این‌ها، حتا از بسیاری جوامع موسوم به «جهان سوم» عقب تر مانده است. گروه تحقیق اقتصادی مجلس شورای اسلامی در گزارشی می‌نویسند که: ضریب افزایش ترکیب فنی سرمایه، که پیش از سال ۱۳۵۷ معمولا مثبت و از ۲/۴ تجاوز می‌کرده است، در دوران رژیم اسلامی به طور فاحش تنزل نموده و به ۴۴- رسیده است. عمر متوسط

ماشین آلات صنعتی در جوامع پیش رفته‌ی سرمایه داری حدودا ۸ سال است، اما قدمت بسیاری از دستگاه های بافندگی و ریسندگی یا سایر ماشین‌های مورد استفاده در کارگاه های صنعتی ایران به ۷۰ تا ۸۰ سال می‌رسد. تکنیک نازل و بارآوری پایین کار در حوزه های بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران به نوبه‌ی خود سبب می‌شود، که بهای تولیدات به شدت بالا باشد. برای مثال، بهای تمام شده‌ی هر کیلو فولاد ایران حدود ۱/۵ برابر قیمت بین المللی است.

در این جا یادآوری این نکته حائز اهمیت است، که حدت بحران کاپیتالیستی با تمامی فاکتورهای تعیین کننده‌ای که کارکرد آن‌ها موجب تداوم بحران و اختلال پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی است، مطلقا منافی روند صعودی نرخ اضافه ارزش حاصل از کار پرولتاریای ایران در این سال‌ها نیست. به بیان دیگر، نسبت اضافه ارزش سالانه‌ای که کارگران هم اکنون تولید می‌کنند به دست مزد سالیانه‌ای که دریافت می‌دارند، در قیاس با دوره های پیشین، نه فقط پایین نیامده است، که بالاتر نیز رفته است. پیچیدگی قضیه در چگونگی توزیع اضافه ارزش بین بخش‌های مختلف سرمایه در سطح جهانی نهفته است. سرمایه‌ی اجتماعی ایران - سوای بخش نفت - به دلیل سطح نازل بارآوری کار و عوامل دیگری که اشاره کردیم، اولا: در پروسه‌ی توزیع اضافه ارزش میان بخش‌های مختلف سرمایه‌ی بین المللی از موقعیتی نازل برخوردار است؛ ثانیا: و بر پایه‌ی همین عوامل، کانون سرریز بحران بخش متمرکزتر و انحصاری سرمایه‌ی جهانی است. در این جا مجال توضیح بیشتر این نکته نیست، تنها تاکید می‌کنیم که فروماندگی سرمایه داری ایران در رابطه با بحران، نه از کسر و کمبود اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای ایران، که از موقعیت ضعیف سرمایه‌ی اجتماعی در فرآیند تشکیل نرخ سود عمومی در سطح جهانی و عدم دست یابی به نرخ سود مناسب در قلمرو بازتولید است.

در چنین موقعیت نامساعد ارزش افزایی بخش‌های تولیدی در بازار داخلـی ایران، بخش قابل توجهی از سرمایه‌ی اجتماعی در اشکال مختلف به عرصه های پر سودتری از پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی جهانی روی می‌آورند. آمارهای پراکنده‌ای از ارقام نجومی سرمایه های سرمایه داران ایرانی در بازارهای آسیا، اروپا و آمریکا منتشر می‌شود، که حتا پایین ترین آن‌ها گواه موقعیت بسیار شکننده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی ایران در قلمرو ارزش افزایی سرمایه‌ی جهانی است. در بازار داخلـی ایران نیز اگر نه همه، اما یکی از علل اصلـی هجوم سرمایه‌ها به عرصه‌ی تجارت جهانی کالا، همین موقعیت ضعیف بخش مولد سرمایه‌ی اجتماعی در احراز نرخ سود دل خواه است. آن چه که در طی این مدت، روند بازانباشت سرمایه را به گونه‌ای سر پا نگه داشته است، تنها یک چیز است: تنزل مرگ بار و برای خیلی‌ها باور نکردنی همان سطح معیشت همیشه نازل توده های وسیع طبقه‌ی کارگر. فقر، گرسنگی، مرگ و میر روزانه، بی بهداشتی مطلق، بی آموزشی و بی بهرگی از هر نوع حق و حقوق اقتصادی، رفاهی یا مدنی و سیاسی کارگران، تنها پشتوانه‌ی استمرار بازتولید سرمایه در شرایط بحران زده‌ی جاری است.

طرح هر نوع راه حل توسعه‌ی اقتصادی ایران در چهارچوب نظم سرمایه در گرو تشدید هر چه دهشت ناک‌تر شرایط کار و زیست توده های کارگر است. طبقه‌ی کارگر ایران اگر فقط به زنده ماندن خود می‌اندیشد، یک راه بیش‌تر در پیش روی ندارد. طرح راه حل عاجل سوسیالیستی و سازمان دادن پیکار سراسری شورایی برای جایگزینی وضعیت موجود با یک نظم اقتصادی اجتماعی مبتنی بر محو کار مزدوری، تنها راه فرار وی از مهلکه‌ی موجود است. در این جا کاملا حق خواهند داشت کسانی، که پیرامون عدم آمادگی حی و حاضر پرولتاریای ایران در انجام این تحول سترگ یا معضل به مراتب عظیم‌تر بعدی وی در تحول سوسیالیستی اقتصاد هشدار دهند. اینان بدون تردید حق دارند، اگر مشکلات بازسازی سوسیالیستی اقتصاد را از معضل

بازسازی کاپیتالیستی آن سنگین‌تر ارزیابی کنند. حق دارند، اگر ادعا کنند که طبقه‌ی کارگر ایران در جریان تحول سوسیالیستی اقتصاد نیز تمامی فشار موجود اقتصادی سرمایه‌ی جهانی، به علاوه‌ی تعرض توحش بار نظامی‌اش را تحمل خواهد کرد. این حرف‌ها همه درست است. اما عقل سلیم انسانی، درد عمیق جراحی را توجیه تن دادن بیمار به مرگ قطعی نمی‌کند. چشم انداز بازسازی سوسیالیستی اقتصاد و توسعه‌ی اجتماعی ایران در زیر بیرق یک انقلاب راستین کارگری و استقرار سازمان شورایی کار و مدنیت سوسیالیستی، نه فقط اتوپیک و ناروشن نیست، که بالعکس شفاف و متکی به پایه های مستحکم مادی است.

بر اساس یک برآورد سال نامه‌ی آماری در سال ۱۳۷۵، هشت میلیون کارگر ایرانی حتا در همین وضعیت هول ناک بحران کاپیتالیستی، ۱۴۴ هزار میلیارد ریال برای سرمایه داران سود تولید کرده‌اند. در همین سال، وجود دولت سرمایه داری، ۴۳ هزار میلیارد ریال برای طبقه‌ی کارگر فقط هزینه‌ی اقتصادی داشته است. به بیان دیگر، طبقه‌ی کارگر ایران مبلغی معادل کل هزینه‌ی معیشت و دارو و درمان و آموزش و تمامی دار و ندار خویش را صرف برپایی دولتی ساخته است، که تنها فلسفه‌ی وجودیش تحکیم طوق بردگی مزدی بر گرده‌ی وی بوده است. در همین سال، توده های کارگر ایران از کل محصول کار و تولید سالانه‌ی خود، فقط ۴۵ هزار میلیارد ریال را صرف هزینه‌ی خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و درمان و آموزش و همه‌ی امکانات اجتماعی دیگر نموده‌اند! تحول سوسیالیستی اقتصاد و لغو کار مزدوری در همان نخستین گام، رقم ۱۴۴ هزار میلیارد ریال سود سرمایه، به علاوه‌ی ۴۳ هزار میلیارد ریال هزینه‌ی نگه داری دولت را که معادل ۵ برابر کل هزینه‌ی معیشتی و امکانات رفاهی یا آموزشی و درمانی و همه چیز اوست، به خود باز می‌گرداند و بر اساس اراده‌ی آزاد متحد شورایی توده های طبقه‌ی خویش به بهبود معیشت و

توسعه‌ی سوسیالیستی اقتصاد و امکانات رفاهی و اجتماعی جامعه اختصاص می‌دهد. در چشم انداز تحول سوسیالیستی جامعه، یک جمعیت چندین میلیونی شکنجه گر، آخوند، سرمایه دار، رمال، جلاد، وزیر، وکیل، زندانبان، پلیس، ارتشی، خواهر زینب، مفتش ثارالله و مانند این‌ها از زندگی تبه کارانه و انگل وار به عرصه‌ی کار و زیست آزاد انسانی منتقل می‌گردند. اینان که در حال حاضر بسان یک غده‌ی بدخیم سرطانی، بخش اعظم حاصل کار کارگران را می‌بلعند تا نظم انسان ستیز و سراسر جنایت سرمایه داری را بر طبقه‌ی کارگر تحمیل کنند، به سازمان شورایی کار، تولید و مدنیت سوسیالیستی انتقال می‌یابند، تا نیروی کار جامعه برای توسعه‌ی سطح تولید و رفاه همگانی و بالا بردن زمان فراغت و پرورش جسمی و روحی شهروندان دو چندان گردد. تحول سوسیالیستی جامعه، هزاران میلیارد ریال حاصل کار کارگران را که اینک به طور سالانه صرف انباشتن زرادخانه های نظامی و تسلیح ارتش انسان کش بورژوازی می‌شود، به نفع بهبود معیشت، بهداشت، آموزش و رفاه شهروندان به کار خواهد انداخت. انقلاب کارگری با لغو مالکیت خصوصی، امکان می‌دهد که ۸۰ درصد حاصل کار کارگران و نیمه پرولتاریای روستا - که امروز به صورت اضافه ارزش توسط سرمایه داران زمین دار چپاول می‌گردد - به زندگی، رفاه، تغذیه و آسایش توده‌ی شهروند بازگردد. انقلاب کارگری با لغو مالکیت خصوصی و مصادره‌ی اماکن دولتی، کل توده‌ی شهروند را از بی مسکنی نجات خواهد داد. این‌ها و ده‌ها تحول دیگر از این قبیل، همه و همه پروژه هایی هستند که طبقه‌ی کارگر با انقلاب خویش قادر است در سریع ترین زمان و به طور ضربتی به اجرا گذارد. تحولاتی که به کارگران امکان می‌دهد، تا دروازه‌ی یک توسعه‌ی واقعی سوسیالیستی و انسان محور را بر روی زندگی خویش بگشایند.

طبقه کارگر ایران، فی الحال آماده انجام چنین کاری نیست، اما طرح یک راه حل روشن و بالفعل کمونیستی، استخراج مطالبات جاری از بطن این راه حل و تبدیل آن

به مضمون واقعی پیکار علیه بورژوازی، و سازمان یابی شورایی حول این راه حل اجتماعی، تنها طریق رهایی توده های کارگر از مهلکه‌ی فلاکت و سیه روزی رو به گسترش نظام سرمایه داری است. شاید عده‌ای بگویند، که سرمایه‌ی جهانی دست یازی به چنین انقلابی را در هیچ کشوری تحمل نخواهد کرد. اینان چشم بسته غیب می‌گویند. بورژوازی قرار نیست تحمل کند. پرولتاریاست که باید بر بورژوازی تحمیل کند و این کار مطلقا محال نیست.

منابع:

۱. سال نامه های آماری رژیم اسلامی، ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵
۲. اقتصاد ایران، ابراهیم رزاقی
۳. اطلاعات اقتصادی، سیاسی
۴. گاهنامه ایران فردا، سال
۵. نقدی بر خصوصی سازی ایران، ابراهیم رزاقی
۶. روزنامه رسالت، سال ۱۳۷۲
۷. Offensiv ، نشریه هفتگی حزب عدالت اجتماعی سوئد
۸. رشد روابط سرمایه داری در ایران، جلد دوم، سوداگر
۹. آینه اقتصاد، سال ۱۳۷۲
۱۰. روزنامه سلام، سال ۷۲ و ۷۳
۱۱. روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۷۰
۱۲. موانع توسعه اقتصادی ایران، دکتر امیر باقر مدنی